



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com  
www. **Ghaemiyeh** .org  
www. **Ghaemiyeh** .net  
www. **Ghaemiyeh** .ir

دار المعارف

بیت المؤمنین  
فضل  
از  
جہا

اوشیاط و تعالقات انسان با خدا

A

احمد رفیق لال

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دائرة المعارف ارتباطات و تعاملات خدا، انسان و جهان از دیدگاه قرآن کریم، پیامبر اکرم (ص) و اهل بیت عصمت و طهارت (ع)

نویسنده:

احمد فرخ فال

ناشر چاپی:

ذکری

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۱۴	دائرة المعارف ارتباطات و تعاملات خدا، انسان و جهان از دیدگاه قرآن کریم، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام جلد ۸
۱۴	مشخصات کتاب
۱۵	اشاره
۱۹	فهرست مطالب
۲۳	فصل دوم: ارتباطات و تعاملات انسانی
۲۳	اشاره
۲۵	بخش دوم: تعاملات انسان با خداوند متعال
۲۵	۳۳. لزوم شکر گذاری در مقابل نعمت های فروان الهی
۲۵	اشاره
۲۶	تفسیر
۲۷	اشکال و شبهه
۳۱	وجه تفاوت در تعبیر
۳۴	بناء مسجد اقصی به دست داود و سلیمان (علیه السلام)
۳۹	۳۴. صبوری انسان در محضر خداوند
۳۹	اشاره
۴۰	تفسیر
۴۳	تفسیر
۴۵	روح در عالم برزخ در قالب مثالی
۴۷	زندگی، پس از مرگ به صورت دیگر
۴۸	تفسیر
۵۱	تفسیر
۵۵	بیان صاحب تفسیر شریف «مجمع البیان»
۵۸	بیان صاحب تفسیر شریف «المیزان»

۶۲	ترجمه حدیث
۶۶	۳۵. ذکر و یاد خدای متعال و عدم کفران
۶۶	اشاره
۶۶	تفسیر
۶۶	معنی و موارد استعمال «ذکر»
۶۸	مراتب «ذکر»
۷۰	بحث روایتی
۷۰	فضیلت «ذکر»
۷۴	۳۶. تعاملات و وفای به عهد از سوی انسان و خداوند
۷۴	اشاره
۷۵	تفسیر
۷۷	عهد خدا
۷۷	اشاره
۷۷	۱. پیروی از محمد(صلی الله علیه وآله)
۷۸	۲. عمل به تورات
۷۸	۳. پیمانی که از بنی اسرائیل گرفت
۷۸	۴. اوامر و نواهی الهی.
۷۹	۵. یادآوری نعمت ها
۷۹	۳۷. میثاق انسان با خدا در نحوه ارتباط و تعاملات
۷۹	اشاره
۸۰	تفسیر
۸۰	شرح لغات
۸۲	۳۸. ارتباط با خدا و اعمال عرفات و مشعر
۸۲	اشاره
۸۲	تفسیر
۸۶	تفسیر

۸۸	بحث روایتی
۸۸	آیات حج و شأن نزول و بیان آن ها
۹۶	بحث روایتی دیگر
۹۶	روایاتی چند از طرق اهل سنت درباره حج تمتع
۱۰۵	دلایل تحریم حج تمتع در روایات
۱۱۷	۳۹. یاد خدا و تعامل و ایثار با همسر
۱۱۷	اشاره
۱۱۷	تفسیر
۱۱۷	باز هم محدودیت های دیگر طلاق
۱۲۰	۴۰. تمسک به جبل الله، اتحاد و یاد خدای متعال
۱۲۰	اشاره
۱۲۱	تفسیر
۱۲۱	مراد از اعتصام همگانی به «جبل الله»
۱۲۳	۴۱. علل و اسباب لزوم اتحاد و همدلی
۱۲۹	۴۲. وحدت امت اسلامی، رمز پیروزی بر دشمن
۱۲۹	اشاره
۱۳۰	تعبیر به «بِحَبْلِ اللَّهِ» برای چیست؟
۱۳۰	دشمنان دیروز و برادران امروز
۱۳۱	اعتراف مورخان و دانشمندان
۱۳۳	۴۳. تمسک به جبل الله، نجات از سقوط در آتش
۱۳۴	۴۴. اتحاد، تجمیع و تحکیم قوای امت اسلامی است
۱۳۵	۴۵. نماز، ارتباط و اتصال به قدرت لایزال الهی است
۱۳۵	اشاره
۱۳۶	تفسیر
۱۳۶	اهمیت فریضه نماز
۱۳۸	۴۶. عزت و قدرت، در سایه تعبد حق تعالی

- ۱۳۸ ..... اشاره
- ۱۴۰ ..... بحث روایتی
- ۱۴۷ ..... ۴۷. ارتباط با خداوند، تضمینی بر افشای توطئه گران
- ۱۴۷ ..... اشاره
- ۱۵۱ ..... مقصود
- ۱۵۱ ..... ۴۸. تعبد در پیشگاه الهی و نصرت حتمی از خداوند
- ۱۵۱ ..... اشاره
- ۱۵۲ ..... تفسیر
- ۱۵۶ ..... ۴۹. سرپیچی از اوامر الهی و نزول بلا
- ۱۵۶ ..... اشاره
- ۱۵۷ ..... تفسیر
- ۱۵۷ ..... سرگذشت عبرت انگیز قوم ثمود
- ۱۶۳ ..... قوم ثمود به چه وسیله نابود شدند؟
- ۱۶۵ ..... تفسیر
- ۱۶۵ ..... سرنوشت دردناک قوم لوط
- ۱۷۰ ..... تفسیر
- ۱۷۰ ..... رسالت شعیب در مدین
- ۱۷۵ ..... تفسیر
- ۱۷۶ ..... ۵۰. افشای اسرار نظام اسلامی، خیانت است
- ۱۷۶ ..... اشاره
- ۱۷۶ ..... تفسیر
- ۱۷۶ ..... شأن نزول
- ۱۷۸ ..... ۵۱. دستورات ویژه در ارتباط با جهاد
- ۱۷۸ ..... اشاره
- ۱۷۹ ..... چند دستور مهم به مسلمانان
- ۱۸۱ ..... ۵۲. پیروزی بر دشمن، نتیجه تدبیر و برنامه ریزی



۱۸۱	..... اشاره
۱۸۱	..... تفسیر
۱۸۳	..... بیان صاحب تفسیر شریف «نمونه»
۱۸۳	..... آزمایش بزرگ الهی در میدان احزاب
۱۸۷	..... ۵۳. توکل به خداوند، ضامن عزت و استقلال است
۱۸۷	..... اشاره
۱۸۷	..... تفسیر
۱۸۹	..... شرح مفاد آیه کریمه فوق
۱۹۴	..... تفسیر
۱۹۴	..... پنج صفت ویژه مؤمنان
۱۹۷	..... تفسیر
۱۹۸	..... ذکر غزوه احد
۲۰۳	..... نظم آیات
۲۰۴	..... ۵۴. مشاوره، توکل و اطاعت، سه رکن اساسی در پیروزی
۲۰۴	..... اشاره
۲۰۵	..... تفسیر
۲۱۰	..... تفسیر
۲۱۱	..... تفسیر
۲۱۲	..... ۵۵. نکات مهم در توکل به حق تعالی
۲۱۲	..... ۱. توکل مؤمنان و توکل متوکلان
۲۱۲	..... ۲. پاسخی روشن به کسانی که نفی اعجاز پیامبران می کنند
۲۱۳	..... ۳. حقیقت توکل و فلسفه آن
۲۱۳	..... اشاره
۲۱۴	..... فلسفه توکل
۲۱۷	..... بیان صاحب تفسیر شریف «المیزان»
۲۱۷	..... احتجاج علیه مشرکین بر وحدانیت خدای تعالی در خلقت و ربوبیت

- ۲۲۱ ..... ۵۶. مرز بندی با شیطان، لازمه توکل به خدا
- ۲۲۱ ..... اشاره
- ۲۲۱ ..... تفسیر
- ۲۲۳ ..... تفسیر
- ۲۲۴ ..... گفتاری در این که حسنات و سیئات مستند به خدای تعالی است
- ۲۲۶ ..... دائمی و ثابت بودن دست های از نیکی ها و بدی ها
- ۲۲۹ ..... خیرات و حسنات عناوین وجودی و شرور و سیئات عناوین عدمی می باشند
- ۲۳۳ ..... عطای خداوند به مقدار ظرفیت افراد است
- ۲۳۶ ..... وجه خطاب به شخص رسول الله (صلی الله علیه وآله) در «ما أَصَابَكَ...»
- ۲۴۰ ..... بحث روایتی
- ۲۴۶ ..... بیان آیات
- ۲۴۷ ..... ۵۷. لزوم جهاد کبیر و ایستادگی و نترسیدن از دشمن
- ۲۴۷ ..... اشاره
- ۲۴۷ ..... تفسیر
- ۲۴۸ ..... ترتیب
- ۲۴۹ ..... بیان صاحب تفسیر شریف «نمونه»
- ۲۵۲ ..... تفسیر
- ۲۵۵ ..... تفسیر
- ۲۵۷ ..... ۵۸. عبودیت انسان و محبت و لطف خداوند حکیم
- ۲۵۷ ..... اشاره
- ۲۵۸ ..... تفسیر
- ۲۵۸ ..... اشاره
- ۲۵۸ ..... قرائت
- ۲۵۸ ..... لغت
- ۲۵۹ ..... اعراب
- ۲۵۹ ..... مقصود

۵۹. تقاضای خاضعانه انسان و اجابت خداوند ----- ۲۶۳
- اشاره ----- ۲۶۳
- نکته ها ----- ۲۶۴
۱. شرایط رهبری انقلاب ----- ۲۶۴
۲. مبارزه با طغیان گران ----- ۲۶۴
۳. برای هر کار برنامه و وسیله لازم است ----- ۲۶۵
۴. تسبیح و ذکر ----- ۲۶۵
۵. پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله ) همان خواسته های موسی را تکرار می کند ----- ۲۶۶
- تفسیر ----- ۲۶۸
- چه خدای مهربانی! ----- ۲۶۸
۶۰. نیاز و اضطرار انسان، و فریاد رسی خدا ----- ۲۶۹
۶۱. استقامت در امتثال خدا و حمایت باری تعالی ----- ۲۷۷
- اشاره ----- ۲۷۷
- تفسیر ----- ۲۷۸
- نخستین برخورد با فرعون جبار ----- ۲۷۸
۶۲. پرستش غیر خدا و مشاهده عذاب الهی ----- ۲۸۳
- اشاره ----- ۲۸۳
- بیان صاحب تفسیر شریف «المیزان» ----- ۲۸۳
- اطاعت از غیر خدا شرک است ----- ۲۸۳
- ملاک مدح و ذم «محبت» اطاعت از محبوب است ----- ۲۸۷
۶۳. لازمه محبت به خداوند، پیروی از رسول خدا(صلی الله علیه وآله ) ----- ۲۹۱
- اشاره ----- ۲۹۱
- تفسیر ----- ۲۹۱
- لازمه دوست داشتن خدا، قبول دین او و اطاعت و تسلیم در برابر اوست ----- ۲۹۴
- مغفرت الهی و در نتیجه، افاضه رحمت الهی، اثر نزدیکی خدا به بنده است ----- ۲۹۸
- چهار نکته پیرامون آیات کریمه گذشته ----- ۳۰۱

- ۳۰۲ ..... بحث روایتی
- ۳۰۲ ..... روایاتی راجع به دوست گرفتن کفار، تقیه و حب خدا...
- ۳۰۶ ..... ۶۴. برگشت از دین خدا و مجازات سخت الهی
- ۳۰۶ ..... اشاره
- ۳۰۶ ..... بیان صاحب تفسیر شریف «المیزان»
- ۳۱۰ ..... پیش گویی غیبی در آیه شریفه «فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ...»
- ۳۱۲ ..... نقطه افتراق مهم بین کلام الهی و کلام بشری
- ۳۱۶ ..... مراد از «قوم» که خداوند وعده آمدن آنان را داده است، اشخاص نیستند
- ۳۱۸ ..... کسانی که خدا دوستشان دارد میرا از ردائل و متصف به فضائل هستند
- ۳۲۳ ..... ۶۵. دل دادگی به به دشمن، وعاقبت سخت آن
- ۳۲۳ ..... اشاره
- ۳۲۳ ..... روایاتی در مورد شأن نزول آیات مربوط به دوست گرفتن یهود و نصارا
- ۳۲۶ ..... بیان عدم ارتباط آیات شریفه با قصه عبادۀ بن صامت و عبد الله بن ابی
- ۳۲۹ ..... منظور از «قومی» که می آیند و در برابر مؤمنین متواضع و در برابر کفار شدیدند» امام علی(علیه السلام) و اصحاب اویند
- ۳۳۰ ..... روایات دیگری در مورد مراد از قومی که در آیه آمده است
- ۳۳۴ ..... رد سخن مفسری که گفته است آیه شریفه عام است و اختصاصی به قومی خاص ندارد
- ۳۳۸ ..... گفتار و بحثی آمیخته از قرآن و حدیث
- ۳۴۵ ..... ۶۶. سستی ایمان مردم در آخر الزمان و گرفتاری آن ها
- ۳۴۵ ..... روایتی از رسول الله(صلی الله علیه وآله) متضمن اخبار از اوضاع و احوال مردم در آخر الزمان
- ۳۵۱ ..... روایتی مشروح از امام صادق(علیه السلام) در همین باره
- ۳۶۲ ..... ۶۷. مجاهدت در راه خداوند متعال
- ۳۶۲ ..... اشاره
- ۳۶۲ ..... تفسیر
- ۳۶۲ ..... چهار گروه مختلف
- ۳۶۵ ..... بیان صاحب تفسیر شریف «نمونه»
- ۳۶۷ ..... نکته ها

- ۳۶۷ ..... ۱. «جهاد» و «خلاص»
- ۳۶۹ ..... ۲. مردم سه گروهند
- ۳۷۰ ..... ۶۸. مقامات و درجات مجاهدین در راه خدا
- ۳۷۰ ..... اشاره
- ۳۷۰ ..... تفسیر
- ۳۷۴ ..... بحث روایتی
- ۳۷۵ ..... روایتی در این باره که آیه «... هُوَ اجْتَبَاكُمْ...» درباره اهل بیت(علیهم السلام) نازل شده
- ۳۷۶ ..... چند روایت متضمن استشهاد به جمله «ما جعلَ عَلَیْكُمْ فِی الدِّینِ مِنْ حَرْجٍ» برای رفع حکم حرجی
- ۳۷۷ ..... ۶۹. برتری مجاهدین در راه خدا، برافراد بی تفاوت
- ۳۷۷ ..... اشاره
- ۳۷۸ ..... تفسیر
- ۳۸۱ ..... نکات
- ۳۸۲ ..... اهمیت فوق العاده جهاد
- ۳۸۴ ..... ۷۰. مجاهدین در راه خدا هم، آزمایش می شوند
- ۳۸۴ ..... اشاره
- ۳۸۴ ..... تفسیر
- ۳۸۷ ..... فهرست منابع و مأخذ
- ۳۹۱ ..... درباره مرکز

دائرة المعارف ارتباطات و تعاملات خدا، انسان و جهان از دیدگاه قرآن کریم، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و  
اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام جلد 8

مشخصات کتاب

سرشناسه: فرخ فال، احمد، 1337 -

عنوان و نام پدیدآور: دائرة المعارف ارتباطات و تعاملات خدا، انسان و جهان از دیدگاه قرآن کریم، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل  
بیت عصمت و طهارت علیهم السلام / احمد فرخ فال.

مشخصات نشر: قم: ذکر، 1400.

مشخصات ظاهری: 20 ج.

شابک: دوره : 978-6319-622-28-7 ؛ ج. 1 : 978-6319-622-27-0 ؛ ج. 2 : 978-6319-622-29-4 ؛ ج. 3 : 978-6319-622-30-0 ؛ ج. 4 : 978-6319-622-31-7 ؛ ج. 5 : 978-6319-622-32-4 ؛ ج. 6 : 978-6319-622-33-1 ؛ ج. 7 : 978-6319-622-34-8 ؛ ج. 8 : 978-6319-622-35-5 ؛ ج. 9 : 978-6319-622-36-2 ؛ ج. 10 : 978-6319-622-37-9 ؛ ج. 11 : 978-6319-622-38-6 ؛ ج. 12 : 978-6319-622-39-3 ؛ ج. 13 : 978-6319-622-40-9 ؛ ج. 14 : 978-6319-622-41-6 ؛ ج. 15 : 978-6319-622-42-3 ؛ ج. 16 : 978-6319-622-43-0 ؛ ج. 17 : 978-6319-622-44-7 ؛ ج. 18 : 978-6319-622-45-4 ؛ ج. 19 : 978-6319-622-46-1 ؛ ج. 20 : 978-6319-622-47-8

وضعیت فهرست نویسی: فپیا

یادداشت: ج. 2 - 20 (چاپ اول: 1400) (فپیا).

یادداشت: کتابنامه.

مندرجات: ج. 1 و 2. ارتباطات الهی و عالم هستی. - ج. 3. ارتباطات و تعاملات انبیاء علیهم السلام. - ج. 4 - 6. ارتباطات و تعاملات  
انبیاء، ائمه و اولیاء علیهم السلام. - ج. 7 و 8. ارتباطات و تعاملات انسان با خداوند متعال. - ج. 9. ارتباطات و تعاملات زن و شوهر. -  
ج. 10. ارتباطات و تعاملات والدین و فرزند. - ج. 11 و 12. ارتباطات و تعاملات بین مردم. - ج. 13. ارتباطات و تعاملات مومنین و  
منافقین. - ج. 14. ارتباطات و تعاملات مسلمان ها و مذاهب. - ج. 15. ارتباطات و تعاملات مذاهب و امام اسلامی. - ج. 16. ارتباطات  
و تعاملات مسلمان ها و کفار. - ج. 17. ارتباطات و تعاملات حکومت اسلامی و مردم. - ج. 18 و 19. ارتباطات و تعاملات بین  
حکومت ها. - ج. 20. تعاملات در حکومت حضرت مهدی (عج).

موضوع: ارتباط -- جنبه های مذهبی -- اسلام

ارتباط -- جنبه های قرآنی

Communication -- Qur'anic teaching

ارتباط -- احادیث

Communication -- Hadiths

ارتباط بین اشخاص -- جنبه های مذهبی -- اسلام

Interpersonal communication -- Religious aspects -- Islam

ارتباط بین اشخاص -- جنبه های قرآنی

Interpersonal communication -- Qur'anic teaching

ارتباط بین اشخاص -- احادیث

Interpersonal communication -- Hadiths

رده بندی کنگره: BP11/6

رده بندی دیویی: 297/045

شماره کتابشناسی ملی: 7595511

اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیپا

ص: 1

**اشاره**

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: 2



دائرة المعارف ارتباطات وتعاملات خدا، انسان و جهان

از دیدگاه قرآن، پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) و اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام)

جلد ششم: ارتباطات و تعاملات انبیاء و ائمه و اولیاء (علیهم السلام)

احمد فرخ فال

ص: 3

\*\*\*

دائرة المعارف ارتباطات و تعاملات خدا، انسان و جهان

جلد ششم : ارتباطات و تعاملات انبياء وائمه و اولياء (عليهم السلام)

احمد فرخ فال

شمارگان 1000 نسخه

شابک این جلد ؛ 1-23-6319-622-978

شابک دوره ؛ 7-28-6319-622-978

\*\*\*

\*\*\*

آدرس مرکز پخش : قم ، خیابان معلم ، انتشارات مرکز مدیریت حوزه های علمیه تلفن مرکز پخش : 025-37735547

\*\*\*

ص: 4

## فهرست مطالب

### فصل دوم: ارتباطات و تعاملات انسانی

- بخش دوم: ارتباط و تعاملات انسان با خداوند متعال ..... ۱۱
۳۳. لزوم شکر گذاری در مقابل نعمت‌های فروان الهی ..... ۱۱
۳۴. صبوری انسان در محضر خداوند ..... ۲۵
۳۵. ذکر و یاد خدای متعال و عدم کفران ..... ۵۲
۳۶. تعاملات و وفای به عهد از سوی انسان و خداوند ..... ۶۰
۳۷. میثاق انسان با خدا در نحوه ارتباط و تعاملات ..... ۶۵
۳۸. ارتباط با خدا و اعمال عرفات و مشعر ..... ۶۸

۳۹. یاد خدا و تعامل و ایثار با همسر ..... ۱۰۳
۴۰. تمسک به حبل الله، اتحاد و یاد خدای متعال ..... ۱۰۶
۴۱. علل و اسباب لزوم اتحاد و همدلی ..... ۱۰۹
۴۲. وحدت امت اسلامی، رمز پیروزی بر دشمن ..... ۱۱۵
۴۳. تمسک به حبل الله، نجات از سقوط در آتش ..... ۱۱۹
۴۴. اتحاد، تجمیع و تحکیم قوای امت اسلامی است ..... ۱۲۰
۴۵. نماز، ارتباط و اتصال به قدرت لایزال الهی است ..... ۱۲۱
۴۶. عزت و قدرت، در سایه تعبد حق تعالی ..... ۱۲۴
۴۷. ارتباط با خداوند، تضمینی بر افشای توطئه‌گران ..... ۱۳۳
۴۸. تعبد در پیشگاه الهی و نصرت حتمی از خداوند ..... ۱۳۷
۴۹. سرپیچی از اوامر الهی و نزول بلا ..... ۱۴۲
۵۰. افشای اسرار نظام اسلامی، خیانت است ..... ۱۶۲
۵۱. دستورات ویژه در ارتباط با جهاد ..... ۱۶۴
۵۲. پیروزی بر دشمن، نتیجه تدبیر و برنامه‌ریزی ..... ۱۶۷
۵۳. توکل به خداوند، ضامن عزت و استقلال است ..... ۱۷۳

۱۹۰.....	۵۴. مشاوره، توکل و قاطعیت، سه رکن اساسی در پیروزی
۱۹۸.....	۵۵. نکات مهم در توکل به حق تعالی
۲۰۷.....	۵۶. مرز بندی با شیطان، لازمه توکل به خدا
۲۳۳.....	۵۷. لزوم جهاد کبیر و ایستادگی و نترسیدن از دشمن
۲۴۳.....	۵۸. عبودیت انسان و محبت و لطف خداوند حکیم
۲۴۹.....	۵۹. تقاضای خاصانه انسان و اجابت خداوند
۲۵۵.....	۶۰. نیاز و اضطرار انسان، و فریاد رسی خدا
۲۶۳.....	۶۱. استقامت در امتثال خدا و حمایت باری تعالی
۲۶۹.....	۶۲. پرستش غیر خدا و مشاهده عذاب الهی
۲۷۷.....	۶۳. لازمه محبت به خداوند، پیروی از رسول خدا ﷺ
۲۹۲.....	۶۴. برگشت از دین خدا و مجازات سخت الهی
۳۰۹.....	۶۵. دل دادگی به دشمن، وعاقبت سخت آن
۳۳۱.....	۶۶. سستی ایمان مردم در آخر الزمان و گرفتاری آن‌ها
۳۴۸.....	۶۷. مجاهدت در راه خداوند متعال
۳۵۶.....	۶۸. مقامات و درجات مجاهدین در راه خدا

۳۶۳..... ۶۹. برتری مجاهدین در راه خدا، برافراد بی تفاوت

۳۷۰..... ۷۰. مجاهدین در راه خدا هم، آزمایش می شوند

۳۷۳..... فهرست منابع و مآخذ

## فصل دوم: ارتباطات و تعاملات انسانی

### اشاره

بخش دوم: تعاملات انسان با خداوند متعال

ص: 9





## بخش دوم: تعاملات انسان با خداوند متعال

### 33. لزوم شکر گذاری در مقابل نعمت های فروان الهی

#### اشاره

قرآن کریم می فرماید:

«وَمِنْ رَحْمَتِهِ جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلِعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ»؛ (1) «و از رحمت اوست که برای شما شب و روز قرار داد تا هم در آن آرامش داشته باشید و هم برای بهره گیری از فضل خدا تلاش کنید، و شاید شکر نعمت او را به جا آورید!»

«وَمَا يَسْتَوِي الْبَحْرَانِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ سَائِغٌ شْرَابُهُ وَ هَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَ مِنْ كُلِّ تَأْكُلُونَ لَحْمًا طَرِيًّا وَ تَسْتَخْرِجُونَ حَلِيَّةً تَلْبَسُونَهَا وَ تَرَى الْفُلْكَ فِيهِ مَوَاجِرَ لِيَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لِعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ»؛ (2) «دو دریا یکسان نیستند: این یکی دریایی است که آبش گوارا و شیرین و نوشیدنش خوشگوار است، و آن یکی شور و تلخ و گلوگیر؛ (اما) از هر دو گوشتی تازه می خورید و وسایل زینتی استخراج کرده می پوشید؛ و کشتی ها را در آن می بینی که آن ها

ص: 11

---

1- . قصص / 73.

2- . فاطر / 12.

را می شکافند (و به سوی مقصد پیش می روند) تا از فضل خداوند بهره گیرید، و شاید شکر (نعمت های او را) به جا آورید!»

## تفسیر

«وَمَا يَسْتَوِي الْبَحْرَانِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ سَائِغٌ شْرَابُهُ وَهَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ...»

بعضی (1) گفته اند: کلمه «عذب» به معنای آب پاکیزه است، و کلمه «فرات» به معنای آبی است که سوز عطش را می شکند، و یا آبی است که خنک باشد. و کلمه «سائغ» آن آبی را گویند که از گوارایی، با سهولت به حلق فرورود. و کلمه «اجاج» به معنای آبی است که به خاطر شوری و یا تلخی، حلق را می سوزاند.

«وَمِنْ كُلِّ تَأْكُلُونَ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسَّ تَخْرُجُونَ حَلِيَّةً تَلْبَسُونَهَا»؛ «لحم طری» به معنای گوشت تازه و لطیف است، و منظور از آن، گوشت ماهی، و یا هم آن و هم گوشت مرغابی دریایی است، و مراد از «حلیة» که از دریا استخراج می کنند، لؤلؤ، مرجان و انواع صدف ها است، هم چنان که در جای دیگر فرموده: «يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ». (2)

در این آیه شریفه مؤمن و کافر را به دریای شیرین و شور مثل می زند، و یکسان نبودن آن دورا در کمال فطری بیان می کند، هر چند که در بسیاری از خواص انسانی و آثار آن مثل هم اند، ولی مؤمن به همان فطرت اولی و اصلی خودش باقی است، و در نتیجه به سعادت حیات آخرت، و دایمی خود می رسد، ولی کافر از آن فطرت

ص: 12

1- . طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر مجمع البیان، ج 8، ص: 404.

2- . «از آن دو (دریا) لؤلؤ و مرجان بیرون آورد.» (الرحمن / 22)

اصلی منحرف شده، و وضعی به خو گرفته که فطرت انسانی، آن را پاک و خوشایند نمی داند، و به زودی صاحبش به کیفر اعمالش معذب می شود.

پس مثل این دو قسم انسان مثل دو دریای شور و شیرین است، که یکی بر فطرت آب اصلی اش، که همان گوارایی باشد باقی است، و دیگری (به خاطر اختلاط با املاح) شور شده است، هر چند که در بعضی از آثار نافع شریکند، چون مردم از هر دوی آن ها ماهی می گیرند، و یا مرغابی شکار می کنند، و یا زیور مروارید استخراج می نمایند، و یا صدف و مرجان می گیرند.

## اشکال و شبهه

اشکال و شبهه ای در ذیل جمله «و تَسْتَخْرِجُونَ حِلِيَّةً تَلْبَسُونَهَا» و جواب هایی که بدان داده شده است:

پس ظاهر آیه این است که: زیور استخراج شده از دریا، مشترک بین دریای شور و شیرین است.

ولی جمعی از مفسرین (1) به این ظاهر اشکال کرده اند، که لؤلؤ و مرجان تنها از دریای شور استخراج می شود، و دریای شیرین نه لؤلؤ دارد و نه مرجان.

و بعضی دیگر پاسخی از این اشکال داده اند، از آن جمله گفته اند: (2) آیه شریفه در مقام بیان مطلق فواید مشترک بین دو جور دریا است، و این منافات ندارد که بعضی از دریاها اختصاص به بعضی از فواید داشته باشد، گویا فرموده: «شما از هر یک انتفاعی می برید، و استفاده ای می کنید، مثلاً گوشت تازه از آن ها می گیرید، و زیور آلات از

ص: 13

---

1- . آلوسی، محمود بن عبدالله، روح المعانی، ج 22، ص: 180.

2- . همان.

آن‌ها استخراج می‌نمایند، و کشتی‌ها را می‌بینید که در آن‌ها حرکت می‌کنند، و این منافات ندارد با این‌که زیور تنها از دریای شور استخراج بشود.»

یکی (1) دیگر از پاسخ‌ها این است که: آیه شریفه کافر و مؤمن را به آب تلخ و شیرین تشبیه کرده، و آن‌گاه آب تلخ و شور را بر کافر ترجیح داده، که آب تلخ و شور ماهی و زیور دارد، ولی کافر هیچ فایده‌ای در وجودش نیست، پس آیه شریفه همان را بیان می‌کند که آیه «ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً»، و ذیلش که می‌فرماید: «وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَّقَّقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ»؛ (2) در صدد بیان آن است.

پاسخ (3) دیگری که داده‌اند این است که: جمله «وَتَسَّ تَخْرُجُونَ حَلِيَّةً تَلْبَسُونَهَا» تتمه تمثیل است و می‌خواهد بفرماید هر چند این دو دریا که در بعضی منافع مثل هم‌اند، ولی در آن‌چه که مقصود بالذات است، با هم تفاوت دارند، چون یکی از آن دو، با چیزی آمیخته شده که آن صفای فطری و خلقی خود را از دست داده.

مؤمن و کافر هم این چنین هستند، هر چند احیاناً در پاره‌ای مکارم اخلاقی مثل هم‌اند، مثلاً هر دو دارای شجاعت و سخاوت می‌شوند، ولی در آن‌چه که

ص: 14

1- . همان.

2- . پس به خاطر انکار حق دل‌هایشان قساوت گرفت، و چون سنگ و یا سخت‌تر از آن شد، چون بعضی از سنگ‌ها گاهی می‌شکافد، و نهرها از شکافش جاری می‌شود، و بعضی می‌شکافد و حد اقل آبی از آن بیرون آید، و بعضی از آن‌ها از خشیت خدا از کوه فرو می‌غلطد.» (بقره / 74)

3- . آلوسی، محمود بن عبدالله، روح المعانی، ج 22، ص: 180.

مقصود اصلی از خلقت آن دو است، اختلاف دارند، مؤمن بر آن صفای اصلی و فطری خود باقی است، ولی کافر آن صفا را از دست داده.

بعضی (1) دیگر پاسخ داده اند به این که: اصلاً چه کسی گفته که لؤلؤ و مرجان در آب شیرین تولید نمی شود، و صرف این که ما آن را ندیده ایم، دلیل بر عدم آن نمی شود، پس اشکال به این که حلیه مختص به آب شور است، از اصل ممنوع است.

بعضی (2) دیگر گفته اند: اصل ادعا که آیه شریفه «وَمَا يَسْتَوِي الْبَحْرَانِ...» تمثیل برای مؤمن و کافر است، صحیح نیست؛ بلکه این آیه در سیاق برشمردن نعمت ها به منظور اثبات ربوبیت خدا است، مانند آیه ای که جلوتر می فرمود: «اللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَّاحَ...»، و نیز می فرمود: «يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ...»، پس آیه شریفه در این مقام است که نعمت های دریاها را مختلف، و شور و شیرین را، و منافع مشترک و مختص آن ها را بیان کند، و کاری به مؤمن و کافر ندارد، تا آن اشکال پیش بیاید.

مؤید این وجه این است که: نظیر همین آیه در سوره نحل در سیاق آیاتی آمده که نعمت های خدا را می شمارد، در آن جا می فرماید: «وَهُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِيَتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا وَتَرَى الْفُلْكَ مَوَاجِرَ فِيهِ وَلِيَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلِعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ» (3).

ص: 15

---

1- . آلوسی، محمود بن عبدالله، روح المعانی، ج 22، ص: 180.

2- . همان.

3- . «خدا آن کسی است که دریا را برای شما رام کرد تا از آن گوشت تازه بخورید، و زیور آلاتی در آورید، و بر تن خود کنید، و کشتی های غول پیکر را می بینی که در آن شناورند، تا فضل خدا را بطلبید تا شاید شکرگزار باشید.» (نحل / 14)

لیکن حق مطلب این است که: اشکال از اصل بی مورد است، و دو دریا در داشتن «حلیه» مشترکند، هم چنان که کتاب هایی که در این گونه مسائل بحث می کنند، وجود حلیه در هر دو نوع دریا را مسلم دانسته اند (1).

«و تَرَى الْفُلْكَ فِيهِ مَوَاحِرَ لِيَتَّبِعُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ»؛ ضمیر در کلمه «فیه» به بحر برمی گردد. و کلمه «مواخر» جمع «ماخره» است که از ماده «مخر» به معنای شکافتن، گرفته شده. و کشتی را «ماخره» نامیده اند، چون که آب دریا را با سینه اش می شکافد، و پیش می رود. بعضی (2) از مفسرین گفته اند: «اگر ضمیر خطاب را مفرد آورد، و فرمود: «تری؛ می بینی» با این که خطاب های قبل و بعدش همه جمع است برای این است که: خطاب های قبل (تستخرجون و غیر آن)، و بعد (لتبتغوا و غیر آن) مخصوص کسانی است که با منافع دریا سر و کار دارند، به خلاف خطاب در جمله مورد بحث، که به هر کسی که می تواند ببیند، متوجه است.

و معنای این که فرمود: «لِيَتَّبِعُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ» این است که: اگر کشتی ها دریا را می شکافند، و خدای تعالی آن را مسخر شما کرده، برای این است که شما از عطای پروردگارتان جستجو کنید، از این سو به آن سوی دنیا بروید، و روزی به دست بیاورید، شاید شکرگزار او شوید.

ص: 16

---

1- . از آن جمله دائرة المعارف بستانی است، که در ماده کلمه «صدف» گفته است: مروارید در آب شیرین نیز تولید می شود، و هم چنین در تحت عنوان «آمریکانا Encyclo Poedia» و عنوان «بریطانیانا Encyclo Poedia» گفته که: مروارید در آب های شیرین نیز یافت می شود، و نام چند نهر شیرین را در آمریکا و اروپا و آسیا برده اند که از آن ها مروارید استخراج می شود.

2- . آلوسی، محمود بن عبدالله، روح المعانی، ج 22، ص: 180.

در سابق گفتیم که: اظهار امیدی که کلمه «لعل» آن را افاده می کند، هر جا که در کلام خدای تعالی بود و از خدا حکایت می کرد، قائم به مقام است، نه به خود خدای تعالی.

### وجه تفاوت در تعبیر

وجه تفاوت تعبیر در آیه «و تَرَى الْفُلْكَ فِيهِ مَوَاحِرَ...» و آیه «و تَرَى الْفُلْكَ مَوَاحِرَ فِيهِ...»:

بعضی از مفسرین در تفسیر جمله «و تَرَى الْفُلْكَ فِيهِ مَوَاحِرَ...»، که در این سوره است و جمله «و تَرَى الْفُلْكَ مَوَاحِرَ فِيهِ» که در سوره نحل است، گفته اند: «شاید نکته این که در این سوره کلمه «فیه» قبل از مواخر، و در سوره نحل بعد از مواخر آمده، و کلمه «لتبتغوا» در این سوره بدون واو عاطفه و در سوره نحل با واو عاطفه آمده، این باشد که آیه نحل در آغاز، از تسخیر سخن گفته، و فرموده: «وَهُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِيَتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا وَتَرَى الْفُلْكَ مَوَاحِرَ فِيهِ وَ لِيَتَّبِعُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ» و بدین جهت سیاق آیه در مقام بیان کیفیت تسخیر است، و مناسب با آن، این است که: کلمه «فیه» بعد از مواخر بیاید، تا متعلق به مواخر شود، و اشاره کند به شکافتن دریا، تا کلمه تسخیر با صراحت بیش تر معنا شود. به خلاف آیه مورد بحث، که در آن سخنی از تسخیر به میان نیامده، نمی خواهد کیفیت تسخیر را بیان کند. از سوی دیگر تسخیر نتایج بسیار دارد، که یکی از آن ها این است که مردم دریا را وسیله سفر و تلاش روزی قرار دهند، و مناسب با چنین مقامی این است که:

واو عاطفه بیاورد، تا جمله «لتبتغوا» را بر محذوف عطف کند و بفهماند

که فایده تسخیر دریا منحصر در تحصیل روزی نیست، فواید دیگری هم دارد که نگفتیم.

به خلاف آیه مورد بحث، که تنها می خواهد بفرماید رازق و مدبر خدا است، تا کفاری که آیات خدا را تکذیب می کنند، دست بردارند، و برای افاده این غرض ذکر همین يك نتیجه کافی بود، که بفرماید: خدا دریا را وسیله روزی شما کرد و دیگر حاجتی نبود که او عاطفه بیاورد، و این نتیجه را عطف به سایر فواید دریا، که ذکر نشده، بکند.

صاحب تفسیر روح المعانی در این مقام گفته: آن چه برای من در این باره روشن است، این است که آیه نحل در مقام شمردن نعمت ها است، هم چنان که آیات قبل و بعدش بدین معنا گواهی می دهد، و در آخر همه آن ها می فرماید: «وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا»؛ «هر چه نعمت های خدا را بشمارید به آخر نمی رسید».

و در چنین مقامی آن نعمتی مهم تر است که جلوتر ذکر شود و، لذا شکافتن دریا که نعمت است، جلوتر از کلمه «فیه» ذکر شده، به خلاف آیه مورد بحث که یا اصلاً سیاقش از باب استطراد (حرف حرف می آورد) می باشد، و یا از باب تتمه تمثیلی است که قبلاً بیانش گذشت، و به همین جهت کلمه «فیه» را جلوتر ذکر کرد تا اعلام کند که مقصود بالذات بیان فواید دریا نبود، و نیز از آن جا که در سوره نحل اهتمام و عنایت در شمردن نعمت ها بود، جمله «وَلْيَتَنَبَّغُوا» را با او آورد، به خلاف آیه مورد بحث که مقام اقتضاء کرد او را نیاورد(1). (2)

ص: 18

---

1- . آلوسی، محمود بن عبدالله، روح المعانی، ج 22، ص: 180.

2- . طباطبایی، محمدحسین، تفسیر المیزان، مترجم: موسوی، محمدباقر، ج 17، ص: 35.



«يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَحَارِبَ وَ تَمَاثِيلَ وَ جِفَانٍ كَالْجَوَابِ وَ قُدُورٍ رَاسِيَاتٍ اعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا وَ قَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ»؛ (1) «آن‌ها هر چه سلیمان می‌خواست برایش درست می‌کردند: معبدها، تمثال‌ها، ظروف بزرگ غذا همانند حوض‌ها، و دیگرهای ثابت (که از بزرگی قابل‌حمل و نقل نبود؛ و به آنان گفتیم:) ای‌آل داوود! شکر (این همه نعمت را) به‌جا آورید، ولی عده کمی از بندگان من شکرگزارند!»

«يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَحَارِبَ»؛ و آن‌خانه‌های شریعت بود؛ قتاده و جبائی گفتند: آن‌ها قصرها و مساجدی بود که برای عبادت خدا در آن می‌ساختند، گویند و از آن بناهایی که ساختند «بیت المقدس» بود.

مترجم گوید: دو بار به فضل خدا موقّق به تشرّف به زیارت بیت المقدس شدم و حقّاً عظمت آن بنا و ضخامت و ارتفاع ستون‌ها و بزرگی صخره‌ها و سنگ‌ها منصوب در آن گواهی می‌دهد که بناء این مسجد عظیم و شریف که در قلّه شهر اورشلیم قرار دارد در سه هزار سال قبل با نبودن جرثقیل و تریلی و وسائل حمل و نقل اشیاء سنگین که از عهد انسان‌ها ساخته نیست، مسلماً به توسط جنیان و دیوان به امر خدا و فرمان حضرت سلیمان (علیه السلام) انجام شده و آن یکی از سه مسجد است که بنا بر حدیث شریف نبوی برای زیارت آن باید شدّ رحال کرد:

«قال رسول الله (صلى الله عليه وآله) لا يشدّ الرحال الا لثلاث مساجد: 1. مسجد الحرام 2. مسجدى 3. مسجد الاقصى.»

خدای تعالی در سوره اسراء اولین آیه از آن یاد و تعبیر به مسجد اقصی نمود: «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى»؛ و اکنون

ص: 19

این مسجد در دست و اشغال اسرائیل خبیث و پلید جحود عنود است، و انشاء الله بنا بر وعده پیامبر (صلی الله علیه وآله) که فرمود: «سیخرج الیهود من جزیرة العرب...» به این زودی از خاک عرب و بیت المقدس رانده و ریشه کن خواهند شد و مسجد عزیز اقصی و مسجد صخره و اماکن متبرکه دیگر در تصرف مسلمین خواهد آمد، آمین یا رب العالمین.

و خداوند عزّ و جل طاعون و وبا را بر بنی اسرائیل مسلط کرد، پس جمع بسیاری هلاک شدند در يك روز، پس حضرت داود (علیه السلام) فرمان داد که بنی اسرائیل غسل کنند و به زمین بلندی روند با تمام زن ها و کودکانشان و به سوی خدا گریه و ناله و زاری نمایند تا شاید خدا بر آن ها ترحّم فرماید و این زمین، زمین بیت المقدس بود قبل از بناء مسجد و داود (علیه السلام) بالای قلّه رفت و به سجده افتاد و تضرّع و استغاثه به سوی خدای سبحان نمود و همه بنی اسرائیل هم با او سجده کردند و سر از سجده برداشتند تا خدا و با را از آن ها برطرف کرد.

### **بناء مسجد اقصی به دست داود و سلیمان (علیه السلام)**

و چون خدا شفاعت حضرت داود (علیه السلام) را در بنی اسرائیل پذیرفت، بالای طاعون و وبا را از آن ها رفع نمود، داود (علیه السلام) بعد از سه روز بنی اسرائیل را جمع نمود و گفت به درستی که خدای تعالی مَنّت گذارد بر شما و بر شما ترحّم نمود، پس برای او تجدید شکر و سپاس نمائید به این که از این زمین پاکی که در آن بر شما ترحّم فرمود مسجدی بسازید، پس قبول کرده و شروع کردند در بناء بیت المقدس و داود (علیه السلام) بر گردن خودش برای ایشان سنگ حمل می کرد و هم چنین نیکان بنی اسرائیل تا آن که

به اندازه يك قامت بالا بردند و داود(عليه السلام) در آن روز 127 سالش بود، پس خدا به او وحی فرستاد که بناء آن به دست فرزندش سلیمان پایان یابد.

و چون عمر داود(عليه السلام) به 140 رسید از دنیا رفت و سلیمان را جانشین خود قرار داد و او دوست داشت بیت المقدس را تمام کند، پس جمع کرد جنیان و شیاطین را و تقسیم کرد بر ایشان کارها را و هر طائفه را مخصوص کاری کرد، پس جنّ و شیاطین را فرستاد که سنگ های مرمر سفید و صاف را از معادن آن استخراج کنند و فرمان داد که شهری از سنگ مرمر و سنگ های معدنی نازل مثل ورق بسازند، و آن را دوازده محله قرار داد و در هر محله ای یکی از اسباط بنی اسرائیل را نشانید و چون از شهر سازی خلاص شد شروع کرد در بناء مسجد، پس شیطان ها را فرقه فرقه، گروه گروه کرد، گروهی را فرستاد که استخراج طلا و یاقوت از معادن آن نمایند و دست های را فرستاد که جواهر و سنگ های ارزنده را از اماکن خود بیاورند و فرقه ای را فرستاد که مشک و عنبر و سایر طیب ها و چیزهای خوشبو حاضر کنند و گروهی را فرستاد که از دریاها در بیرون آورند، پس آن قدر از این چیزها آوردند که جز خدای تعالی حساب آن را ندارد، سپس سنگ تراش ها را حاضر کرده و دستور داد که آن سنگ ها را برش داده تا به صورت تخته هایی در آوردند و آن جواهر و لؤلؤها را در آن به کار برند.

و گوید سلیمان(عليه السلام) مسجد را با سنگ مرمر سفید و زرد و سرخ بنا کرد و ستون های آن را صاف و مستقیم قرار داد و سقف آن را با تخته های جواهر، و سنگ های قیمتی مزین ساخت و سقف ها و دیوارهای آن را با لؤلؤها و یاقوت ها و جواهر و کف آن را با تخته های فیروزج مفروش نمود و در روی زمین خانه ای ارزش مندتر و نورانی تر از این مسجد نبوده که گویا در شب تاریک مثل ماه شب

چهارده می درخشید، و چون از آن فارغ شد احبار و علماء بنی اسرائیل را به سوی آن جمع نمود و آن ها را اعلام کرد که آن را خدای تعالی بنا نموده است و روز پایان و فراغت از ساختن مسجد را روز عید قرار داد.

پس بیت المقدس همواره هم چنان که سلیمان بنا کرده بود، آباد و مورد احترام بود تا بخت النصر به جنگ بنی اسرائیل آمد، پس شهر اورشلیم را ویران و مسجد را خراب و آن چه در سقف های آن و دیوارهای آن از طلا- و نقره و در و یاقوت و جواهر بود برداشت و آن را حمل بکشورش از زمین عراق نمود.

سعید بن مسیب گوید: وقتی سلیمان از بناء بیت المقدس خلاص شد درهای آن بسته شد و هر کاری سلیمان کرد باز نشد تا در دعائش گفت خدایا به نمازهای پدرم داود قسمت می دهی که درهای مسجد را به روی من باز کن، پس درها گشوده شد و سلیمان برای آن ده هزار نفر از قاریان بنی اسرائیل قرار داد که پنج هزار نفر در شب و پنج هزار نفر در روز مشغول قرائت و خواندن تورات و زبور باشند و ساعتی نبود از شب و روز مگر آن که خدا در آن عبادت می شد.

و «تماثیل»؛ یعنی صورت هایی از مس و شبه آن و شیشه مرمی جتی ها درست کردند.

سپس علماء، اختلاف کردند که آن ها چه صورت هایی بودند، بعضی گفتند صورت حیوانات، و دیگران گفتند صورت درندگان چون شیر و گرگ و پلنگ و بهائم چون فیل و شتر و امثال آن بود بر کرسی ها تا که هیبت و ترسی از آن ها در دل ها باشد، پس گفتند که آن ها صورت دو شیر در زیر کرسی تصویر کردند و صورت دو عقاب بالای دو ستون و پایه کرسی نصب کردند، پس هر گاه می خواست

سلیمان(علیه السلام) بالای کرسی رود دو شیر دست های خود را گسترده و وقتی بالای کرسی می رفت دو عقاب بال های خود را باز نموده و او را از آفتاب سایبانی می کردند، و می گویند این از کارهایی بود که هیچ کس از انسان ها آن را نمی دانست.

پس چون بخت النصر بعد از سلیمان بر بنی اسرائیل پیروز نشد و مسجد اقصی را گرفت و خواست بالای کرسی رود ندانست چگونه سلیمان بالا می رفت، پس شیرها دست خود را بلند کرده و چنان بر ساق پای بخت نصر زدند که شکست و او غش کرد و بر زمین افتاد، پس بعد از این هیچ کس جرئت نکرد که بالای آن کرسی رود.

حسن گوید: در آن روز تصویر و نقاشی حرام نبود و آن در شریعت پیامبر ما(صلی الله علیه وآله) حرام شد، برای آن که فرمودند: «لعن الله المصوّرین؛ لعنت خدا بر صورت گران و تصویرکشانش.» و جایز است که این در زمانی مکروه و در زمان دیگری مباح باشد و خداوند سبحان در قرآن بیان فرمود که مسیح عیسی بن مریم(علیه السلام) به امر خدا صورتی از گل می ساخت مانند پرنده.

و ابن عباس گوید: شیاطین صورت پیامبران و بندگان را در مساجد بیت المقدس می ساختند تا مردم بایشان اقتدا و تاسی نمایند.

و از حضرت صادق(علیه السلام): روایت شده که فرمود قسم به خدا که آن ها تمثال مردان و زنان نبود؛ بلکه درخت و مانند آن بود.

مترجم گوید: شیخنا الانصاری در مکاسب محرّمه فرمودند صورت هایی که دارای جسم است یعنی مجسمه هایی که صاحب روح هستند مثل انسان و حیوان و پرنده به اتفاق حرام است، و لکن ابوعلی طبرسی صاحب تفسیر در سوره

بقره در تفسیر گوساله سامری قائل به عدم حرمت شده و گفته چیزی که به عنوان عبادت و پرستش مانند بت های بت پرستان می سازند حرام است و شکی در عدم حرمت نگهداری آن نیست؛ بلکه خرید و فروش آن جایز نیست؛ زیرا از سیره مکشوفه از اخبار بسیاری معلوم می شود وجود این صورت ها در خانه های مسلمین بدون انکار کننده ای اگرچه نماز خواندن در اطاقی که در آن تصویر است مکروه است و پامال کردن آن ها کراهتی ندارد مثل قالی ها و فرش های مصوّر و جواز بقاء آن با حرمت بافتن و ساختن آن جدّاً بعید است، اگرچه ممکن است، و احتیاط ترك صورت سازی و مجسمه سازی است برای شبهه اجماع در حرمت و کراهت ماسوای آن از جاندارها و حمل کردن روایات منع را بر کراهت و بیش تر علماء هم همین نظر را دارند چنان چه در مفتاح الکرامه است.

«وَجِفَانِ كَالْجَوَابِ»؛ یعنی ظرف هایی مانند حوض های بزرگی که آب در آن می ریزند و جمع می کنند، و حضرت سلیمان (علیه السلام) برای ارتش خود در این پاتیل ها و حوض ها غذا آماده می نمود؛ زیرا ممکن نبود برای او که آن ها را در پیاله ها و کاسه های معمولی مردم غذا دهد، برای زیادی آن ها.

و بعضی گفته اند: که در اطراف هر پاتیل و یکی از آن کاسه های بزرگ هزار نفر جمع شده و در پیش روی سلیمان غذا می خوردند.

«وَقُدُورٍ رَاسِيَاتٍ»؛ قتاده گوید: یعنی دیگ های بزرگی که ثابت بود و از جای خود برای بزرگیشان برداشته نمی شدند و آن ها در یمن بود.

و بعضی گفته اند: آن ها مانند کوهی بزرگ بودند که ارتش سلیمان با خودشان حمل می کردند و حضرت سلیمان لشکر خود را اطعام می کرد، آن گاه خدای سبحان

آل داود را ندا کرد و ایشان را فرمان داد تا شکر نعمت هایی که بر ایشان ارزانی شده از این نعمت های شگفت انگیز به جا آورند برای آن که نعمت بر سلیمان نعمت بر ایشان است، پس فرمود:

«اعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا»؛ مجاهد گوید: یعنی گفتیم ای آل داود برای شکر و سپاس نعمت هایی که بر شما داده شده عمل به طاعت و عبادت خدا نمائید، و در این امر دلالت است بر وجوب شکر نعمت و این که شکر طاعت منعم و تعظیم اوست، و در آن نیز اشاره به این که برای نزدیکان و نزدیکی به پیامبران خدای تعالی اثری است در قرب و نزدیکی به رضوان خدا چون که خدا آل داود (علیه السلام) را مخصوص به امر شکر فرمود.

«وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّاكِرِينَ»؛ و اندکی از بندگان من شاکرند، و فرق میان شکور و شاکر این است که شکور کسی است که مکرر و پیوسته شکر می کند، و شاکر کسیست که شکر از او واقع می شود.

ابن عباس گوید: اراده فرموده به آن «وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ» مؤمن موحد را، و در این آیه دلالت است بر این که مؤمن شاکر اندک است در هر زمان. (1)

### 34. صبوری انسان در محضر خداوند

#### اشاره

یکی از علائم ایمان به خدا، صبوری انسان در همه بلاها و گرفتاری ها و مصائب است؛ قرآن در این باره می فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ\* وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ

ص: 25

---

1- . طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر مجمع البیان، مترجم: جمعی از اساتید، ج 20، ص: 228.

يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ \* وَ لَنْبَلُونَكُمْ بِشَىءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَ الثَّمَرَاتِ وَ  
بَشِّرِ الصَّابِرِينَ \* الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ \* أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّنْ رَبِّهِمْ وَ رَحْمَةٌ وَ أُولَئِكَ هُمُ  
الْمُهْتَدُونَ»؛ (1)

«ای افرادی که ایمان آورده اید! از صبر (و استقامت) و نماز، کمک بگیرید! (زیرا) خداوند با صابران است. و به آن ها که در راه خدا کشته می شوند، مرده نگویید! بلکه آنان زنده اند، ولی شما نمی فهمید! قطعاً همه شما را با چیزی از ترس، گرسنگی، و کاهش در مال ها و جان ها و میوه ها، آزمایش می کنیم؛ و بشارت ده به استقامت کنندگان! آن ها که هر گاه مصیبتی به ایشان می رسد، می گویند: ما از آن خدائیم؛ و به سوی او بازمی گردیم! این ها، همان ها هستند که الطاف و رحمت خدا شامل حالشان شده؛ و آن ها هستند هدایت یافتگان!»

### تفسیر

به تفسیر «اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلَاةِ» واقع در این آیه قبلاً پرداختیم (2). خداوند مؤمنین را به «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» مورد خطاب قرار داده می فرماید:

«اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ...»؛ ضمیر دو نوع است 1. خودداری از افعال ناپسندی که که نفس انسان به آن ها تمایل دارد؛ 2. وادار ساختن آن بر طاعاتی که انجام آن ها برای انسان سنگین و دشوار است به همین معنا حضرت امیر مؤمنان (علیه السلام) اشاره کرده می فرماید:

«الصَّبْرُ صَبْرَانِ صَبْرٍ عَلَى مَا تَكْرَهُ وَ صَبْرٍ عَلَى مَا تَحِبُّ»؛ یعنی: صبر بر دو نوع

ص: 26

1- . بقره / 153 الی 157.

2- . بقره / 45.



است 1. صبر بر آن چه بر تو سنگین و دشوار است و بانجام آن میل داری؛ 2. صبر و خود داری از آن چه دوست می داری منظور این است که به وسیله این دو نوع صبر کمک بجوئید: «و الصَّلَاةَ...»؛ به وسیله نماز نیز که متضمن یادآوری از خدا و خشوع در برابر او و تلاوت قرآن که بر وعده ثواب و عذاب و هدایت مشتمل است کمک بجوئید البته نماز که دارای این اوصاف است انسان را بحسنات می خواند و از سیئات باز می دارد.

مفسرین در این که از «صبر و نماز» برای انجام چه عملی باید کمک گرفت و استعانت جست، اختلاف نظر دارند؛ بعضی گفته اند منظور این است که از این دو چیز برای انجام همه طاعات کمک بگیرند مثل این که فرموده است از راه انجام این دو عبادت برای انجام سایر عبادات و طاعات استعانت بجوئید.

برخی می گویند مراد این است که از این دو چیز برای جهاد در راه خداوند استعانت بجوئید.

«إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ...»؛ در معنای آن دو وجه است:

1. خداوند از لحاظ کمک و نصرت با صابری است همان طور که می گوئیم «چون سلطان با تو است» با هر که برخورد کنی مهم نیست یعنی سلطان تو را کمک خواهد کرد.

2. معنای خداوند با صابری است این است که خداوند به آن ها توفیق می دهد و آنان را تجهیز و تسدید می کند و در نتیجه انجام عبادات و ترك افعال ناپسند برای آنان آسان می گردد نظر آن این جمله است:

«وَيَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى...»؛ (1) یعنی خداوند بر هدایت کسانی که هدایت الهی را پذیرفته اند، می افزاید. کلمه «مع» در این جا جائز نیست به معنای «اجتماع در يك مكان» باشد؛ زیرا اجتماع در مكان از اوصاف اجسام است به طور کلی منزّه است.

ضمناً این آیه دلالت دارد بر این که تشریح نماز لطفی است از جانب خداوند بینندگان خود که به آن وسیله بر انجام سایر عبادات توفیق حاصل کنند چنان که فرمود: «إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ»؛ (2)

یعنی نماز از فعل قبیح و ناپسند انسان را بازمی دارد.

«وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ»؛ (3)

«به آن کسانی که در راه خدا کشته می شوند، «مرده» نگوئید؛ بلکه آنان زنده هستند، ولی شما متوجه نیستید.»

### شرح لغات

سبیل: راه و به جهاد، به این مناسبت سبیل الله گفته می شود که آن راهی است به سوی ثواب خداوند.

حیاء: در انسان و بسیاری از موجودات منشأ علم و قدرت و اراده است و موت خلاف آن است.

ص: 28

---

1- . مریم / 76.

2- . عنكبوت / 45.

3- . بقره / 154.

شعور: ادراکی است که از راه مشاعر صورت می‌گیرد و، لذا خداوند به «شاعر» متصف نمی‌گردد.

بعضی گفته‌اند شعور به آن قبیل ادراک گفته می‌شود که از راه حس صورت بگیرد و لطیف هم باشد و آن از «شعر» به معنای موی مأخوذ است و «شاعر» را به این مناسبت شاعر می‌گویند که در کهای لطیف و دقیقی در تنظیم الفاظ و معانی دارد.

### تفسیر

پس از این که خداوند به صبر و نماز به منظور کمک گرفتن از آن‌ها و افزودن نیرو به وسیله آن‌ها در راه جهاد به وسیله آن‌ها در راه جهاد امر نمود، فرمود:

«وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ...»؛ به کسانی که در راه خدا در جهاد کشته می‌شوند، هرگز «اموات» نگوئید.

«بَلْ أَحْيَاءٌ...»؛ در معنای این عبارت چند قول است:

1. ابن عباس و قتاده و مجاهد و حسن و عمر و بن عبید و واصل بن عطا می‌گویند: مراد این است که آنان نمرده‌اند و در حقیقت تا روز قیامت زنده می‌باشند. جبائی و رمانی و جمیع مفسرین همین قول را اختیار کرده‌اند و صحیح هم همین است.

2. مشرکین می‌گفتند اصحاب محمد بدون جهت خود را در جنگ‌ها بکشتن می‌دهند و آنان به کشته شدن از بین می‌روند و نابود می‌شوند خداوند در جواب آن‌ها اعلام کرد که گفتار مشرکین ابداً درست نیست و مقتولین در جهاد در

روز قیامت مجدداً زنده می شوند و به پاداش خود می رسند. این قول را غیر از بلخی هیچ کس نگفته است.

3. اصمّ می گوید مراد این است که کشته شدگان راه خدا چون دارای هدایت و ایمان و دین صحیح هستند نمرده اند و زنده هستند به دلیل گفتار خداوند: «أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ»؛<sup>(1)</sup> یعنی آیا کسی که مرده بود و او را زنده نمودیم که منظور از مرگ و زندگی ضلالت و هدایت است.»

4. مقصود این است که چون از آن ها نام نیک در روزگار باقی مانده است زنده می باشند، چنان که حضرت امیر مؤمنان (علیه السلام) فرمود:

«هَلِكُ خَزَانِ الْأَمْوَالِ وَالْعُلَمَاءِ بَاقُونَ مَا بَقِيَ الدَّهْرُ أَعْيَانَهُمْ مَفْقُودَةٌ وَأَثَارُهُمْ فِي الْقُلُوبِ مَوْجُودَةٌ؛ آنان که مالک گنج هایی از اموال بودند هلاک گردیدند، ولی علماء تا روزگار باقیست زنده هستند هر چند بدن های آن ها از نظر پنهان، اما آثار آن ها در دل ها موجود است.»

در میان این اقوال تنها قول اول مورد اعتماد است؛ زیرا اجماع مفسرین بر طبق همان قول است به علاوه خطاب در آیه مخصوص مؤمنین است و آن ها مسلماً می دانستند که شهداء راه خدا هدایت یافته و بر حق می باشند و نیز می دانستند که روز قیامت آن ها زنده می شوند و به پاداش خود می رسند، لذا صحیح نیست نسبت به این معانی که در قول دوم و سوم مذکور است به مؤمنین گفته شود: «وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ».

و دیگر این که اگر مراد قول دوم و سوم بود فائده ای برای تخصیص این معنا

ص: 30

به شهدا نبود؛ زیرا غیر شهدا هم روز قیامت زنده می شوند و از غیر شهدا نیز افراد بسیاری هدایت یافته و دارای حیات به معنای دین صحیح و هدایت الهی می باشند.

و نیز چون مؤمنین که در آیه مورد خطاب واقع شده اند می دانستند هر که در راه خدا بمیرد به نام نیک و افتخار جاوید نائل گشته است، لذا صحیح نیست به آن ها گفته شود: «وَلَكِنْ لَا تَسْعُرُونَ...».

روی این جهات، تنها قول اول صحیح است و علت این که حیات بعد از مرگ در این آیه به شهدا تخصیص داده شده است با این که در واقع این موضوع اختصاص به آن ها ندارد این است که بشارتی به بازماندگان آنان و سایر مؤمنین - با توجه به وصفی که برای آن ها در آیه واقع در سوره دیگر ذکر گردیده است که «يُرْزَقُونَ فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ»؛ (1) - داده شود.

### روح در عالم برزخ در قالب مثالی

اگر کسی بگوید ما می بینیم که اجساد شهدا روی زمین افتاده و در آن آثاری از حیات ابداً دیده نمی شود به این وصف چگونه گفته شده است که شهدا، پس از مرگ زنده هستند؟

جواب این سؤال این است که طبق مذهب علماء امامیه خداوند برای ارواح

ص: 31

---

1- . «کسانی که در راه خدا بشهادت رسیدند زنده هستند و روزی خود را از پروردگار متعال دریافت می دارند و به آن چه خداوند به آن ها از فضل خود عنایت کرده است شادمان و مسرور می باشند.» (آل عمران / 169 و 170)

آن ها، پس از مرگ «قالب هایی» مانند قالب دنیوی قرار می دهد که با آن در «عالم برزخ متنعّم هستند هر چند بدن دنیوی آن ها در زیر خاک مدفون شده باشد».

بنا بر این قول ثواب و عذاب در آن عالم به «انسان» می رسد؛ زیرا انسانیت «انسان» وابسته به روح است نه به جثّه ای که در زیر خاک مدفون است.

مؤید این قول روایتی است که شیخ بزرگوار ابو جعفر طوسی (ره) در کتاب تهذیب به سند خود از علی بن مهزیار از قاسم بن محمد از حسین بن احمد از نویس بن ظبیان نقل کرده است که او می گوید من در حضور حضرت صادق (علیه السلام) نشسته بودم آن حضرت رو به من کرد و فرمود: مردم درباره ارواح مؤمنین چه می گویند؟ عرض کردم می گویند خداوند آن ها را در پیکر پرندگان سبز رنگ در قندیل هایی در زیر عرش قرار می دهد. حضرتش فرمود سبحان الله!!! این چه قولی است. مؤمن در نزد خدا عزیزتر از آن ست که او را در پیکر پرنده ای قرار بدهد! ای نویس! هنگامی که خداوند مؤمن را قبض روح می کند روح او را در قالبی مانند همان قالب که در دنیا داشت جا می دهد ارواح مؤمنین در قالب های برزخی خود متنعّم هستند می خورند و می آشامند و موقعی که یکی از مؤمنین از دنیا رفت و به جمع آن ها ملحق گردید، آن ها او را با همان قیافه که در دنیا داشت می شناسند و نیز علی بن مهزیار از ابن ابی عمیر از حماد از ابو بصیر نقل می کند که از حضرت صادق (علیه السلام) درباره ارواح مؤمنین، پس از مرگ سؤال نمودم حضرتش فرمود: با همان قیافه ها که در دنیا داشتند در بهشت به سر می برند به طوری که اگر او را به بینید می گوید این همان شخص است.

آن چه در فوق گفته شد بنا بر مذهب کسانی است که برای روح، پس از مرگ استقلال و تجرد قائلند و اما آن عده از دانشمندانی که به روح مجرد قائل نیستند و انسانیت انسان را منحصر در همین بدن محسوس می دانند و روح را چیزی جز نفسی که در مجرای تنفس جاری است نمی دانند، بگویند: حیات انسان تنها به این نیست که این بدن با تمام اجزاء خود موجود باشد؛ بلکه اجزاء لطیفی که وسیله تحقق حیات است در حین مرگ از انسان جدا می شود و در عالم برزخ نعمت های الهی به آن اجزاء که زنده است می رسد». بعضی دیگر گفته اند ممکن است در عین حال که جثه انسان روی زمین افتاده یا زیر خاک مدفون گردیده است او نمرده باشد و لذات را درک می کند، چنان که شخصی که در خواب است، لذات را درک می کند با این که با بدن خود چیزی را حس نمی کند این شخص که در عین حال به وسیله بدن خود چیزی را درک نمی کند به واسطه رؤیاهایی که می بیند این مسرت و لذات را درک می نماید، حتی دوست می دارد که خوابش طولانی تر شود تا از لذات بیش تری بهره مند گردد. در حدیث نیز وارد گردیده است که به قبر مؤمن وسعت داده می شود و به او گفته می شود: نم نومة العروس؛ یعنی مانند عروس بخواب راحت و لذت بخش مشغول باش».

«وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ...»؛ یعنی شما نمی دانید که کشته شدگان راه خدا زنده می باشند.

ضمناً این آیه بر صحت مذهب ما درباره سؤال قبر و این که مؤمنین به ثواب

و گناه کاران بعقاب، پس از مرگ نائل می گردند، دلالت کامل دارد و اخبار نیز به طور روشن بر این مطلب دلالت دارند و علت این که بلخی آیه را بر زندگی روز قیامت حمل کرده است این است که او عذاب قبر را منکر است.

«وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ»؛ (1)

«البته شما را به مقداری از ترس و گرسنگی و نقصان اموال و نفوس و میوه ها آزمایش می کنیم و به کسانی که در برابر این امور صبر می کنند بشارت بده.»

شرح لغات

لنبلونکم: آزمایش می کنیم.

خوف: ترس.

جوع: گرسنگی.

ثمره: میوه.

### تفسیر

پس از این که خداوند عباداتی را که بندگان خود را بانجام آن ها مکلف ساخته است بیان کرد، به بیان مشقت ها و مشکلاتی که به وسیله آن ها آنان را آزمایش می کند پرداخت و فرمود:

«وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ...»؛ البته شما را امتحان می کنیم. مراد این است که نحوه عمل کسی را که آزمایش می کند نسبت به شما انجام می دهیم تا آن چه ما واقعاً می دانستیم محقق و ظاهر گردد.

ص: 34



عطا و ربیع می گویند: این خطاب مخصوص اصحاب پیغمبر است، ولی اگر بگوئیم که خطاب به همه مردم متوجه است نیز صحیح است.

«بَشَىٰ ۖ مِنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ وَ نَقْصِ مِنَ الْأَمْوَالِ وَ الْأَنْفُسِ...»؛ مقصود این است که به مقداری از ترس نه ترس همیشگی و هم چنین به مقداری از گرسنگی و مقداری از نقصان اموال و مقداری از نفوس و این نکته را از این نظر پروردگار متعال تذکر داد که افراد، خود را برای تحمّل مشکلات و مشقّت هایی که در راه کمک به پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله) پیش می آمد آماده کنند و ترس به این علت پیش می آمد که دشمنانی از مشرکین همواره قصد اذیت آنان را داشتند و علت گرسنگی این بود که در نتیجه اشتغال به جهاد در راه خدا به معاش و اقتصاد آن ها لطمه بزرگی وارد می آمد به علاوه لازم بود برای تأمین بودجه جهاد از مال خود انفاق کنند.

بعضی گفته اند: «علت گرسنگی قحطی و کمیابی موادّ غذایی بود که در میان آنان پدید آمد».

و علت نقصان اموال این بود که به واسطه اشغال به جنگ های مداوم فرصت آباد کردن زمین ها را نداشتند و جهت نقصان نفوس کشته شدن در جنگ ها به همراه پیغمبر (صلی الله علیه و آله) بود.

بعضی گفته اند «علت نقصان اموال هلاکت چهارپایان آن ها بود».

«وَ الثَّمَرَاتِ...»؛ بعضی گفته اند «مراد از آن: از بین رفتن میوه های درختان و کمبود زراعت و گیاهان است». برخی می گویند: «منظور از آن فرزندان است؛ زیرا فرزند میوه دل انسان است».

و علت نقصان میوه ها این بود که به واسطه اشتغال به جهاد، از تعمیر

باغ های خود و معاشرت با زنان باز می ماندند و در نتیجه به میوه های آن ها لطمه وارد می آمد و کم تر از آن ها فرزند متولد می گردید.

البته این آزمایش ها. به مقتضای حکمت و لطف و مصلحت پروردگار صورت می گیرد و او پاداش های سنگینی که موجب خشنودی آنان می شود عنایت می کند. در وجه مصلحت و لطف این آزمایش ها دوقول است:

1. کسانی که بعد از آن ها به وجود می آیند هنگامی که با این نوع پیش آمدها و مشکلات برخورد می کنند بدانند که این ها دلیل پستی مقام انسان نیست؛ زیرا این امور برای اصحاب پیغمبر اسلام (صلی الله علیه وآله) که از لحاظ مقام و منزلت از آن ها بالاتر بوده اند نیز پیش آمده است.

2. هنگامی که کفار به بینند، مؤمنین در راه یاری پیغمبر اسلام (صلی الله علیه وآله) در عین حال که با این نوع مشکلات و مشقت ها همیشه مواجه هستند، از یاری او صرف نظر نمی کنند؛ بلکه هم چنان با بصیرت کامل به پشتیبانی و یاری خود ادامه می دهند، از این جریان پی می برند که آنان یقین و معرفت کامل به صحت و حقایق دین اسلام پیدا کرده اند و همین موضوع موجب می گردد که کفار بدین اسلام توجه کنند و بالأخره در ردیف مسلمانان در آیند.

«وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ...»؛ صابران را به پاداش های سنگین و عواقب نیکو که در نتیجه تحمل این مشکلات و مشقت خداوند به آن ها عنایت خواهد فرمود بشارت بده.

«الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ \* أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ

مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةً وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ»؛ (1)

«آنان که چون مصیبتی به آن‌ها فرا رسد می‌گویند ما بفرمان خدا پدید آمده و مملوک او هستیم و به سوی او رجوع خواهیم کرد. در رودها و الطاف و رحمت خاص الهی مخصوص آن‌ها است و آنان در حقیقت هدایت یافته‌گانند.»

شرح لغات

مصیبت: مشقتی که در روح انسان اثر می‌کند.

رجوع: بازگشت.

اهتداء: رسیدن بحق.

### تفسیر

خداوند صابران را توصیف نموده می‌فرماید:

«الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا هَذَا الَّذِي كُنَّا نَعْتَدُ»؛ آنان کسانی هستند که هنگامی که مصیبتی به خود آن‌ها یا مال‌شان وارد گردید خود را آماده کرده آن را به خاطر اجر و پاداش الهی تحمل می‌کنند.

«قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ...»؛ مفاد این جمله اقرار ببندهی خداوند است یعنی ما بندگان خدا هستیم.

«وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ...»؛ مفاد این جمله اقرار ببعث روز قیامت است؛ یعنی بازگشت ما به سوی حکم پروردگار است، لذا حضرت امیر مؤمنان (علیه السلام) فرمود: «إِنَّ قَوْلَنَا إِنَّا لِلَّهِ أَقْرَارٌ عَلَىٰ أَنْفُسِنَا بِالْمَلِكِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ أَقْرَارٌ عَلَىٰ أَنْفُسِنَا بِالْهَلِكِ؛ این که

ص: 37

می‌گوییم **إِنَّا لِلَّهِ** این، اقرار و اعتراف است از طرف ما به این که ما مملوک خدا می‌باشیم و **إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ** اعتراف به مردن است».

وعلت این که کلمه «استرجاع» یعنی **«إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»** تسلیت و تعزیت در مقام مصیبت محسوب می‌شود این است که دلالت دارد به این که مصیبتی که رخ داده است اگر از روی عدالت است خداوند آن را جبران خواهد کرد و اگر از روی ظلم است خداوند از آن که این مصیبت را وارد کرده است انتقام خواهد کشید تقدیر کلام این است که ما مملوک خدا بوده در برابر فرمان او تسلیم و به تدبیر وی راضی انتقام می‌باشیم و به سوی او بازگشت می‌کنیم؛ یعنی سرانجام به نقطه ای که او منحصرأً با کمال عدالت حکم خواهد کرد بر می‌گردیم و در حدیث وارد شده است: **«کسی که هنگام مصیبت **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ** بگوید خداوند مصیبت او را جبران می‌کند و عاقبت وی را نیکو می‌گرداند و بر آن مصیبت، عوض شایسته ای که موجب خشنودی انسان گردد قرار می‌دهد»**.

حضرت امیر مؤمنان (علیه السلام) فرمودند:

**«کسی که به مصیبتی گرفتار گردیده است هر موقع که متذکر آن شود- و لو بعد از مدّت بسیار طولانی- و استرجاع کند خداوند مانند پادشاه روز مصیبت را باد عنایت می‌فرماید.»**

حضرت صادق (علیه السلام) از پدران بزرگوار خود از رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) نقل کرده است کسی که دارای چهار چیز باشد خداوند او را از اهل بهشت می‌نویسد:

1. خود را در پناه **«لا اله الا الله»** قرار دهد؛

2. هنگامی که نعمتی به او رسید **«الحمد لله»** بگوید؛

3. موقعی که گناهی از وی صادر گردید «استغفر الله» بگوید؛

4. هنگامی که مصیبتی به او رسید **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ** بگوید.

**أُولَئِكَ...**؛ اشاره است به صابرائی که مورد توصیف قرار گرفت.

**عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ...**؛ درودهای فراوان از پروردگارشان مخصوص آنان است این جمله دارای معنای دعا است برای این که منظور درود همیشگی است چنان که دعا چون تکرار می شود مستلزم دوام و همیشگی است.

ابن عباس می گوید: صلوات به معنای برکات است و بعضی آن را به معنای مغفرت گرفته اند.

**وَرَحْمَةً...**؛ یعنی نعمت دنیا و آخرت؛ زیرا رحمت به معنای نعمت بر محتاج است و هر فردی به نعمت خدا در دنیا و آخرت محتاج می باشد.

**وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ...**؛ آنان، در این که در برابر مقدرات الهی تسلیم هستند و در برابر مصیبت ها «استرجاع» می گویند راه حق و صواب را، یافته اند و بعضی گفته اند مراد این است که آنان به راه بهشت و ثواب نائل گردیده اند.

عمر بن خطاب هنگامی که این آیه را می خواند می گفت: «خداوند به مقتضای عدالت خود در مقابل مصیبت، صلوات و رحمت عنایت کرده به علاوه صابران را برسیدن به حق و صواب توصیف نیز فرموده است.»

**إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ:** (1) «صفا و مروه محل انجام عبادات خداست، پس کسی که حج خانه کعبه یا عمره به جا بیاورد مانعی نیست که سعی بین

ص: 39

صفا و مروه نیز به جا بیارد و هر کس اعمال خیر انجام بدهد خداوند پاداش او را عنایت خواهد کرد که او به همه امور خلق آگاه است.»

## شرح لغات

صفا: سنگ صاف، سنگ خالص. مروه: سنگ نرم بعضی آن را به معنای سنگ ریز گرفته اند. اکنون صفا و مروه نام دو کوه معروف مکه است و الف و لام در آن ها برای تعریف است.

شعائر: جمیع شعیره به معنای محلی است که برای عبادت معین گردیده است. به معنای علامت عبادت نیز گفته اند.

حج: در لغت قصدی که به طور مکرر صورت می گیرد و در شرع عبارت است از قصد خانه کعبه به منظور انجام عبادات مخصوصی از قبیل احرام و طواف سعی میان صفا و مروه و وقوف... .

عمره: زیارت.

جناح: از حق میل کردن.

طواف: بر گرد چیزی گردیدن.

تطوع: تبرع بانجام نافله.

شاکر: سپاس گزار نعمت و این کلمه بر خداوند به طور «مجاز» اطلاق می شود؛ زیرا او بر همه نعمت عنایت می کند و کسی به او نعمتی نمی دهد. (1)

«وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ»؛ (2) «از صبر و نماز

ص: 40

---

1- . طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر مجمع البیان، مترجم: جمعی از اساتید، ج 2، ص: 121.

2- . بقره / 45.

یاری جوید؛ (و با استقامت و مهار هوس های درونی و توجه به پروردگار، نیرو بگیرد؛) و این کار، جز برای خاشعان، گران است.»

### بیان صاحب تفسیر شریف «مجمع البیان»

کسانی که این خطاب را متوجه یهود می دانند می گویند عشق به مقام نمی گذاشت که علماء یهود اسلام آورند؛ زیرا می ترسیدند با قبول اسلام و پیروی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) ریاست و آقایی را از دست دهند خداوند آنان را امر می کند که برای وفاء به عهده که در کتاب تورات با شما بستم درباره اطاعت و پیروی از من و ترک گناهان و معاصی و تسلیم در مقابل فرمان و قبول فرستاده ام (صلی الله علیه وآله) فرمود: در همه این امور از صبر و نماز کمک بگیرید یعنی صبر بر زندگی مختصری که ناچارید برای تأمین آن از مردم پول بگیرید.

از ائمه (علیهم السلام) نقل شده است که مراد از صبر «روزه» است و کمک گرفتن به روزه از این نظر است که روزه طمع و هوای نفس را از بین می برد همان طور که ائمه فرموده اند روزه نبود کردن شهوت (1) است.

و چون در نماز عباراتی خوانده می شود که انسان را متوجه جهان معنوی کرده

و از خودخواهی و دنیا پرستی بازمی دارد همان طور که قرآن می فرماید: «نماز انسان را از زشتی ها بازمی دارد» (2) و از طرفی با تواضع در نماز عشق بر ریاست کنار می رود؛ بنا بر این کمک خوبی در راه وفای به عهد الهی است، لذا اگر درباره مطلبی رسول اکرم را حزن و اندوه فرا می گرفت از نماز و روزه کمک می طلبید و با نماز خواندن

ص: 41

1- . الصوم و جناء.

2- . «إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ».

و روزه گرفتن آن اندوه را از خود دور می نمود. اما آن دست های که مسلمانان را طرف خطاب این آیات می دانند می گویند: منظور آیات این است که برای رسیدن به آن چه پیروان رسول اکرم را وعده داده ایم و نیز بر سختی ها و مشکلات عمل به احکام و وظیفه از صبر بر طاعت ها و بازداری نفس از گناهان و نیز از نماز کمک بگیرید؛ زیرا نمازگزار با توجه به معانی آیاتی که در نماز می خواند قهراً از مواعظش پندگرفته و به امر و فرمانش تن می دهد و از گناهان خود را باز می دارد.

وجه دیگر: این که در میان کارهای قلبی از صبر بالاتر و در میان کارهای بدنی از نماز مهم تر نیست.

از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: هنگامی که اندوهی از کارهای دنیا شما را فرا گرفت چه می شود که وضو گرفته به مسجد روید و در آن جا دو رکعت نماز بخوانید و از خدا رفع آن اندوه را بخواهید مگر نشنیده اید که خدا می فرماید:

«وَأَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ»؛ بیش تر مفسران بر آنند که ضمیر «ها» به نماز بر می گردد و با این که دو چیز «صبر و صلاة» قبلاً در آیه گفته شده بازگرداندن ضمیر «ها» را به خصوص «صلاة» با این دو وجه درست کرده اند:

1. به اعتبار عظمت و اهمیت نماز و واجب بودنش بر همه و ایجاد حالت قرب به خدا؛

2. اگر چه در ظاهر فقط به نماز بازگشته، ولی در واقع منظور هر دو آن ها است؛ مانند آیات کریمه:

«وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ»؛ [\(1\)](#) «کسانی که طلا و نقره را گنج می کنند و آن را در راه خدا خرج نمی کنند.»

ص: 42



«وَ إِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انْفَضُّوا إِلَيْهَا»؛ (1) «اینان وقتی تجارت یا لهوی دیدند به سویش شتافتند.»

«وَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضَوْهُ»؛ (2) «بهتر بود که خدا و رسولش را راضی کنند.»

که در همه این آیات ضمیر به کلمه دوم برگشته اما منظور هر دو چیزی که قبلاً ذکر شده است می باشد.

ولی عده ای دیگر معتقدند که ضمیر «ها» به استعانت (کمک گرفتن) بر می گردد که از امر به آن، فهمیده می شود.

قول سومی در این جا وجود دارد که ضمیر «ها» را به کلمه ای محذوف بر می گردانند و آن «اجابت پیامبر»؛ «به قول اصم» و یا «مؤاخذه نفس به صبر و نماز» یا «انجام آن چه گذشت» یا «صبر از گناه ها» یا «صبر از این لغزش»؛ «به قول ابی مسلم»، ولی با توجه به این که قبلاً ذکری از این کلمات نشده تا قرینه ای بر حذف آن ها بوده و ضمیر بدان ها برگردد، نادرستی و ضعف این اقوال معلوم می شود.

«لکبيرة»؛ مفسران چون حسن و غیره کلمه «کبيرة»؛ «بزرگ» را به معنای سنگین گرفته اند از باب ملازمه بین بزرگی، و سنگین و زنی، و سپس بهره چه بر نفس، سخت و گران است این کلمه گفته شده و می شود.

«إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ»؛ جز بر خاشعان یعنی کسانی که در برابر پروردگار خاضع و متواضعند؛ زیرا آنان خود را بدان ها عادت داده اند و بر ایشان زوال نعمت و ثروت، گران نیست.

ص: 43

---

1- . جمعه / 11.

2- [5] توبه / 62.

مجاهد می گوید مقصود از «خاشعین» مؤمنانند و همان طور که مریض دواهای تلخ را می خورد به امید نتیجه و بهبودی، مؤمنان نیز که نتیجه عبادات خود را می دانند در انجام وظیفه اگر مشکلی باشد تحمل کرده و حتی احساس سنگینی و گرانی هم نمی کنند.

ولی حسن معتقد است که مقصود از خاشعین، خائفان و اندیشمندان از خدا است. (1)

«قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ»؛ (2) «موسی به قوم خود گفت: از خدا یاری جوید، و استقامت پیشه کنید، که زمین از آن خداست، و آن را به هر کس از بندگانش که بخواهد، واگذار می کند؛ و سرانجام (نیک) برای پرهیزکاران است!»

### بیان صاحب تفسیر شریف «المیزان»

تحریک و تشویق موسی (علیه السلام) بنی اسرائیل را به قیام علیه فرعون و استعانت از خدا و صبر در برابر شدائد مبارزه:

«قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا...»؛ موسی (علیه السلام) در این جمله بنی اسرائیل را بر قیام و شورش علیه فرعون بر می انگیزد و آنان را به استمداد و استعانت از خدای تعالی در رسیدن به هدف که همان رهایی از اسارت و بندگی فرعون است توصیه می نماید، و آنان را به صبر در برابر شدایدی که فرعون خط نشان آن را می کشد سفارش می کند. آری، صبر در برابر شداید راهنمای به سوی خیر و

ص: 44

---

1- . طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر مجمع البیان، مترجم: جمعی از اساتید، ج 1، ص: 158.

2- . اعراف / 128.

پیش‌تاز فرج و نجات است. موسی (علیه السلام) در آخر کلام خود با جمله «إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ» گفتار خود را تعلیل می‌کند.

و حاصل این تعلیل این است که: اگر من این نوید را می‌دهم برای این است که فرعون مالک زمین نیست تا آن را به هر کس بخواهد بدهد و از هر کس بخواهد بگیرد؛ بلکه زمین ملک خدای سبحان است، او است که به هر کس بخواهد ملک و سلطنت در زمین را می‌دهد، و سنت او هم بر این جریان دارد که حسن عاقبت را به کسانی از بندگان خود اختصاص دهد که از او بترسند، و از او حساب ببرند، بنا بر این شما ای بنی اسرائیل! اگر تقوا پیشه کنید، یعنی از خدای تعالی استعانت جسته و در راه او در شداید صبر کنید خداوند این سرزمین را که امروز در دست فرعونیان است به دست شما خواهد سپرد.

موسی (علیه السلام) به منظور فهماندن همین معنا دنباله کلام خود «إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ» اضافه کرد که: «وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ»، و لفظ «عاقبة» در لغت به معنای دنباله هر چیز است، هم چنان که لفظ «البادئة» به معنای آن چیزی است که هر عمل و یا هر چیزی به آن ابتداء و شروع می‌شود.

و اگر به طور مطلق فرمود: «عاقبت از آن پرهیزکاران است» برای این بود که سنت الهی بر این جریان دارد. آری، خدای تعالی نظام عالم را طوری قرار داده که هر نوعی از انواع موجودات به منتهای سیری که خداوند برایش معلوم کرده برسد، و سعادت مقدر خود را نائل گردد، حال انسان هم که یکی از انواع موجودات است حال همان‌ها است، او نیز اگر در راهی قدم بگذارد که خداوند و فطرت برایش ترسیم کرده و از انحراف از راه خدا یعنی از کفر به خدا و به آیات خدا و فساد انگیزستن در

زمین پرهیزد خداوند به سوی عاقبت نیک هدایتش نموده و به زندگی پاک زنده اش داشته و به سوی هر خیری که بخواهد ارشادش می کند. (1)

امام علی (علیه السلام) در بیان ارکان ایمان به خدا، صبر را به عنوان اولین رکن ایمان معرفی می فرماید:

«حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ وَ أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضَالٍ جَمِيعاً عَنْ أَبِي عَلِيٍّ بْنِ أَبِي بَاطِرٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ زَيْدٍ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ سَالِمٍ عَنْ سَعْدِ بْنِ طَرِيفٍ عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) الْإِيمَانُ عَلَى أَرْبَعِ دَعَائِمٍ عَلَى الصَّبْرِ وَ الْيَقِينِ وَ الْعَدْلِ وَ الْجِهَادِ وَ الصَّبْرِ عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ عَلَى الشُّوقِ وَ الْإِسْتِمَاقِ وَ الرَّهْدِ وَ التَّرَقُّبِ فَمَنْ اتَّقَى إِلَى الْجَنَّةِ سَلَا عَنْ الشَّهَوَاتِ وَ مَنْ أَشْفَقَ مِنَ النَّارِ رَجَعَ عَنِ الْمُحَرَّمَاتِ وَ مَنْ زَهَدَ فِي الدُّنْيَا تَهَاوَنَ بِالْمُصِيبَاتِ وَ مَنْ اِزْتَقَبَ الْمَوْتَ سَارَعَ فِي الْخَيْرَاتِ وَ الْيَقِينُ عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ عَلَى تَبَصُّرِ الْفِطْنَةِ وَ تَأْوِيلِ الْحِكْمَةِ وَ مَوْعِظَةِ الْعِبْرَةِ وَ سُنَّةِ الْأَوَّلِينَ فَمَنْ تَبَصَّرَ فِي الْفِطْنَةِ تَأْوِيلَ الْحِكْمَةِ وَ مَنْ تَأْوِيلَ الْحِكْمَةَ عَرَفَ الْعِبْرَةَ وَ مَنْ عَرَفَ الْعِبْرَةَ فَكَانَتْهَا عَاشَ فِي الْأَوَّلِينَ وَ الْعَدْلُ عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ عَلَى غَائِصِ الْفُهْمِ وَ عَمْرَةِ الْعِلْمِ وَ زَهْرَةِ الْحِكْمَةِ وَ رَوْضَةِ الْجِلْمِ فَمَنْ فَهِمَ فَسَرَ جُمَلَ الْعِلْمِ وَ مَنْ عَلِمَ شَرَحَ غَرَائِبَ الْحِكْمِ وَ مَنْ كَانَ حَلِيمًا لَمْ يُفْرِطْ فِي أَمْرِ يَلْبِسُهُ فِي النَّاسِ وَ الْجَهَادُ عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ عَلَى الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ الصَّدَقِ فِي الْمَوَاطِنِ وَ شَتَائِنِ الْفَاسِقِينَ فَمَنْ أَمَرَ بِالْمَعْرُوفِ شَدَّ ظَهَرَ الْمُؤْمِنِ وَ مَنْ نَهَى عَنِ الْمُنْكَرِ أَرْغَمَ أَنْفَ الْمُتَافِقِ وَ مَنْ صَدَقَ فِي الْمَوَاطِنِ قَضَى الَّذِي عَلَيْهِ وَ مَنْ شَتَأَ الْفَاسِقِينَ وَ غَضِبَ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ غَضِبَ اللَّهُ لَهُ فَذَلِكَ الْإِيمَانُ وَ دَعَائِمُهُ وَ شُعْبُهُ وَ الْكُفْرُ عَلَى أَرْبَعِ

ص: 46

1- . طباطبائی، محمدحسین، تفسیر المیزان، مترجم: موسوی، محمداقبر، ج 8، ص: 288.

دَعَا نِيْمَ عَلَى الْفِسْقِ وَالْعُتُوِّ وَالشَّكِّ وَالشُّبْهَةِ وَالْفِسْقِ عَلَى أَرْبَعٍ شُعبٍ عَلَى الْجَفَاءِ وَالْعَمَى وَالْغَفْلَةِ وَالْعُتُوِّ فَمَنْ جَفَا حَقَرَ الْحَقَّ وَمَقَّتْ  
الْفَقَهَاءَ وَأَصَدَرَ عَلَى الْحِنْثِ الْعَظِيمِ وَمَنْ عَمِيَ نَسِيَ الذِّكْرَ وَاتَّبَعَ الظَّنَّ وَالآخَ عَلَيْهِ الشَّيْطَانُ وَمَنْ غَفَلَ غَرَّتْهُ الْأَمَانِيُّ وَأَخَذَتْهُ الْحَسْرَةُ إِذَا  
انْكَشَفَ الْغِطَاءَ وَبَدَأَ لَهُ مِنَ اللَّهِ مَا لَمْ يَكُنْ يَحْتَسِبُ وَمَنْ عَتَا عَنْ أَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى اللَّهُ عَلَيْهِ ثُمَّ أَذَلَّهُ بِسُلْطَانِهِ وَصَغَّرَهُ بِجَلَالِهِ كَمَا فَرَطَ فِي جَنْبِهِ وَ  
عَتَا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ الْكَرِيمِ وَالْعُتُوِّ عَلَى أَرْبَعٍ شُعبٍ عَلَى التَّعَمُّقِ وَالتَّارُوعِ وَالزَّيْغِ وَالشَّقَاقِ فَمَنْ تَعَمَّقَ لَمْ يُنِبْ إِلَى الْحَقِّ وَلَمْ يَزِدْ إِلَّا غَرْقًا فِي  
الْغَمَرَاتِ فَلَمْ تُحْتَسَبْ عَنْهُ فِتْنَةٌ إِلَّا غَشِيَتْهُ أُخْرَى وَانْحَرَقَ دِينُهُ فَهُوَ يَهِيمُ فِي أَمْرِ مَرِيحٍ وَمَنْ نَارَعَ وَخَاصَمَ فَطَعَّ بَيْنَهُمُ الْفِشْلَ وَذَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ  
وَ سَاءَتْ عِنْدَهُ الْحَسَنَةُ وَ حَسُنَتْ عِنْدَهُ السَّيِّئَةُ وَمَنْ سَاءَتْ عَلَيْهِ الْحَسَنَةُ اعْوَزَتْ عَلَيْهِ طُرْفُهُ وَاعْتَرَضَ عَلَيْهِ أَمْرُهُ وَصَاقَ عَلَيْهِ مَخْرَجُهُ وَ حَرِيٌّ أَنْ  
تَرْجَعَ مِنْ دِينِهِ وَيَتَّبِعَ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ وَالشَّكُّ عَلَى أَرْبَعٍ شُعبٍ عَلَى الْهُوْلِ وَالرَّيْبِ وَالتَّرَدُّدِ وَالِاسْتِسْلامِ فَمَنْ جَعَلَ الْمِرَاءَ دَيْدِنًا لَمْ  
يُصَبِّحْ لَيْلُهُ فَبَائِيَّ آلاءِ رَبِّكَ يَتَمَارَى الْمُتَمَارُونَ فَمَنْ هَالَهُ مَا بَيْنَ يَدَيْهِ نَكَصَ عَلَى عَقْبَيْهِ وَمَنْ تَرَدَّدَ فِي الرَّيْبِ سَبَقَهُ الْأَوْلُونَ وَأَذْرَكَهُ الْآخِرُونَ وَ  
قَطَعَتْهُ سَدَّ نَابِكِ الشَّيَاطِينِ وَمَنْ اسْتَسَدَّ لَمْ يَهْلِكْهُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ هَلَكَ فِيمَا بَيْنَهُمَا وَمَنْ نَجَا فَبِالْيَقِينِ وَالشُّبْهَةُ عَلَى أَرْبَعٍ شُعبٍ عَلَى الْإِعْجَابِ  
بِالزَّيْدَةِ وَتَسْوِيلِ النَّفْسِ وَتَأْوِيلِ الْفُرْجِ وَتَلْبَسِ الْحَقِّ بِالْبَاطِلِ وَذَلِكَ بِأَنَّ الزَّيْدَةَ تُزِيلُ عَلَى الْبَيِّنَةِ وَأَنَّ تَسْوِيلَ النَّفْسِ يُفْحِمُ عَلَى الشَّهْوَةِ وَأَنَّ  
الْفُرْجَ يُمِيلُ مَيْلًا عَظِيمًا وَأَنَّ التَّلْبَسَ طُلَمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ فَذَلِكَ الْكُفْرُ وَدَعَائِمُهُ وَشُعْبُهُ وَالنَّفَاقُ عَلَى أَرْبَعٍ دَعَائِمَ عَلَى الْهُوَى وَالْهُوَيْنَا  
وَالْحَفِيظَةِ وَالطَّمَعِ وَالْهُوَى عَلَى أَرْبَعٍ شُعبٍ عَلَى الْبَغْيِ وَالْعُدْوَانِ وَالشَّهْوَةِ وَالطُّغْيَانِ فَمَنْ بَغَى كَثُرَتْ عَوَائِلُهُ وَعِلَّاتُهُ وَمَنْ اعْتَدَى لَمْ تُؤْمِنْ  
بَوَائِقُهُ وَلَمْ يَسْلَمْ قَلْبُهُ وَمَنْ لَمْ يَعْزِلْ نَفْسَهُ عَنِ الشَّهَوَاتِ

خَاضَ فِي الْحَبِيثَاتِ وَمَنْ طَعَى ضَلَّ عَلَى غَيْرِ يَقِينٍ وَلَا حُجَّةَ لَهُ وَشَدَّ عِبُّ الْهُؤُنَا الْهَيْبَةُ وَالْعِرَّةُ وَالْمُمَاطَلَةُ وَالْأَمَلُ وَذَلِكَ لِأَنَّ الْهَيْبَةَ تَرُدُّ عَلَى دِينِ الْحَقِّ وَتُقَرِّطُ الْمُمَاطَلَةَ فِي الْعَمَلِ حَتَّى يَقْدَمَ الْأَجَلُ وَلَا الْأَمَلُ عَلِمَ الْإِنْسَانُ حَسَبَ مَا هُوَ فِيهِ وَلَوْ عَلِمَ حَسَبَ مَا هُوَ فِيهِ مَاتَ مِنَ الْهُؤُلِ وَالْوَجَلِ وَشَدَّ عِبُّ الْحَفِيفَةَ الْكِبْرُ وَالْفَخْرُ وَالْحَمِيَّةُ وَالْعَصَبِيَّةُ فَمَنْ اسْتَكْبَرَ أَذْبَرَ وَمَنْ فَخَرَ فَجَرَ وَمَنْ حَمِيَ أَضَرَّ وَمَنْ أَخَذَتْهُ الْعَصَبِيَّةُ جَارَ فِئْسَ الْأَمْرِ أَمْرُ بَيْنَ الْإِسْدِ تَكْبَارِ وَالْإِدْبَارِ وَفُجُورٍ وَجَوْرِ وَشَدَّ عِبُّ الطَّمَعِ أَرْبَعُ الْفَرْحِ وَالْمَرْحِ وَاللَّجَاجَةُ وَالتَّكَاثُرُ فَالْفَرْحُ مَكْرُوهٌ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَالْمَرْحُ خِيَلَاءٌ وَاللَّجَاجَةُ بَلَاءٌ لِمَنْ أَضْطَرَّتْهُ إِلَى حَبَائِلِ الْإِثَامِ وَالتَّكَاثُرُ لَهْوٌ وَشَدَّ غُلُّ وَاسْتَبَدَّ الَّذِي هُوَ أَدْنَى بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ فَذَلِكَ التَّفَاقُ وَدَعَائِمُهُ وَشُعْبُهُ.»

### ترجمه حدیث

امام فرمودند: سازمان ایمان بر چهار ستون استوار است صبر، یقین، عدل و جهاد.

صبر چهار پایه دارد: شوق، ترس، زهد مراقبت هر کس مشتاق بهشت باشد دل به دست شهوت ندهد و هر کس از دوزخ بترسد از کارهای حرام بپرهیزد هر کس در دنیا زهد ورزد مصیبت ها بر او آسان باشد کسی که مراقب مرگست به کارهای خیر بشتابد.

یقین چهار پایه دارد: تیز هوشی، عاقبت سنجی با رای دورین عبرت پذیری از آثار عبرت خیز و مطالعه روش پیشینیان و مردمان گذشته، کسی که تیزهوش باشد با نظر درست عاقبت کار خود را بسنجد و کسی که دوراندیش باشد آثار عبرت

خیز را بشناسد و کسی که آن ها را بشناسد سنه را شناخته و کسی که سنه را شناسد گویا با گذشتگان زندگی کرده و از حال آن ها پند گرفته.

عدالت چهار پایه دارد: فهم عمیق، موج دانش شکوفه بینش و بستان حلم و بردباری، کسی که خوب فهمید مشکلات علم را شرح می کند، کسی که داناست قضاوت های طرفه و دلپسند اظهار می دارد، کسی که فرزانه و بیناست از کار خود کوتاهی نمی کند و پا از حد خود فراتر نمینهد و میان مردم زندگانی قابل ستایشی دارد.

جهاد چهار پایه دارد: امر بمعروف، نهی از منکر، پایداری در جبهه جنگ. دشمنی و بدگویی فاسقان کسی که امر به معروف کرد و مردم را به کارهای نیک وادارد پشت مؤمن را قوی کرده کسی که نهی از منکر کند و از کارهای زشت جلوگیری نماید بینی منافق را به خاک مالند کسی که در جبهه های جنگ پایداری کند وظیفه خود را انجام داده، کسی که فاسقان را بد دارد و برای خدا خشم ورزد، خدا برای او خشم ورزد، این ست ایمان و ستون های آن و پایه های آن.

کفر چهار ستون دارد: فسق، سرکشی، شک و شبهه.

فسق چهار پایه دارد: جفاکاری، کوری، غفلت و آشوب گری، کسی که جفا پیشه است حق را کوچک شمارد و فقیهان را دشمن دارد بر گناه بزرگ اصرار ورزد کسی که کور دل است یاد حق را فراموش کند پیرو گمان گردد و شیطان بر او چیره شود کسی که غافل گردد آرزوهای دراز او را بفریید و چون پرده را بگیرند حسرت خورد و آن چه نمی پنداشت از خدا پدیدش گردد، کسی که از فرمان خدا سرپیچید خدا خوارش کند و او را به نیروی خود زبون سازد و بزرگی خود کوچک نماید چنان چه در جانب داری خدا کوتاهی کرد و از پروردگار کریم رو تافتک.

سرکشی چهار پایه دارد: خرده گیری، کشمکش، کج دلی، تفرقه جوئی. کسی که خرده گیری کند به حق باز نگردد. و غریق امواج فتنه گردد. فتنه ای از او باز نایستد جز این که فتنه دیگری او را فراگیرد و راه دیانتش کج باشد، در کار در هم و برهم خود سرگردان شود. کسانی که به کشمکش پرداختند و به دشمنی هم برخاستند رشته الفت آنان بریده شود و تلخی سرانجام نکبت بار خود را بچشند نیکی را بد دارند و بدی را خوش دارند. کسی که نیکی را بد دارد. روش های چندی براو بچرخد و راه کار را بر او ببندد و در تنگنا افتد و سزاوار باشد که از دینش برگردد و آئین نامؤمنان را پیروی کند.

شک چهار پایه دارد: مجادله و هراس. بد دلی و تردید. سر فرود آوردن جلال طلبان. در کدام يك از نعمت های پروردگارت شك دارند. کسی که از آن چه پیش روی اوست بهراسد بر دو پاشنه خود واژگون افتد. کسی که از بددلی در راه حق تردید کند پیشروان بر او پیش دستی کنند و کسانی که از دنبال آیند او را دریابند و در زیر سم اهریمنان خرد شود و کسی که در برابر مهلکه های دنیا و آخرت سر فرود آورد و تسلیم شد میان این دو به هلاکت رسید و کسی که نجات یافت به دامن یقین چسبید.

شبهه چهار پایه دارد: خود پسندیدن خویش را فریب دادن، فرج و گشایش اندیشیدن و باطل را لباس حق پوشیدن. برای آن که خود آرائی راه حق را می بندد و خود فریبی مرد را در آتش شهوت پرتاب می کند و اندیشه کج صاحب خود را سرنگون کند حق پوشی تاریکی های عمیقی است که روی هم می غلطد این ست کفر و ستون های آن و پره های آن.



نفاق بر چهار ستون استوار است: بر خواهش نفس. سست انکاری. کینه توزی. طمع کاری.

خواهش نفس چهار پایه دارد: ستم کاری. دست اندازی. شهوترانی. سرکشی هر کس ستم کرد پرتگاه و گرفتاری او فراوان است. هر کس دست اندازی کرد از بدی های آن آسوده نیست و دلش آرام نیست هر کس خویش را از شهوت بر کنار نداشته در لجن فروشد هر کس سرکشی کرد بی مدرک و دلیل گمراه شد.

پایه های سست انکاری: سستی است و گول خوردن و پشت گوش انداختن و آرزو داشتن، هر آن که سستی کند دین حق را باز، پس می زند، پشت گوش انداختن کار را، پس می اندازد تا مرگ فرارسد. اگر آرزو نبود و پرده جلو دیده نمی کشید انسان وضعیت خود را می دانست و اگر انسان وضعیت ناپسند هراس آور خود را بداند از هراس و ترس می میرد.

پایه های کینه توزی: کبر و فخر و طرف داری و تعصب است. کسی که کبر ورزید، پس رفت. کسی که فخر کرد نابکار شد. کسی که طرف داری کرد اصرار به گناه ورزید، کسی که تعصب کشید جور کرد بد است بد کاری که میان کبر فروشی و پس رفتن و نابکاری و جور کردن است.

پایه های طمع چهار است: شادی. سرمستی. لجبازی، فزون طلبی. شادی پیش خدا بد است و سرمستی خود فروشی است و لجبازی گرفتاری است برای کسی که دچار دام های گناه است و فزون طلبی بازی و سرگرمی و عوض کردن خیر و نیکی است با آن چه پست است. این ست نفاق و ستون های آن و پره های آن. (1)

ص: 51

## اشاره

خداوند در قرآن می فرماید:

«فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ»؛ (1) «پس به یاد من باشید، تا به یاد شما باشم! و شکر مرا گوئید و (در برابر نعمت هایم) کفران نکنید!»

## تفسیر

بعد از آن که خدای تعالی بر پیامبر اسلام و امت مسلمان منت نهاد، نخست پیامبر بزرگوار را که از خود مردم بود به سوی ایشان گسیل داشت و این خود نعمتی بود که با هیچ مقیاسی اندازه گیری نمی شود، نعمتی که منشأ هزاران نعمت شد- و فهماند خدا از یاد بندگانش غافل نیست- آری خدا بشر را از این که به سوی صراط مستقیم هدایت کند و به اقصی درجات کمال سوق دهد، فراموش نکرده بود.

و در مرحله دوم قبله را که مایه کمال دین و توحید در عبادت و تقویت فضائل دینی و اجتماعیشان بود، تشریح فرمود.

## معنی و موارد استعمال «ذکر»

اینک در این آیه متفرع بر آن دو نعمت، دعوتشان می کند: به این که به یاد او باشند و شکرش بگذارند، تا او هم در مقابل یاد بندگان به عبودیت و طاعت، ایشان را بدادن نعمت یاد کند و در پاداش شکرگزاری و کفران نکردن، نعمتشان را بیش تر کند.

در جای دیگر نیز فرموده: «وَ اذْكُرْ رَبَّكَ إِذَا نَسِيتَ وَقُلْ عَسَى أَنْ يَهْدِيَنِّي رَبِّي

ص: 52

«به یاد آر پروردگارت را هر وقت که فراموش کردی، و بگو امید است پروردگارم مرا به رشدی نزدیک تر از این هدایت کند.» و نیز فرموده: «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ»؛ (2)

«اگر شکر بگزارید زیادترتان می دهم.» و این دو آیه هر دو قبل از آیات قبله در سوره بقره نازل شده است.

این نکته را باید در نظر داشت: که کلمه ذکر بسا می شود که در مقابل غفلت قرار می گیرد، مانند آیه «وَلَا تَطِغْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا»؛ (3) «کسی را که ما دلش را از یاد خود غافل کرده ایم، اطاعت مکن.» و غفلت عبارتست از نداشتن علم به علم، یعنی این که ندانم که می دانم، و ذکر در مقابل غفلت، عبارتست از این که بدانم که می دانم.

و بسا می شود که در مقابل نسیان استعمال می شود، و نسیان عبارتست از این که صورت علم به کلی از خزانه ذهن زایل شود، و ذکر بر خلاف نسیان عبارتست از این که آن صورت هم چنان در ذهن باقی باشد، و در آیه «وَادْكُرْ رَبَّكَ إِذَا نَسِيتَ» به همین معنا آمده و بنا بر این در چنین استعمالی ذکر مانند نسیان معنایی است دارای آثار و خواصی که آن آثار بر وجود ذکر مترتب می شود، و به همین جهت کلمه ذکر، مانند نسیان، در مواردی که خودش نیست، ولی آثارش هست، استعمال می شود، مثلاً وقتی من ببینم که شما دوست صمیمی خود را با این که می دانی احتیاج به نصرتت دارد نصرت ندادی و کمک نکردی، می گویم: چرا، پس دوستت را فراموش کردی؟ با این که او را فراموش نکرده ای و بر عکس همواره با او و به یاد او

ص: 53

---

1- . کهف / 24.

2- . ابراهیم / 7.

3- . کهف / 28.

بوده ای، اما از آن جا که این یاد اثری نداشته و بر عکس اثر فراموشی از شما سر زده، مثل این است که اصلاً در ذهن شما وجود نداشته و از یادش برده باشی.

و گویا استعمال ذکر بر ذکر لفظی (مثلاً ذکر خدا با گفتن سبحان الله و امثال آن) از همین باب باشد، یعنی استعمال کلمه «ذکر» در اثر آن باشد نه خودش چون ذکر زبانی هر چیز، از آثار ذکر قلبی آن ست و از این باب است آیه «قُلْ سَأَتْلُوا عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِكْرًا»؛ «بگو به زودی ذکری از او برایت می خوانم.»<sup>(1)</sup> و نظائر این استعمال بسیار است.

### مراتب «ذکر»

و به فرض این که ذکر لفظی از مصادیق ذکر واقعی باشد، از مراتب آن ست، نه این که به کلی کلمه «ذکر» به معنای ذکر لفظی بوده، معنایش منحصر در آن باشد، و سخن کوتاه آن که ذکر دارای مراتبی است که اختلاف آن مراتب در آیات زیر کاملاً مشهود است.

«أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ»؛<sup>(2)</sup> «آگاه باش که با یاد خدا دل ها آرامش می یابد.»

«وَ اذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَ خِيفَةً، وَ دُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ»؛<sup>(3)</sup> «پروردگار خود را در دل به یاد آور، هم از تضرع و هم از ترس و هم آهسته به زبان.»

«فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا»؛<sup>(4)</sup> «پس خدا را به یاد آرید آن طور

ص: 54

1- . كهف / 83.

2- . رعد / 28.

3- [2] اعراف / 205.

4- . بقره / 200.

که به یاد پدران خود هستید و یا شدیدتر از آن.» در این آیه ذکر را بوصف شدت توصیف کرده، و معلوم است که مقصود از آن ذکر باطنی و معنوی است، چون ذکر لفظی، شدت و ضعف ندارد.

«وَ اذْكُرْ رَبَّكَ إِذَا نَسِيتَ، وَ قُلْ عَسَىٰ أَنْ يَهْدِيَنَا رَبِّي لِأَقْرَبَ مِنْ هَذَا رَشَدًا»؛<sup>(1)</sup> که ذیل این آیه دلالت دارد بر این که می خواهد بفرماید امیدوار آن باش که بالاتر از ذکر به مقامی برسی که بالاتر از آن مقام که فعلاً داری بوده باشد، پس برگشت معنا به این می شود که تو وقتی از یک مرتبه از مراتب ذکر خدا پائین آمدی و به مرتبه پائین تر برگشتی، بگو چنین و چنان، پس به حکم این آیه تنزل از مقام بلندتری از ذکر و یاد خدا نیز نسیان است، پس آیه شریفه دلالت دارد بر این که ذکر قلبی هم برای خود مراتبی دارد، از این جا روشن می شود این که بعضی گفته اند: ذکر به معنای حضور معنا است در نفس، سخنی است درست، برای این که حضور دارای مراتبی است.

در آیه مورد بحث امر به «یادآوری» متعلق به «یاء» متکلم شده، فرموده: مرا یاد بیاور، اگر یاد آوری خدا را، عبارت بدانیم، از حضور خدا در نفس، ناگزیر باید قائل به تجوز شویم، (و بگوئیم: مثلاً منظور یاد نعمت ها و یا عذاب های خداست) و اما اگر تعبیر نام برده را تعبیری حقیقی بدانیم، آن وقت آیه شریفه دلالت می کند بر این که آدمی غیر از آن علمی که معهود همه ما است، و آن را می شناسیم، که عبارتست از حضور معلوم در ذهن عالم، یک نسخه دیگری از علم دارد، چون اگر مراد همان علم معمولی باشد، سر به تحدید خدا در می آورد، چون این قبیل علم عبارت است از تحدید و توصیف عالم معلوم خود را، و

ساحت خدای سبحان منزّه

ص: 55

از آن ست که کسی او را تحدید و توصیف کند، هم چنان که خودش فرمود: «سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ»؛<sup>(1)</sup>

«منزه است خدا از هر توصیفی که اینان برایش می کنند، مگر توصیف بندگان مخلص.» و نیز فرموده: «وَلَا يُجِيطُونَ بِهِ عِلْمًا»؛<sup>(2)</sup> «احاطه علمی به او پیدا نمی کنند.»

## بحث روایتی

### فضیلت «ذکر»

در فضیلت ذکر از طرق عامه و خاصه، روایات بسیاری وارد شده و به طرقی مختلف نقل شده، که فرمودند: «ذکر خدا در هر حال خوب است.»<sup>(3)</sup> و در کتاب عده الداعی می گوید: روایت شده که روزی رسول خدا (صلی الله علیه وآله) بر یاران خود در آمد و فرمود: در باغ های بهشت بگردش بپردازید، پرسیدند: یا رسول الله (صلی الله علیه وآله) باغ های بهشت چیست؟ فرمود: مجالس ذکر، هم صبح و هم شام به این مجالس بروید و به ذکر بپردازید و هر کس دوست داشته باشد بفهمد چه منزلتی نزد خدا دارد، باید نظر کند ببیند خدا چه منزلتی نزد او دارد، چون خدای تعالی بنده خود را به آن مقدار احترام می کند که بنده اش او را احترام کند.<sup>(4)</sup> و بدانید که بهترین اعمال شما و پاکیزه ترین آن نزد مالک و صاحبستان و نیز مؤثرترین اعمالتان، در رفع درجاتتان، و بالأخره بهترین چیزی کهآفتاب بر آن می تابد، ذکر خدای تعالی است، چه خود او

ص: 56

---

1- . صافات / 160

2- . طه / 110

3- . کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج 2، ص: 498، باب 22.

4- . ابن فهد حلی، احمد بن محمد، عده الداعی، ص: 238، ح 17.

از خودش خبر داده و فرموده: «من هم نشین کسی هستم که ذکر کند و بیادم باشد.» و نیز فرموده: «فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ»؛ «مرا یاد آورید تا شما را با نعمتم یاد آورم»؛ مرا به یاد آورید با اطاعت و عبادت تا شما را یاد آورم، با نعمت ها و احسان و راحت و رضوان.

و در محاسن و دعوات راوندی، از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده اند که فرمود:

خدای تعالی می فرماید: کسی که مشغول به ذکر من باشد و ذکر او را از درخواست حاجتش باز بدارد، من به او بهتر از آن چه بخواهد می دهم. (1) و در معانی الاخبار از حسین بزاز روایت کرده که گفت: امام صادق (علیه السلام) به من فرمود: آیا می خواهی تو را از مهم ترین وظیفه ای که خدا بر خلق خود واجب کرده خبر دهم؟ عرضه داشتیم: بله، فرمود: اول انصاف دادن به مردم، به این که با مردم آن طور رفتار کنی که دوست می داری با تو رفتار کنند و دوم مواسات با برادران دینی و یاد خدا در هر موقف، البته منظورم از ذکر خدا، سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر نیست، هر چند که این نیز از مصادیق آن است، ولی منظورم این است که در هر جا که پای اطاعت خدا به میان می آید، به یاد خدا باشی و اطاعتش کنی، و هر جا معصیت خدا پیش آید، به یاد او باشی و آن را ترک کنی. (2)

این معنا به طرق بسیار از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و از ائمه اهل بیت (علیهم السلام) روایت شده، و در بعضی از آن ها آمده: که این دستور همان قول خداست که می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا، فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ»؛ (3) «کسانی که وقتی در محاصره و ساوس شیطان قرار می گیرند به یاد خدا می افتند و در نتیجه بینا می شوند.»

ص: 57

1- . برقی، احمد بن محمد بن محمد بن خالد، المحاسن، ج 1، ص: 39، ح 43.

2- . ابن بابویه، محمد بن علی (شیخ صدوق)، معانی الاخبار، ص: 192، ح 3.

3- . اعراف / 201.

و در کتاب عده الداعی از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) روایت آورده که فرمود: خدای سبحان فرموده:

اگر بفهمم که اشتغال به من بیش تر اوقات بنده ام را گرفته، شهوتش را هم به سوی دعا و مناجاتم بر می گردانم و چون بنده ام چنین شود، آن گاه که بخواهد سهو کند خودم میان او و این که سهو کند حائل می شوم، چنین افرادی اولیاء حقیقی من هستند، آن ها به راستی قهرمانانند، آن ها کسانی هستند که اگر بخوادم اهل زمین را به عقوبتی هلاک کنم، به خاطر همین قهرمانان صرف نظر می کنم. (1)

و در محاسن از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده که فرمود: خدای تعالی فرمود: ای فرزند آدم! مرا در دلت یاد کن، تا تو را یاد کنم، ای فرزند آدم! مرا در خلوت یاد کن، تا در خلوت یادت کنم، و در میان جمع یادم کن، تا در میان جمعیت یادت کنم و نیز فرمود: هیچ بنده ای خدا را در میانه جمعی از مردم یاد نمی کند، مگر آن که خدا او را در میان جمعی از ملائکه یاد می کند. (2)

این معنا به طرق بسیار از دو فریق شیعه و سنی روایت شده است.

و در تفسیر الدر المنثور است که طبرانی و ابن مردویه و بیهقی در شعب الایمان از ابن مسعود روایت کرده اند که گفت: رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود: کسی را که چهار چیز داده باشند چهار چیز دیگر هم داده اند و تفسیر این در کتاب خداست.

1. کسی که توفیق یاد خدایش داده اند، خدا هم به یاد او خواهد بود چون خدای تعالی می فرماید: «فَاذْكُرُونِي أَذْكَرُكُمْ»؛ (3) «به یادم باشید تا به یادتان باشم.»

ص: 58

---

1- ابن فهد حلی، احمد بن محمد، عده الداعی، ص: 235.

2- برقی، احمد بن محمد بن خالد، المحاسن، ج 2، ص: 39.

3- بقره آیه / 52.



2. و کسی که توفیق دعایش داده اند، اجابت دعا هم داده اند، چون خدای تعالی می فرماید: «ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ»؛ (1) «بخوانید مرا تا اجابت کنم شما را.»

3. و کسی که مقام شکرش داده اند، زیادی نعمت هم داده اند چون خدای تعالی می فرماید: «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ»؛ (2) «اگر شکرم بگذارید، حتما نعمت شما را زیاد کنم.»

4. و کسی که توفیق استغفارش داده اند، آمرزشش هم داده اند، چون خدای سبحان فرموده: «اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ، إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا»؛ (3) «از پروردگارتان آمرزش بخواهید که او آمرزگار است.»

و نیز در تفسیر الدر المنثور است که سعید بن منصور و ابن منذر و بیهقی (در شعب الایمان) از خالد بن ابی عمران، روایت کنند که گفت: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: کسی که خدا را اطاعت کند، خدا را ذکر کرده، هر چند که نماز و روزه و تلاوت قرآنش کم باشد، و کسی که خدا را عصیان کند، خدا را از یاد برده، هر چند نمازش و روزه و تلاوتش بسیار باشد. (4)

در این حدیث به این معنا اشاره شده که معصیت از هیچ بنده ای سر نمی زند مگر با غفلت و فراموشی، چون انسان اگر بداند حقیقت معصیت چیست؟ و چه آثاری دارد؟ هرگز اقدام بر معصیت نمی کند، حتی کسی که معصیت می کند، و چون به یاد خدایش می اندازند، باز هم باک ندارد و اعتنائی به مقام پروردگارش

ص: 59

---

1- . غافر / 60.

2- . ابراهیم / 7.

3- . نوح / 10.

4- . سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، الدر المنثور، ج 1، ص: 149.

نمی کند، او طاغی و جاهل به مقام پروردگارش و علو کبریائیش است، او نمیداند که خدا چگونه به وی احاطه دارد، و به همین معنا روایتی دیگر اشاره می کند، که تفسیر الدر المنثور آن را از ابی هندداری از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نقل کرده است.

می گوید: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: خدای تعالی فرموده: مرا با اطاعتم یاد کنید تا با مغفرتم یادتان کنم و کسی که به یاد من باشد، در حالی که مطیع هم باشد بر من واجب می شود که با مغفرتم یادش کنم و کسی که مرا یاد کند در حالی که نافرمان باشد، بر من واجب می شود یادش کنم، در حالی که بر او خشمناک باشم، (تا آخر حدیث). (1)

نکته ای که در این حدیث آمده، درباره یاد خدا در حال معصیت، همان نکته ایست که آیه شریفه و روایاتی دیگر آن را نسیان نامیده اند، چون بودن یاد خدا بدون اثر، همان نسیان است، البته سخن در این مقام بقایایی دارد، که پاره ای از آن انشاء الله تعالی به زودی می آید. (2)

### 36. تعاملات و وفای به عهد از سوی انسان و خداوند

#### اشاره

خداوند در قرآن می فرماید:

«يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ وَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ \* يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ»؛ (3) «ای فرزندان اسرائیل! نعمت هایی را که به شما ارزانی داشتم

ص: 60

1- . همان، ج 1، ص: 148

2- . طباطبایی، محمدحسین، تفسیر المیزان، مترجم: موسوی، محمدباقر، ج 1، ص: 511.

3- . بقره / 40 و 47.

به یاد آورید! و به پیمانی که با من بسته اید وفا کنید، تا من نیز به پیمان شما وفا کنم. (و در راه انجام وظیفه، و عمل به پیمان ها) تنها از من بترسید! ای بنی اسرائیل! نعمت هایی را که به شما ارزانی داشتم به خاطر بیاورید؛ و (نیز به یاد آورید که) من، شما را بر جهانیان، برتری بخشیدم.»

### تفسیر

پس از آن که خداوند دلیل های توحید و خداشناسی را برای همه مردم بیان نمود و نیز نعمتی را که به پدر انسان ها (حضرت آدم) داده یادآور شد در این آیات، حجّت ها و دلیل هایی را که برای بنی اسرائیل آورده شده و نعمت هایی را که به آنان و پدرانشان داده است بیان می کند و آنان را به عنوان جدّ اعلیٰ (یعقوب) خطاب کرده می فرماید: ای پسران یعقوب (اسرائیل) و طرف خطاب، یهود و نصاری هستند، ولی ابن عباس می گوید مقصود از این خطاب ها فقط یهود مدینه و اطراف آن می باشند نه همه بنی اسرائیل.

«اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي...»؛ به یاد آورید نعمت هایی را که به شما دادم و منظور از این نعمت ها همان هائی ست که به پدران و گذشتگانشان داده است مانند فرستادن آن همه پیامبران و کتاب ها و نجات دادنشان به طرزی عجیب از غرق و از چنگال فرعون و فرستادن منّ و سلوی بر آنان و سلطنت یافتنشان در زمان سلیمان و مانند آن ها.

اگر چه این نعمت ها مربوط به پدران و اجداد یهود نیست که زمان رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) بوده اند، ولی چون افتخارات پدر و جد در فرزند محفوظ می ماند و اولاد معمولاً بدان ها می بالند، پس همه این نعمت ها برای آن ها نیز بوده است.

و با این که نعمت‌ها فراوان بوده، ولی در این آیات کلمه «نعمت» مفرد آمده است چون منظور، جنس نعمت‌است مانند آیه کریمه: «وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا»؛ (1) «اگر بخواهید نعمت خدا را بشمارید شماره کردن آن نتوانید.» و بی شک منظور از نعمت، در این آیه یک نعمت نیست و الا قابل شمارش بود؛ بلکه مقصود جنس نعمت است.

بعضی از مفسران می گویند: منظور از این نعمت همان‌هایی است که به خود اینان داده شده است یا نعمت‌هایی است که آنان و پدران‌شان از آن‌ها بهره مند بوده اند و نعمت‌های خدا بر آنان از نظر مادی مثل این که پدران‌شان را نعمت حیات و زندگی داد تا ماندند و این فرزندان به وجود آمدند و به آن‌ها روزی می دهد و بلاء و گرفتاری را از آنان دور می کند و از نظر معنوی به آنان عقل و فکر داد تا بتوانند از راه استدلال به یگانگی خدا و بمعارف الهیه پی ببرند و نعمت‌های خدا را شکر کنند و شایسته پاداش‌های الهی گردند.

پس این آیات، نعمت‌های پدران‌شان (به قول اول) یا خودشان را (به قول دوم) یادآوری می کند.

از نعمت‌هایی که خدا به پدران‌شان داده همان است که آیه کریمه بیان می کند:

«وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ أذكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ وَجَعَلَكُمْ مُلُوكًا وَآتَاكُمْ مَا لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ»؛ (2)  
«چون موسی بقوم خویش

ص: 62

---

1- . ابراهیم / 34.

2- . مائده / 20.

گفت: ای قوم نعمت خدا را به یاد آورید که میان شما پیغمبران پدید آورده شما را پادشاهی داد و به شما آن چه را که به هیچ يك از اهل عالم نداد عطا کرد.»

ابن انباری می گوید: معنای آیه کریمه این است که: به یاد آورید نعمتی را که به شما دادم و آن علم تورات و بیان صفت محمد بود که من شما را به پذیرش و تصدیق آن، الزام نمودم ولی، پس از آن که آن حضرت برانگیخته شد آنان پیروی نکردند و گویی این نعمت را فراموش نمودند.

## عهد خدا

### اشاره

«أَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ»؛

در این که عهد خدا که آنان باید وفا می کردند چیست؟ وجوهی بیان شده است:

### 1. پیروی از محمد (صلی الله علیه وآله)

ابن عباس می گوید: این، عهد همان است که در تورات نوشته شده بود که خدا پیامبری خواهد فرستاد به نام «محمد» و هر کسی از او پیروی کند به او دو اجر داده می شود.

1. اجر پیروی از موسی (علیه السلام) و اعتقاد به تورات؛

2. اجر پیروی از محمد (صلی الله علیه وآله) و ایمان به قرآن.

و کسی که به او کافر شود و ایمان نیاورد، وزر و بالش زیاد و کیفرش آتش است؛ بنا بر این معنای آیه چنین می شود: به سفارش من درباره محمد عمل کنید و من نیز به عهد خود عمل کرده شما را وارد بهشت خواهم نمود. علت این که به این

حکم از تورات «عهد» گفته شده این است که آنان در کتاب خود دانسته بودند و یا از باب تأکید و اهمیت مطلب، آن را چون عهد، که قسم است قرار داد همان طور که در آیه کریمه می فرماید:

«وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ»؛<sup>(1)</sup> «چون خدا پیمان گرفت از آنان که کتاب به آن ها داده شد که حقائق کتاب آسمانی را برای مردم بیان کنید و کتمان می کند.» که در این جا تعبیر به میثاق و پیمان شده است.

## 2. عمل به تورات

حسن می گوید: عهد خدا همان است که فرمود: «خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ»؛ «کتاب تورات را که به شما دادیم محکم بگیرید و آن چه در آن است حفظ کنید.»

## 3. پیمانی که از بنی اسرائیل گرفت

قتاده می گوید: اشاره به همان عهدی است که خدا از بنی اسرائیل گرفت که در ضمن این آیه بیان شده است: «وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا وَقَالَ اللَّهُ إِنِّي مَعَكُمْ لَئِنْ أَقَمْتُمُ الصَّلَاةَ وَآتَيْتُمُ الزَّكَاةَ وَآمَنْتُمْ بِرُسُلِي»؛<sup>(2)</sup> «همانا خدا از بنی اسرائیل پیمان گرفت و از آن ها دوازده بزرگ برانگیخت و خدا گفت: من با شمایم اگر نماز به پا داشته و زکات دهید و به فرستادگان من ایمان آورید.»

## 4. اوامر و نواهی الهی.

بعضی گفته اند عهد خدا همان واجبات و محرمات است.

ص: 64

1- . آل عمران / 187.

2- . مائده / 12.

## 5. یادآوری نعمت ها

همین یاد آوردن نعمت هایی که به پدرانشان و یا خودشان داده است خود، عهدی است بر آنان که ایجاب می کند در مقام سپاس گزاری و شکر برآیند هم چنان که باید به عهد عمل نمود.

بیش تر مفسران همان قول او را پذیرفته اند که قوی تر از همه است.

«وَإِيَّايَ فَازْ هَبُونِ»؛ از مخالفت عهد و پیمان من بیمناک باشید.

ضمناً این آیات بر سه مطلب دلالت دارد:

1. واجب بودن شکر نعمت و در حدیث آمده است که بیان نعمت ها، خود شکر است. (1)

2. کفران و ناسپاسی نعمت های بزرگ، مستوجب عذاب و عقاب است.

3. بندگان در حرکات و رفتار خود، آزاد و مختارند و کارهای آن ها از طرف خودشان است؛ زیرا اگر چنین نبود مذمت و سرزنش معنی نداشت و فرستادن پیامبران و کتاب ها لغو و بیهوده بود. (2)

## 37. میثاق انسان با خدا در نحوه ارتباط و تعاملات

### اشاره

خداوند در قرآن می فرماید:

«وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَادْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»؛ (3) «و (به یاد آورید) زمانی را که از شما پیمان گرفتیم؛ و کوه طور را

ص: 65

1- . التحدث بالنعمة شكر.

2- . طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر مجمع البیان، مترجم: جمعی از اساتید، ج 1، ص: 146.

3- . بقره / 63.

بالای سر شما قرار دادیم؛ (و به شما گفتیم:) آن چه را (از آیات و دستوره‌های خداوند) به شما داده ایم، با قدرت بگیرید؛ و آن چه را در آن است به یاد داشته باشید (و به آن عمل کنید)؛ شاید پرهیزکار شوید!»

## تفسیر

### شرح لغات

میثاق: وزن مفعال از ماده وثوق (اطمینان) عهد محکم.

طور: در لغت به معنای کوه و در اصطلاح کوه مخصوصی است که موسی در آن، خدا را می خواند.

تولیتم: روی گردانید و پشت کردید.

این خطاب نیز متوجه به نبی اسرائیل است می فرماید به یاد آورید وقتی از شما پیمان و عهد گرفتیم این پیمان، همان درك فطری توحید و عدل خداست باضافه برهان های واضح و روشن دیگری که بر توحید و بر صدق انبیاء و رسل اقامه نمودیم.

بعضی می گویند منظور از این پیمان، همان عهدی است که از انبیاء گرفته شده است در آیه کریمه:

«إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَ حِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ...»؛ (1) «و (به یاد آورید) زمانی را که از شما پیمان گرفتیم؛ و کوه طور را بالای سر شما قرار دادیم؛ (و به شما گفتیم:) آن چه را (از آیات و

ص: 66



دستورهای خداوند) به شما داده ایم، با قدرت بگیرید؛ و آن چه را در آن است به یاد داشته باشید (و به آن عمل کنید)؛ شاید پرهیزکار شوید!»

بعضی گفته اند که عهد خدا همان گرفتن تورات است از موسی.

«وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ...»؛ ابوزید می گوید این آیه راجع به بازگشت موسی از طور و آوردن الواح است که به بنی اسرائیل گفت این الواح را برای شما آوردم که در آن «تورات» و حلال و حرام است و بدان، عمل کنید آنان گفتند کیست که به این ها عمل کند.

خداوند ملائکه را فرستاد تا کوه را از جایش کنده و بر سر آنان قرار داد موسی به آنان گفت اگر قبول نکنید کوه را بر سر شما خواهد افکند آنان تورات را گرفته و در حالی که به کوه می نگریستند خدا را سجده کردند و از این جهت سجده یهود به يك سمت از صورت است و این پیمان در حال بالا رفتن کوه بود.

«خُدُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ...»؛ ابن عباس و قتاده و سدی می گویند یعنی تورات را به جدّ و یقین بگیرید، و روایتی را عیاشی از امام صادق نقل می کند که از آن حضرت سؤال شد درباره این آیه کریمه که آیا منظور از این قوه، قدرت بدنی است یا قوه روحی؟ حضرت فرمود: هر دو.

بعضی معتقدند: تورات را با نیرو بگیرید یعنی به احکام آن عمل کنید.

ابو علی و اَصَم می گویند: «خُدُوا بِقُوَّةٍ» یعنی در حالی که توانایی دارید آن را بگیرید.

«وَ اذْكُرُوا مَا فِيهِ...»؛ آن چه در تورات است حفظ و به خاطر داشته باشید و فراموش نکنید و یا بدان عمل کنید و ترك نکنید و یا از آن چه در وعد و وعید تورات

است عبرت گیرید. بعضی می گویند: معنای آیه این است که به یاد آورید عقوبت و عذابی که در ترك احکام تورات است و در تأیید این قول روایتی از امام صادق (علیه السلام) وارد شده است.

«لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ...»؛ شاید با این یادآوری، پرهیزکار شده از گناه دوری کنید و به طاعت گرائید. (1)

### 38. ارتباط با خدا و اعمال عرفات و مشعر

#### اشاره

خداوند در قرآن می فرماید:

«لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ فَإِذَا أَفَضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ فَاذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ وَادْكُرُوهُ كَمَا هَدَاكُمْ وَإِنْ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمَنِ الضَّالِّينَ»؛ (2) «گناهی بر شما نیست که از فضل پروردگارتان (و از منافع اقتصادی در ایام حج) طلب کنید (که یکی از منافع حج، پی ریزی يك اقتصاد صحیح است). و هنگامی که از عرفات کوچ کردید، خدا را نزد مشعر الحرام یاد کنید! او را یاد کنید همان طور که شما را هدایت نمود و قطعاً شما پیش از این، از گمراهان بودید.»

#### تفسیر

در آیه بعد به رفع پاره ای از اشتباهات در زمینه مسأله حج پرداخته، می فرماید: «گناهی بر شما نیست که از فضل پروردگارتان (و منافع اقتصادی در ایام حج) برخوردار شوید»؛ «لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ».

ص: 68

1- . طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر مجمع البیان، مترجم: جمعی از اساتید، ج 1، ص: 202.

2- . بقره / 198.

در زمان جاهلیت هنگام مراسم حج هر گونه معامله و تجارت و بارکشی و مسافری را گناه می دانستند و حج کسانی را که چنین می کردند باطل می شمردند.

آیه مورد بحث این حکم جاهلی را بی ارزش و باطل اعلام کرد و فرمود هیچ مانعی ندارد که در موسم حج از معامله و تجارت حلال که بخشی از فضل خداوند بر بندگان است بهره گیرید و یا کار کنید و از دست رنج خود استفاده کنید.

اصولاً گاهی این تفکر که در عصر جاهلیت بوده در زمان ما نیز پیدا می شود که این عبادت بزرگ یعنی حج باید از هر گونه شائبه مادی خالص باشد، ولی از آن جا که این مسأله بسیاری از کارگران و کسانی که تدارکات و خدمات آن را انجام می دهند اعم از راننده و خدمت گزار و طبیب و راهنما و سایر خدمت گزاران را گرفتار زحمت می کند به علاوه مردم آن دیار می توانند بسیاری از مشکلات اقتصادی را در موقع حج سامان بخشند این تفکر مردود شمرده شده است و این گونه اشخاص می توانند ضمن خدمات خود مراسم حج را به جا آورند و از این نظر در مضیقه نیفتند.

بلکه از این بالاتر از منابع اسلامی به خوبی استفاده می شود که حج علاوه بر فلسفه مهم اخلاقی و تهذیب نفوس دارای فلسفه سیاسی و فرهنگی و اقتصادی نیز هست.

توضیح این که: مسافرت مسلمانان از نقاط مختلف دنیا به سوی خانه خدا و تشکیل آن کنگره عظیم اسلامی می تواند پایه و اساسی برای يك جهش اقتصادی عمومی در جوامع اسلامی گردد به این ترتیب که مغزهای متفکر اقتصادی مسلمین، پس از مراسم حج یا قبل از آن دور هم بنشینند و با همفکری و همکاری پایه محکمی

برای اقتصاد جوامع اسلامی بریزند و با مبادلات صحیح تجارتي آن چنان اقتصاد نیرومندی به وجود آورند که از دشمنان و بیگانگان بی نیاز گردند.

بنا بر این، این معاملات و مبادلات تجارتي خود یکی از وسایل تقویت جامعه اسلامی در برابر دشمنان اسلام است؛ زیرا می دانیم هیچ ملتی بدون داشتن اقتصادی نیرومند استقلال کامل نخواهد داشت، ولی بدیهی است فعالیت های تجارتي باید تحت الشعاع جنبه های عبادی و اخلاقی حج باشد نه حاکم و مقدم بر آن ها و خوشبختانه مسلمانان وقت کافی قبل یا بعد از اعمال حج برای این کار دارند:

هشام بن حکم می گوید از امام صادق (علیه السلام) پرسیدم:

«ما العلة التي من اجلها كلف الله العباد الحج و الطواف بالبيت فقال... فجعل فيه الاجتماع من الشرق و الغرب ليتعارفوا و لينزع كل قوم من التجارات من بلد الى بلد و لينتفع بذلك المكارى و الجمال... و لو كان كل قوم انما يتكلمون على بلادهم و ما فيها هلکوا و خربت البلاد و سقطت الجلب و الارباح؛<sup>(1)</sup> چرا خداوند مردم را به انجام حج و طواف خانه خود فرمان داده است؟

فرمود: خداوند انسان ها را آفرید... و آنان را به عمل حج دستور داد که اطاعت دین و مصالح دنیای آنان را در بر دارد در موسم حج مسلمانان از مشرق و مغرب گرد هم جمع می شوند تا با یکدیگر آشنا گردد و برای این که هر ملتی از تجارتها و فرآورده های اقتصادی ملت های دیگر استفاده کنند و به خاطر این که مسافران و حمل و نقل کنندگان در این سفر با کرایه دادن وسیله های نقلیه خود بهره ببرند. (و برای این که با آثار و اخبار پیغمبر ص آشنا گردند

ص: 70

---

1- . حرّ عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، ج 8، ص: 8، ح 18.

و این آثار هم چنان زنده بماند و در دست فراموشی سپرده نشود) و اگر بنا باشد هر ملتی فقط درباره محیط خود سخن بگویند هلاک می گردند و شهرها ویران می شود و استفاده ها و منافع تجارتي از بین می رود.»

سپس در ادامه همین آیه عطف توجه به مناسک حج کرده، می فرماید:

«هنگامی که از عرفات کوچ کردید خدا را در نزد مشعر الحرام یاد کنید»؛ «فَإِذَا أَفْضَيْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ فَادْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ».

«او را یاد کنید همان گونه که شما را هدایت کرد هر چند پیش از آن از گمراهان بودید»؛ «وَ اذْكُرُوهُ كَمَا هَدَاكُمْ وَ اِنْ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الضَّالِّينَ». باز در ادامه همین معنی می فرماید: «سپس از آن جا که مردم کوچ می کنند (از مشعر الحرام به سوی سرزمین منی) کوچ کنید.» (1)

«فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ فَادْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا فَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا وَ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ»؛ (2) «و هنگامی که مناسک (حج) خود را انجام دادید، خدا را یاد کنید، همانند یادآوری از پدرانتان (آن گونه که رسم آن زمان بود)؛ بلکه از آن هم بیش تر! (در این مراسم، مردم دو گروهند: بعضی از مردم می گویند: خداوندا! به ما در دنیا، (نیکی) عطا کن!، ولی در آخرت، بهره ای ندارند.»

«وَ اذْكُرُوا اللَّهَ فِي أَيَّامٍ مَعْدُودَاتٍ فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ وَ مَنْ تَأَخَّرَ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ لِمَنِ اتَّقَى وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّكُمْ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ»؛ (3) «و خدا را در روزهای معینی یاد کنید! (روزهای 11 و 12 و 13 ماه ذی حجه). و هر کس شتاب کند، (و ذکر خدا را) در

ص: 71

1- . مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج 2، ص: 57.

2- . بقره / 200.

3- . بقره / 203.

دو روز انجام دهد، گناهی بر او نیست، و هر که تأخیر کند، (و سه روز انجام دهد نیز) گناهی بر او نیست؛ برای کسی که تقوا پیشه کند. و از خدا پرهیزید! و بدانید شما به سوی او محشور خواهید شد!»

### تفسیر

«وَ اذْكُرُوا اللّٰهَ فِيْ اَيَّامٍ مَّعْدُوْدَاتٍ»؛ ایام معدودات همان ایام تشریق یعنی یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ذی الحجة است دلیل بر این که مراد ایام بعد از دهه ذی الحجه است این است که حکم یادآوری خدا در ایام معدودات را بعد از فراغ از بیان اعمال حج ذکر فرمود، و دلیل بر این که مراد سه روز بعد از دهه ذی الحجه است، این است که دنبالش می فرماید: «فَمَنْ تَعَجَّلَ فِيْ يَوْمَيْنِ...»؛ چون تعجیل در دو روز وقتی فرض دارد که ایام سه روز باشد، يك روز کوچ باشد، و در دو روز هم عجله کند، این می شود سه روز، و اتفاقاً در روایات هم ایام معدودات به همین سه روز که گفتیم تفسیر شده است.

«فَمَنْ تَعَجَّلَ فِيْ يَوْمَيْنِ فَلَا اِثْمَ عَلَيْهِ، وَ مَنْ تَأَخَّرَ فَلَا اِثْمَ عَلَيْهِ لِمَنْ اَتَّقَى...»؛ کلمه «لا» نفی جنس می کند، پس این که در هر دو جا فرمود: «لا اثم علیه» جنس اثم و گناه را از حاجی نفی می کند، و هیچ گونه قیدی هم در کلام نیاورده، و اگر مراد این بود که بفهماند در تعجیل به تنهایی اثم نیست و یا در تأخیر به تنهایی اثم نیست لازم بود جمله را به آن مقید کند و بفرماید: «لا اثم علیه فی التعجیل» و یا «لا اثم علیه فی التأخیر».

در نتیجه معنای آیه این می شود: کسی که عمل حج را تمام کرده، گناهایش بخشوده شده است، چه این که در آن دو روز تعجیل کند، و چه این که تأخیر کند و از

این جا روشن می شود که آیه شریفه در مقام بیان تخییر میان تأخیر و تعجیل نیست نمی خواهد بفرماید حاجی مخیر است بین این که تأخیر کند و یا تعجیل؛ بلکه منظور بیان این جهت است که گناهان او آمرزیده شده، چه تأخیر و چه تعجیل.

و اما این که فرمود: «لِمَنِ اتَّقَى» منظور این نیست که تعجیل و تأخیر را بیان کند و گرنه حق کلام این بود که بفرماید «فلا اثم علی من اتقى؛ گناهی نیست بر کسی که از خدا بپرهیزد»؛ بلکه ظاهراً قید «لِمَنِ اتَّقَى» نظیر همین قید در جمله: «ذَلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلُهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ...» است، و مراد این است که حکم نام برده مخصوص مردم با تقوا است، اما کسانی که تقوا ندارند این آمرزش را ندارند.

و معلوم است که باید این تقوا پرهیز از چیزی باشد که خدای سبحان در حج از آن نهی کرده، و نهی از آن را از مختصات حج قرار داده، پس برگشت معنا به این می شود که حکم نام برده تنها برای کسی است که از محرمات احرام و یا از بعضی از آن ها پرهیز کرده باشد، و اما کسی که پرهیز نکرده، واجب است در منا بماند و مشغول ذکر خدا در ایام معدودات باشد، و اتفاقاً این معنا در بعضی از روایات وارده از ائمه اهل بیت (علیهم السلام) هم آمده، که ان شاء الله، به زودی از نظر خواننده خواهد گذشت.

«وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّكُمْ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ»؛ در این جمله که خاتمه کلام است امر به تقوا می کند، و مسأله حشر و مبعوث شدن در قیامت را تذکر می دهد، چون تقوا هرگز دست نمی دهد، و معصیت هرگز اجتناب نمی شود، مگر با یادآوری روز جزا، هم چنان که خود خدای تعالی فرمود: «إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ»؛<sup>(1)</sup> و در این که از میان همه اسماء قیامت کلمه

ص: 73

---

1- . «کسانی که از راه خدا گمراه شدند عذابی سخت دارند به خاطر این که روز حساب را فراموش کردند.» (ص / 26)

حشر را انتخاب نموده و فرمود: «أَنْتُمْ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ» اشاره لطیفی است به حشری که حاجیان دارند، و همه در منا و عرفات يك جا جمع می شوند و نیز اشعار دارد به این که حاجی باید از این حشر و از این افاضه و کوچ کردن به یاد روزی افتد که همه مردم به سوی خدا محشور می شوند و «لا یغادر منهم احدا» و خداوند احدی را از قلم نمی اندازد.

## بحث روایتی

### آیات حج و شأن نزول و بیان آن ها

در تہذیب و در تفسیر عیاشی از امام صادق (علیه السلام) روایت آورده اند که در ذیل آیه:

«وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ»؛ فرمود: این تمام کردن حج و عمره واجب است. (1)

و نیز در تفسیر عیاشی از زراره و حمران و محمد بن مسلم از امام باقر و امام صادق (علیه السلام) روایت کرده که گفتند: ما از آن دو بزرگوار از کلام خدای تعالی که می فرماید:

«وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ»؛ پرسیدیم، فرمودند تمامیت حج به این است که در آن رفت و فسوق و جدال نشود. (2) و در کافی از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده که در ضمن حدیثی فرمود: منظور از تمام کردن حج و عمره ادای آن، و هم این است که وقتی به احرام آن دو در آمدند از محرمات احرام بپرهیزند. (3)

این روایات منافاتی با آن معنایی که ما برای اتمام کردیم ندارد چون واجب بودن حج و عمره و ادای آن همان اتمام آن است.

ص: 74

1- طوسی، محمد بن الحسن، تہذیب الاحکام، ج 5، ح 1593 و عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر عیاشی، ج 1، ص: 88.

2- عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر عیاشی، ج 1، ص: 88، ح 225.

3- کلینی، محمد بن یعقوب، فروع کافی، ج 4، ص: 265.



و در کافی از حلبی از امام صادق(علیه السلام) روایت کرده که فرمود: رسول خدا(صلی الله علیه وآله) چون خواست حجة الاسلام را به جا آورد، چهار روز از ذی القعدة مانده بیرون آمد، تا به مسجد شجره رسید، و در آن جا نماز خواند، سپس مرکب خود را براند، تا به بیدا رسید، در آن جا محرم شد، و لبیک حج گفت، و صد رأس بدنه با خود حرکت داد، مردم هم همگی احرام به حج بستند، و احدی نیت عمره نکرد، و تا آن روز اصلاً نمی فهمیدند متعه در حج چیست؟

تا آن که رسول خدا(صلی الله علیه وآله) وارد مکه شد، طواف خانه را انجام داد، مردم هم با او طواف کردند، سپس نزد مقام دو رکعت نماز خواند و دست به حجر الاسود مالید، سپس فرمود: من ابتدا می کنم به آن چه خدای عز و جل ابتدا کرده بود، پس به صفا آمد، و سعی را از صفا شروع کرد، و هفت نوبت بین صفا و مروه سعی نمود، همین که سعیش در مروه خاتمه یافت به خطبه ایستاد، و مردم را دستور داد تا از احرام در آیند، و حج خود را عمره قرار دهند، و فرمود این چیزی است که خدای عز و جل مرا بدان امر فرموده، مردم محل شدند، و رسول خدا(صلی الله علیه وآله) فرمود: اگر من در این باره پیش بینی می داشتم و می دانستم چنین دستوری می رسد، خود من نیز مانند شما بدنه با خود نمی آوردم، ولی چون آورده ام نمی توانم حج تمتع کنم، برای این که خدای عز و جل فرموده: «وَلَا تَحْلِقُوا رُؤُسَكُمْ حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحَلَّهُ»؛ یعنی سر نتراشید، و از احرام در نیائید، تا آن که هدیه به جای خودش که همان منا است برسد) سراقه بن جعشم کنانی عرضه داشت امروز تازه دین خود را شناختیم مثل این که همین امروز به دنیا آمده ایم، حال به ما خبر بده آیا این حکم مخصوص امسال ما است، یا برای هر ساله است؟ رسول خدا(صلی الله علیه وآله) فرمود نه، برای ابد حکم همین است، مردی برخاست و عرضه داشت:

یا رسول الله (صلی الله علیه وآله) آیا ممکن است چند روز دیگر که برای حج احرام می بندیم قطرات آب غسلی که در اثر نزدیکی با زنان کرده ایم از سر و رویمان بچکد، و خلاصه این چه حکمی است؟ (و خواننده عزیز باید توجه داشته باشد که در سنت جاهلیت بعد از داخل شدن در مکه و طواف، از احرام در آمدن، و با زنان آمیختن از شنیع ترین گناهان شنیع تر بوده، و از این جهت سائل برخاسته و اعتراض کرده) رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود تو تا ابد به این حکم ایمان نمی آوری، امام صادق (علیه السلام) سپس فرمود: در همان ایام علی (علیه السلام) از یمن آمد، و به مکه وارد شد، و دید فاطمه (س) از احرام در آمده، و بوی خوش استعمال کرده، نزد رسول خدا (صلی الله علیه وآله) روانه شد، جریان را از آن جناب پرسید، رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود: یا علی تو که احرام بستنی به چه نیت بستنی عرضه داشت: به آن چه رسول خدا (صلی الله علیه وآله) نیت کرده، فرمود: پس تو هم نباید از احرام در آیی، و او را در هدی خود که گفتیم صد بدنه بود شریک کرد، سی و هفت شتر را به او داد، و شصت و سه شتر را برای خود نگه داشت، که همگی را به دست خود نحر کرد، و از هر شتری قسمتی را گرفته در دیگی قرار داده دستور داد آن را بپزند، و خودش از آن گوشت، و مقداری از آبگوشتش تناول نموده فرمود: الان می توان گفت که از همه شصت و سه شتر خورده ایم، و کسی که حج تمتع به جا آورد بهتر است از کسی که حج قران بیاورد، و سوق هدی کند، و نیز از کسی که حج افراد بیاورد بهتر است: راوی می گوید از امام صادق (علیه السلام) پرسیدم رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در شب احرام بست یا در روز؟ فرمود: در روز، پرسیدم چه ساعتی؟ فرمود هنگام نماز ظهر. (1)

این معنا در تفسیر مجمع البیان و غیره نیز روایت شده.

ص: 76

و در تهذیب از امام صادق(علیه السلام) روایت کرده که فرمود: عمره داخل در حج شد تا روز قیامت، پس کسی که تمتع کند به عمره تا حج (یعنی عمره تمتع بیاورد قبل از حج) باید هر قدر می تواند قربانی کند، پس کسی نمی تواند و چاره ای ندارد جز این که تمتع کند، چون خدای تعالی این حکم را در کتاب نازل فرمود، و سنت رسول خدا(صلی الله علیه وآله) هم بر آن جاری گشت. (1) و در کافی از امام صادق(علیه السلام) روایت آورده که فرمود: «فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ» يك گوسفند است. (2)

و نیز در کافی از امام صادق(علیه السلام) روایت کرده که در پاسخ کسی که پرسید اگر تمتع گوسفند نیافت چه کند؟ فرمود: قبل از روز هشتم و روز عرفه را روزه بگیرد، شخصی پرسید: حال اگر در همان ترویبه که روز هشتم است تازه از راه رسیده باشد چه کند؟

فرمود: سه روز بعد از ایام تشریق، روزه بگیرد شخصی پرسید: حال اگر شتربانش مهلت نداد که در مکه بماند، و این سه روز روزه را انجام دهد چه کند؟ فرمود: روز حصبه و دو روز بعدش روزه بگیرد، پرسیدند: روز حصبه کدام است؟ فرمود: روزی که کوچ می کند، پرسیدند: آیا روزه بگیرد در حالی که مسافر است؟ فرمود: بله مگر در روز عرفه مسافر نبود؟ ما اهل بیت فتوایمان این است و دلیلیمان هم قرآن است که می فرماید: «فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ» و منظورش در ذی الحجه است. (3)

و شیخ طوسی(ره) از امام صادق(علیه السلام) روایت کرده که فرمود: هر کس خانه اش به مکه نزدیک تر از فاصله میقات به مکه باشد او جزء حاضرین در مسجدالحرام

ص: 77

---

1- . طوسی، محمد بن الحسن، تهذیب الاحکام، ج 5، ص: 25 و 26.

2- . کلینی، محمد بن یعقوب، فروع کافی، ج 4، ص: 487.

3- . همان، ج 4، ص: 507.

است، و نباید حج تمتع انجام دهد. (1)

یعنی کسانی که محل سکونتشان نزدیک تر از میقات است به مکه این گونه افراد مصداق حاضرین در مسجدالحرام هستند، که نباید حج تمتع بیاورند، و روایات ائمه اهل بیت (علیهم السلام) در این معانی بسیار است.

و در کافی از امام باقر (علیه السلام) روایت آورده که در معنای جمله «الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَعْلُومَاتٌ» فرموده: ماه های معلوم حج عبارت است از شوال، و ذی القعدة، و ذی الحجة، احدی نمی تواند به نیت حج در غیر این سه ماه احرام ببندد. (2)

و در همان کتاب از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده که در ذیل جمله «فلا رفث...» فرموده: «رفث به معنای جماع، و فسوق به معنای دروغ، و جدال به معنای گفتن: نه به خدا و آری به خداست.» (3)

و در تفسیر عیاشی از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده که در تفسیر جمله «لا جناح علیکم ان تبغوا فضلا من ربکم...»، «فرمود: منظور از فضل پروردگار رزق است، که بعد از آن که محرم از احرام خارج شد می تواند در موسم حج به خرید و فروش پردازد.» (4)

می گویند این خطاب بدین جهت صادر شد که عرب تجارت و خرید و فروش در موسم حج را گناه می دانست، خواست تا با این آیه محذور نام برده را بردارد.

و در مجمع البیان گفته: بعضی ها گفته اند معنای جمله نام برده این است

ص: 78

1- . طوسی، محمد بن الحسن، تهذیب الاحکام، ج 5، ص: 33.

2- . کلینی، محمد بن یعقوب، فروع کافی، ج 4، ص: 289.

3- . همان، ج 4، ص: 337.

4- . عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر عیاشی، ج 1، ص: 96.

که حرجی بر شما نیست که مغفرت پروردگار خود را طلب کنید، و این معنا را جابر هم از امام باقر (علیه السلام) روایت کرده. (1)

در این روایت به اطلاق و بی قید آمدن فضل تمسك شده، و آن را به افضل افراد تطبیق کرده است.

و در تفسیر عیاشی از امام صادق (علیه السلام) روایت آورده که در تفسیر جمله «ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ...» فرموده: اهل حرم در مشعر وقوف می کردند و سایر مردم در عرفات، و اهل حرم از مشعر حرکت نمی کردند تا اهل عرفات به مشعر برسند، در همان ایام مردی که نامش ابو سیار بود، و الاغی سرحال داشت، از همه اهل عرفات جلو می افتاد، و در نتیجه همین که اهل مشعر او را می دیدند می گفتند: اینک ابو سیار از عرفات رسید، آن وقت حرکت می کردند، پس خدای تعالی دستورشان داد همگی باید به عرفه وقوف کنند و از آن جا کوچ کنند. (2)

در این معنا روایاتی دیگر نیز هست.

و در تفسیر عیاشی از امام صادق (علیه السلام) روایت آورده که در تفسیر آیه «رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً» فرمود: منظور از حسنه رضوان خدا و بهشت در آخرت است، و نیز سعة رزق و حسن خلق در دنیا است. (3) و از همان جناب روایت شده که فرمود حسنه در دنیا رضوان خدا و توسعه در معیشت، و هم نشین خوب، و

ص: 79

---

1- . طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر مجمع البیان، ج 2، ص: 295.

2- . عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر عیاشی، ج 1، ص: 97.

3- . همان، ج 1، ص: 98.

در آخرت بهشت است. (1) و از علی (علیه السلام) روایت شده که فرمود: حسنه در دنیا همسر صالح، و در آخرت حوریه است، و منظور از عذاب آتش همسر بد است. (2)

این روایات از باب شمردن مصداق است، و گرنه آیه شریفه مطلق است، و از آن جایی که رضوان الله چیزی است که ممکن است نمونه اش و ظهور ناقصش در دنیا، و ظهور تامش در آخرت حاصل شود، از این جهت می توان آن را هم از حسنات دنیا شمرد هم چنان که در روایت اولی شمرده، و هم از حسنات آخرت، هم چنانکه در روایت دومی شمرده.

و در کافی از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده که در ذیل آیه شریفه «وَ اذْكُرُوا اللّٰهَ فِيْ اَيَّامٍ مَّعْدُوْدَاتٍ...» فرموده: مراد از این ایام، ایام تشریق است چون عرب وقتی در منا اقامت می کرد، بعد از قربانی شتر به تفاخر می پرداخت، یکی می گفت: پدر من چنین و چنان بود، آن دیگری می گفت پدرم چنین و چنان بود، خدای تعالی فرمود: «فَاِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ فَاذْكُرُوا اللّٰهَ كَمَا ذَكَرْتُمْ اَبَاءَكُمْ، اَوْ اَشَدَّ ذِكْرًا»؛ «چون از مناسک خود پرداختید به یاد خدا بیفتید، همان طور که به یاد پدران خود می افتید؛ بلکه بیش تر و شدیدتر از یاد پدران.» و تکبیر این است که بگویی: الله اکبر، الله اکبر لا اله الا الله، والله اکبر، والله الحمد، الله اکبر علی ما هدینا الله اکبر علی ما رزقنا من بهیمة الانعام. (3) و نیز در همان کتاب از همان جناب روایت کرده که فرمود: تکبیر در ایام تشریق را باید از نماز ظهر روز عید تا نماز صبح روز سوم عید ادامه داد، و اما در شهرها این تکبیر دنبال ده نماز گفته می شود (که در حقیقت از ظهر

ص: 80

- 
- 1- . همان، ج 1، ص: 99.
  - 2- . طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر مجمع البیان، ج 2، ص: 298.
  - 3- . کلینی، محمد بن یعقوب، فروع کافی، ج 4، ص: 516.

روز عید شروع، و بعد از نماز صبح روز دوازدهم ختم می گردد). (1) و در کتاب «من لا یحضره الفقیه» از امام صادق (علیه السلام) روایت آورده که شخصی از آن جناب از مفاد آیه «فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ، وَمَنْ تَأَخَّرَ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ...»؛ پرسید حضرت فرمود: معنایش این نیست که بیتوته در روز سیزدهم واجب نیست، خواستی انجام بده و نخواستی انجام نده؛ بلکه معنایش این است که اگر این واجب را نیاوردی خدا این گناهت را می آمرزد، چون حاجی وقتی از حج بر می گردد همه گناهانش آمرزیده است. (2) و در تفسیر عیاشی از آن جناب روایت کرده که فرمود: او از حج بر می گردد در حالی که گناهانش آمرزیده شده، البته خدای تعالی گناه کسی را می آمرزد که تقوا داشته باشد. (3)

و در کتاب فقیه از امام صادق (علیه السلام) روایت آورده که در ذیل جمله: «لِمَنِ اتَّقَى...» فرمود: یعنی کسی که از شکار می پرهیزد تا وقتی که اهل منا از منا کوچ کنند.

و از امام باقر (علیه السلام) روایت آورده که در معنای جمله «لِمَنِ اتَّقَى...» فرمود:

یعنی کسی که از رفت و فسوق و جدال و سایر محرماتی که خدای تعالی بر محرم حرام کرده اجتناب کند. (4) و نیز از آن جناب روایت کرده که در معنای جمله نام برده فرمود: یعنی از خدای عز و جل پروا داشته باشد. (5) و از امام صادق (علیه السلام) روایت آورده که فرمود: یعنی کسی که از گناهان کبیره پروا کند. (6)

ص: 81

1- . همان.

2- . ابن بابویه، محمد بن علی (شیخ صدوق)، من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص: 289.

3- . عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر عیاشی، ج 1، ص: 99.

4- . ابن بابویه، محمد بن علی (شیخ صدوق)، من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص: 288.

5- . همان.

6- . همان، ج 2، ص: 288.

روایاتی چند از طرق اهل سنت درباره حج تمتع

در الدر المنثور است که بخاری، و بیهقی از ابن عباس روایت کرده اند که در پاسخ شخصی که از وی از متعه حج سؤال کرده بود، گفته: مهاجرین و انصار و همسران رسول خدا در حجة الوداع احرام بستند، ما نیز احرام بستیم، چون به مکه رسیدیم رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود: نیت احرام حج را به عمره برگردانید، مگر کسانی که با خود قربانی آورده، و به این علامت لنگه کفشی به گردن آن حیوان انداخته باشند که چنین افرادی باید به همان نیت حج باقی مانده، بقیه نیت عمره کنند، و چون خانه خدا را طواف و در صفا و مروه سعی کردیم، عمل عمره ما تمام شد، و از احرام در آمدیم، و با زنان در آمیختیم، و لباس پوشیدیم.

و درباره کسانی که با خود قربانی آورده، آن را نشان کرده بودند، فرمود: این گونه افراد نباید از احرام در آیند؛ بلکه هم چنان در احرام حج باشند، تا قربانیشان به جای خود برسد (یعنی در منا ذبح شود) آن گاه در شب ترویبه به ما که از احرام در آمده بودیم، دستور فرمود: به نیت حج احرام ببندیم، ما نیز چنین کردیم، تا از اعمال و مناسک حج در عرفات و مشعر و منافارغ شدیم.

و آن گاه در روز عید به مکه آمدیم، و خانه خدا را طواف و بین صفا و مروه سعی کردیم، و در این جا همه اعمال حج ما پایان یافت، تنها مسأله قربانی باقی ماند، که می بایست به حکم «فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ، فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَ سَبْعَةَ إِذَا رَجَعْتُمْ» یا قربانی کنیم، (که البته در این قربانی گوسفند



هم کفایت می کند)، و یا به جای آن روزه بگیریم، سه روز در حج، و هفت روز بعد از مراجعت به وطن.

در نتیجه آن سال هر دو عمل عمره و حج را در يك سال انجام دادیم، و این سابقه نداشت، دستوری بود که خدا در کتابش نازل فرمود و سنت رسول خدا(صلی الله علیه وآله) بر آن جاری شد، تا مسلمانان خارج مکه که از راه دور می آیند بتوانند قبل از رفتن به عرفات از احرام درآیند، و آن چه در احرام برایشان حرام بود حلال شود و این که گفتیم (مسلمانان خارج مکه)، دلیلش این کلام خدا است که می فرماید: «ذَلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلُهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ» و ماه های حج که خدای تعالی آن ها را ماه حج خوانده شوال، و ذی القعدة، و ذی الحجه است، پس هر کس در این ماه ها حج تمتع کند، باید یا خونی بریزد، و یا روزه بگیرد، و رفتن به معنای جماع، و فسوق به معنای معاصی، و جدال به معنای ستیزگی در گفتار است. (1)

و نیز در الدر المنثور است که بخاری و مسلم از ابن عمر روایت کرده که گفت: رسول خدا(صلی الله علیه وآله) در حجة الوداع حج تمتع آورد به این صورت که اول عمره را آورد، و سپس احرام حج بست و از آغاز که در مسجد ذوالحلیفه (واقع در محل شجره) احرام می بست قربانی هم معین کرد، و قربانیش را با خود سوق داد، و قبل از هر کس رسول خدا(صلی الله علیه وآله) به نیت عمره احرام بست، مردم هم به متابعت وی نیت تمتع کرده، اول به عمره و سپس به حج احرام بستند.

ولی از آن جایی که مردم دو دسته بودند، بعضی با خود قربانی آورده بودند، و بعضی نیاورده بودند، لذا همین که رسول خدا(صلی الله علیه وآله) وارد مکه شد، به مردم فرمود:

ص: 83

---

1- . سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، الدر المنثور، ج 1، ص: 215 و 216.

هر کس با خود قربانی آورده از احرام در نیاید، و هیچ يك از محرّماتی که بر او حرام بود حلال نمی شود، مگر بعد از آن که از عمل حج فارغ شود، و کسانی که قربانی نیاورده اند طواف و سعی انجام دهند، و سپس تقصیر کنند، و از احرام در آیند، و آن گاه (قبل از رفتن به عرفات) در مکه احرام حج ببندند و اگر از این دسته کسانی باشند که دسترسی به قربانی ندارند، باید سه روز در سفر و هفت روز در وطن روزه بگیرند. (1)

و باز در الدر المنثور است که حاکم (وی حدیث را صحیح دانسته)، از طریق مجاهد، و عطا از جابر روایت کرده که گفت: در بین مردم بگومگو زیاد شد، (گویا منظور بگومگوی درباره حج بوده) تا آن که بیش از چند روز به تمام شدن اعمال حج نماند، که دستور یافتیم از احرام درآئیم از در تعجب به یکدیگر می گفتیم: چطور ممکن است شخصی که برای عبادت به حج آمده احرام ببندد، در حالی که يك ساعت قبلش منی از عورتش می چکیده؟ این اعتراض به گوش رسول خدا (صلی الله علیه وآله) رسید لا جرم به خطبه ایستاد و فرمود: هان ای مردم آیا می خواهید به خدای تعالی چیز یاد بدهید، به خدا سوگند علم من از همه شما به خدا بیش تر است، و بیش تر از شما از او پروا دارم، من اگر جلوتر می فهمیدم آن چه را که بعدا فهمیدم هرگز قربانی با خود سوق نمی دادم، و مثل همه مردم از احرام در می آمدم، بنا بر این هر کس که برای عمل حج با خود قربانی نیاورده سه روز در حج و هفت روز در مراجعت به خانه اش روزه بگیرد، و هر کس توانست در همین جا قربانی تهیه کند آن را ذبح

ص: 84

کند، و ما به ناچار يك شتر را به نیت هفت نفر قربانی می کردیم چون قربانی یافت نمی شد.

عطا اضافه کرده که ابن عباس هم گفته که چون قربانی یافت نمی شد، رسول خدا(صلی الله علیه وآله) گوسفندان خود را میان اصحابش تقسیم کرد و به سعد بن ابی وقاص يك تیس (نر بز) رسید که به نیت خودش به تنهایی سر برید. (1)

و نیز در الدر المنثور است که ابن ابی شیبیه، و بخاری و مسلم از عمران بن حصین روایت کرده که گفت: آیه متعه در کتاب خدا نازل شد، و ما در عهد رسول خدا(صلی الله علیه وآله) و با آن جناب به سفر حج رفتیم، و حج را به صورت متعه یعنی تمتع آوردیم، و بعد از آن هم هیچ آیه دیگری که حج تمتع را نسخ کند نازل نشد، و رسول خدا(صلی الله علیه وآله) هم تا زنده بود از آن نهی نکرد، تنها و تنها مردی از صحابه به رأی خود آن را قدغن نمود، و هر چه خواست گفت. (2)

این روایت به الفاظ و عباراتی دیگر که معنای همه آن ها قریب به همان روایت در الدر المنثور است نیز نقل شده.

و در صحیح مسلم و مسند احمد و سنن نسایی از مطرف روایت آمده که گفت: عمران بن حصین در مرضیکه به آن مرض از دنیا رفت نزد من فرستاد، و مرا احضار کرد و گفت یکی از کسانی که من محدثش بودم، و برایش حدیث می کردم تو بودی، و به این امید برایت حدیث می گفتم که بعد از من سودی به حالت داشته باشد، اگر من زنده ماندم احادیث مرا به من نسبت مده، و خلاصه نگو فلانی چنین

ص: 85

---

1- . همان، ج 1، ص: 217.

2- . همان.

گفت، و اگر از دنیا رفته مستقیماً به من نسبت بده برای این که دیگر خطری برایم نیست و بدانکه رسول خدا(صلی الله علیه وآله) بین حج و عمره را جمع کرد، (یعنی حج تمتع آورد)، و بعد از آن آیه ای دیگر در نسخ این حکم نازل نشد و خودش هم از آن نهی نفرمود تنها يك مرد عادی از پیش خود هر چه خواست گفت.(1)

و نیز در صحیح ترمذی و کتاب زاد المعاد تألیف ابن قیم روایت شده که شخصی از عبد الله پسر عمر از حج تمتع پرسش نمود عبد الله پسر عمر گفت: این عمل عملی است حلال، پرسید: آخر پدرت از آن نهی کرده، گفت: در این مسأله که پدرم نهی کرده، اما رسول خدا(صلی الله علیه وآله) آن را به جای آورده، آیا باید امر رسول خدا(صلی الله علیه وآله) را پیروی کنیم، یا امر و فرمان پدرم را؟ سائل در پاسخ گفت: البته امر رسول خدا تمتع است، عبد الله بن عمر گفت: اگر امر رسول خدا(صلی الله علیه وآله) تمتع است، پس بدان که رسول خدا(صلی الله علیه وآله) خودش این عمل را به جای آورد.(2)

و صحیح ترمذی، و سنن نسایی، و سنن بیهقی، و موطا مالک، و کتاب الام شافعی، همگی از محمد بن عبد الله روایت آورده اند که گفت در سالی که معاویه حج به جای آورد از سعد بن ابی وقاص، و از ضحاک بن قیس شنیدم: که با یکدیگر درباره حج تمتع بحث می کردند، ضحاک می گفت: تنها کسانی که این عمل را انجام می دهند که نسبت به امر خدا جاهلند، سعد در جوابش می گفت: بسیار حرف زشتی زدی، ای برادرزاده، ضحاک گفت:

آخر عمر از این عمل نهی کرد، سعد گفت: آخر رسول خدا(صلی الله علیه وآله) این عمل

ص: 86

---

1- ابی الحسین مسلم بن الحجاج، الجامع الصحیح، ج 8، ص: 206.

2- همان.

را به جای آورد، و همه ما با آن جناب به جا آوردیم. (1) و در الدر المنثور است که بخاری، و مسلم، و نسایی از ابی موسی روایت آورده اند که گفت: در بطحا خدمت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) رسیده، عرضه داشتم: در حال احرام نیت کردم: احرام می بندم به آن چه رسول خدا (صلی الله علیه وآله) احرام بسته، فرمود: آیا با خود قربانی آورده ای؟ عرضه داشتم نه، فرمود، پس برو در خانه طواف کن، و سعی بین صفا و مروه به جای آر، و سپس تقصیر کن، و از احرام درآی، من طواف و سعی کردم و سپس به خیمه زنی از بستگانم رفتم، او سر مرا اصلاح کرد، و شستشوداد.

و من در زمان ابی بکر و هم چنین در عهد خلافت عمر به حج تمتع فتوا می دادم تا آن که در عهد عمر سالی در موسم حج مشغول مناسک حج بودم، که مردی برایم خبر آورد: چه نشسته ای که امیر المؤمنین (عمر) درباره مناسک حج فتوایی تازه داده، من بانگ برداشتم که ای مردم هر کس از ما فتوایی گرفته تکلیفش دشوار شده، چون امیر المؤمنین دارد می آید و حکم هر مسأله را از او بگیرید، و به او اقتدا کنید، پس همین که عمر وارد شد، از او پرسیدم: چه چیز تازه ای درباره مناسک حج گفته ای؟ گفت. این که به کتاب خدا تمسک کنیم که می فرماید:

«وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ»؛ حج و عمره را برای خدا تمام کنید.» و نیز به سنت پیامبران تمسک کنیم که فرموده محرم نباید از احرام در آید تا آن که قربانی خود را ذبح کند. (2)

و نیز در الدر المنثور است که مسلم از ابی نضره روایت کرده که گفت: ابن

ص: 87

---

1- . ترمذی، محمد بن عیسی، الجامع الصحیح، ج 3، ص: 185.

2- . سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، الدر المنثور، ج 1، ص: 216.

عباس همواره به مردم دستور می داد حج تمتع کنند، و عبد الله بن زبیر همواره از آن نهی می کرد، این اختلاف نظر به جابر بن عبد الله گفته شد، در پاسخ گفت: احادیث به دست من در بین مردم دایر و شایع شده، ما با رسول خدا (صلی الله علیه وآله) حج تمتع می کردیم، همین که عمر به خلافت رسید گفت: خدا از هر چه می خواست برای پیغمبرش حلال می کرد، و ملائک کار ما قرآن است، که هر آیه اش در جایی که باید نازل شود نازل شده، و قرآن فرموده: «وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ»؛ بنا بر این همان طور که قرآن دستور داده عمل کنید، و حج خود را از عمره جدا سازید، یعنی در يك سال هر دو را انجام ندهید، چون اگر این کار را که می گویم بکنید حج شما تمام تر و عمره تان هم تمام تر می شود. (1)

و در مسند احمد از ابی موسی روایت شده که گفت: این عمل یعنی حج تمتع سنت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) است، ولیمن می ترسم مردم بین عمره و حج در زیر درختان اراک با زنان خود هم خوابگی کنند و آنان را با خود برداشته به حج بروند. (2)

و در جمع الجوامع سیوطی از سعید بن مسیب روایت آمده که گفت: عمر بن خطاب از حج تمتع در ماه های حج نهی کرد، و گفت: هر چند خود من آن را با رسول خدا (صلی الله علیه وآله) انجام دادم، ولیکن از آن نهی می کنم، چون این عمل باعث می شود يك فرد مسلمان که از افقی از آفاق به قصد زیارت حرکت می کند، و خسته و غبارآلود وارد مکه می شود، این خستگی و این غبارآلودگی و آن تلبیه گفتنش تنها مخصوص عمره اش باشد، بعد از عمره از احرام در آید، و لباس بپوشد، و خود

ص: 88

1- . همان.

2- . ابی الحسین مسلم بن الحجاج، الجامع الصحیح، ج 8، ص: 201.

را خوشبو کند، و با همسرش اگر با خود آورده باشد هم خوابگی کند، و هم چنان به عیش و لذت پردازد، تا روز هشتم ذی الحجه، آن وقت به نیت حج احرام ببندد، و به طرف منا (و عرفات) برود، و تلبیه بگوید، در حالی که نه غبارآلود باشد و نه خسته و کوفته، و تلبیه اش هم بیش از يك روز نباشد، در حالی که حج افضل از عمره است.

علامه اگر ما از حج تمتع جلوگیری نکنیم مردم در زیر همین درختان اراک با زنان خود دست به گریبان می شوند، و این عمل در انظار مردمی که نه دام داری دارند و نه کشت و زرع، مردمی که در نهایت فقر به سر می برند و بهار زندگی شان همین ایامی است که حاجیان به مکه می آیند خوشایند نیست. (1)

و در سنن بیهقی از مسلم از ابی نصره از جابر روایت شده که گفت: به او گفتم: عبد الله بن زبیر از حج تمتع نهی می کند، و عبد الله بن عباس به آن امر می کند، تکلیف چیست؟ کدام درست می گویند؟ گفت: احادیث به دست من در بین مردم منتشر می شود، خلاصه متخصص این فن منم، و من و همه مسلمانان در عهد رسول خدا (صلی الله علیه وآله) و عهد ابی بکر حج تمتع می کردیم، تا آن که عمر به خلافت رسید، وی به خطبه ایستاد و گفت: رسول خدا (صلی الله علیه وآله) همین رسول و قرآن همین قرآن است، و در عهد رسول خدا (صلی الله علیه وآله) دو تا متعه حلال بود، ولی من از این دو عمل نهی می کنم، و مرتکبش را عقاب هم می نمایم، یکی متعه زنان است که اگر به مردی دست پیدا کنم که زنی را برای مدتی همسر خود کرده باشد، او را سنگ سار می کنم، و زنده زنده در زیر سنگریزه ها دفن می سازم، و دیگری متعه حج. (2)

ص: 89

---

1- . جمع الجوامع.

2- . بیهقی، احمد بن حسین، سنن البیهقی الکبری، ج 7، ص: 206

و در سنن نسایی از ابن عباس روایت شده که گفت: از عمر شنیدم می گفت: به خدا سوگند من شما را از متعه نهی می کنم، هر چند که در کتاب خدا هم آمده است، و رسول خدا (صلی الله علیه وآله) هم آن را انجام داده، و منظور عمر در این جا متعه حج بود. (1) و در الدر المنثور است که مسلم از عبد الله بن شقیق روایت کرده که گفت: عثمان از متعه نهی می کرد، و علی به آن امر می فرمود: پس روزی عثمان به علی در این باره اعتراض کرد، علی (علیه السلام) فرمود: تو خود می دانی که با رسول خدا (صلی الله علیه وآله) حج تمتع کردیم، عثمان گفت: بله می دانم، و لیکن آن روز از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) می ترسیدیم و نمی توانستیم مخالفت کنیم. (2)

و نیز در الدر المنثور است که ابن ابی شیبیه و مسلم از ابی ذر روایت کرده که گفت: متعه در حج مخصوص اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه وآله) بوده.

و باز در الدر المنثور می گوید: مسلم از ابی ذر روایت کرده که گفت: متعه عملی است که تنها ما می توانیم آن را انجام دهیم، هم متعه زنان و هم متعه حج. (3)

از این گونه روایات بسیار زیاد است، ولی ما به آن مقدار که در غرض ما دخالت دارد اکتفاء کردیم، و غرض ما بحث تفسیری پیرامون نهی از متعه در حج است، چون درباره این نهی از دو نظر می شود بحث کرد، یکی این که نهی کننده (یعنی عمر) حق داشته که چنین نهی بکند، یا نداشته؟ و اگر نداشته آیا معذور بوده یا نه، و این بحث از غرض ما و از مسئولیت این کتاب خارج است.

نظر دوم این است که روایات نام برده احیاناً به آیات کتاب و ظاهر سنت

ص: 90

---

1- . نسائی، احمد بن علی، سنن الکبیر، ج 5، ص: 119.

2- . سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، الدر المنثور، ج 1، ص: 216.

3- . ابی الحسین مسلم بن الحجاج، الجامع الصحیح، ج 8، ص: 203.



استدلال کرده می خواهیم بدانیم این استدلالها صحیح است یا نه؟ و این در مسئولیت این کتاب و سنخه بحث ما در این کتاب است.+

## دلایل تحریم حج تمتع در روایات

دلایلی که در روایات برای تحریم حج تمتع (پس از پیامبر(صلی الله علیه وآله) اقامه شده و نقد ورد آن ها:

در روایات زیر از چند طریق بر نهی عمر از متعه حج استدلال شده است:

1. استدلال به این که آیه «وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ» بر آن دلالت دارد، و حاصلش این است که آیه نام برده عموم مسلمین را مأمور کرده به این که حج را تمام و عمره را تمام کنند، و آیه ای که حج تمتع را تشریح کرده مخصوص رسول خدا(صلی الله علیه وآله) است، این استدلال در روایت ابی نضره از جابر آمده، که گفت: همین که عمر به خلافت رسید گفت: خداوند از هر چیز هر قدر بخواهد برای پیغمبرش حلال می کند و ملائک کار ما قرآن است، که هر آیه اش در جایی که باید نازل شود نازل شده، و فرموده: «فَاتَمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ» و به حکم این آیه باید حج خود را از عمره خود جدا کنید.

و این استدلال به هیچ وجه درست نیست، چون خواننده عزیز در تفسیر آیه نام برده توجه فرمود که گفتیم: این آیه بیش از این دلالت ندارد که اتمام حج و عمره واجب است، و کسی که باید این عبادت را انجام دهد نمی تواند در وسط آن را قطع کند، به دلیل این که دنبالش می فرماید: «فَإِنْ أَحْصَيْتُمْ...»، و اما این که آیه شریفه دلالت داشته باشد بر این که مسلمانان باید عمره را جدای از حج بیاورند و متصل آوردنش تنها مخصوص به رسول خدا(صلی الله علیه وآله) و یا به آن جناب و همراهانش بوده که در آن سال یعنی در حجة الوداع در خدمتش بوده اند، ادعایی است که اثباتش از خراط

القتاد مشکل تر است (خرط القتاد به این معنا است که انسان ساقه ای پر از تیغ زهردار را با دست بگیرد، و دست خود را بر آن بکشد، به طوری که همه تیغ های ساقه مانند برگ از ساقه جدا شود و بریزد).

علاوه بر این که در این روایت اعتراف شده است به این که حج تمتع سنت رسول خدا(صلی الله علیه وآله) بوده هم چنان که در روایت نسایی از ابن عباس نیز این اعتراف آمده، و عمر به نقل ابن عباس گفته: به خدا سوگند من شما را از متعه نهی می کنم، با این که رسول خدا(صلی الله علیه وآله) آن را انجام داد.

2. و اما این که استدلال کرده اند به این که نهی از تمتع در حج موافق با کتاب و سنت است هم چنان که در روایت ابی موسی آمده بود، که گفت: اگر از حج تمتع نهی کنیم هم به کتاب خدا عمل کرده ایم، که می فرماید: «وَأْتُمُوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ» و هم به سنت پیامبرمان عمل کرده ایم، که فرمود: (محرم از احرام در نمی آید تا وقتی که قربانیش ذبح شود).

در پاسخ می گوئیم کتاب خدا همان طور که قبلاً خاطر نشان کردیم بر خلاف این گفتار دلالت دارد، و اما این که گفتند ترك حج تمتع پیروی از سنت رسول خدا(صلی الله علیه وآله) است که فرمود: (محرم از احرام در نمی آید مگر وقتی که قربانیش ذبح شود).

در پاسخ می گوئیم:

اولاً: این گفتار درست بر خلاف فرموده رسول خدا(صلی الله علیه وآله) است، که در روایاتی دیگر آمده، و بعضی از آن ها گذشت، که به صراحت فرمود: این مخصوص کسانی است که از میقات با خود قربانی آوردند.

ثانیاً: این که: روایات تصریح دارد بر این که رسول خدا(صلی الله علیه وآله) خودش این عمل را به جا آورد، یعنی اول احرام بست به عمره، و سپس بار دیگر احرام بست به حج، و نیز تصریح دارد بر این که آن جناب به خطبه ایستاد و فرمود: (ای مردم آیا می خواهید خدا را چیز بیاموزید؟)، و ادعای عجیبی که در این مقام شده ادعایی است که ابن تیمیه کرده، و گفته حج رسول خدا(صلی الله علیه وآله) (در آن سال) حج قران بود، نه حج تمتع چیزی که هست کلمه متعه بر حج قران هم اطلاق می شود.

و ثالثاً: صرف این که سر نتراشند تا قربانی به محل خودش برسد احرام حج نیست خود این روایات هم نمی تواند دلیل بر این مدعا باشد، و آیه هم دلالت دارد بر این که آن سائق هدیی حکمش سر نتراشیدن است که اهل مسجدالحرام نباشد، چنین کسی است که حتماً باید حج تمتع بیاورد.

رابعاً: این که: بر فرض که رسول خدا(صلی الله علیه وآله) حج تمتع به جا نیاورد لیکن این را که ممکن نیست انکار کنیم که آن روز رسول خدا(صلی الله علیه وآله) به همه یاران خود یعنی آن هایی که در حضورش بودند و آن ها که نبودند دستور داد حج تمتع بیاورند، و چگونه ممکن است مسأله ای که مبدء تاریخش چنین باشد، یعنی عموم مسلمین در آن مسأله حکمی داشته باشند، و پیامبر اسلام حکمی دیگر مخصوص به خودش داشته باشد، و هر دو حکم در قرآن نیز نازل شده باشد، آن گاه حکم مخصوص به رسول خدا(صلی الله علیه وآله) در میان امتش سنت گردد؟.

3. و اما این استدلال که گفتند: تمتع باعث می شود که حج (یکی از باشکوه ترین مراسم اسلامی) صورتی به خود بگیرد که با معنویت آن سازگار نیست، چون به حاجی اجازه می دهد در بین عمل خوشگذرانی کند، از زنان کام بگیرد،

و از بوی خوش و لباس های فاخر استفاده کند، و این استدلال از روایت احمد از ابی موسی استفاده می شود، آن جا که عمر گفت:

درست است که حج تمتع سنت رسول خدا(صلی الله علیه وآله) است و لیکن من می ترسم مردم در بین عمل حج زیر درختان اراک با زنان خود درآمیزند، و آن گاه وقتی احرام حج ببندند که آب غسل جنابت از سر و رویشان بچکد، این بود که گفتار عمر، و نیز از بعضی روایت های دیگر که در آن از عمر نقل شده که گفت: من می دانم که رسول خدا(صلی الله علیه وآله) و اصحابش حج تمتع را به جا آوردند، و لیکن من شخصاً دوست نمی دارم کسانی که به زیارت خانه خدا می آیند با زنان درآمیزند، آن گاه برای حج احرام ببندند، در حالی که آب غسل از سر و رویشان بچکد، این نیز گفتار عمر بود، که صریحاً اجتهادی است در مقابل نص، چون خدای تعالی و رسول گرامیش بر مسأله حج تمتع تصریح کرده اند، و خدا و رسولش بهتر می دانند که تشریح حکم حج تمتع ممکن است به این جا منجر شود، که مسلمین رفتاری را بکنند که عمر آن را دوست نمی دارد، و؛ بلکه از آن می ترسد، و با وجود چنین تصریحی دیگر جای اجتهاد نیست.

و از عجائب امور این است که در متن آیه ای که حج تمتع را تشریح کرد همان چیزی که عمر از آن می ترسید و از آن کراهت داشت آمده، می فرماید: «فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ»، یعنی کسی که با آوردن عمره تا انجام حج لذت گیری کند، باید قربانی کند، به طوری که ملاحظه می فرمائید قرآن کریم نام این قسم حج را حج تمتع یعنی «حج لذت گیری» نهاده، چون تمتع جز این نیست که زائر خانه خدا بتواند از آن چه که در احرام بر او حرام بود یعنی از التذاذ با بوی خوش و با آمیزش با

زنان، و پوشیدن لباس و غیره، بهره مند شود، و این عینا همان است که عمر از آن می ترسید و کراحت می داشت.

و از این عجیب تر این که وقتی آیه شریفه نازل شد اصحاب به خدا و رسول اعتراض کردند، و رسول خدا(صلی الله علیه وآله) امر فرمود تا به عین همان چیزی که سبب نهی بود تمتع ببرند توضیح این که وقتی این دستور صادر شد، به طوری که در روایت در الدر المنثور از حاکم از جابر آمده (مردم گفتند، آیا برای عمل حج در حالی به سوی عرفه روانه شویم که منی از عورت های ما می چکد)، این سخن به گوش رسول خدا(صلی الله علیه وآله) رسید بلادرنگ به خطبه ایستاد و در خطبه اش گفتار مردم را رد نموده، برای بار دوم دستور داد تمتع کنند، همان طور که بار اول آن را بر ایشان واجب کرده بود.

4. و اما استدلال دیگری که کرده اند و به طوری که در روایت سیوطی از سعید بن مسیب آمده که گفته اند (حکم تمتع در حج باعث تعطیل شدن بازارهای مکه است، و مردم مکه نه زراعتی دارند و نه دامی، بهار کار مردم مکه همان موقعی است که حاجیان به مکه و بر آنان وارد می شوند) استدلال درستی نیست، چون اجتهادی است در مقابل نص علاوه بر این که خود خدای تعالی در کلام مجیدش نظیر این استدلال را رد نموده، آن جا که فرمان داده بود: از این، پس مشرکین حق ندارند به مسجدالحرام در آیند، چون مشرک نجس است، و فرموده بود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا وَإِنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ إِنْ شَاءَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ»؛<sup>(1)</sup> چون ممنوعیت مشرکین از

ص: 95

ورود به مسجدالحرام و قهرا از ورود به مکه معظمه نیز مستلزم کسادی بازار مکه بوده، و مع ذلك آیه شریفه این محذور خیالی را رد نموده می فرماید: اگر از فقر می ترسید بدانید که به زودی خدای تعالی به فضل خود شما را بی نیاز می کند.

5. و اما استدلال دیگری که کرده و گفتند: تشریح حج تمتع بر اساس ترس بوده (که به نظر نگارنده منظور ترس از رسول خدا(صلی الله علیه وآله) بوده) و چون امروز رسول خدا(صلی الله علیه وآله) نیست تا از او بترسیم دیگر جایی برای تمتع در حج نیست، و این استدلال در روایت الدر المنثور از مسلم از عبد الله بن شقیق آمده که عثمان در پاسخ علی(علیه السلام) گفت: در آن روزها ما از رسول خدا(صلی الله علیه وآله) می ترسیدیم، این بود گفتار عثمان که نظیر آن از ابن زبیر هم روایت شده، و روایت به نقل الدر المنثور این است که ابن ابی شیبیه و ابن جریر و ابن منذر از ابن زبیر روایت کرده اند که وقتی به خطبه ایستاد و گفت: ایها الناس به خدا سوگند تمتع به عمره تا رسیدن حج این نیست که شما می کنید تمتع وقتی است که مردی مسلمان احرام حج ببندد، ولی رسیدن دشمن یا عروض کسالت و یا شکستگی استخوان و یا پیش آمدی دیگر نگذارد حج خود را تمام کند، و ایام حج بگذرد، این جاست که می تواند احرام خود را احرام عمره قرار دهد، و پس از انجام اعمال عمره از احرام در آید، و تمتع ببرد، تا آن که سال دیگر حج را با قربانی خود انجام دهد، این است تمتع به عمره تا حج (تا آخر حدیث). (1)

اشکالی که در این استدلال هست این است که آیه شریفه مطلق است هم خائف را شامل می شود، و هم غیر خائف را، و خواننده عزیز توجه فرمود که جمله ای

ص: 96

---

1- . سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، الدر المنثور، ج 1، ص: 216.

که دلالت دارد بر تشریح حکم تمتع جمله: «ذَلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلَهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ...» است، نه جمله:

«فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ...»، تا در معنای آن قید ترس را هم از پیش خود اضافه نموده بگویند: یعنی هر کس از ترس، حج خود را مبدل به عمره کرد، قربانی کند و معلوم است که جمله اول میان اهل مکه و سایر مسلمانان فرق گذاشته، و حج تمتع را مخصوص سایر مسلمانان دانسته، و سخنی از فرق میان خائف و غیر خائف به میان نیاورده.

علاوه بر این که تمامی روایات تصریح دارد بر این که رسول خدا(صلی الله علیه وآله) حج خود را به صورت تمتع آورد، و دو احرام بست یکی برای عمره و دیگری برای حج.

6. و اما این استدلال که گفته اند: تمتع مختص به اصحاب رسول خدا(صلی الله علیه وآله) بوده و شامل حال سایر مسلمین نیست (نقل از دو روایت الدر المنثور از ابی ذر)، اگر منظور از آن، همان استدلال عثمان و ابن زبیر باشد که جوابش را دادیم، و اگر مراد این باشد که حکم تمتع خاص اصحاب رسول خدا(صلی الله علیه وآله) است، و شامل دیگران نمی شود، سخنی است باطل به دلیل این که آیه شریفه مطلق است و می فرماید: (این حکم برای هر کسی است که اهل مسجدالحرام نباشد...) چه صحابی و چه غیر صحابی.

علاوه بر این که اگر حکم تمتع مخصوص اصحاب رسول خدا(صلی الله علیه وآله) و یاران آن جناب بود چرا عمر و عثمان و ابن زبیر و ابی موسی و معاویه (و به روایتی ابی بکر) آن را ترك کردند با این که از صحابه آن جناب بودند.

امثال دستورات رسول الله (صلی الله علیه وآله) واجب است، احکام خدا نسخ ناشدنی است و والی حق ندارد احکام خدا و رسول (صلی الله علیه وآله) را تغییر دهد.

7. و اما این که استدلال کردند، به مسأله ولایت، و این که عمر در نهی از تمتع از حق ولایت خودش استفاده کرد، چون خدای تعالی در آیه شریفه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»؛ (1) اطاعت اولی الامر را هم مانند اطاعت خدا و رسول واجب کرده استدلال درستی نیست، برای این که ولایتی که آیه شریفه آن را حق اولی الامر (هر که هست) قرار داده، شامل این مورد نمی شود (چون اولی الامر حق ندارد احکام خدا را زیر و رو کند) توضیح این که آیات بسیار زیادی دلالت دارد بر این که اتباع و پیروی آن چه به رسول خدا (صلی الله علیه وآله) نازل شده واجب است، مانند آیه شریفه «اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ»؛ (2)

و معلوم است که هر حکمی که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) تشریح کند به اذن خدا می کند، هم چنان که آیه شریفه «وَ لَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ»؛ (3) و آیه شریفه «مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا»؛ (4)

و معلوم است که منظور از عبارت (آن چه رسول برایتان آورده) به قرینه جمله: «وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ» این است که هر چه رسول شما را بدان امر کرده، در نتیجه به حکم آیه: نام برده باید آن چه را که رسول واجب کرده امثال کرد، و از هر چه که

ص: 98

- 
- 1- «اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول خدا و اولی الامر خود را.» (نساء / 54)
  - 2- «پیروی کنید آن چه را که از ناحیه پروردگارتان بر شما نازل شده.» (اعراف / 2)
  - 3- «آن چه را که خدا و رسولش تحریم کرده حرام نمی دانند.» (توبه / 29)
  - 4- «آن چه رسول برایتان می آورد بپذیرید، و از هر چه نهیتان می کند دست بردارید.» (حشر / 7)



نهی کرده منتهی شد، و هم چنین از هر حکمی که کرده و هر قضایی که رانده، چنان که درباره حکم فرموده: «وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» (1).

و در آیه ای دیگر فرموده:

«فَأُولَئِكَ هُمُ الفَاسِقُونَ»؛ (2) و در جایی دیگر فرموده: «فَأُولَئِكَ هُمُ الكَافِرُونَ» (3).

در مورد قضا فرموده: «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الخَيْرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ، وَمَنْ يَعِصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا» (4) و نیز فرموده: «وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الخَيْرَةُ»؛ (5) و ما می دانیم که مراد از اختیار در این آیه قضا و تشریح و یا حد اقل اعم از آن و از غیر آن است، و شامل آن نیز می شود.

و قرآن کریم تصریح کرده به این که کتابی است نسخ ناشدنی، و احکامش به همان حال که هست تا قیامت خواهد ماند، و فرموده: «وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ، تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ» (6).

و این آیه مطلق است، و به اطلاقش شامل بطلان به وسیله نسخ نیز می شود،

ص: 99

---

1- «کسانی که حکم نمی کنند به آن چه خدا نازل کرده ستم کارانند.» (مائده / 48)

2- «ایشان تبه کارانند.» (مائده / 50)

3- «ایشان کافرانند.» (مائده / 47)

4- «هیچ مرد مؤمن و زن مؤمنه را نمی رسد بعد از آن که خدا و رسولش در مساله ای قضایی رانده باشند باز هم خود را صاحب اختیار بدانند و هر کس خدا و رسول او را نافرمانی کند به ضلالتی روشن گمراه گشته است.» (احزاب / 36)

5- «و پروردگارت هر چه بخواهد خلق می کند، و هر چه بخواهد اختیار می نماید، اما ایشان را نمی رسد که خود را صاحب اختیار بدانند.» (قصص / 68)

6- «و این که قرآن کتابی است شکست ناپذیر، باطل و بطلان در او راه ندارد، نه در عصر نزولش، و نه بعد از آن، نازل شده ای است از ناحیه خدای حکیم ستوده.» (فصلت / 42)

پس به حکم این آیه آن چه که خدا و رسولش تشریح کرده اند، و هر قضایی که رانده اند، پیرویش بر فرد امت واجب است، خواه اولی الامر باشد یا نه.

از این جا روشن می شود که جمله: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» حق اطاعتی که برای اولی الامر قرار می دهد، اطاعت در غیر احکام است، پس به حکم هر دو آیه، اولی الامر و سایر افراد امت در این که نمی توانند احکام خدا را زیر و رو کنند یکسانند؛ بلکه حفظ احکام خدا و رسول بر اولی الامر واجب تر است، و اصولاً اولی الامر کسانی هستند که احکام خدا به دستشان امانت سپرده شده، باشد در حفظ آن بکوشند، پس حق اطاعتی که برای اولی الامر قرار داده اطاعت اوامر و نواهی و دستوراتی است که اولی الامر به منظور صلاح و اصلاح امت می دهند البته با حفظ و رعایت حکمی که خدا در خصوص آن واقعه و آن دستور دارد.

مانند تصمیم هایی که افراد عادی برای خود می گیرند، مثلاً با این که خوردن و نخوردن فلان غذا برایش حلال است، تصمیم می گیرد بخورد، و یا نخورد (حاکم نیز گاهی صلاح می داند که مردم هفته ای دو بار گوشت بخورند)، و یا با این که خرید و فروش برای افراد جایز است فردی تصمیم می گیرد این کار را بکند، و یا تصمیم می گیرد نکند، (حاکم نیز گاهی صلاح می داند مردم از بیع و شرا اعتصاب کنند، و یا آن را توسعه دهند).

و یا با این که بر فرد فرد جایز است وقتی کسی در ملک او با او نزاع می کند به حاکم شرع مراجعه کند، و هم جایز است از دفاع صرف نظر کند، اولی الامر نیز گاهی مصلحت می داند که از حقی صرف نظر کند، و گاهی صلاح را در این می داند که آن را احقاق نماید.

پس در همه این مثال ها فرد عادی و یا اولی الامر صلاح خود را در فعلی و یا ترك فعلی می داند، و حکم خدا به حال خود باقی است.

و هم چنان که يك فرد نمی تواند شراب بنوشد و ربا بخورد، و مال دیگران را غصب نموده ملکیت دیگران را ابطال کند، هر چند که صلاح خود را در این گونه کارها بداند، اولی الامر نیز نمی تواند به منظور صلاح کار خود احکام خدا را زیر و رو کند، چون این عمل مزاحم با حکم خدای تعالی است، آری اولی الامر می تواند در پاره ای اوقات از حدود و ثغور کشور اسلامی دفاع کند، و در وقت دیگر از دفاع چشم بپوشد، و در هر دو حال رعایت مصلحت عامه و امت را بکند، و یا دستور اعتصاب عمومی، و یا انفاق عمومی، و یا دستورات دیگری نظیر آن بدهد.

و سخن کوتاه آن که آن چه يك فرد عادی از مسلمانان می تواند انجام دهد، و بر حسب صلاح شخص خودش و با رعایت حفظ حکم خدای سبحان آن کار را بکند، و یا در آن چیز تصرف نماید، ولی امری که از قبل رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بر امت او ولایت یافته، نیز می تواند آن کار را بکند، و در آن چیز تصرف نماید، تنها فرق میان يك فرد عادی و يك، ولی امر با این که هر دو مأمورند بر حکم خدا تحفظ داشته باشند، این است که يك فرد عادی در آن چه می کند صلاح شخص خود را در نظر دارد، و يك، ولی امر آن چه می کند به صلاح حال امت می کند.

و گرنه اگر جایز بود که، ولی مسلمین در احکام شرعی دست بیندازد، هر جا صلاح دید آن را بردارد، و هر جا صلاح دید که حکم دیگری وضع و تشریح کند، در این چهارده قرن يك حکم از احکام دینی باقی نمی ماند، هر، ولی امری که می آمد

چند تا از احکام را بر می داشت، و فاتحه اسلام خوانده می شد، و اصولاً دیگر معنا نداشت بفرمایند احکام الهی تا روز قیامت باقی است.

حال آن چه را گفته شد با مسأله تمتع که مورد بحث بود تطبیق داده می گوئیم: چه فرق است بین این که گوینده ای بگوید: حکم تمتع و بهره مندی از طیبات زندگی با هیات عبادات و نسک نمی سازد، و چون نمی سازد شخص ناسک باید این تمتع را ترك کند، و بین این که گوینده بگوید مباح بودن برده گیری با وضع دنیای فعلی سازگار نیست، چون دنیای متمدن امروز همه حکم می کنند به حریت عموم افراد بشر، پس باید حکم اباحه برده گیری که از احکام اسلام است برداشته شود، و یا این که بگوید اجرای احکام حدود به درد چهارده قرن قبل می خورد، و اما امروز بشر متمدن نمی تواند آن را هضم کند، و قوانین جاریه بین المللی هم آن را قبول نمی کند، پس باید تعطیل شود.

این بیانی که ما کردیم از پاره ای روایات وارده در همین باب فهمیده می شود مانند روایت الدر المنثور که می گوید: اسحاق بن راعویه در مسند خود، و احمد از حسن روایت آورده اند که عمر بن خطاب تصمیم گرفت مردم را از متعه حج منع کند، ابی بن کعب برخاست، و گفت تو این اختیار را نداری، چون متعه حج حکمی است که قرآن بر آن نازل شده، و ما خود با رسول خدا (صلی الله علیه وآله) عمره تمتع به جای آوردیم، عمر چون این بشنید از تصمیم خود تنزل کرد (1). (2)

ص: 102

---

1- . سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، الدر المنثور، ج 1، ص: 216.

2- . طباطبایی، محمدحسین، تفسیر المیزان، مترجم: موسوی، محمداقبر، ج 2، ص: 121.

## اشاره

خداوند در قرآن می فرماید:

«وَإِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِيَنَّ كُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرَّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَارًا لِّتَعْتَدُوا وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ وَلَا تَتَّخِذُوا آيَاتِ اللَّهِ هُزُوعًا وَادْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ بِعِظْكُمْ بِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»؛ (1)

«و هنگامی که زنان را طلاق دادید، و به آخرین روزهای «عده» رسیدند، یا به طرز صحیحی آن‌ها را نگاه دارید (و آشتی کنید)، و یا به طرز پسندیده‌ای آن‌ها را رها سازید! و هیچ‌گاه به خاطر زیان رساندن و تعدی کردن، آن‌ها را نگاه ندارید! و کسی که چنین کند، به خویشتن ستم کرده است. (و با این اعمال، و سوء استفاده از قوانین الهی)، آیات خدا را به استهزا نگیرید! و به یاد بیاورید نعمت خدا را بر خود، و کتاب آسمانی و علم و دانشی که بر شما نازل کرده، و شما را با آن، پند می‌دهد! و از خدا بپرهیزید! و بدانید خداوند از هر چیزی آگاه است (و از نیات کسانی که از قوانین او، سوء استفاده می‌کنند، با خبر است)!»

## تفسیر

### باز هم محدودیت‌های دیگر طلاق

به دنبال آیات گذشته، این آیه نیز اشاره به محدودیت‌های دیگری در امر طلاق می‌کند تا از نادیده گرفتن حقوق زن جلوگیری کند.

در آغاز می‌گوید: «هنگامی که زنان را طلاق دادید و به آخرین روزهای عده رسیدند

ص: 103

(باز می توانید با آن ها آشتی کنید) یا به طرز پسندیده ای آن ها را نگاه دارید، و یا به طرز پسندیده ای رها سازید؛ «وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ».

یا صمیمانه تصمیم به ادامه زندگی زناشویی بگیرید و یا اگر زمینه را مساعد نمی بینید با نیکی از هم جدا شوید، نه با جنگ و جدال و اذیت و آزار و انتقام جویی.

سپس به مفهوم مقابل آن اشاره کرده، می فرماید: «هرگز به خاطر ضرر زدن و تعدی کردن، آن ها را نگه ندارید»؛ «وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَاراً لِّتَعْتَدُوا».

این جمله در حقیقت تفسیر کلمه «معروف» است؛ زیرا در جاهلیت گاه بازگشت به زناشویی را وسیله انتقام جویی قرار می دادند، لذا با لحن قاطعی می گوید: «هرگز نباید چنین فکری در سر پیورانید».

«چرا که هر کس چنین کند به خویشتن ظلم و ستم کرده»؛ «وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ».

پس این کارهای نادرست تنها ستم بر زن نیست؛ بلکه ظلم و ستمی است که شما بر خود کرده اید زیرا: اولاً: رجوع و بازگشتی که به قصد حق کشی و آزار باشد هیچ گونه آرامشی در آن نمی توان یافت و محیط زندگی زناشویی برای هر دو جهنم سوزانی می شود.

ثانیاً: از نظر اسلام زن و مرد در نظام خلقت، عضو یک پیکرند بنا بر این پایمال کردن حقوق زن، تعدی و ظلم به خود خواهد بود.

ثالثاً: مردان با این ظلم و ستم در واقع به استقبال کیفر الهی می روند و چه ستمی بر خویشتن از این بالاتر.

سپس به همگان هشدار می دهد و می فرماید: «آیات خدا را به استهزاء نگیرید»؛ «وَلَا تَتَّخِذُوا آيَاتِ اللَّهِ هُزُوًا».

این تعبیر نیز می تواند اشاره به کارهای خلاف عصر جاهلیت باشد که رسوبات آن در افکار مانده بود.

در حدیثی آمده است که در عصر جاهلیت بعضی از مردان هنگامی که طلاق می دادند می گفتند: هدف ما بازی و شوخی بود و هم چنین هنگامی که برده ای را آزاد یا زنی را به ازدواج خود در می آوردند.

آیه فوق نازل شد و به آن ها هشدار داد و پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: هر کس زنی را طلاق دهد یا برده ای را آزاد کند یا با زنی ازدواج کند یا به ازدواج دیگری در آورد بعد مدعی شود که بازی و شوخی می کرده، از او قبول نخواهد شد و به عنوان جدی پذیرفته می شود. (1) این احتمال نیز وجود دارد که آیه ناظر به حال کسانی است که برای اعمال خلاف خود کلاه شرعی درست می کنند و ظواهر را دستاویز قرار می دهند قرآن این کار را نوعی استهزاء به آیات الهی شمرده، و از جمله همین مسأله ازدواج و طلاق و بازگشت در زمان عده به نیت انتقام جویی و آزار زن و تظاهر به این که از حق قانونی خود استفاده می کنیم می باشد.

بنا بر این نباید با چشم پوشی از روح احکام الهی و چسبیدن به ظواهر خشک و قالب های بی روح، آیات الهی را بازیچه و ملعبه خود قرار داد که گناه این کار شدیدتر، و مجازاتش دردناک تر است.

سپس می افزاید: «نعمت خدا را بر خود به یاد آورید و آن چه از کتاب آسمانی و

ص: 105

---

1- قرطبی، محمد بن احمد، الجامع لأحكام القرآن، ج 2، ص: 964.

دانش بر شما نازل کرده و شما را با آن پند می دهد؛ «وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ وَ مَا اَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَ الْحِكْمَةِ بِعَضْطُمْ بِهِ».

«و تقوای الهی پیشه کنید و بدانید خداوند به هر چیزی داناست»؛ «وَ اتَّقُوا اللّٰهَ وَ اعْلَمُوا اَنَّ اللّٰهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ».

این هشدارها به خاطر آن است که اولاً توجه داشته باشند که خداوند آن ها را از خرافات و آداب و رسوم زشت جاهلیت در مورد ازدواج و طلاق و غیر آن رهایی بخشیده و به احکام حیاتبخش اسلام راهنمایی کرده، قدر آن را بشناسند و حق آن ها را ادا کنند و ثانیاً: در مورد حقوق زنان، از موقعیت خود سوء استفاده نکنند و بدانند که خداوند حتی از نیات آن ها آگاه است.

بنا بر این جمله «وَ مَا اَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَ الْحِكْمَةِ» ممکن است عطف بیان «نِعْمَتَ اللّٰهِ» بوده باشد و یا از قبیل عطف خاص بر عام، و در این صورت نعمت اللّٰه مفهوم وسیعی دارد که تمام نعمت های الهی را شامل می شود، از جمله نعمت محبت و الفت که خداوند در میان دو همسر آفریده است. (1)

#### 40. تمسک به حبل الله، اتحاد و یاد خدای متعال

##### اشاره

قرآن مجید می فرماید:

«وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللّٰهِ جَمِيعاً وَ لَا تَفَرَّقُوا وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ اِذْ كُنْتُمْ اَعْدَاءً فَاَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَاصَّ بِحُتْمِ اللّٰهِ اِخْوَاناً وَ كُنْتُمْ عَلٰى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَاَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذٰلِكَ يُبَيِّنُ اللّٰهُ لَكُمْ آيٰتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ»؛ (2) «و همگی

ص: 106

1- . مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج 2، ص: 178.

2- . آل عمران / 103.



به ریسمان خدا [قرآن و اسلام، و هر گونه وسیله وحدت]، چنگ زدید، و پراکنده نشوید! و نعمت (بزرگ) خدا را بر خود، به یاد آرید که چگونه دشمن یکدیگر بودید، و او میان دل های شما، الفت ایجاد کرد، و به برکتِ نعمتِ او، برادر شدید! و شما بر لبِ حفره ای از آتش بودید، خدا شما را از آن نجات داد؛ این چنین، خداوند آیات خود را برای شما آشکار می سازد؛ شاید پذیرای هدایت شوید.»

### تفسیر

«وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا»؛ خدای تعالی در آیات قبل یعنی آیه «وَكَيْفَ تَكْفُرُونَ وَأَنْتُمْ تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللَّهِ وَفِيكُمْ رَسُولُهُ وَمَنْ يَعْتَصِمْ بِاللَّهِ...» فرموده بود که تمسك به آیات خدا و رسول او (و یا تمسك به کتاب و سنت) تمسك به خدا است و شخص متمسك و معتصم در امان است، و هدایتش ضمانت شده است. کسی که دست به دامن رسول شود، دست به دامن کتاب شده است چون همین کتاب است که در آن آمده «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا...» (1).

### مراد از اعتصام همگانی به «حبل الله»

اینک در این آیه، اعتصام مذکور و سفارش شده در آن آیه را، مبدل کرد به اعتصام بحبل الله. در نتیجه فهماند که اعتصام به خدا و رسولی که قبلاً گفتیم، اعتصام بحبل الله است. یعنی آن رابط و واسطه ای که بین عبد و رب را به هم وصل می کند، و آسمان را به زمین مرتبط می سازد. چون گفتیم که اعتصام به خدا

ص: 107

---

1- «آن چه رسول می گوید، انجام دهید، و هر نهی که می کند اطاعت کنید.» (حشر / 7)

و رسول، اعتصام به کتاب خدا است که عبارت است از وحیی که از آسمان به زمین می رسد. و اگر خواستی، می توانی این طور بگویی: حبل الله همان قرآن و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است. چون قبلاً هم توجه فرمودی که برگشت همه این ها به يك چیز است.

و قرآن کریم، هر چند که جز به حق تقوا و اسلام ثابت دعوت نمی کند، لیکن غرض این آیه غیر از آن غرضی است که آیه قبلی یعنی: «اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ...» داشت، آن آیه متعرض حکم تك تك افراد بود که مراقب باشند حق تقوا را به دست آورده، جز با اسلام نمیرند، ولی این آیه متعرض حکم جماعت مجتمع است. دلیلش این است که می فرماید:

«جمیعاً» و نیز می فرماید: «وَلَا تَفَرَّقُوا».

پس این دو آیه همان طور که فرد را بر تمسک به کتاب و سنت سفارش می کنند به مجتمع اسلامی نیز دستور می دهند که به کتاب و سنت معتصم شوند.

«وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصَدَّبَحْتُمْ بِهِ نِعْمَةً إِيَّاهُ»؛ جمله «اذ کنتم» بیان است برای کلمه «نعمته» و جمله بعدی که می فرماید: «وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا» عطف است به همین جمله.

و این که خدای تعالی امر می کند به یادآوری این نعمت، اساسش رسم و عادت است که قرآن کریم دارد و آن این است که تعلیمات خود را با ذکر علل و اسباب بیان نموده و از این راه، خلق را به سوی خیر و هدایت دعوت می کند، بدون این که مردم را وادار به تقلید کورکورانه بسازد، و حاشا از تعلیم الهی که بشر را به سوی

سعادتش یعنی به سوی علم نافع و عمل صالح هدایت نموده، حیرت، تقلید و ظلمت جهل را هم تجویز نماید، ولی لازم است که مسأله بر اهل علم و تدبر مشتبه نشود (و بدانند که ممنوعیت تقلید در تشخیص راه سعادت، منافاتی با تسلیم شدن برای خدا ندارد. به این معنا که مورد هر يك غير مورد دیگری است، آن جا که تقلید ممنوع است، مسائل مربوط به اصول و معارف اصولی دین است. و آن جا که جای تسلیم است، مسائل فروع و احکام عملی است.

#### 4.1. علل و اسباب لزوم اتحاد و همدلی

دأب و رسم قرآن بر ذکر علل و اسباب تعلیماتش می باشد و از اطاعت و تقلید کور کورانه و بدون دلیل نهی می کند؛ پس خدای تعالی در عین این که حقیقت سعادت بشر را به او تعلیم می دهد، علت آن را هم بیان می کند تا کور کورانه نپذیرفته باشد؛ بلکه بفهمد که حقایق دینی، همه به هم ارتباط دارد. و همه از ناحیه منبع توحید افاضه شده است. در عین حال تسلیم شدن در برابر خدای تعالی را هم واجب می داند، چون رب العالمین است، و اعتصام به حبل او اعتصام بحبل رب العالمین است. هم چنان که در آخر آیات می فرماید: «تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ تَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ... وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ».

و سخن کوتاه این که، خدای تعالی بندگان را امر فرموده که هیچ سخنی را نپذیرند و هیچ امری را اطاعت نکنند، مگر بعد از آن که وجه آن سخن و فلسفه آن اطاعت را فهمیده باشند و آن گاه از این دستور کلی، دو مورد را استثناء نموده، دستور داده که نسبت به خود او تسلیم مطلق باشند و همین دستور خود را هم توجیه می فرماید به این که خدای تعالی تنها کسی است که مالک علی الاطلاق

ایشان است، پس ایشان حق ندارند بخواهند، مگر چیزی را که او خواسته باشد، تنها باید کاری را بکنند که خدا از ایشان خواسته، و خلاصه به تصرفات خدا در ایشان تن در دهند.

مورد دوم این که، به ایشان امر فرموده که آن چه را رسول او ابلاغ می کند، به طور مطلق اطاعت کنند و همین دستور را نیز این طور توجیه می فرماید، که چون رسول خدا (صلی الله علیه وآله) از پیش خود چیزی نمی گوید، و دستوری نمی دهد، آن چه می گوید ابلاغ دستورات خداست، پس در حقیقت این دو مورد هم استثنا نشده، چون خود این دو دستور و یا به عبارت دیگر آن دو اطاعت بی چون و چرا را هم توجیه کرده و برایش دلیل آورد.

آن گاه با بندگان خود درباره حقایق معارف سخن می گوید، و طرق سعادت را شرح می دهد. و باز همین را به وجهی عام توجیه می فرماید، تا بندگان به روابط معارف و طرق سعادت راه یابند، و از این راه، هم اصل توحید را محقق سازند و هم به این ادب الهی مؤدب شده، بر طریقه تفکر صحیح مسلط شوند، و راه درست حرف زدن را بشناسند و در نتیجه به وسیله علم زنده شده، از قید و بند تقلید رها و آزاد شوند، و نتیجه این آزادی و آزاداندیشی این است که اگر وجه و فلسفه هر يك از معارف ثابت دینی و یا ملحقات و متعلقات آن را بفهمند، آن را أخذ می کنند و اما اگر نفهمند فوری و عجولانه آن را رد نموده به امید فهمیدن فلسفه اش به بحث و تدبر می پردازند و وقتی برایشان ثابت شد بدون رد و اعتراض آن را می پذیرند.

و این معنا غیر از آن است که کسی بگوید: اساس دین بر این است که انسان هیچ مطلب بی دلیلی را از احدی حتی از خدا و رسولش قبول نکند، برای

این که این گفتار، سفیهانه ترین نظر، و بدترین گفتار است و برگشتش به این است که خدای تعالی از بندگانش خواسته باشد که بعد از آن که دارای دلیل شدند، باز دلیل بخواهند، و در جستجوی آن باشند، چون ربوبیت و ملک خدای تعالی اصل و مهم ترین دلیل است، بر این که خلق باید تسلیم او باشند، و حکم او را در خود نافذ دارند، هم چنان که رسالت رسول دلیل قاطع است بر این که آن چه آن جناب می گوید، از پیش خدای تعالی می گوید. و یا برگشتش به این است که ربوبیت خدای تعالی را در آن چه به خاطر ربوبیتش تصرف می کند لغو بداند. و این هم چیزی جز تناقض نیست.

و حاصل کلام این است که: مسلک و مرام اسلامی و طریق نبوی جز به علم و اجتناب از تقلید دعوت نمی کند، و این هایی که پیروی از کتاب و سنت را تقلید دانسته، از آن انتقاد می کنند، خود مقلدند، و همین گفته خود را بدون دلیل از دیگران پذیرفته اند.

و شاید وجه این که اعتصام به حبل الله و متفرق نشدن را نعمت خدا خوانده، و فرمود:

«اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ»؛ اشاره به همین معنایی باشد که ما خاطر نشان ساختیم یعنی خواسته باشد بفرماید، اگر شما را به اعتصام و عدم تفرقه می خوانیم بی دلیل نیست. دلیل بر این که شما را بدان دعوت کرده ایم، همین است که خود به چشم خود ثمرات اتحاد و اجتماع و تلخی عداوت و حلاوت محبت و الفت و برادری را چشیدید و در اثر تفرقه در لبه پرتگاه آتش رفتید و در اثر اتحاد و الفت از آتش نجات یافتید، و اگر ما این دلیل را به رخ شما می کشیم، نه از این باب است که بر

خود واجب می دانیم هر چه می گوئیم، دلیلش را هم ذکر بکنیم و اگر ذکر نکنیم دلیل بر این است که گفتارمان حق نبوده، نه، گفتار ما همیشه حق است، چه دلیلش را هم ذکر بکنیم و چه نکنیم؛ بلکه از این باب است که بدانید این تمسک به حبل الله و اتحاد شما نعمتی است از ناحیه ما و در نتیجه متوجه شوید که تمامی دستوراتی که ما به شما می دهیم، همه اش مثل این دستور به نفع شما است و سعادت و راحت و رستگاری شما را تأمین می کند.

خدای تعالی در آیه شریفه، دو دلیل بر لزوم اعتصام به حبل الله و عدم تفرقه آورده یکی در جمله: «إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً...» و دوم در جمله: «وَ كُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ...» دلیل اول مبتنی است بر اصل تجربه، و این که خود شما در سابق با یکدیگر دشمن بودید، و تلخی های دشمنی را چشیدید، و خدا شما را از آن نجات داد، و دلیل دوم مبتنی است بر بیانی عقلی که به زودی خواهد آمد.

و اگر در جمله: «فَأَصَّ بِحُثْمٍ بِه نِعْمَةٍ إِخْوَانًا...» دویاره کلمه «نعمت» را ذکر کرد، برای این بود که به امتثالی اشاره کرده باشد که جمله: «اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ...» بر آن دلالت داشت و مراد از «نعمت» همان الفتی است که نام برد، پس مراد به اخوتی هم که این نعمت آن را محقق ساخته نیز همان تالیف قلوب است، پس اخوت در این جا حقیقتی ادعایی است نه واقعی، چون برادری واقعی عبارت است از شرکت دو نفر یا بیش تر در پدر و مادر واحد و یا پدر واحد یا مادر واحد.

و نیز ممکن است اشاره باشد به اخوتی که در آیه «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ»؛<sup>(1)</sup>

ص: 112

---

1- . «به درستی که مؤمنان برادر یکدیگرند.» (حجرات / 10)

که حقیقتی است اعتباری؛ زیرا در این آیه، خدای تعالی برادری را در میان مؤمنین تشریح کرده و آثار و حقوق مهمی بر آن مترتب کرده است.

«وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُم مِّنْهَا...»؛ شفای «حفره»، به معنای لبه آن است، البته لبه ای که هر کس قدم بر آن بگذارد، مشرف بر سقوط در آن شود. و مراد از کلمه «من النار» یا آتش آخرت است و یا آتش جنگ.

اگر منظور آتش آخرت باشد، در اینصورت منظور از شفای حفره آن این خواهد بود که شما کافر بودید، و بین شما و افتادن در آتش دوزخ، بیش از یک قدم فاصله نبود و آن یک قدم همان مردن شما بود که از سیاهی چشم آدمی به سفیدی آن به آدمی نزدیک تر است و خدای تعالی شما را با ایمان آوردنتان نجات داد.

و اگر مراد از آن «آتش» جنگ باشد، منظور این خواهد بود که حال آنان را در مجتمع فاسدشان بیان نموده، بفرماید شما قبل از ایمان آوردنتان در لبه آتش جنگ هایی قرار داشتید که هر لحظه ممکن بود برپا گردد.

و این تعبیر یعنی آتش خواندن جنگ، استعمالی شایع دارد. البته استعمالی مجازی و به طور استعاره.

پس در این صورت، مقصود این است که بفرماید: مجتمعی که با اجتماع دل هایی مختلف و هدف هایی گوناگون و هوا و هوس های مختلف تشکیل شود. با در نظر گرفتن این که راهنمای چنین مجتمعی واحد نیست، تا به هدفی واحد سوقش دهد؛ بلکه راهنماها به خاطر اختلاف امیال شخصی و تحکیمات بیهوده فردی متعدد است. و به سوی هدف های مختلف دعوت می کند و شدیدترین خلاف و اختلاف را پدید می آورد. خلاف و اختلاف کارشان را به تنازع می کشاند،

و دائماً به قتال و بانزال و فناء و زوال تهدیدشان می کند. و این همان آتشی است که در حفره جهالت می افتد، و همه چیز را می سوزاند. و کسی که در آن حفره بیفتد، مخلص و راه نجاتی ندارد.

معلوم می شود قبل از نزول این آیه، طایفه ای از مسلمانان بعد از کفرشان ایمان آورده بودند، طایفه ای خاص بوده اند که در خطاب این آیات، از سایر طوائف نزدیک تر بوده اند چون در طول زندگی قبل از اسلامشان لحظه ای فارغ از دلواپسی نبودند، دلواپسی از جنگ ها و مقاتلاتی که هر آن تهدیدشان می کرده. نه امنیتی داشته اند و نه راحتی و فراغت و اصلاً به حقیقت امنیت عمومی (امنیتی که تمام جامعه و جمیع جهاتش را فراگیرد، آبرو و مال و عرض و جان و سایر شؤون زندگی عمومی را تأمین کند) پی نبرده و طعم آن را نچشیده بودند.

و بعد از آن که دسته جمعی به حبل خدا متمسک شدند و آثار سعادت زندگی برایشان نمودار شده، چیزی از حلاوت نعمت های الهی را چشیدند، آن وقت فهمیدند که تذکرات الهی راست بوده، و خدای تعالی چه نعمت و چه سعادت لذیذی به ایشان ارزانی داشته است.

پس خطاب در این آیات، در نفوس چنین مردمی جای گیرتر و مؤثرتر از نفوس اقوام دیگر است.

و به همین جهت مبنای کلام و اساس دعوت بر مشاهده و دریافت قرار گرفته، نه صرف فرض و تئوری. چون هیچوقت بیان اثر عیان و تجربه را کاربرد فرض و تئوری ندارد. و به همین جهت بود که تحذیر آینده یعنی در آیه «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا...» به حال پیشینیان اشاره کرد. چون مال حال آنان را



همه دیده بودند، تجربه ای بود برای مؤمنین، پس این مؤمنین باید از سرانجام کار آنان عبرت گیرند و راهی را که آن ها رفتند نروند تا به سرنوشت آنان مبتلا نگردند.

آن گاه آنان را به خصوصیتی که در این بیان هست، تنبه داده، می فرماید: «كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ». (1)

## 42. وحدت امت اسلامی، رمز پیروزی بر دشمن

### اشاره

«وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا»؛

در این آیه بحث نهایی که همان «مسأله اتحاد و مبارزه با هر گونه تفرقه» باشد مطرح شده و می فرماید: همگی به ریسمان الهی چنگ بزنید، و از هم پراکنده نشوید.

در باره این که منظور از «بِحَبْلِ اللَّهِ»؛ «ریسمان الهی» چیست؟ مفسران احتمالات مختلفی ذکر کرده اند، بعضی می گویند منظور از آن قرآن است، و بعضی می گویند اسلام، و بعضی دیگر گفته اند منظور خاندان پیامبر و ائمه معصومین هستند.

در روایاتی که از پیامبر (صلی الله علیه وآله) و ائمه اهل بیت نقل شده نیز همین تعبیرات گوناگون دیده می شود، مثلاً در تفسیر «در المنثور» از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) و در کتاب «معانی الاخبار» از امام سجاد (علیه السلام) نقل شده که فرمودند: «بِحَبْلِ اللَّهِ» قرآن است، و در تفسیر «عیاشی» از امام باقر (علیه السلام) که فرمود: ریسمان الهی «آل محمد (صلی الله علیه وآله) می باشند، که مردم مأمور به تمسک به آن هستند.

ص: 115

---

1- . طباطبایی، محمدحسین، تفسیر المیزان، مترجم: موسوی، محمدباقر، ج 3، ص: 573.

ولی نه این احادیث و نه آن تفسیرها، هیچ کدام با یکدیگر اختلاف ندارند؛ زیرا منظور از ریسمان الهی هر گونه وسیله ارتباط با ذات پاک خداوند است، خواه این وسیله، اسلام باشد، یا قرآن، یا پیامبر و اهل بیت او، و به عبارت دیگر تمام آن چه گفته شد، در مفهوم وسیع «ارتباط با خدا» که از معنی «بِحَبْلِ اللَّهِ» استفاده می شود، جمع است.

### تعبیر به «بِحَبْلِ اللَّهِ» برای چیست؟

نکته جالب این که تعبیر از این امور به حبل الله در واقع اشاره به يك حقیقت است، که انسان در شرائط عادی و بدون داشتن مربی و راهنما، در قعر دره طبیعت، و چاه تاریک غرائز سرکش، و جهل و نادانی باقی خواهد ماند. و برای نجات از این دره و برآمدن از این چاه نیاز به رشته و ریسمان محکمی دارد که به آن چنگ بزند و بیرون آید، این رشته محکم همان ارتباط با خدا از طریق قرآن و آورنده قرآن و جانشینان واقعی او می باشد، که مردم را از سطوح پائین و پست بالا برده و به آسمان تکامل معنوی و مادی می رسانند.

### دشمنان دیروز و برادران امروز

«وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ اِذْ كُنْتُمْ اَعْدَاءً فَاَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَاصَّ بِحَبْلِ اللَّهِ بِحَبْلِ اللَّهِ اِخْوَانًا»؛ سپس قرآن به نعمت بزرگ اتحاد و برادری اشاره کرده و مسلمانان را بتفکر در وضع اندوهبار گذشته، و مقایسه آن «پراکندگی» با این «وحدت» دعوت می کند، و می گوید: «فراموش نکنید که در گذشته چگونه با هم دشمن بودید، ولی خداوند در پرتو اسلام و ایمان دل های شما را به هم مربوط ساخت، و شما دشمنان

دیروز، برادران امروز شدید» و جالب توجه این که کلمه «نعمت» را دو بار در این جمله تکرار کرده و به این طریق اهمیت موهبت اتفاق و برادری را گوش زد می کند.

نکته دیگر این که مسأله تألیف قلوب مؤمنان را به خود نسبت داده، می گوید:

خدا در میان دل های شما الفت ایجاد کرد و با این تعبیر، اشاره به يك معجزه اجتماعی اسلام شده؛ زیرا اگر سابقه دشمنی و عداوت پیشین عرب را درست دقت کنیم که چگونه کینه های ریشه دار در طول سال های متمادی در دل های آن ها انباشته شده بود، و چگونه يك موضوع جزئی و ساده کافی بود آتش جنگ خونینی در میان آن ها بیفزود مخصوصاً با توجه به این که مردم نادان و بی سواد و نیمه وحشی معمولاً افرادی لجوج و انعطاف ناپذیرند، و به آسانی حاضر به فراموش کردن كوچك ترین مسائل گذشته نیستند، در این صورت اهمیت این "معجزه بزرگ اجتماعی" اسلام آشکار می شود، و ثابت می گردد که از طرق عادی و معمولی امکان پذیر نبود که در طی چند سال، از چنان ملت پراکنده و کینه توز و نادان و بی خبر، ملتی واحد و متحد و برادر بسازند.

### **اعتراف مورخان و دانشمندان**

اهمیت موضوع فوق (وحدت و برادری در میان قبائل کینه توز عرب) از نظر دانشمندان و مورخان حتی دانشمندان و مورخان غیر مسلمان مخفی نمانده و همگی با اعجاب فراوان از آن یاد کرده اند، به عنوان نمونه:

«جان دیون پورت» دانشمند معروف انگلیسی می نویسد: «... محمد يك نفر عرب ساده، قبائل پراکنده كوچك و برهنه و گرسنه کشور خودش را مبدل به- يك جامعه فشرده و با انضباط نمود و در میان ملل روی زمین آن ها را با صفات و اخلاق

تازه ای معرفی کرد، و در کم تر از سی سال، این طرز و روش امپراطور قسطنطنیه را مغلوب کرد، و سلاطین ایران را از بین برد. سوریه و بین النهرین و مصر را تسخیر کرد و دامنه فتوحاتش را از اقیانوس اطلس تا کرانه دریای خزر و تارود سیحون بسط داد.»<sup>(1)</sup>

«توماس کارل» می گوید: «خداوند عرب را به وسیله اسلام از تاریکی ها به سوی روشنائی ها هدایت فرمود، از ملت خموش و راکدی که نه صدایی از آن می آمد و نه حرکتی محسوس بود، ملتی به وجود آورد که از گمنامی به سوی شهرت، از سستی به سوی بیداری، از پستی به سوی فراز، و از عجز و ناتوانی به سوی نیرومندی سوق داده شده، نورشان از چهار سوی جهان می تابید. از اعلان اسلام يك قرن بیش تر نگذشته بود که مسلمانان يك پا در هندوستان و پای دیگری در اندلس نهادند و بالاخره در همین مدت کوتاه اسلام بر نصف دنیا نورافشانی می کرد.»<sup>(2)</sup>

«دکتر گوستاولوبون» به این حقیقت این چنین اعتراف کرده است:

«.. تا زمان این حادثه حیرت انگیز یعنی "اسلام" که دفعتاً نژاد عرب را بلباس جهانگیری و خلاق معانی به ما نشان داد، هیچ يك از قسمت های عربستان نه جزء تاریخ تمدن شمرده می شد و نه از حیث علم یا مذهب نشانی از آن بود.»<sup>(3)</sup>

«نهر» دانشمند و سیاست مدار فقید هندی در این باره می نویسد: «... سرگذشت عرب و داستان این که چگونه به سرعت در آسیا و اروپا و افریقا توسعه یافتند و فرهنگ و تمدن عالی و بزرگی را به وجود آوردند یکی از شگفتیهای تاریخ

ص: 118

---

1- «جان، دیون پورت، عذر تقصیر به پیشگاه محمد(صلی الله علیه وآله) و قرآن، مترجم: سید غلامرضا سعیدی، ص: 77.

2- صواف، محمد محمود، نقشه های استعمار در راه مبارزه با اسلام، ص: 38.

3- جهت مطالعه بیش تر ر.ک: تاریخ تمدن اسلام و عرب، گوستاولوبون.

بشری می باشد، نیرو و فکر تازه ای که عرب ها را بیدار ساخت و ایشان را از اعتماد به نفس و قدرت سرشار ساخت اسلام بود...» (1).

### 43. تمسک به حبل الله، نجات از سقوط در آتش

«وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُم مِّنْهَا»؛

«شفاف» در اصل لغت به کناره چاه و یا خندق و مانند آن گویند، و شاید اطلاق «شفه» بر «لب» نیز به همین مناسبت باشد، و هم چنین استعمال این کلمه در بهبودی از بیماری نیز به خاطر آن است که انسان در کناره «سلامت و تندرستی» قرار می گیرد.

در جمله بالا خداوند می گوید: شما در گذشته در لبه گودالی از آتش بودید که هر آن ممکن بود در آن سقوط کنید و همه چیز شما خاکستر گردد!، اما خداوند شما را نجات داد و از این پرتگاه به نقطه امن و امانی که همان نقطه «برادری و محبت» بود رهنمون ساخت.

در این که منظور از «نار» در آیه آتش دوزخ است یا آتش های این جهان در میان مفسران گفتگو شده است، ولی با توجه به مجموع آیه چنین به نظر می رسد که نار کنایه از جنگ ها و نزاع هایی بوده که هر لحظه در دوران جاهلیت به بهانه ای در میان اعراب شعله ور می شد، قرآن مجید به این جمله اوضاع خطرناک عصر جاهلیت را منعکس می سازد که هر لحظه خطر جنگ و خونریزی آن ها را تهدید می کرد و خداوند در پرتو نور اسلام آن ها را از آن وضع نجات داد و مسلماً با نجات یافتن از

ص: 119

---

1- . نهرو، جواهر لعل، نگاهی به تاریخ جهان، ج 1، ص: 317.

وضع خطرناك گذشته از آتش سوزان دوزخ نیز نجات یافتند؛ «كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ»؛

در پایان آیه برای تأکید بیش تر می گوید: «خداوند این چنین آیات خود را روشن می سازد تا هدایت شوید». بنا بر این هدف نهایی هدایت و نجات شما است و چون پای منافع و سرنوشت شما در میان است باید به آن چه گفته شد اهمیت فراوان دهید.

نقش اتحاد در بقای ملت ها

با تمام گفتگوهایی که درباره اثر اعجاز آمیز اتحاد در پیشرفت اهداف اجتماعی و سربلندی اجتماعات گفته شده است، می توان گفت هنوز اثر واقعی آن شناخته نشده است.

#### **44. اتحاد، تجمیع و تحکیم قوای امت اسلامی است**

امروز سدهای عظیمی در نقاط مختلف جهان برپا شده که مبداء تولید بزرگ ترین نیروهای صنعتی است و سرزمین های وسیعی را زیر پوشش آبیاری و روشنایی خود قرار داده است، اگر درست فکر کنیم می بینیم این قدرت عظیم چیزی جز نتیجه به هم پیوستن قدرت های ناچیز دانه های باران نیست و آن گاه به اهمیت اتحاد و کوشش های دسته جمعی انسان ها واقف می شویم.

در احادیث فراوانی که از پیامبر (صلی الله علیه وآله) و پیشوایان بزرگ اسلام (علیهم السلام) به ما رسیده به لزوم و اهمیت این موضوع با عبارات مختلفی اشاره شده است:

ص: 120

در يك مورد پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) می فرماید:

«المؤمن للمؤمن كالبنیان یشید بعضه بعضاً؛ افراد با ایمان نسبت به یکدیگر همانند اجزای يك ساختمانند که هر جزئی از آن جزء دیگر را محکم نگاه می دارد.»

و نیز فرمود:

«المؤمنون كالنفس الواحدة؛ مؤمنان هم چون يك روحند.»

و نیز می فرماید:

«مثل المؤمنین فی توادهم و تراحمهم كمثل الجسد الواحد اذا اشتكى بعضه تداعى سائرہ بالسهر و الحمى؛ مثل افراد با ایمان در دوستی و نیکی به یکدیگر هم چون اعضای يك پیکر است که چون بعضی از آن رنجور شود و به درد آید اعضای دیگر را قرار و آرامش نخواهد بود.» (1) (2)

#### 45. نماز، ارتباط و اتصال به قدرت لایزال الهی است

#### اشاره

«فَإِذَا قَضَيْتُمُ الصَّلَاةَ فَادْكُرُوا اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِكُمْ فَإِذَا اطْمَأْنَنْتُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَّوْقُوتًا»؛ (3)

«و هنگامی که نماز را به پایان رساندید، خدا را یاد کنید؛ ایستاده، و نشسته، و در حالی که به پهلو خوابیده اید! و هر گاه آرامش یافتید (و حالت ترس زایل گشت)، نماز را (به طور معمول) انجام دهید؛ زیرا نماز، وظیفه ثابت و معینی برای مؤمنان است.»

ص: 121

1- . ابو الفتوح رازی، حسین بن علی، روض الجنان و روح الجنان، ج 2، ص: 450.

2- . مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج 3، ص: 29.

3- . نساء / 103.

## اهمیت فریضه نماز

به دنبال دستور نماز خوف در آیه گذشته و لزوم به پاداشتن نماز حتی در حال جنگ در این آیه می فرماید: «پس از اتمام نماز یاد خدا را فراموش نکنید، و در حال ایستادن و نشستن و زمانی که بر پهلو خوابیده اید به یاد خدا باشید و از او کمک بجوئید».

«فَإِذَا قَضَيْتُمُ الصَّلَاةَ فَادْكُرُوا اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا<sup>(1)</sup> وَعَلَى جُنُوبِكُمْ»؛ منظور از یاد خدا در حال قیام و قعود و بر پهلو خوابیدن، ممکن است همان حالات استراحت در فاصله هایی که در میدان جنگ واقع می شود باشد و نیز ممکن است به معنی حالات مختلف جنگی که سربازان گاهی در حال ایستادن و زمانی نشستن و زمانی به پهلو خوابیدن، سلاح های مختلف جنگی از جمله وسیله تیراندازی را به کار می برند، بوده باشد.

آیه فوق در حقیقت اشاره به يك دستور مهم اسلامی است، که معنی نماز خواندن در اوقات معین این نیست که در سایر حالات انسان از خدا غافل بماند، بلکه نماز يك دستور انضباطی است که روح توجه به پروردگار را در انسان زنده می کند و می تواند در فواصل نمازها خدا را به خاطر داشته باشد خواه در میدان جنگ باشد و خواه در غیر میدان جنگ.

ص: 122

1- «قیام» هم معنی مصدری دارد (یعنی ایستادن) و هم جمع قائم است (یعنی ایستادگان) و «قعود» نیز چنین است یعنی هم به معنی «نشستن» و هم به معنی «نشستگان» آمده است و در آیه فوق هر دو معنی احتمال دارد.



آیه فوق در روایات متعددی به کیفیت نماز گزاردن بیماران تفسیر شده که اگر بتوانند ایستاده و اگر نتوانند نشسته و اگر باز نتوانند به پهلو بخوابند و نماز را به جا آورند، این تفسیر در حقیقت یک نوع تعمیم و توسعه در معنی آیه است اگر چه آیه مخصوص به این مورد نیست (1).

سپس قرآن می گوید: دستور نماز خوف یک دستور استثنایی است و «به مجرد این که حالت خوف زائل گشت، باید نماز را به همان طرز عادی انجام دهید»؛ «فَإِذَا أَطْمَأْنَنْتُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ». و در پایان سر این همه سفارش و دقت را درباره نماز چنین بیان می دارد:

«زیرا نماز وظیفه ثابت و لایتغیری برای مؤمنان است»؛ «إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَوْقُوتًا».

کلمه «موقوت» از ماده «وقت» است بنا بر این معنی آیه چنین است که اگر ملاحظه می کنید حتی در میدان جنگ مسلمانان باید این وظیفه اسلامی را انجام دهند به خاطر آن است که نماز اوقات معینی دارد که نمی توان از آن ها تخلف کرد (2).

ولی در روایات متعددی که در ذیل آیه وارد شده است موقوتا به معنی ثابتاً و واجباً تفسیر شده است که البته آن هم با مفهوم آیه سازگار است، و نتیجه آن با

ص: 123

---

1- . حویزی، عبدعلی بن جمعه، نور الثقلین، ج 1، ص: 545.

2- . این معنی در کتاب «کنز العرفان» تأیید شده (فاضل مقداد، مقداد بن عبدالله، کنز العرفان فی فقه القرآن، ج 1، ص: 59) و در تفسیر «التبیان» و «مجمع البیان» به عنوان یک قول، ذکر شده است.

معنی اول تقریباً یکی است.

سؤال: چه لزوم دارد نماز را در اوقات معینی بخوانیم؟

بعضی می گویند ما منکر فلسفه و اهمیت نماز و اثرات تربیتی آن نیستیم اما چه لزومی دارد که در اوقات معینی انجام شود آیا بهتر نیست که مردم آزاد گذارده شوند و هر کس به هنگام فرصت و آمادگی روحی این وظیفه را انجام دهد.

پاسخ: تجربه نشان داده که اگر مسائل تربیتی تحت انضباط و شرائط معین قرار نگیرد عده ای آن را به دست فراموشی می سپارند، و اساس آن به کلی متزلزل می گردد، این گونه مسائل حتماً باید در اوقات معین و تحت انضباط دقیق قرار گیرد تا هیچ کس عذر و بهانه ای برای ترك کردن آن نداشته باشد به خصوص این که انجام این عبادات در وقت معین مخصوصاً به صورت دسته جمعی دارای شکوه و تأثیر و عظمت خاصی است که قابل انکار نمی باشد و در حقیقت يك کلاس بزرگ انسان سازی تشکیل می دهد. (1)

#### 46. عزت و قدرت، در سایه تعبد حق تعالی

##### اشاره

قرآن کریم می فرماید:

«وَ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ مِيثَاقَهُ الَّذِي وَاثَقَكُمْ بِهِ إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنَا وَ اطَّعْنَا»؛

این میثاق همان میثاقی است که از آنان گرفته شده بر این که اسلام را بپذیرند، یعنی تسلیم خدای تعالی باشند، شاهد این مدعا این است که در جمله «إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنَا وَ اطَّعْنَا...» یادآوریشان می کند که در چه زمانی چنین میثاقی دادند آن زمانی بود که گفتند: «سَمِعْنَا وَ اطَّعْنَا»؛ گوش به فرمان و آماده اطاعتیم.» چون این

ص: 124

---

1- . مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج 4، ص: 105.

سخن بدان جهت که هیچ قیدی ندارد سمع مطلق و طاعت مطلق را می رساند، و سمع و طاعت مطلق عبارت اخرای کلمه اسلام است، پس منظور از نعمت در جمله «وَ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ» مواهب جمیله ای است که خدای تعالی در سایه اسلام به آنان داده، و این بهتری حال روز بعد از اسلامشان نسبت به حال و وضع قبل از اسلامشان است، در دوران جاهلیت امنیت و سلامتی و ثروت و صفای دل نسبت به یکدیگر و پاکی اعمال نداشتند، و در سایه اسلام صاحب همه این ها شدند، هم چنان که نسبت به صفای دل فرموده:

«وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَ كُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا». (1)

ممکن هم هست که بگوئیم منظور از نعمت، حقیقت اسلام است، چون اسلام منشأ همه نعمت ها و برکات است، هر نعمتی را که ریشه یابی کنیم بالاخره به اسلام منتهی می شویم که بیانش گذشت، و این هم بر خواننده پوشیده نماند که مراد از نعمت بودن اسلام حقیقی و یا ولایت این است که خواسته اند انگشت روی مصداق بگذارند، نه این که خواسته باشند مفهوم لفظ نعمت را مشخص کنند، چون مفهوم کلمه نعمت و هر کلمه دیگر عهده دار مشخص کردنش علم لغت است، نه قرآن کریم و ما نیز درباره مفهوم این لفظ بحثی تفسیری نداریم، بحثی اگر هست در این است که از این مفهوم کلی منظور خدای تعالی در این آیه کدام مصداق است؟.

ص: 125

---

1- . بیاد آرید نعمتی را که خدای تعالی بر شما ارزانی داشت، که مردمی بودید دشمن جان یکدیگر، و خدا بین دل هایتان الفت برقرار کرد، و در سایه نعمت او برادران یکدیگر شدید، و بر لبه پرتگاه آتش قرار داشتید، شما را از آن پرتگاه نجات داد.» (آل عمران / 103)

خدای تعالی سپس خودش را به یاد آنان می آورد که عالم به همه زوایای دل ها است، و نتیجه می گیرد، پس باید از خدایتان بترسید، که او بدان چه سینه ها در خود نهان داشته آگاه است.

## بحث روایتی

روایاتی در ذیل آیات مربوط به وضو و تیمم و غسل:

مرحوم شیخ طوسی در تهذیب با ذکر سند از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده که در ذیل آیه شریفه «إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ» فرموده: یعنی هر گاه از خواب برخاستید برای نماز، راوی - که ابن بکیر است - می گوید: عرضه داشتم: مگر خواب وضو را باطل می کند؟

فرمود: بله، البته در صورتی که بر گوش مسلط شود و گوش چیزی نشنود. (1)

این معنا در روایاتی دیگر نیز آمده، سیوطی آن روایات را در الدر المثور از زید بن اسلم و نحاس نقل کرده، و این روایات منافاتی با گفتار قبلی ما ندارد، که گفتیم مراد از «قیام به نماز» اراده نماز خواندن است؛ زیرا آن چه ما گفتیم معنای قیامی بود که با حرف «الی» متعدی شده باشد، و آن چه در روایت آمده به معنای قیامی است از آن جهت که با حرف «من» متعدی شود، و امام فرموده: کلمه «الی» در آیه به معنای «من» است.

و در کافی به سند خود از زراره روایت کرده که گفت: من به امام ابی جعفر باقر (علیه السلام) عرضه داشتم: از کجا فهمیدی که فرمودی: مسح به پاره ای

ص: 126

---

1- . طوسی، محمد بن حسن، تهذیب الاحکام، ج 1، ص: 7، ح 9.

از سر و پاره ای از پاها واجب است نه بر همه آن دو؟ حضرت خندید، و سپس فرمود: ای زراره! هم رسول خدا(صلی الله علیه وآله) بیان کرده و هم کتاب خدا طبق آن نازل شده، برای این که خدای عز و جل می فرماید: «فَاعْسِدُوا وُجُوهَكُمْ» که از آن می فهمیم همه صورت باید شسته شود، آن گاه فرموده:

«وَ أَيْدِيكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ» که با واو عاطفه دست ها تا مرفق را متصل به وجه فرموده، و از این اتصال می فهمیم که دو دست تا مرفق نیز همه اش باید شسته شود، آن گاه با آوردن فعلی دیگر بین کلام فاصله انداخته فرموده: «وَ امْسَحُوا بِرُؤُسِكُمْ»، که از این فاصله انداختن و از حرف «با» در «برءوسکم» می فهمیم، که مسح به بعض سر واجب است و چون با آوردن واو عاطفه پاها را وصل به سر کرد، و فرمود: «وَ اَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ» می فهمیم مسح بر بعض پاها واجب است.

از سوی دیگر رسول خدا(صلی الله علیه وآله) این آیه را برای مردم تفسیر فرمود، لیکن مردم تفسیر آن جناب را ضایع کرده، (به آرای خود سرانه خود عمل کردند) خدای تعالی سپس فرمود: «فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا، فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَ أَيْدِيكُمْ مِنْهُ»، که چون وضو را در صورت دسترسی نداشتن به آب ساقط کرده، بعضی از اعضای شستن در وضو را یعنی از میج تا انگشتان دست و صورت را محل مسح در تیمم قرار داده فرمود: «بِوُجُوهِكُمْ وَ أَيْدِيكُمْ» و در آخر کلمه «منه» را اضافه کرد، می فهمیم که بعضی از صورت و دست ها باید تیمم شود و مسح همه صورت واجب نیست، چون آن مقدار غباری که از خاک زمین به دست می چسبد به بعضی از کف

دست می چسبد و به بعضی دیگرش نمی چسبد خدای تعالی سپس فرمود: «ما يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ» که منظور از حرج در تنگنا قرار گرفتن است. (1)

این که امام در ضمن گفتار خود فرمود: «فان لم تجدوا ماء...» منظورش این نبوده که آیه قرآن چنین است؛ زیرا آیه «فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً» است؛ بلکه خواسته است آیه را نقل به معنا کند.

و در همان کتاب به سند خود از زراره و بکیر روایت کرده که از امام باقر (علیه السلام) از وضوی رسول خدا (صلی الله علیه وآله) پرسیدند، حضرت دستور داد طشتی - یا ظرف کوچکی - آوردند که در آن آب بود، پس دست راست خود را در آب فرو برد، و مشتی از آن بر گرفت، و به صورت خود ریخت، و صورت خود را با آن شست، سپس دست چپ خود را در آب فرو برده مشتی از آن گرفت و به ساعد خود - یعنی مرفق به پائین - ریخت، و دست راست خود را با آن شست، ولی همواره دست را از بالا پائین کشید، و هیچ گاه از پائین به طرف مرفق نکشید، نه در دست راست و نه در دست چپ، سپس کف دست راست خود را در آب فرو برد، و مشتی آب بر گرفته به ذراع - مرفق تا سر انگشتان - خود ریخت، و در دست چپ همان کرد که در دست راست کرد، آن گاه سر و دو پای خود را با تری کف دستش مسح کرد، و آب جدیدی برای مسح به کار نبرد، آن گاه فرمود: نباید انگشتان را در زیر بند کفش برد، و سپس اضافه کرد که خدای تعالی می فرماید: «إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ» و به حکم این فرمایش هیچ مقدار (و به فرموده فقها حتی سر سوزنی) از صورت و

ص: 128

---

1- . کلینی، محمد بن یعقوب، فروع الکافی، ج 3، ص: 30، ح 4.

دست‌ها باید نشسته نماند، برای این که فرموده: «بشوئید صورت و دست‌هایتان را تا مرفق‌ها» آن‌گاه فرموده: «وَأَمْسَحُوا بِرُؤُسِكُمْ وَ أَرْجُلِكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ»؛ و به حکم این دستور اگر مقداری از سر و یا مقداری از روی دو پای خود را از اول سر انگشتان تا به کعب مسح کند کافی است، راوی می‌گوید: عرضه داشتیم کعب پاها کجای آن است؟ فرمود: این جا یعنی بند پا و پائین تر از ساق، پرسیدیم: این چیست؟ (که نشان می‌دهی) فرمود: این جزء استخوان ساق است، و کعب پائین تر از آن است، پرسیدیم: خدا تو را اصلاح کند آیا يك مشت آب برای شستن صورت و يك مشت برای شستن هر ذراع بس است؟ فرمود: آری، البته در صورتی که با منتهای دقت آن مشت آب را به همه ذراع و کف برسانی، البته با دو مشت این کار بهتر صورت می‌گیرد. (1)

این روایت از روایات معروف است، عیاشی آن را از بکیر و زراره از امام باقر (علیه السلام) (2) و در سندی دیگر مثل آن را از عبد الله بن سلیمان از ابی جعفر روایت کرده (3)،

و در معنای آن و معنای روایت سابق روایاتی دیگر هست.

در تفسیر برهان آمده که عیاشی از زرارة بن اعین و ابو حنیفه از ابی بکر بن حزم روایت کرده که گفت: مردی وضو گرفت و مسح پاها را بر چکمه خود کشیده، داخل مسجد شد، و به نماز ایستاد، علی (علیه السلام) آمد و با پای خود به گردن او زد، و فرمود: وای بر تو چرا بی وضو نماز می‌خوانی؟ آن مرد عرضه داشت: عمر بن خطاب به من چنین دستور داد، حضرت دست او را گرفته نزد عمر آورد، و با صدای بلند فرمود: ببین این

ص: 129

1- . همان.

2- . عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر عیاشی، ج 1، ص: 299-298، ح 51.

3- . همان، ج 1، ص: 300، ح 56.

شخص چه چیزی از تو روایت می کند، عمر گفت: بله من به او گفتم چون رسول خدا(صلی الله علیه وآله) آن طور مسح کرد، حضرت فرمود: قبل از مائده یا بعد از آن؟ گفت: این را نمی دانم، فرمود: حال که نمی دانی، پس چرا فتوا می دهی؟ مسح بر چکمه در سابق نازل شد (و در مائده نسخ شد).<sup>(1)</sup>

در عهد عمر اختلاف در جواز و عدم جواز مسح بر روی کفش شایع بود، و نظر علی(علیه السلام) این بود که آن دستور به آیه سوره مائده نسخ شده، این نظریه از روایات این باب استفاده می شود، و به همین جهت از بعضی ها از قبیل براء و بلال و جریر بن عبد الله روایت شده که آنان از رسول خدا(صلی الله علیه وآله) نقل کرده اند که آن جناب بعد از مائده نیز بر روی کفش و پاپوش مسح می کرده <sup>(2)</sup>، و لیکن روایاتشان خالی از اشکال نیست، و گویا منشأ اختلاف مذکور این پندار بوده که مدعیان نسخ دلیل ناسخ را غیر از آیه می دانند، و غیر آیه نمی تواند ناسخ باشد، در حالی که این پندار صحیح نیست و دلیل نسخ خود آیه مائده است برای این که آیه شریفه مسح بر قدم را واجب کرده، و معلوم است که پا افزار و کفش قدم نیست، و همین پاسخ را روایت بعدی داده است.

و در تفسیر عیاشی از محمد بن احمد خراسانی - وی بقیه راویان حدیث تا زمان امام را ذکر نکرده - روایت آورده که گفته است، مردی به حضور امیر المؤمنین(علیه السلام) آمد، و از مسح بر پا افزار پرسید، حضرت لحظه ای سر به پائین انداخت، آن گاه سر بلند کرد و فرمود: خدای تبارک و تعالی بندگان خویش را امر به طهارت فرموده، و

ص: 130

1- . بحرانی، هاشم بن سلیمان، البرهان فی تفسیر القرآن، ج 1، ص: 452، ح 10.

2- . رضا، محمد رشید، المنار، ج 6، ص: 237.



آن را در بین اعضای بدن تقسیم کرده، سهمی از آن را به صورت، و سهمی به سر، و نصیبی به دو پا و بهره ای به دو دست داده، اگر پا افزار یکی از این اعضای بدن است می توانی آن را مسح کنی. (1) و نیز در همان کتاب از حسن بن زید از جعفر بن محمد (علیه السلام) روایت کرده که گفت: علی (علیه السلام) در عهد عمر بن خطاب در مسأله مسح بر پا افزار مخالف سایرین بوده، آن ها می گفتند: ما دیدیم که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) بر پا افزار خود مسح می کرد و حضرت در پاسخ هر کس که این استدلال را می کرد می پرسید: رسول خدا (صلی الله علیه وآله) قبل از نزول مائده چنین می کرد یا بعد از آن؟ می گفتند نمی دانیم، آن جناب می فرمود: ولی من می دانم که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) بعد از نزول سوره مائده دیگر بر پا افزار مسح نکرد و هر آینه مسح کردن بر پشت يك الاغ را بیش تر دوست دارم تا مسح کردن بر پا افزار، آن گاه این آیه را تلاوت کرد: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» تا آن جا که فرموده «الْمَرَاتِقِ وَامْسَحُوا بِرُؤُسِكُمْ وَ

أَرْجُلِكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ». (2)

و در در المنثور است که ابن جریر و نحاس - در کتاب ناسخ خود - از علی روایت کرده اند که در هر نمازی وضو می گرفت و می خواند «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ...». (3)

و در کافی به سند خود از حلبی از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده که گفت از آن جناب از کلام خدای عز و جل پرسیدم که فرموده: «أَوْ لَا مَسْتُمْ النَّسَاءَ» حضرت فرمود منظور جماع است، و لیکن خدای تعالی از آن جا که پرده پوش است دوست

ص: 131

1- . عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر عیاشی، ج 1، ص: 301، ح 59.

2- . همان، ج 1، ص: 301-302، ح 62.

3- . سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، الدر المنثور، ج 2، ص: 262.

می دارد سر بسته سخن گوید، و، لذا عمل نام برده را به آن صراحت که شما تعبیر می کنید نکرده. (1)

و در تفسیر عیاشی از زراره روایت کرده که گفت: من از امام باقر (علیه السلام) از تیمم پرسیدم، فرمود: عمار بن یاسر روزی نزد رسول خدا (صلی الله علیه وآله) آمد و عرضه داشت: جنب شدم و آب نداشتم تا غسل کنم، حضرت فرمود: خوب بگو ببینم چه کردی؟

عرضه داشت: لباس هایم را کندم و توی خاک غلت زدم حضرت (شاید به عنوان مزاح) فرمود:

همان طور که الاغها غلت می زنند، سپس فرمود: خدای تعالی کیفیت تیمم را که بیان کرده و فرموده: «فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَ أَيْدِيكُمْ مِنْهُ»؛ آن گاه خود رسول خدا (صلی الله علیه وآله) همه کف دو دست خود را بر صعیق گذاشت، و سپس بر داشت بین دو چشم تا آخر دو ابروی خود مسح کرد، آن گاه کف هر دست را به پشت دست دیگر کشید، البته اول به پشت دست راست کشید. (2) و در همان کتاب از زراره از امام باقر (علیه السلام) روایت کرده که فرمود: خدای تعالی شستن صورت و دو دست را و مسح کشیدن بر سر و پشت دو پا را واجب کرد، تا هر گاه کسی در حالت سفر و بیماری و ضرورت نتوانست صورت و دست را بشوید به جای شستن آن دو موضع را مسح کند و فرمود: «وَ إِنْ كُنْتُمْ مَرْضَى أَوْ عَلَى سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ... وَ أَيْدِيكُمْ مِنْهُ»؛ (3) و در همان کتاب از عبد الاعلی مولی آل سام روایت آورده که گفت به امام صادق (علیه السلام) عرضه داشتم: من در اثر زمین خوردن ناخنم شکست، و

ص: 132

---

1- . کلینی، محمد بن یعقوب، فروع الکافی، ج 5، ص: 555، ح 5.

2- . عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر عیاشی، ج 1، ص: 302، ح 63 و 64.

3- . همان، ج 1، ص: 302، ح 63 و 64.

انگشتم را باند پیچی کردم، حال بفرما برای وضو چه کنم؟ می گوید امام(علیه السلام) فرمود: حکم این مسأله و امثال آن در کتاب خدای تبارک و تعالی آمده، می فرماید: «ما جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ» (1). (2)

امام(علیه السلام) به آیه سوره حج اشاره نموده، که در آن نیز حرج نفی شده، و اگر به ذیل آیه مورد بحث اشاره نکرد که در خصوص وضو است، برای این بوده که به مطلبی اشاره کرده باشد، که ما قبلاً خاطر نشان ساختیم که منظور از نفی حرج، نفی حرج در ملاکهای دینی است، نه در خود احکام و در اخباری که ما نقل کردیم نکات بسیاری است، که با در نظر گرفتن بیانی که ما در ذیل آیات داشتیم آن نکات روشن می شود، بنا بر این خواننده محترم می تواند همان بیانات را به عنوان شرح این روایات تلقی کند. (3)

#### 47. ارتباط با خداوند، تضمینی بر افشای توطئه گران

##### اشاره

اکنون خداوند مؤمنان را مخاطب ساخته، آنان را به یاد نعمت ها و دفع نیرنگ دشمنان انداخته، می فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ هُمْ قَوْمٌ أَنْ يَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ»؛ ای مردم، مؤمن، نعمت خدا را نسبت به خویش به یاد آورید، آن گاه که مردمی قصد کردند که به شما دست اندازی کنند. درباره این مردم اختلاف است:

1. مجاهد و قتاده و اکثر مفسران گویند: مقصود یهودیان است که خواستند

ص: 133

1- . همان، ج 1، ص: 303-302، ح 66.

2- . خدای تعالی در دین هیچ گونه حکمی حرجی علیه شما جعل نکرده.

3- . طباطبایی، محمدحسین، تفسیر المیزان، مترجم: موسوی، محمداقبر، ج 5، ص: 377.

پیامبر را غافل گیر کرده، به قتل رسانند. اینان یهودیان بنی النضیر بودند که پیامبر با جمعی از اصحاب خود بر آن ها وارد شد تا درباره یکی از اصحاب که دو تن از هم پیمان های پیامبر را کشته و دیه آن ها را آن بزرگوار لازم بود، با آن ها سخن گوید. آن ها نیز با پیامبر پیمان ترك جنگ و شرکت در پرداخت خونبها، بسته بودند، پس از استماع سخن رسول خدا، از حضرتش تقاضا کردند که بنشیند و پس از پذیرایی های لازم، مبلغی از خونبهای آن دو مقتول را پرداخت کنند، لکن تصمیم گرفتند که پیامبر و اصحاب را- ناجوانمردانه به قتل رسانند. در این وقت، خداوند متعال، پیامبر را از سوء قصد آن ها آگاه کرد و به اتفاق اصحاب از آن جا خارج شدند. این خود یکی از معجزات پیامبر گرامی اسلام است. 2. قریش، مردی را برای قتل پیامبر مأمور کردند. وی با شمشیر کشیده، بر آن بزرگوار داخل شد و چون خواست وی را به قتل رساند، گفت: چه کسی قادر است که. مرا از کشتن تو منع کند؟ فرمود: خدا. وی شمشیر را افکند و مسلمان شد. نامش عمرو بن وهب جمحی بود. صفوان بن امیه، بعد از جنگ بدر وی را برای این کار خطیر مأمور کرده بود. لکن خواسته آن ها نقش بر آب شد! این معنی از حسن است.

3. ابو علی جبایی گوید: مقصود لطف خداوند است درباره مؤمنان و باز داشتن دشمنان از این که نتوانند مزاحمتی برای مسلمانان فراهم سازند. خداوند آن ها را بچند وسیله از ایجاد مزاحمت برای مسلمانان باز داشت: بیماری، قحطی، مرگ سران، نابودی حیوانات و دیگری وسایلی که چنان آن ها را مشغول و گرفتار کرد که به کلی از فکر مزاحمت و قتل مؤمنان باز ماندند.

4. واقعی گوید: پیامبر با گروهی از بنی ذبیان و محارب در «ذی امر» جنگ کرد. آن ها در قله کوه ها متحصن شدند. پیامبر از کوه-طوری که آن ها را ببیند- بزیر آمد و برای قضای حاجت، بگوشه ای رفت. در آن جا بر اثر باران لباس هایش تر شد. آن ها را از تن بیرون آورد و بر درختی افکند که خشک شود و خود در زیر آن درخت، بخوابد.

اعراب او را می دیدند. رئیس آن ها «دعثور بن حرث» با شمشیر کشیده، بر بالین پیامبر آمد و گفت:

- محمد، اکنون چه کسی می تواند مرا از کشتن تو باز دارد؟

فرمود:

- خدا در این وقت، جبریل طوری بر سینه او کوبید که شمشیر از کفش افتاد و پیامبر شمشیر را برداشت و فرمود:

- اکنون چه کسی مرا از قتل تو منع می کند؟

پاسخ داد:

- هیچ کس. اکنون شهادت می دهم که خداوند یکتاست و محمد فرستاده اوست.

از اینرو آیه نازل شد. بنا بر این خلاص شدن پیامبر، نعمتی است برای همه مؤمنان؛ زیرا وجود پر فیض او در میان اهل ایمان، نعمتی است برای ایشان و تجاوز به او تجاوز به هر فرد مسلمانی است.

«فَكَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ»؛ خداوند آن ها را از قصد سویی که درباره شما داشتند، باز داشت.

ص: 135

«وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ»؛ از خدا بپرهیزید. مردم مؤمن باید به نصرت خداوند، توکل جویند که او یاور آن هاست و آن ها را کفایت می کند.

## لغت

میثاق: پیمان مؤکدی که مورد وثوق و اطمینان باشد.

نقیب: این کلمه از «نقب» به معنای سوراخ است. نقیب قوم، یعنی ضامن و کفیل قوم، به طوری که گویی بر اسرار آن ها نقب زده، بدان ها احاطه دارد. کلمه «نقاب» هم از همین جاست؛ زیرا آن کس که نقاب بر چهره دارد هم چون نقب زنی است که دیگران از تردستی او بی خبرند و او به اسرار دیگران واقف است. کلمه «مناقب» نیز جمع منقبت و از همین ماخذ است، چه مناقب به معنای فضائل است و کسی را فضائل است که بدان ها راه دارد.

تعزیر، توقیر و تعظیم. شاعر گوید،

و کم من ماجد لهم کریم

و من لیث یعزر فی الندی

یعنی، آن ها دارای اشخاص کریم و بزرگوار و شیران دلاوری هستند که در مجلس مورد احترام واقع می شوند.

باید دانست که «تعزیر» به معنای یاری کردن نیز به کار می رود؛ زیرا نتیجه آن منع دشمن از مزاحمت است ضلال، گمراهی.

سواء: میان و وسط.

## اعراب

«قَرَضاً حَسَباً»؛ در این جا نه فرمود. «اقرضاً حسناً»؛ زیرا در «اقرضتم» نیز معنای قرض است. نظیر «وَ اللَّهُ أَنْبَتَكُمْ مِّنَ الْأَرْضِ نَبَاتاً» (1) خداوند رویانید شما را از زمین رویدنی) در این جا «انباتاً» نگفته است.

ص: 136

امرء القیس گوید. «ورضت فذلّت صعبة الی اذلال» یعنی او را رام کردم و چه خوب رام شد. در این جا در حقیقت «رضت» به معنای «اذلّت» است.

### مقصود

در آیه پیش خداوند پرده از روی نیرنگ یهودیان و قصد سوء ایشان نسبت به پیامبر برداشت و درباره دفع شر ایشان سخن گفت، اکنون درباره احوال ایشان و پلیدی باطن و زشتی عادت آن ها در خیانت به پیامبران سخن می گوید، تا خاطر پیامبر را از رفتار و قصد سوء ایشان تسلیت دهد. (1)

### 48. تعبد در پیشگاه الهی و نصرت حتمی از خداوند

### اشاره

قرآن کریم می فرماید:

«أَوْ عَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَلَى رَجُلٍ مِنْكُمْ لِيُنذِرَكُمْ وَأَذْكُرُوا إِذْ جَعَلْنَا خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ وَزَادَكُمْ فِي الْخَلْقِ بَصُطَةً فَأَذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ\* وَإِذْ نَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ وَظَنُّوا أَنَّهُ وَاقِعٌ بِهِمْ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَأَذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»؛ (2) «آیا تعجب کرده اید که دستور آگاه کننده پروردگارتان به وسیله مردی از میان شما به شما برسد تا (از مجازات الهی) بیمتان دهد؟! و به یاد آورید هنگامی که شما را جانشینان قوم نوح قرار داد؛ و شما را از جهت خلقت (جسمانی) گسترش (وقدرت) داد، پس نعمت های خدا را به یاد آورید، شاید رستگار شوید! و (نیز به خاطر بیاور)

ص: 137

1- . طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر مجمع البیان، مترجم: جمعی از اساتید، ج 6، ص: 239.

2- . اعراف / 69 و 171.

هنگامی که کوه را هم چون ساییانی بر فراز آن ها بلند کردیم، آن چنان که گمان کردند بر آنان فرود می آمد؛ (و در همین حال، از آن ها پیمان گرفتیم و گفتیم: آن چه را (از احکام و دستورها) به شما داده ایم، با قوت (و جدیت) بگیرید! و آن چه در آن است، به یاد داشته باشید، (و عمل کنید، تا پرهیزگار شوید!))

### تفسیر

سپس هود در برابر افرادی که از بعثت يك انسان به عنوان پیامبر در تعجب بودند به همان مطلبی اشاره می کند که نوح پیامبر نیز به قوم خود گفته بود و آن این که: «آیا تعجب می کنید که از طرف پروردگار به فردی از شما وحی شود، تا شما را از کیفرهایی که به خاطر اعمالتان در پیش دارید بیم دهد؟!؛ «أَوْ عَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَلَى رَجُلٍ مِنْكُمْ لِيُنذِرَكُمْ».

سپس برای تحریک عواطف خفته آن ها و برانگیختن حس شکرگزاری در درون جانیشان قسمتی از نعمت های پروردگار را، برای آنان شرح می دهد و می گوید:

«به خاطر بیاورید که خداوند شما را جانشینان قوم نوح قرار داد و هنگامی که آن ها بر اثر طغیانشان به وسیله طوفان نابود شدند، سرزمین های وسیع و گسترده آنان را با تمام نعمت هایی که داشتند در اختیار شما قرار داد»؛ «وَاذْكُرُوا إِذْ جَعَلْنَاكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ».

به علاوه «به شما قدرت فوق العاده جسمانی و نیروی بدنی عنایت کرد»؛ «وَزَادَكُمْ فِي الْخَلْقِ بَصْطَةً».

جمله «زَادَكُمْ فِي الْخَلْقِ بَصْطَةً»؛ «شما را از نظر آفرینش گسترش داد» ممکن است اشاره به قدرت جسمانی قوم عاد باشد؛ زیرا هم از آیات مختلف قرآن و هم از



تواریخ برمی آید که آن ها مردمی درشت استخوان و قوی پیکر و نیرومند بودند، در آیه 15 سوره «فصلت» از قول آن ها می خوانیم «مَنْ أَسَدٌ مِّنَّا قُوَّةً»؛ «چه کسی از ما نیرومندتر است؟» و در آیه 7 سوره «حاقه» در مورد بلائی که به جرم اعمالشان بر سر آن ها آمد می خوانیم «فَتَرَى الْقَوْمَ فِيهَا صَرْعَى كَأَنَّهُمْ أُعْجَازُ نَخْلٍ خَاوِيَةٍ»؛ «قوم عاد را می دیدی که بر اثر طوفان آن چنان روی زمین افتاده اند که گویا تنه های درختان نخل بود که به روی زمین افتاده بود!» و نیز می تواند اشاره به افزایش ثروت و قدرت مالی و تمدن ظاهری و پیشرفته آن ها بوده باشد، آن چنان که از آیات دیگر قرآن و تواریخ استفاده می شود، ولی احتمال اول با ظاهر آیه متناسبتر است.

و در پایان به آن جمعیت خودخواه خاطر نشان می سازد که «نعمت های گوناگون پروردگار را به خاطر بیاورید تا حس شکرگزاری شما برانگیخته شود و در برابر فرمان او تسلیم شوید شاید رستگار گردید»؛ «فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ لَعَلَّكُمْ تَفْلِحُونَ».

اما در مقابل این اندرزها و راهنمایی های منطقی و یادآوری نعمت های الهی آن ها که منافع مادی خود را در خطر می دیدند و قبول دعوت او را مانع هوس بازی های خویش می دانستند، در مقام مخالفت بر آمده و صریحاً اعلام داشتند که «آیا تو آمده ای که ما را به سوی خدای یگانه دعوت کنی و تمام معبودهایی را که پدران و نیاکان ما سالیان دراز در برابر آن سر تعظیم فرود آورده اند و به عظمت شناخته اند، رها سازیم؟!» نه هرگز چنین چیزی ممکن نیست؛ «قَالُوا أَجِئْنَا لِنُعْبَدَ اللَّهَ وَحْدَهُ وَ نَدَّرَ مَا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا».

همان طور که ملاحظه می کنید سطح افکار آنان به قدری پائین بود که از پرستش خدای یگانه وحشت داشتند و پراکندگی و تعدد خدایان را برای خود، مایه

افتخار می پنداشتند، و جالب این که تنها منطق آنان در این زمینه همان تقلید کورکورانه از سنن نیاکان بود و گر نه چگونه ممکن بود بتوانند، تعظیم در برابر قطعات سنگ و چوب را توجیه کنند.

و سرانجام برای این که امید «هود» را به کلی از خود قطع کنند و به اصطلاح حرف آخر را به او زده باشند گفتند: «اگر راست می گویی و عذاب ها و مجازات هایی را که به ما وعده می دهی حقیقت دارد، هر چه زودتر آن ها را به سراغ ما بفرست و ما را محو و نابود کن!» (یعنی ما کم ترین واهمه ای از تهدیدهای تو نداریم)؛ «فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ».

هنگامی که سخن به این جا رسید و آخرین حرف خود را که نشانه امتناع کامل از قبول دعوت هود بود زدند و او به کلی از هدایت آنان مأیوس شد، به آن ها گفت: اکنون که چنین است بدانید «عذاب و کیفر و خشم خدا بر شما مسلماً واقع خواهد شد»؛ «قَالَ قَدْ وَقَعَ عَلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ رِجْسٌ وَ غَضَبٌ».

«رجس» در اصل به معنی چیز ناپاک است و بعضی از مفسران معتقدند ریشه اصلی آن معنی وسیع تری دارد و به معنی هر چیزی است که باعث دوری و تنفر می شود، لذا به انواع پلیدی ها و نجاست ها و مجازات ها، «رجس» گفته می شود؛ زیرا همه این امور موجب فاصله گرفتن انسان و تنفر او می گردد.

در هر صورت این کلمه در آیه فوق می تواند به معنی مجازات و عذاب الهی باشد و ذکر آن با جمله «قد وقع» که به صورت فعل ماضی است اشاره به این است که به طور قطع شما مستحق عذاب شده اید و دامانتان را خواهد گرفت.

و نیز ممکن است به معنی پلیدی و آلودگی روح باشد یعنی آن چنان در

گرداب انحراف و فساد فرورفته اید که روح شما در زیر پوششی از آلودگی ها قرار گرفته است و به خاطر آن مشمول غضب خدا شده اید.

سپس برای این که گفتار آن ها درباره بت ها بدون پاسخ نماند، اضافه می کند:

«آیا شما با من در مورد چیزهایی که از الوهیت جز نامی بی اثر ندارند و نیاکان شما اسم خدا بر آن ها گذارده اند و به دروغ آثار و خاصیتی برای آن ها قائل شده اند، به مجادله برخاسته اید، در حالی که هیچ گونه فرمان و حجتی از ناحیه خدا در این باره نازل نشده است»؛ «أُتَجَادِلُونِي فِي أَسْمَاءِ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ مَا نَزَّلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ».

در حقیقت بت های شما از الوهیت، تنها يك اسم بی مسمی دارند، اسمی که زائیده پندارهای خام شما و نیاکانتان است و گر نه با قطعات سنگ و چوب دیگر بیابان و جنگل هیچ تفاوتی ندارد.

سپس گفت: «اکنون که چنین است شما در انتظار بمانید من هم با شما انتظار می کشم، شما در این انتظار باشید که بت ها یاریتان کنند و من در انتظارم که عذاب دردناک الهی بر شما فرود آید» آینده نشان خواهد داد کدام يك از این دو انتظار به حقیقت نزدیک تر خواهد بود؛ «فَأَنْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ».

در آخرین آیه مورد بحث، سرانجام کار این قوم لجوج در عبارت کوتاهی چنین بیان شده است: «ما هود و کسانی را که با او بودند به لطف و رحمت خود، رهایی بخشیدیم، و ریشه کسانی که آیات ما را تکذیب کردند و حاضر نبودند در برابر حق تسلیم شوند، قطع و نابود ساختیم»؛ «فَأَنْجَيْنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَقَطَعْنَا دَابِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ مَا كَانُوا مُؤْمِنِينَ».

«دابر» در لغت به معنی آخر و پایان چیزی است، بنا بر این مفهوم آیه این است که آن ها را تا به آخر نابود ساختیم و ریشه هایشان به کلی قطع شد.

(درباره قوم عاد و بقیه خصوصیات زندگی آن ها و چگونگی مجازات و عذابی که بر آن ها نازل شد بخواست خدا مشروحا در تفسیر سوره هود بحث خواهیم کرد).

## 49. سرپیچی از اوامر الهی و نزول بلا

### اشاره

قرآن مجید می فرماید:

«وَإِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذْكُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ \* وَاذْكُرُوا إِذْ جَعَلْنَاكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ عَادٍ وَبَوَّأْنَاكُمْ فِي الْأَرْضِ تَتَّخِذُونَ مِنْ سُهُولِهَا قُصُورًا وَتَنْحِتُونَ الْجِبَالَ بُيُوتًا فَاذْكُرُوا آيَةَ اللَّهِ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ \* قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِلَّذِينَ اسْتَضَعُّوا لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ أَ تَعْلَمُونَ أَنَّ صَالِحًا مُرْسَلٌ مِنْ رَبِّهِ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ \* قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا بِالَّذِي آمَنْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ \* فَعَقَرُوا النَّاقَةَ وَعَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ وَقَالُوا يَا صَالِحُ ائْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ \* فَأَخَذْتَهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصَّ بِهَاجُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ \* فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رَسُولًا مِنْ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ وَ لَكِنْ لَا تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ»؛ (1) «و به سوی (قوم) ثمود برادرشان صالح را فرستادیم گفت ای قوم من! خدا را پرستید که جز او معبودی برای شما نیست، دلیل روشنی از طرف پروردگار برای شما آمده: این ناقه الهی برای شما معجزه ای است، او را به حال خود واگذارید که در سرزمین

ص: 142

خدا (از علف های بیابان) بخورد و آن را آزار نرسانید که عذاب دردناکی شما را خواهد گرفت! و به خاطر بیاورید که شما را جانشینان قوم عاد قرار داد و در زمین مستقر ساخت، که در دشت هایش قصرها برای خود بنا می کنید و در کوه ها برای خود خانه ها می تراشید، بنا بر این نعمت های خدا را متذکر شوید و در زمین فساد نکنید. (ولی) اشراف متکبر قوم او، به مستضعفانی که ایمان آورده بودند گفتند آیا (راستی) شما یقین دارید صالح از طرف پروردگار خود فرستاده شده است؟ آن ها گفتند: ما به آن چه او بدان مأموریت یافته ایمان آورده ایم. متکبران گفتند (ولی) ما به آن چه شما به آن ایمان آورده اید کافریم! سپس ناقه را پی کردند و از فرمان پروردگارشان سرپیچیدند و گفتند ای صالح اگر تو از فرستادگان (خدا) هستی آن چه ما را با آن تهدید می کنی بیاور! سرانجام زمین لرزه آن ها را فرا گرفت و صبح گاهان (تنها) جسم بی جانشان در خانه هاشان باقی مانده بود! (صالح) از آن ها روی برتافت و گفت ای قوم! من رسالت پروردگارم را به شما ابلاغ کردم و شرط خیرخواهی را انجام دادم، ولی (چکنم) که شما خیرخواهان را دوست ندارید.»

## تفسیر

### سرگذشت عبرت انگیز قوم ثمود

در این آیات به قیام «صالح» پیامبر بزرگ خدا در میان قوم «ثمود» که در يك منطقه کوهستانی میان حجاز و شام زندگی می کردند اشاره شده و بحث های عبرت انگیز گذشته را درباره قوم نوح و هود بدین وسیله ادامه می دهد.

البته در سوره های «هود» و «شعراء» و «قمر» و «شمس» به این ماجرا نیز اشاره شده، و از همه جا مشروح تر سرگذشت این جمعیت در سوره هود آمده است، در

این آیات تنها فشرده ای از گفتگوهای صالح با قوم ثمود و سرانجام کار آن ها بیان گردیده است.

نخست می گوید: «ما به سوی قوم ثمود برادرشان صالح را فرستادیم»؛ «وَالِیْ ثَمُوْدَ اٰخَاهُمْ صَالِحًا».

و علت اطلاق کلمه «برادر» به این پیامبران در ذیل آیه 65 همین سوره در داستان هود بیان شد.

پیامبر آنان صالح نیز همانند سایر پیامبران، نخستین گام را در راه هدایت آن ها از مسأله توحید و یکتاپرستی برداشت و به آن ها گفت: «ای قوم من! خداوند یگانه را پرستش کنید که معبودی جز او ندارید»؛ «قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللّٰهَ مَا لَكُمْ مِنْ اِلٰهٍ غَيْرُهُ».

سپس اضافه نمود من بدون دلیل چیزی نمی گویم، «بینه و دلیل روشن از طرف پروردگارتان برای شما آمده است و این همان شتری است که خداوند برای شما معجزه قرار داده است»؛ «قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ هَذِهِ نَاقَةٌ اللّٰهُ لَكُمْ آيَةٌ».

«ناقه» در اصل به معنی شتر ماده است و در هفت مورد در قرآن مجید اشاره به ناقه صالح شده (1)،

این شتر چگونه شتری بوده و چگونه به عنوان يك معجزه و دلیل دندان شکن به قوم صالح معرفی گردیده؟ شرح آن بهخواست خدا در سوره هود ذیل آیات مربوط به قوم ثمود خواهد آمد.

ضمناً باید توجه داشت اضافه «ناقه» به «الله» در آیات فوق به اصطلاح از

ص: 144

---

1- . طبرسی در «مجمع البیان» می گوید: ناقه در اصل به چیزی گفته می شود که تسلیم و رام و آماده و مهیا است و اطلاق آن به شتر ماده شاید به همین جهت است که آمادگی بیش تری برای سواری دارد.

قبیل اضافه تشریفی است و اشاره به این است که ناقه مزبور، يك شتر معمولی و عادی نبود؛ بلکه امتیازاتی داشته است.

سپس به آن ها می گوید:

«مزاحم این ناقه نشوید و بگذارید در سرزمین خدا به چرا بپردازد، و به او آزار مرسانید که عذاب دردناکی شما را فرا خواهد گرفت»؛  
«فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ».

اضافه «ارض» به «اللّه»؛ «زمین خدا» اشاره به این است که این شتر مزاحم کسی نیست و تنها از علف بیابان استفاده می کند، بنا بر این نمی بایست مزاحم او شوند.

در آیه بعد می گوید: «به خاطر داشته باشید که خداوند شما را جانشینان در روی زمین بعد از قوم عاد قرار داد، و در آن مستقر ساخت»  
یعنی از يك سو نعمت های فراوان الهی را فراموش نکنید و از سوی دیگر توجه داشته باشید که پیش از شما اقوام طغیان گری مانند قوم عاد بودند که بر اثر مخالفت هایشان به عذاب الهی گرفتار شدند و نابود گردیدند؛ «وَاذْكُرُوا إِذْ جَعَلْنَاكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ عَادٍ وَبَوَّأْنَاكُمْ فِي الْأَرْضِ».

سپس روی بعضی از نعمت ها و امکانات خداداد قوم ثمود تکیه کرده می گوید:

«شما در سرزمینی زندگی دارید که هم دشت های مسطح با خاکهای مساعد و آماده دارد که می توانید قصرهای مجلل و خانه های مرفه در آن بسازید و هم کوهستانهای مستعدی دارد که می توانید خانه هایی مستحکم در دل سنگ ها (برای فصل زمستان و شرائط جوی سخت) ایجاد کنید و بتراشید»؛ «تَتَّخِذُونَ مِنْ سَهُولِهَا قُصُورًا وَتَنْجِتُونَ الْجِبَالَ بُيُوتًا».

ص: 145

از این تعبیر چنین به نظر می‌رسد که آن‌ها محل زندگی خود را در تابستان و زمستان تغییر می‌دادند، در فصل بهار و تابستان در دشت‌های وسیع و پربرکت به زراعت و دام‌داری می‌پرداختند و به همین جهت خانه‌های مرفه و زیبایی در دشت داشتند، و به هنگام فرارسیدن فصل سرما و تمام شدن برداشت محصول، به خانه‌های مستحکمی که در دل صخره‌ها تراشیده بودند و در مناطق امن و امانی قرار داشت و از گزند طوفان و سیلاب و حوادث برکنار بود آسوده خاطر زندگی می‌کردند.

و در پایان آیه می‌گوید: «این همه نعمت‌های فراوان خدا را یادآور شوید و در زمین فساد نکنید و کفران نعمت ننمائید»؛ «فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ» (1).

باز ملاحظه می‌کنیم که جمعیت اشراف و ثروت‌مندان خوش‌ظاهر و بد باطن که از آن‌ها تعبیر به ملاء (چشم‌پرکن) شده است، سررشته مخالفت با این پیامبر بزرگ الهی را به دست گرفتند، و از آن‌جا که عده قابل ملاحظه‌ای از توده‌های خوش‌فکر و پاکدل که همواره در بند اسارت اشراف گرفتار بودند، دعوت صالح را پذیرفته و اطراف او جمع شده بودند، مخالفت خود را با این گروه شروع کردند، و همان‌طور که قرآن می‌گوید این جمعیت اشرافی و متکبر از قوم صالح به افرادی از مستضعفان که ایمان آورده بودند گفتند: «آیا به راستی شما می‌دانید که صالح از طرف خداوند برای راهنمایی ما فرستاده شده است»؛ «قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِلَّذِينَ اسْتَضَعُّوا لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ صَالِحًا مُرْسَلٌ مِنْ رَبِّهِ»؛ البته هدف آن‌ها از این سؤال جستجوی حق نبود؛ بلکه می‌خواستند با القای شب‌هات در دل

ص: 146

---

1- . تعثوا از ماده «عثی» به معنی تولید فساد کردن است، منتها این ماده بیش‌تر به مفسد اخلاقی و معنوی گفته می‌شود در حالی که ماده «عیث» به مفسد حسی اطلاق می‌گردد بنا بر این ذکر کلمه مفسدین بعد از جمله لا تعثوا به عنوان تاکید می‌باشد زیرا هر دو یک معنی را می‌رسانند.



آن‌ها وسوسه ایجاد کنند و روحیه آنان را تضعیف نمایند، و به گمان این‌که همانند دورانی که در بند بودند مطیع و فرمان بردار آن‌ها آیند از حمایت صالح دست بردارند.

ولی به زودی با پاسخ قاطع آنان که حکایت از تصمیم و اراده قوی می‌کرد روبرو شدند و این پاسخ را از آنان شنیدند که «ما نه تنها می‌دانیم صالح فرستاده خدا است؛ بلکه ما به آن چه او مأموریت دارد، و دعوت به سوی آن می‌کنیم، ایمان آورده ایم»؛ «قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ».

این مغروران متکبر دست از کار خود برداشتند و مجدداً برای تضعیف روحیه جمعیت مؤمنان گفتند: «ما به آن چه شما ایمان آورده اید کافریم»؛ «قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا بِالَّذِي آمَنَّتُمْ بِهِ كَاْفِرُونَ».

و از آن‌جا که آن‌ها به خاطر قدرت و ثروت ظاهریشان همیشه در جامعه پیشوا و الگوی مردم بودند چنین می‌پنداشتند که این بار نیز با اظهار کفر و بی‌ایمانی، الگو برای دیگران خواهند شد و مردم از آنان پیروی خواهند کرد، ولی به زودی به اشتباه خود پی بردند و متوجه شدند که مردم این بار در پرتو ایمان به خدا، شخصیت تازه‌ای یافته و از استقلال فکری و نیروی اراده بهره‌مند شده‌اند.

جالب توجه این‌که در آیات فوق از اشراف بی‌ایمان به عنوان «مستکبران» و از توده‌های زحمت‌کش با ایمان به عنوان «مستضعفان» یاد شده، و این نشان می‌دهد که دسته اول با خود برتری و غصب حقوق مردم زیر دست و جذب نیروهای آن‌ها به آن موقعیت رسیده بودند که به زبان امروز می‌توان از آن‌ها به طبقه «استثمارکننده» و «استثمارشونده» تعبیر کرد.

هنگامی که ثروت مندان متکبر و خودخواه از ایجاد تزلزل در پایه‌های ایمان

توده های مردم با ایمان مأیوس شدند، و از سوی دیگر می دیدند با وجود «ناقه» که معجزه صالح محسوب می شد، سمپاشی های آن ها به جایی نمی رسد، تصمیم به نابود کردن ناقه گرفتند، و قبل از هر چیز «آن را پی کردند و کشتند و از فرمان خدا سر برتافتند»؛ «فَعَقَرُوا النَّاقَةَ وَ عَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ» (1).

و به این نیز قناعت نکردند؛ بلکه به سراغ صالح آمدند و صریحاً به او «گفتند اگر تو فرستاده خدا هستی هر چه زودتر عذاب الهی را به سراغ ما بفرست»؛ «وَقَالُوا يَا صَالِحُ ائْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ».

یعنی ما کم ترین واهمه ای از تهدیدهای تو نداریم و این تهدیدها همه بی اساس است، این سخن در حقیقت برپا ساختن يك نوع جنگ اعصاب در مقابل صالح و برای تضعیف کردن روحیه صالح و مؤمنان بود.

هنگامی که آن ها ستیزه جویی و طغیان گری را به آخر رساندند و آخرین بارقه آمادگی ایمان را در وجود خود خاموش ساختند، مجازات الهی که طبق قانون انتخاب اصلح و از میان بردن موجودات فاسد و مفسد صورت می گیرد، به سراغ آن ها آمد و «آن چنان لرزه ای قصرها و خانه های مستحکمشان را تکان داد و فرو ریخت و زندگی پر زرق و برق آن ها را درهم کوبید که صبح گاهان تنها جسم بی جان آن ها در خانه هایشان باقی مانده بود»؛ «فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جِاثِمِينَ».

«جاثم» در اصل از ماده «جثم» (بر وزن خشم) به معنی نشستن روی زانو و توقف در يك مکان است، و بعید نیست این تعبیر اشاره به آن باشد که هنگام وقوع

ص: 148

---

1- منظور از «پی کردن» شتر و اسب و مانند آن، آن است که عصب محکم مخصوصی را که در پشت پای او قرار دارد و عامل اصلی برای حرکت و راه رفتن است قطع کنند، چنین حیوانی فوراً بر زمین می غلطد و هیچ گونه قدرت بر حرکت نخواهد داشت.

زلزله شدید آن‌ها در خواب خوش فرو رفته بودند، ناگهان بپاخاستند همین‌که بر سر زانو نشستند، حادثه به آن‌ها مهلت نداد و بر اثر وحشت و ترس و یا فرو ریختن دیوارها و یا صاعقه‌ای که با آن زلزله همراه بود جان خود را در همان حالت از دست دادند!

### قوم ثمود به چه وسیله نابود شدند؟

در این جا يك سؤال پیش می‌آید و آن این‌که از آیه فوق استفاده می‌شود که وسیله نابودی این قوم سرکش، زلزله بود، اما از آیه 13 سوره فصلت بر می‌آید که صاعقه آن‌ها را نابود کرد، و در آیه 5 سوره حاقه می‌خوانیم «فَأَمَّا ثَمُودُ فَأُهْلِكُوا بِالطَّاغِيَةِ»؛ یعنی قوم ثمود به وسیله يك عامل ویران‌گر از میان رفتند، آیا در میان این تعبیرات، تضادی وجود دارد؟

پاسخ این سؤال را می‌توان در يك جمله خلاصه کرد و آن این‌که این هر سه عامل به يك چیز بازگشت می‌کنند و یا لازم و ملزوم یکدیگرند، بسیار می‌شود که زمین لرزه در يك منطقه بر اثر صاعقه‌های عظیم ایجاد می‌شود، یعنی نخست صاعقه تولید می‌شود و به دنبال آن زمین لرزه به وجود می‌آید، و اما «طاغیه» به معنی موجودی است که از حد خود تجاوز کند و این هم با زلزله سازگار است و هم با صاعقه بنا بر این تضادی در میان آیات نیست.

در آخرین آیه مورد بحث می‌گوید: «بعد از این جریان صالح از آن‌ها روی برتافت و به آن‌ها گفت: من حق رسالت پروردگارم را ادا کردم و آن چه گفتنی بود به شما گفتم و از نصیحت و خیرخواهی کوتاهی نکردم، لکن شما نصیحت‌کنندگان را دوست ندارید»؛

«قَتَوْلَىٰ عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رَسُولَ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ وَ لَكِن لَّا تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ».

در این جا سؤال دیگری پیش می آید و آن این که آیا این گفتگوی صالح بعد از نابودی آن جمعیت صورت گرفته است، و یا این که این گفتگوی نهایی صالح با آن ها قبل از مرگشان به عنوان اتمام حجت بوده، ولی در عبارت قرآن بعد از جریان مرگ آن ها ذکر شده است؟! البته احتمال دوم با ظاهر خطاب سازگارتر است؛ زیرا گفتگو با آن ها نشان می دهد که آن ها زنده بوده اند، ولی احتمال نخست نیز چندان بعید نیست؛ زیرا بسیار می شود که برای عبرت گرفتن افراد بازمانده چنین گفتگوهایی را با گذشتگان و ارواح آن ها انجام می دهند، چنان که در تاریخ زندگانی علی (علیه السلام) می خوانیم، پس از جنگ جمل در کنار جسد طلحه ایستاد و گفت: «ای طلحه! تو در اسلام خدمات قابل ملاحظه ای داشتی، حیف که آن ها را برای خود حفظ نکردی»، و نیز در اواخر نهج البلاغه می خوانیم که علی (علیه السلام) به هنگامی که از جنگ صفین باز می گشت در پشت دروازه کوفه رو به قبرستان کرده «نخست به ارواح گذشتگان سلام کرد و بعد به آن ها گفت: شما پیشرو این قافله بودید و ما هم به دنبال شما خواهیم بود!».

«وَلَوْطَأَ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَ تَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ \* إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ \* وَ مَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوهُمْ مِنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أَنْسٌ يَتَطَهَّرُونَ \* فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ \* وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَأَنْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ»؛ (1)

ص: 150

«و (به خاطر بیاورید) لوط را هنگامی که به قوم خود گفت آیا عمل شنیعی انجام می دهید که احدی از جهانیان پیش از شما انجام نداده است؟! آیا شما از روی شهوت به سراغ مردان می روید، نه زنان؟ شما جمعیت تجاوزکاری هستید! ولی پاسخ قومش چیزی جز این نبود که گفتند این ها را از شهر و آبادی خود بیرون کنید که این ها افراد متظاهری هستند! (چون کار به این جا رسید) ما او و خاندانش را رهایی بخشیدیم جز همسرش که با بازماندگان (در شهر) بود. و (سپس چنان) بارانی بر آن ها فرستادیم (بارانی از سنگ که آن ها را نابود ساخت) اکنون بنگر سرانجام کار مجرمان به کجا کشید.»

## تفسیر

### سرنوشت دردناک قوم لوط

در این آیات، قرآن، صحنه عبرت انگیز دیگری از سرگذشت پیامبران را بازگو می کند و هدف آیات پیشین را تعقیب و تکمیل می نماید، و آن سرگذشت پیامبر بزرگ خدا «لوط» و قوم او است.

این ماجرا در چندین سوره قرآن از جمله سوره «هود» و «حجر» و «شعراء» و «انبیاء» و «نمل» و «عنکبوت» آمده است.

در این جا در ضمن پنج آیه، به فشرده گفتگوهای لوط و قومش اشاره شده است و چنین برمی آید که در این سوره اعراف تنها هدف این بوده که عصاره ای از درگیری های این پیامبران و گفتگوهای آنان با جمعیت های سرکش، منعکس گردد، ولی شرح کامل سرگذشت آنان به سوره های دیگر قرآن موکول شده است

(ما هم به خواست خداوند مشروح سرگذشت این جمعیت را در سوره هود و حجر خواهیم آورد.

اکنون به تفسیر آیات مورد بحث توجه کنید.

در آیه نخست می گوید: «به خاطر بیاورید لوط پیامبر را هنگامی که به قوم خود گفت: آیا شما عمل زشت و ننگینی انجام می دهید که احدی از جهانیان تاکنون مرتکب آن نشده است؟!» «أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ».

اشاره به این که این گناه علاوه بر این که خود يك عمل زشت و فوق العاده ننگین است قبل از شما در هیچ قوم و ملتی سابقه نداشته است، و این زشتی آن را چند برابر می کند؛ زیرا پایه غلط و سنت شوم و وسیله ای برای گناه دیگران در آینده نزدیک و دور خواهد بود.

از آیه فوق به خوبی برمی آید که این عمل زشت، از نظر تاریخی به قوم لوط منتهی می شود که مردمی بودند ثروت مند و مرفه و شهوتران و هواپرست که شرح آن را در ذیل سوره هایی که در بالا اشاره کردیم به خواست خدا خواهیم داد.

در آیه بعد گناهی را که در آیه قبل به طور سر بسته ذکر شده بود، تشریح می کند و می گوید: «شما از روی شهوت به سراغ مردان می روید، و از زنان صرف نظر می کنید»؛ «إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ».

چه انحرافی از این بدتر و بالاتر که وسیله تولید نسل را که آمیزش زن و مرد است و خداوند آن را به طور غریزی در هر انسانی قرار داده، رها کنند، و سراغ «جنس موافق» بروند کاری که اصولاً بر خلاف فطرت و ساختمان طبیعی جسم و روح انسان و غریزه تحریف نایافته او است و نتیجه اش عقیم ماندن هدف آمیزش جنسی

ص: 152

است، و به تعبیر دیگر، تنها اثرش يك اشباع کاذب جنسی و از بین بردن هدف اصلی یعنی ادامه نسل بشر می باشد، و در پایان آیه به عنوان تأکید می گوید:

«شما جمعیت اسراف کارید» یعنی از حدود الهی قدم بیرون گذارده و در سنگلاخ انحراف و تجاوز از مرز فطرت سرگردان شده اید؛ «بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ».

ممکن است این جمله اشاره به آن باشد که آن ها نه تنها در مورد غریزه جنسی راه اسراف را می پیموندند؛ بلکه در همه چیز و همه کار گرفتار چنین انحراف و زیاده روی بودند.

جالب توجه این که آیه نخست، مطلب را به طور سر بسته، و آیه دوم به وضوح بیان می کند، و این یکی از فنون بلاغت برای بیان مسائل مهم می باشد، هر گاه کسی کار بسیار بدی انجام دهد، سرپرست آگاه و بیدارش برای اهمیت موضوع به او می گوید تو گناه بزرگی انجام داده ای! و هر چه می گوید: چه کرده ام؟ باز می گوید گناه بزرگی انجام داده ای! سرانجام پرده از روی آن برداشته و آن را تشریح می کند، این طرز بیان فکر طرف را تدریجا آماده می سازد تا به اهمیت عمل خلاف خویش واقف گردد.

در آیه بعد اشاره به جواب لجوجانه و غیر منطقی قوم لوط کرده، می گوید:

آن ها هیچ گونه جوابی در برابر دعوت این پیامبر خیرخواه و دل سوز و مصلح نداشتند جز این که با خشم و عصبانیت: «گفتند لوط و پیروان او را از شهر خود بیرون کنید، گناهشان چیست؟ گناهشان این است که مردمی پاکند و گناه نمی کنند!» و نه تنها با ما هم صدا نمی شوند؛ بلکه مزاحم ما نیز هستند!؛ «وَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوهُمْ مِنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أَنْاسٌ يَّتَطَهَّرُونَ».

و این جای تعجب نیست که يك جمعیت آلوده و گناه کار، افراد پاك دامن را به جرم پاکدامنی از خود برانند، آن ها چنین افرادی را مزاحم شهوات خویش می بینند، و نقاط قوت و افتخار چنین پاکدامنانی در نظر آن ها نقطه ضعف و عیب بود!

این احتمال نیز در تفسیر جمله «إِنَّهُمْ أَنْاسٌ يَتَطَهَّرُونَ» وجود دارد، که قوم لوط می خواستند این پیامبر و پیروانش را متهم به تظاهر و ریاکاری کنند، همان طور که بسیار شنیده ایم و در اشعار خوانده ایم که افراد شرابخوار آلوده افراد پاك را متهم به ریاکاری می کنند، و «خرقه آلوده به شراب خویش» را از «سجاده زاهد» برتر می شمارند، و این يك نوع تبرئه کاذب است که این آلودگان بدبخت برای خود دست و پا می کنند.

با توجه به آن چه در سه آیه فوق بیان شد، هر داور منصفی می تواند حکم محکومیت چنین قوم و ملتی را صادر کند که در برابر پند و اندرز منطقی و نصیحت و خیرخواهی يك مصلح بزرگ اجتماعی، تنها متوسل به زور و تهدید و تهمت شوند، لذا در آیه بعد خداوند می فرماید: «چون کار به این جا رسید ما لوط و پیروان واقعی و خاندانش را که پاك دامن بودند، نجات بخشیدیم جز همسرش که او را در میان قوم تبهکارها ساختیم؛ زیرا او هم از نظر عقیده و آئین و مذهب با آنان هماهنگ بود»؛ «فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ» (1).

بعضی گفته اند کلمه «اهل» گرچه معمولاً به خویشاوندان نزدیک گفته می شود، ولی در آیه بالا به پیروان راستین او نیز اطلاق شده یعنی آن ها نیز جزء

ص: 154

---

1- . «غابر» به کسی می گویند که همراهانش بروند و او باقی بماند، همان طور که خانواده لوط با او رفتند و تنها همسر او در شهر باقی ماند و به سرنوشت گنه کاران گرفتار شد.



خانواده او محسوب شده اند، ولی به طوری که از آیه 36 سوره ذاریات برمی آید هیچ کس از قوم لوط جز خانواده و کسان نزدیک او ایمان نیاوردند، بنا بر این «اهل» در این جا به همان معنی اصلی یعنی بستگان نزدیک است.

از آیه 10 سوره تحریم اجمالاً استفاده می شود که همسر لوط در آغاز زن سر به راهی بود، سپس راه خیانت را پیش گرفت و دشمنان لوط را جرئت بخشید.

در آخرین آیه اشاره بسیار کوتاه و پر معنی به مجازات شدید و وحشتناک این قوم کرده می گوید: «ما بارانی بر آن ها فرستادیم» (اما چه بارانی؟! بارانی از سنگ که آن ها را درهم می کوبید و نابود می کرد)؛ «وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا».

گرچه در آیه فوق نوع این باران بیان نشده است اما از ذکر کلمه «مطرا»؛ «بارانی» به طور سربسته روشن می شود که از بارانهای معمولی نبوده؛ بلکه بارانی از سنگ بوده چنان که در آیه 83 سوره هود آمده است.

«اکنون تماشا کن بین سرانجام کار مجرمان به کجا کشید»؛ «فَأَنْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ».

گرچه روی سخن در این جا به پیامبر است اما پیدا است که هدف عبرت گرفتن همه افراد با ایمان می باشد.

مشروح سرگذشت این جمعیت و هم چنین ضررهای گوناگون عمل شنیع «لواط و هم جنس گرایی» و حکم آن از نظر قوانین اسلام در ذیل آیات سوره هود و حجر بیان خواهد شد.

«وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءتُكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا

تَقْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْرَ لَاحِهَا ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ \* وَلَا تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِرَاطٍ تُوعِدُونَ وَتَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِهِ وَ تَبْغُونَهَا عِوَجًا وَ اذْكُرُوا إِذْ كُنْتُمْ قَلِيلًا فَكَثَرْتُمْ وَ انظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ \* وَ إِنْ كَانَ طَائِفَةٌ مِّنْكُمْ آمَنُوا بِالَّذِي أُزِيلَتْ بِهِ وَ طَائِفَةٌ لَّمْ يُؤْمِنُوا فَاصْبِرُوا حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَنَا وَ هُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ»؛ (1) «و به سوی مدین برادرشان شعیب را فرستادیم گفت ای قوم من خدا را بپرستید که جز او معبودی ندارید، دلیل روشنی از طرف پروردگارتان برای شما آمده است، بنا بر این حق پیمانہ و وزن را ادا کنید و از اموال مردم چیزی نگاهید و در روی زمین بعد از آن که (در پرتو ایمان و دعوت انبیاء) اصلاح شده است فساد نکنید، این برای شما بهتر است اگر با ایمان هستید. و بر سر هر راه ننشینید که (مردم با ایمان را) تهدید کنید و مومنان را از راه خدا باز دارید و (با القای شب هات) آن را کج و معوج نشان دهید و به خاطر بیاورید زمانی را که افراد کمی بودید و او شما را فزونی داد و بنگرید چگونه سرانجام مفسدان بود. و اگر طایفه ای از شما به آن چه من فرستاده شده ام ایمان آورده اند و طایفه ای ایمان نیاورده اند صبر کنید تا خداوند میان ما داوری کند که او بهترین داوران است.»

## تفسیر

### رسالت شعیب در مدین

در این آیات پنجمین قسمت از سرگذشت اقوام پیشین و درگیری انبیاء بزرگ با آنان یعنی قوم شعیب مطرح شده است.

شعیب که نسبش طبق تواریخ با چندین واسطه به «ابراهیم» می رسد،

ص: 156

مبعوث به سوی اهل مدین گردید، مدین از شهرهای شام بود و مردمی تجارت پیشه و مرفه داشت، که در میان آن ها بت پرستی و هم چنین تقلب و کم فروشی در معامله کاملاً رائج بود.

شرح درگیری این پیامبر بزرگ با اهل مدین در سوره های متعددی از قرآن مخصوصاً سوره «هود» و «شعرا» آمده است، و ما به پیروی از قرآن مجید در ذیل آیات سوره هود به خواست خدا در این زمینه مشروحا بحث خواهیم کرد، در این جا تنها فشرده قسمتی از این ماجرا را طبق آیات فوق بیان می کنیم.

در نخستین آیه، خداوند می فرماید: «ما به سوی مردم مدین، برادر آن ها شعیب را فرستادیم»؛ «وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا».

جمعی از مفسران مانند مرحوم طبرسی در مجمع البیان و فخر رازی در تفسیر معروف خود نقل کرده اند که «مدین» در اصل نام یکی از فرزندان ابراهیم خلیل بود، و چون فرزندان و نواده های او در سرزمینی در طریق شام سکونت اختیار کردند به نام مدین نامیده شد.

در این که چرا تعبیر به «اِخَاهُمْ؛ برادرشان» شده است، در ذیل آیه 65 همین سوره توضیح دادیم.

سپس اضافه می کند که شعیب دعوت خود را همانند پیامبران دیگر از مسأله توحید شروع کرد و «صداد زد ای قوم من! خداوند یگانه را پرستید که هیچ معبودی جز او برای شما نیست»؛ «قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ».

و گفت این حکم علاوه بر این که فرمان عقل است به وسیله «دلایل روشنی که از طرف خداوند برای شما آمده» نیز اثبات شده است «قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ».

در این که این بینه (دلیل روشن) چگونه چیزی بوده است، در آیات فوق سخنی از آن به میان نیامده، ولی ظاهر این است که اشاره به معجزات شعیب است.

پس از دعوت به توحید، به مبارزه با مفسد اجتماعی و اخلاقی و اقتصادی آن ها برخاسته نخست آنان را که آلوده کم فروشی و تقلب و تزویر در معامله بودند از این کار باز می دارد و می گوید: اکنون که راه خدا برای شما آشکار شده «حق پیمانہ و وزن را ادا کنید و از حقوق مردم چیزی کم نگذارید»؛ «فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ» (1).

روشن است که نفوذ هر گونه خیانت و تقلب در امر معاملات پایه های اطمینان و اعتماد عمومی را کهبزرگ ترین پشتوانه اقتصادی ملت ها است متزلزل و ویران می سازد و ضایعات غیر قابل جبرانی برای جامعه به بار می آورد، به همین دلیل یکی از موضوعات مهمی که شعیب روی آن انگشت گذاشت همین موضوع بود.

سپس به یکی دیگر از کارهای خلاف آن ها اشاره کرده و می گوید: «در روی زمین بعد از آن که در پرتو ایمان و کوشش های انبیاء اصلاح شده است، فساد نکنید»؛ «وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا».

مسلم است که از تولید فساد، اعم از فساد اخلاقی یا بی ایمانی یا ناامنی،

ص: 158

---

1- . بخش به معنی کم گذاردن حقوق افراد و پائین آمدن از حد است، به گونه ای که موجب ظلم و ستم گردد.

هیچ کس بهره ای نمی گیرد، لذا در آخر آیه اضافه می کند، «این به سود شما است اگر ایمان داشته باشید»؛ «ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ».

گویا اضافه کردن جمله «إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ» اشاره به این است که این دستورات اجتماعی و اخلاقی هنگامی ریشه دار و ثمربخش خواهد بود که از نور ایمان روشن گردد، اما اگر بدون پشتوانه ایمان باشد و تنها روی يك سلسله مصالح مادی تکیه کند، دوام و بقایی نخواهد داشت.

در آیه بعد به چهارمین نصیحت شعیب، اشاره شده است، آن جا که می گوید:

«شما بر سر راه مردم ننشینید و آن ها را تهدید نکنید و سد راه خدا نشوید و با القای شب هات راه مستقیم حق را در نظر آن ها کج و معوج نشان ندهید»؛ «وَلَا تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِرَاطٍ تُوعِدُونَ وَ تَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِهِ وَ تَبْغُونَهَا عِوَجًا».

در این که آن ها چگونه افراد متمایل به ایمان را تهدید می کردند مفسران احتمالات متعددی داده اند، بعضی احتمال داده اند از طریق تهدید به قتل، و بعضی از طریق راهزنی و گرفتن اموال مردم با ایمان، ولی متناسب با بقیه جمله های آیه همان معنی اول است.

و در پایان آیه پنجمین نصیحت شعیب که یادآوری نعمت های پروردگار برای تحریک حس شکرگزاری آن ها است آمده: «به خاطر بیاورید هنگامی که شما افراد کمی بودید خداوند جمعیتتان را زیاد کرد و نیروی انسانی شما را فزون تر ساخت»؛ «وَ اذْكُرُوا اِذْ كُنْتُمْ قَلِيلًا فَكَثَرْتُمْ».

«و نیز خوب بنگرید که سرانجام کار مفسدان به کجا منتهی شد» و به دنبال آن ها گام بردارید؛ «وَ انظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ».

ضمناً از جمله فوق استفاده می شود که بر خلاف تبلیغات حساب نشده ای که امروز می کنند در اکثر موارد کثرت نفرات، می تواند سرچشمه قدرت و عظمت و پیشرفت جامعه باشد، البته به شرطی که با برنامه های منظم، زندگی آن ها از نظر مادی و معنوی تأمین گردد.

آخرین آیه مورد بحث در واقع پاسخی است به بعضی از گفته های مؤمنان و کافران قوم او؛ زیرا مؤمنان بر اثر فشارهایی که از طرف کافران به آن ها وارد می شد طبعاً این سؤال را از پیامبرشان می کردند، که ما تا کی در شکنجه و فشار خواهیم بود؟

مخالفان او نیز از این که مجازات الهی فوراً دامانشان را نگرفته بود جرأت و جسارت پیدا کرده، می گفتند: اگر راستی تو از طرف خدا هستی، پس چرا با این مخالفت های ما هیچ گزندی متوجه ما نمی شود. (1)

«وَ اذْكُرُوا اِذْ اَنْتُمْ قَلِيلٌ مُّسْتَضْعَفُونَ فِي الْاَرْضِ تَخَافُونَ اَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ فَآوَاكُمْ وَاَيَّدَكُمْ بِنَصْرِهِ وَاَرْزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ \* يَا اَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا اِذَا لَقِيْتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوْا وَاذْكُرُوْا اللّٰهَ كَثِيْرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُوْنَ»؛ (2) «و به خاطر بیاورید هنگامی را که شما در روی زمین، گروهی کوچک و اندک و زبون بودید؛ آن چنان که می ترسیدید مردم شما را بربایند؛ ولی او شما را پناه داد؛ و با یاری خود تقویت کرد؛ و از روزی های پاکیزه بهره مند

ص: 160

1- . مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج 6، ص: 229.

2- . انفال / 26 و 45.

ساخت؛ شاید شکر نعمتش را به جا آورید! ای کسانی که ایمان آورده اید! هنگامی که (در میدان نبرد) با گروهی روبه رو می شوید، ثابت قدم باشید! و خدا را فراوان یاد کنید، تا رستگار شوید!»

### تفسیر

يك نگاه کوتاه به جوامع اسلامی در عصر ما و شکست های پی در پی که در برابر دشمنان دامن گیرشان می شود و فتنه های «استعمار» و «صهیونیسم» و «الحاد» و مادی گری و مفاسد اخلاقی و متلاشی شدن خانواده ها و سقوط جوانان در دامن فحشاء و انحطاط و عقب گرد علمی، حقیقت و محتوای آیه را مجسم می سازد که چگونه این فتنه ها دامن کوچک و بزرگ، نیک و بد و عالم و جاهل را فرا گرفته است و این ها هم چنان ادامه خواهد یافت تا آن زمان که مسلمانان روح اجتماعی پیدا کنند و نظارت همگانی را در جامعه عملی پذیرند و دو وظیفه امر به معروف و نهی از منکر به عنوان وظیفه قطعی و تخلف ناپذیر عملی گردد.

بار دیگر قرآن دست مسلمانان را گرفته و بگذشته تاریخشان باز می گرداند و به آن ها حالی می کند که در چه پایه ای بودید و اکنون در چه مرحله ای قرار دارید تا درسی را که در آیات قبل به آن ها آموخت به خوبی درک کنند.

می گوید: «به خاطر بیاورید آن زمان را که شما گروهی کوچک و ناتوان بودید و در چنگال دشمنان گرفتار، و آن ها می خواستند شما را به ضعف و ناتوانی بکشاند»؛ «وَ اذْكُرُوا اِذْ اَنْتُمْ قَلِيلٌ مُّسْتَضْعَفُونَ فِي الْاَرْضِ».

«آن چنان که می ترسیدند مشرکان و مخالفان شما را به سرعت بربایند»؛ «تَخَافُونَ اَنْ يَّتَخَفَكُمُ النَّاسُ».

این تعبیر، تعبیر لطیفی است که نهایت ضعف و کمی نفرت مسلمانان را در آن زمان آشکار می سازد آن چنان که گویی همانند يك جسم كوچك در هوا معلق بودند که دشمن به آسانی می توانست آن ها را برباید و این اشاره به وضع مسلمانان در مکه قبل از هجرت در برابر مشرکان نیرومند و یا اشاره به مسلمانان بعد از هجرت در مقابل قدرت های بزرگ آن روز همانند ایران و روم است.

«ولی خداوند شما را پناه داد»؛ «فَأَوَّكُنَّ».

«و با یاری خود شما را تقویت کرد»؛ «وَأَيَّدَكُم بِنَصْرِهِ».

«و از روزی های پاکیزه شما را بهره مند ساخت»؛ «وَرَزَقَكُم مِّنَ الطَّيِّبَاتِ».

«شاید شکر نعمت او را به جا آرید»؛ «لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ».

## 50. افشای اسرار نظام اسلامی، خیانت است

### اشاره

قرآن کریم می فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ وَتَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ \* وَاعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَأَنَّ اللَّهَ عِندَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ»؛ (1) «ای کسانی که ایمان آورده اید به خدا و پیامبر خیانت نکنید و (نیز) در امانات خود خیانت روا مدارید در حالی که متوجهید و می دانید. و بدانید اموال و اولاد شما وسیله آزمایش است و پاداش عظیم (برای آن ها که از عهده امتحان برآیند) نزد خدا است.»

### تفسیر

### شأن نزول

در باره نزول آیات فوق روایاتی نقل شده، از جمله امام باقر و امام صادق (علیهما السلام)

ص: 162



چنین روایت کرده اند که پیامبر دستور داد یهود «بنی قریظه» (طائفه ای از یهود مدینه) را محاصره کنند این محاصره بیست و یک شب ادامه یافت، لذا ناچار شدند پیشنهاد صلحی همانند صلحی که برادرانشان از طائفه «بنی نضیر» (گروه دیگری از یهود مدینه) کرده بودند بکنند به این ترتیب که از سرزمین مدینه کوچ کرده و به سوی شام بروند، پیامبر از این پیشنهاد امتناع کرد (شاید به این جهت که صداقتشان در این پیشنهاد مشکوک بود) و فرمود تنها باید حکمیت «سعد بن معاذ» را بپذیرید آن ها تقاضا کردند که پیامبر «ابو لبابه» را (که یکی از یاران پیامبر در مدینه بود) نزد آن ها بفرستد و «ابو لبابه» با آن ها سابقه دوستی داشت و خانواده و فرزندان و اموالش نزد آن ها بود.

پیامبر این پیشنهاد را قبول کرد، و ابو لبابه را نزد آن ها فرستاد آن ها با «ابو لبابه» مشورت کردند که آیا صلاح است حکمیت «سعد بن معاذ» را بپذیرند؟

ابو لبابه اشاره به گلوی خود کرد یعنی اگر بپذیرید کشته خواهید شد، تن به این پیشنهاد ندهید، پیک وحی خدا جبرئیل این موضوع را به پیامبر خبر داد.

ابولبابه می گوید هنوز گام بر نداشته بودم متوجه شدم که من به خدا و پیامبر خیانت کردم آیه های فوق درباره او نازل شد.

در این هنگام «ابو لبابه» سخت پریشان گشت به طوری که خود را با طنابی به یکی از ستون های مسجد پیامبر بست و گفت به خدا سوگند نه غذا می خورم و نه آب می نوشم تا مرگ من فرارسد، مگر این که خداوند توبه مرا بپذیرد.

هفت شبانه روز گذشت نه غذا خورد و نه آب نوشید آن چنان که بی هوش به روی زمین افتاد خداوند توبه او را پذیرفت، این خبر وسیله مؤمنان به اطلاع او

رسید، ولی او سوگند یاد کرد که من خود را از ستون باز نمی‌کنم تا پیامبر بیاید و مرا بگشاید.

پیامبر آمد و او را گشود ابو لبابه گفت برای تکمیل توبه خود خانه ام را که در آن مرتکب گناه شده ام رها خواهم ساخت و از تمام اموالم صرف نظر می‌کنم، پیامبر فرمود کافی است که يك سوم از اموالت را در راه خدا صدقه بدهی. (1) همین مضمون در کتب اهل تسنن نیز درباره شأن نزول آیه آمده است، ولی از آن جا که آیات گذشته مربوط به حادثه بدر بود بعضی بعید دانسته اند این آیه درباره داستان یهود و «بنی قریظه» باشد؛ زیرا این جریان مدت ها بعد واقع شد و، لذا گفته اند منظور از روایات فوق این است که داستان ابو لبابه یکی از مصادیق آیه می‌تواند باشد نه این که در این موقع نازل گردیده باشد و این تعبیر در مورد شأن نزول آیات سابقه دارد.

مثلاً در بعضی از کتب، از پاره ای از صحابه نقل شده که فلان آیه در مورد قتل عثمان نازل گردیده در حالی که می‌دانیم قتل عثمان سالیان دراز بعد از وفات پیامبر بود.

این احتمال نیز هست که آیه در حادثه "بنی قریظه" نازل شده باشد اما چون تناسب با آیات بدر داشته به فرمان پیامبر به آن ها ملحق شده است.

## 51. دستورات ویژه در ارتباط با جهاد

### اشاره

مفسران نوشته اند که ابو سفیان هنگامی که با تردستی خاصی کاروان تجارتی قریش را از قلمرو مسلمانان به سلامت بیرون برد کسی را به سراغ ارتش قریش که عازم

ص: 164

---

1- . حویزی، عبدعلی بن جمعه، نور الثقلین، ج 2، ص: 143.

میدان بدر بود فرستاد که دیگر نیازی به مبارزه شما نیست باز گردید، ولی " ابو جهل " که غرور و تکبر و تعصب خاصی داشت سوگند یاد کرد که ما هرگز باز نمی گردیم تا این که به سرزمین بدر برویم (و بدر قبل از این جریان یکی از مراکز اجتماع عرب بود که در هر سال يك بازار تجارتي در آن تشکیل می شد) و سه روز در آن جا خواهیم ماند، و شترانی ذبح می کنیم و غذای مفصلی راه می اندازیم و شراب می نوشیم و خوانندگان برای ما می خوانند و می نوازند تا صدای ما به گوش عرب برسد و قدرت و قوت ما تثبیت گردد.

اما سرانجام کارشان به شکست کشید و به جای جام شراب جام های مرگ نوشیدند، و در عوض «خوانندگان»، «نوحه گران» بر عزای آن ها نشستند! آیات فوق هم اشاره ای به این موضوع دارد و مسلمانان را از این گونه کارها نهی می کند، و هم به دنبال دستورهای گذشته در مورد جهاد يك سلسله دستورهای دیگر به آن ها می دهد.

### چند دستور مهم به مسلمانان

1. نخست می گوید: «ای کسانی که ایمان آورده اید هنگامی که گروهی از دشمنان را در برابر خود در میدان نبرد ببینید ثابت قدم باشید»؛  
«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا».

یعنی یکی از نشانه های بارز ایمان ثابت قدم در همه زمینه ها مخصوصاً در پیکار با دشمنان حق است.

2. «خدا را فراوان یاد کنید تا رستگار و پیروز شوید»؛ «وَ اذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ».

شک نیست که منظور از یاد خدا تنها ذکر لفظی نیست؛ بلکه خدا را در درون جان حاضر دیدن و به یاد علم و قدرت بی پایان و رحمت و وسیعش بودن است، این توجه به خدا روحیه سرباز مجاهد را تقویت می کند و در پرتو آن

احساس می نماید که در میدان مبارزه تنها نیست، تکیه گاه نیرومندی دارد که هیچ قدرتی در برابر آن مقاومت نمی کند، و اگر هم کشته شود به بزرگ ترین سعادت، یعنی سعادت شهادت رسیده است و در جوار رحمت حق رستگار خواهد بود، خلاصه یاد خدا به او نیرو و آرامش و قوت و قدرت و پایمردی می بخشد.

به علاوه یاد و عشق خدا، عشق زن و فرزند و مال و مقام را از دل بیرون میراند و توجه به خدا آن ها را که باعث سستی در امر مبارزه و جهاد می شود از خاطر می برد، چنان که «امام سجاد» زین العابدین (علیه السلام) در دعای معروف صحیفه که برای «مرزبانان اسلام» و مدافعان سرحدات مسلمین خوانده به پیش گاه خدا چنین عرض می کند:

«و انسهتم عند لقائهم العدو ذکر دنیاهم الخداعة و امح عن قلوبهم خطرات المال الفتون و اجعل الجنة نصبا عينهم؛<sup>(1)</sup>

پروردگارا! (در پرتو یاد خویش) یاد دنیای فریبنده را از دل این پاسداران مبارز بیرون کن، و توجه به زرق و برق اموال را از قلب آن ها دور ساز، و بهشت را در برابر چشمان فکر آن ها قرار ده».

3. یکی دیگر از مهم ترین برنامه های مبارزه توجه به مسأله رهبری و اطاعت از دستور پیشوا و رهبر است همان دستوری که اگر انجام نمی گرفت جنگ بدر به شکست کامل مسلمانان منتهی می شد.<sup>(2)</sup>

ص: 166

---

1- . صحیفه سجادیه.

2- . مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج 7، ص: 133.

## اشاره

قرآن می فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَجُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا \* يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا \* وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا \* هُوَ الَّذِي يُصَدِّقُنِي لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا»؛ (1) «در آن هنگام که لشکرهایی (عظیم) به سراغ شما آمدند، ولی ما باد و طوفان سختی بر آنان فرستادیم و لشکریانی که آن ها را نمی دیدید (و به این وسیله آن ها را در هم شکستیم)؛ و خداوند همیشه به آن چه انجام می دهید بینا بوده است. ای کسانی که ایمان آورده اید! نعمت خدا را بر خود به یاد آورید ای کسانی که ایمان آورده اید! خدا را بسیار یاد کنید، و صبح و شام او را تسبیح گوید! شما تقاضای رحمت می کنید تا شما را از ظلمات (جهل و شرک گناه) به سوی نور (ایمان و علم و تقوا) رهنمون گردد؛ اونسبت به مؤمنان همواره مهربان بوده است!»

## تفسیر

ای کسانی که ایمان آورده اید یاد کنید نعمت الهی را بر شما موقعی که آمد شما را لشکری که شما را هلاک کند، پس ما فرستادیم بر آن ها باد سختی و لشکری که نمی دیدید آن ها را و خداوند، به آن چه عمل می کنید بینا است.

این آیه شریفه راجع به غزوه خندق و جنگ احزاب است و شرح این قصه بسیار مفصل است و اخبار زیادی از عامه و خاصه در این باب رسیده از این که

ص: 167

مشرکین از جمیع احزاب همدست شدند و عده آن ها بالغ بر ده هزار و جمعیت مسلمین بین هفتصد و هزار علی اختلاف، بوده و دستور حفر خندق به اشاره سلمان فارسی و معجزاتی که از پیغمبر در حفر خندق ظاهر شد مثل آن صخره که حضرت سه ضربه زد که برق عظیمی از ضربات حضرت ظاهر شده که بشارت فتح یمن و شام و مدائن بود و قضیه ضیافت جابر و اطعام حضرت تمام مهاجر و انصار را بیک صاع جو که نان شده بود و یک بز که طبخ شده بود بدون این که از نان در تنور کم شود و از گوشت در دیگ و قضیه پسران جابر که آن ها را زنده فرمود و با حضرت طعام خوردند و قضیه عمرو بن عبد ود و امیر المؤمنین و شرح مبارزه آن ها و کشته شدن عمرو به دست امیر المؤمنین و فرمایش پیغمبر که می فرماید:

«ضربة علی یوم الخندق افضل من عبادة الثقلین».

و در بعضی روایات آمده است:

«افضل من عبادة امة محمد(صلی الله علیه وآله)».

و در مجمع و برهان مفصل نقل کرده اند و ما فقط به تفسیر آیه شریفه اکتفاء می کنیم.

«یا ایُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا»؛ خطاب به تمام مؤمنین است.

«اذْکُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَیْکُمْ»؛ که همین فتح احزاب و خندق به دست امیر المؤمنین که گفتند پیغمبر در مبارزه علی با عمرو فرمود: «برز الایمان کله الکفر کله» که اگر این فتح نشده بود اسمی از اسلام باقی نمی ماند.

«إِذْ جَاءَتْکُمْ جُنُودٌ»؛ که تمام احزاب همدست شدند و بالغ بر ده هزار و عده شما مؤمنین بسیار کم بالغ بر هفتصد یا هزار خداوند برای نصرت شما، «فَأَرْسَلْنَا

عَلَيْهِمْ رِيحاً» باد سختی وزید که لشکر کفدر هم ریخته ریگ های بیابان به سر و صورت آن ها اصابت می کرد تمام بساط آن ها را برچیده طعام های آن ها مملو از خاك و ریگ شده.

«وَجُنُوداً لَّمْ تَرَوْهَا»؛ ملائکه آمدند بیاری مسلمین و دفع کفار و مشرکین و احزاب.

«وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا»؛ خوب و بدکارها را می داند تمام مؤمنین و منافقین و رفتار و کردار آن ها را می بیند. (1)

**بیان صاحب تفسیر شریف «نمونه»**

### **آزمایش بزرگ الهی در میدان احزاب**

این آیات و چندین آیه بعد از آن که مجموعاً هفده آیه را تشکیل می دهد پیرامون یکی از بزرگ ترین آزمون های الهی در مورد «مؤمنان» و «منافقان» و امتحان صدق گفتار آن ها در عمل - که در آیات گذشته از آن بحث شد- سخن می گوید.

این آیات از یکی از مهم ترین حوادث تاریخ اسلام، یعنی جنگ احزاب، بحث می کند، جنگی که در حقیقت نقطه عطفی در تاریخ اسلام بود و کفه موازنه قوا را در میان اسلام و کفر به نفع مسلمین بر هم زد و پیروزی در آن کلیدی بود برای پیروزی های بزرگ آینده، و در حقیقت کمر دشمنان در این غزوه شکست و بعد از آن نتوانستند کار مهمی صورت دهند.

جنگ «احزاب» چنان که از نامش پیدا است مبارزه همه جانبه ای از ناحیه

ص: 169

---

1- . طیب، عبدالحسین، اطیب البیان فی تفسیر القرآن، ج 10، ص: 480.

عموم دشمنان اسلام و گروه های مختلفی بود که با پیشرفت این آئین منافع نامشروعشان به خطر می افتاد.

نخستین جرقه جنگ از ناحیه گروهی از یهود «بنی نضیر» روشن شد که به مکه آمدند و طایفه «قریش» را به جنگ با پیامبر (صلی الله علیه و آله) تشویق کردند و به آن ها قول دادند تا آخرین نفس در کنارشان می ایستند، سپس به سراغ قبیله «غطفان» رفتند، و آن ها را نیز آماده کارزار کردند.

این قبائل از هم پیمانان خود مانند قبیله «بنی اسد» و «بنی سلیم»، نیز دعوت کردند، و چون همگی خطر را احساس کرده بودند، دست به دست هم دادند تا کار اسلام را برای همیشه یکسره کنند، پیامبر (صلی الله علیه و آله) را به قتل برسانند، مسلمین را در هم بکوبند، مدینه را غارت کنند، و چراغ اسلام را خاموش سازند.

مسلمانان که خود را در برابر این گروه عظیم دیدند به فرمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) به شور نشستند و قبل از هر چیز با پیشنهاد سلمان فارسی، اطراف مدینه را خندقی کردند تا دشمن به آسانی نتواند از آن عبور کند و شهر را مورد تاخت و تاز قرار دهد (و به همین جهت یکی از نام های این جنگ، جنگ خندق است).

لحظات بسیار سخت و خطرناکی بر مسلمانان گذشت، جان ها به لب رسیده بود، منافقین در میان لشکر اسلام سخت به تکاپو افتاده بودند، جمعیت انبوه دشمن و کمی لشگریان اسلام در مقابل آن ها (تعداد لشکر کفر را ده هزار، و لشکر اسلام را سه هزار نفر نوشته اند) و آمادگی آن ها از نظر تجهیزات جنگی و فراهم کردن وسائل لازم، آینده سخت و دردناکی را در برابر چشم مسلمانان مجسم می ساخت.



ولی خدا می خواست در این جا آخرین ضربه بر پیکر کفر فرود آید، صف منافقین را نیز از صفوف مسلمین مشخص سازد، توطئه گران را افشا کند، و مسلمانان راستین را سخت در بوته آزمایش قرار دهد.

سرانجام این غزوه به پیروزی مسلمانان تمام شد، طوفانی سخت به فرمان خدا وزیدن گرفت، خیمه و خرگاه و زندگی کفار را در هم ریخت، رعب و وحشت شدیدی در قلب آن ها افکند، و نیروهای غیبی فرشتگان به یاری مسلمانان فرستاد.

قدرت نمائی های شگرفی هم چون قدرت نمایی امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در برابر عمرو بن عبد ود بر آن افزوده شد، و مشرکان بی آن که بتوانند کاری انجام دهند پا به فرار گذاردند.

آیات هفده گانه فوق نازل شد و با تحلیل های کوبنده و افشاگرانه خود به عالی ترین وجه از این حادثه مهم برای پیروزی نهایی اسلام و کوبیدن منافقان بهره گیری کرد.

این دورنمایی بود از جنگ احزاب که در سال پنجم هجری واقع شد (1).

از این جا به سراغ تفسیر آیات می رویم و سایر جزئیات این غزوه را به بحث نکات و می گذاریم. قرآن این ماجرا را نخست در يك آیه خلاصه می کند سپس در 16 آیه دیگر به بیان خصوصیات آن می پردازد.

می گوید: «ای کسانی که ایمان آورده اید نعمت بزرگ خدا را بر خودتان به یاد آورید

ص: 171

---

1 - «آن چه در بالا گفته شد فشرده بحث مشروحی است که مورخان اسلامی از جمله «ابن اثیر» در «کامل» آورده اند.

در آن هنگام که لشکرهای (عظیمی) به سراغ شما آمدند؛ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ».

«ولی ما باد و طوفانی بر آن ها فرستادیم و لشکریانی که آن ها را نمی دیدید، و به این وسیله آن ها را در هم کوبیدیم»؛ «فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَجُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا».

«و خداوند به تمام کارهایی که انجام می دهید (و کارهایی که هر گروه در این میدان بزرگ انجام دادند) بصیر و بینا است»؛ «وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا».

در این جا چند مطلب قابل دقت است:

1. تعبیر به اذکروا نشان می دهد که این آیات بعد از پایان جنگ و گذشتن مقداری از زمان که به مسلمانان اجازه داد آن چه را دیده بودند در فکر خود مورد تحلیل قرار دهند نازل گردید تا تأثیر عمیق تری بخشد.

2. تعبیر به جنود اشاره به احزاب مختلف جاهلی (مانند قریش، غطفان بنی سلیم، و بنی اسد، و بنی فزاره و بنی اشجع و بنی مره) و طایفه یهود داخل مدینه است.

3. منظور از «جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا» که به یاری مسلمانان آمدند همان فرشتگانی است که یاری آن ها نسبت به مؤمنان در غزوه بدر نیز صریحاً در قرآن مجید آمده است، ولی همان گونه که در ذیل آیه 9 سوره انفال بیان کردیم دلیلی در دست نیست که فرشتگان، این جنود الهی ناپیدا، رسماً وارد میدان و مشغول جنگ شده باشند؛ بلکه قرآنی در دست است که نشان می دهد آن ها برای تقویت روحیه مؤمنان و دلگرمی آنان نازل گشته اند (1).

ص: 172

---

1- جهت مطالعه بیش تر ر.ک: توضیح بیش تر مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج 7، ص: 103.

آیه بعد که ترسیمی از وضع بحرانی جنگ احزاب، و قدرت عظیم جنگی دشمنان، و نگرانی شدید بسیاری از مسلمانان است چنین می گوید: «به خاطر بیاورید زمانی را که آن ها از طرف بالا و پائین شهر شما وارد شدند (و مدینه را در محاصره خود قرار دادند) و هنگامی را که چشم ها از شدت وحشت خیره شده بود جان ها به لب رسیده بود، و گمان های گوناگون بدی به خدا می بردید. (1)

### 53. توکل به خداوند، ضامن عزت و استقلال است

#### اشاره

قرآن کریم می فرماید:

«وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً \* وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا»؛ (2) «و هر کس تقوای الهی پیشه کند، خداوند راه نجاتی برای او فراهم می کند، و او را از جایی که گمان ندارد روزی می دهد؛ و هر کس بر خدا توکل کند، کفایت امرش را می کند؛ خداوند فرمان خود را به انجام می رساند؛ و خدا برای هر چیزی اندازه ای قرار داده است!»

#### تفسیر

«وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ... قَدْرًا»؛ می فرماید: «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ» و هر کس از محرمات الهی به خاطر خدا و ترس از او بپرهیزد، و حدود او را نشکند، و حرمت شرایعش را هتک ننموده، به آن عمل کند؛ «يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً»؛ خدای تعالی برایش راه نجاتی از تنگنای مشکلات زندگی فراهم می کند،

ص: 173

1- . مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج 17، ص: 217.

2- . طلاق / 2 و 3.

چون شریعت او فطری است، و خدای تعالی بشر را به وسیله آن شرایع به چیزی دعوت می کند که فطرت خود او اقتضای آن را دارد، و حاجت فطرتش را بر می آورد، و سعادت دنیایی و آخرتیش را تأمین می کند، و از همسر و مال و هر چیز دیگری که مایه خوشی زندگی او و پاکی حیاتش باشد، از راهی که خود او احتمالش را هم ندهد و توقعش را نداشته باشد روزی می فرماید، پس مؤمن این ترس را به خود راه ندهد که اگر از خدا بترسد و حدود او را محترم بشمارد و به این جهت از آن محرمات کام نگیرد، خوشی زندگیش تأمین نشود، و به تنگی معیشت دچار گردد، نه، این طور نیست، برای این که رزق از ناحیه خدای تعالی ضمانت شده و خدا قادر است که از عهده ضمانت خود بر آید.

«وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ»؛ و کسی که بر خدا توکل کند، از نفس و هواهای آن، و فرمان هایی که می دهد، خود را کنار بکشد و اراده خدای سبحان را بر اراده خود مقدم بدارد، و عملی را که خدا از او می خواهد بر عملیکه خودش دوست دارد ترجیح بدهد، و به عبارتی دیگر به دین خدا متدین شود و به احکام او عمل کند.

«فَهُوَ حَسْبُهُ»؛ چنین کسی خدا کافی و کفیل او خواهد بود، و آن وقت آن چه را که او آرزو کند، خدای تعالی هم همان را برایش می خواهد، البته آن چه را که او به مقتضای فطرتش مایه خوشی زندگی و سعادت خود تشخیص می دهد، نه آن چه را که واهمه کاذبش سعادت و خوشی می داند.

و این که فرمود: خدا کافی و کفیل او است، علتش این است که خدای تعالی آخرین سبب است، که تمامی سبب ها بدو منتهی می شود، در نتیجه وقتی او چیزی را اراده کند به جا می آورد و به خواسته خود می رسد، بدون این که

اراده اش دگرگونی پذیرد، او است که می گوید: «مَا يُبَدِّلُ الْقَوْلَ لَدَيَّ»؛ (1) و چیزی بین او و خواسته اش حائل نمی گردد، چون او است که می گوید: «وَ اللَّهُ يَحْكُمُ لَا مُعْتَبَرٍ لِحُكْمِهِ»؛ (2) و اما سایر اسباب که انسان ها در رفع حوائج خود متوسل بدان ها می شوند، سببیت خود را از ناحیه خدا مالکند، و آن مقدار را مالکند که او به آن ها داده، و هر صاحب قدرتی آن مقدار قدرت دارد که به آن داده، در نتیجه در مقام فعل آن مقدار می تواند عمل کند که او اجازه اش داده باشد.

پس تنها خدا برای هر کس که بر او توکل کند کافی است، و هیچ سبب دیگر چنین نیست، «إِنَّ اللَّهَ بِالْغَيْبِ أَمْرٌ»؛ خدا به هر چه بخواهد می رسد، او است که فرموده: «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»؛ (3) و نیز فرموده: «قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا»، پس هیچ چیز نیست مگر آن که قدری معین و حدی محدود دارد، و خدای سبحان موجودی است که هیچ حدی او را تحدید نمی کند، و هیچ چیزی به او احاطه نمی یابد، و او خودش محیط به هر چیز است.

### شرح مفاد آیه کریمه فوق

این معنای آیه بود، از نظر این که در بین آیات طلاق واقع شده و با مورد طلاق منطبق می شود، و اما اگر از سیاق و مورد صرف نظر کنیم، و اطلاق خود آیه را در نظر بگیریم، جمله «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ» این مفاد

ص: 175

- 1- . «نزد من سخن دگرگونه نمی شود.» (ق / 29)
- 2- . «خدای تعالی حکم می کند، و چیزی نمی تواند حکمش را عقب اندازد.» (رعد / 41)
- 3- . «امر او هنگامی که چیزی را اراده کرده باشد تنها این است که بگوید باش و آن چیز موجود شود.» (یس / 82)

را به دست می دهد که هر کس از خدا بترسد و به حقیقت معنای کلمه پروا داشته باشد- که البته چنین تقوایی حاصل نمی شود مگر با معرفت نسبت به خدا و اسما و صفات او - و سپس به خاطر رعایت جانب او از محرمات و ترك واجبات - که لازمه آن این است که اراده نکند مگر فعل و ترکی را که او اراده کرده باشد، و لازمه این هم آن است که اراده اش در اراده خدای تعالی مستهلك شده باشد - چنین کسی هیچ عملی انجام نمی دهد مگر از اراده ای از خدا.

لازمه این نیز آن است که خود را و متعلقات خود از مشخصات و افعالش را ملك خدای تعالی بداند، آن هم ملك طلق او، و او را مالك علی الاطلاق خود بداند، مالکی که به هر نحو بخواهد می تواند در ملكش تصرف کند، و این ملکیت همان ولایت خدایی است که خدا با آن ولایت متولی امر بنده اش می باشد، پس برای بنده از ملك حقیقی چیزی باقی نمی ماند مگر آن چه که خدای سبحان تملیک کرده باشد، تازه همان را هم که او دارد باز به ملکیت خدا باقی است، و ملك همه اش از خدای عز و جل است.

این جاست که خدای تعالی چنین بنده ای را به حکم «يَجْعَلُ لَهُ مَخْرَجًا» از تنگنای وهم و زندان شرك نجات می دهد، دیگر به اسباب ظاهری دل بسته نیست و به حکم «وَيَرْزُقُهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ» از جایی که او احتمالش را هم ندهد رزق مادی و معنویش را فراهم می کند، اما رزق مادیش را بدون پیش بینی خود او می رساند، برای این که او قبل از رسیدن به چنین توکلی رزق خود را حاصل دسترنج خود و اثر اسباب ظاهری می دانست، همان اسبابی که دل به آن بسته بود، و از آن اسباب هم که بسیار زیادند جز به اندکی اطلاع نداشت، و مثلش مثل کسی بود که

در شبی بس ظلمانی نور بسیار ضعیفی پیش پایش را روشن کرده باشد، و از ما و برای آن فضای اندک بی خبر باشد، و لیکن خدای سبحان از همه اسباب خبر دارد، و او است که اسباب و مسببات را پشت سر هم می چیند، و هر طوری که بخواهد نظام می بخشد، و به هر يك از آن اسباب بخواهد اجازه تأثیر می دهد تأثیری که خود بنده چنان تأثیری برای آن سراغ نداشته.

و اما رزق معنوی را - که رزق حقیقی هم همانست، چون مایه حیات جان انسانی است، و رزقی است فناپذیر - بدون پیش بینی خود او می رساند، دلیلش این است که انسان نه از چنین رزقی آگهی دارد و نهمی داند که از چه راهی به وی می رسد.

و کوتاه سخن این که: خدای سبحان که، ولی و عهده دار سرپرستی بنده متوکل خویش است، او را از پرتگاه هلاکت بیرون می کشد، و از طریقی که خود او پیش بینی آن را نمی کند، روزی می دهد، و چنین بنده ای به خاطر این که بر خدای تعالی توکل کرده، و همه امور خود را به او واگذار نموده، هیچ چیز از کمال و از نعمت هایی را که قدرت به دست آوردن آن را در خود می بیند از دست نمی دهد، خلاصه آن چه را که امیدوار بود به وسیله سعی و کوشش خود به دست آورد همان را خدای تعالی برایش فراهم می کند، برای این که او به وی توکل کرد، و کسی که بر خدا توکل کند، خدا همه کاره او می شود، و هیچ سبب از اسباب ظاهری این طور نیست، برای این که هر سببی را که در نظر بگیری يك بار کارگر می افتد بار دیگر نمی افتد، ولی خدای تعالی این طور نیست، «إِنَّ اللَّهَ بِالْعُمْرَةِ» چون خدا به کار خود می رسد و تمامی امور در حیطه قدرت خدای تعالی است «قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ

شَيْءٍ قَدْرًا» و وقتی حدود و اندازه هر موجودی را خدای تعالی معین می کند، بنده متوکل هم یکی از موجودات است، او نیز از تحت قدرت خدا خارج نیست، پس اندازه ها و حدود او نیز به دست خدا است.

و چنین مقامی تنها نصیب صالحین از اولیای این امت می شود، و اما افراد پایین تر یعنی افراد متوسط از اهل تقوی که درجات پایین تری از حیث معرفت و عمل دارند، از موهبت ولایت خدایی هم آن مقداری برخوردارند که با اخلاص ایمان و اعمال صالحشان مطابقت دارد، و چنان نیست که هیچ بهره ای از این موهبت نداشته باشند، چگونه محروم باشند با این که خدای عز و جل فرموده: «وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ»؛ (1) و جای دیگر به طور مطلق فرموده: «وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ» (2).

آری همین که به دین حق متدین هستند، و این سنت حیات را پذیرفته، ورود و خروجشان در امور ناشی از اراده خدای تعالی است، خود تقوی الله و توکل بر او است، برای این که این گونه افراد مؤمن و متقی اراده خدای تعالی را در جای اراده خودشان قرار داده اند، در نتیجه به همان مقدار از سعادت زندگی برخوردار می شوند، و خدای تعالی برایشان از هر نامالیمی مخرجی قرار می دهد، و از جایی که خود آنان به فکرشان نرسد روزیشان می دهد، و پروردگارشان کافی ایشان است، و او به کار خود می رسد و اراده خود را به کرسی می نشاند، و چگونه چنین نباشد با این که او است که برای هر چیزی قدر و مقداری معین کرده است.

و این مؤمنین از محرومیت از سعادت هم آن مقدار سهم دارند که شرك

ص: 178

---

1- . «و خداوند ولی و سرپرست مؤمنان است.» (آل عمران / 68)

2- . «خداوند یار و یاور پرهیزکاران است.» (جاثیه / 19)



در ایمان و عملشان رخنه کرده باشد، و رخنه هم می کند، چون همان طور که در بالا گفتیم غیر از صالحان از اولیای خدا، آن ها که از رتبه پایین ترند از شرك خالی نیستند، هم چنان که فرمود: «وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ»؛ (1) و از سوی دیگر به طور مطلق فرموده: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ» (2).

و نیز فرموده: «وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا»؛ (3) یعنی هر کسی که از شرك توبه کند، و باز به طور مطلق فرموده: «وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (4).

پس مؤمن به هیچ درجه از درجات ولایت الله بالا- نمی رود مگر با توبه از شرك خفی که هر مرحله از آن پایین تر از درجه ولایت آن مرحله است.

آیه مورد بحث از آیات برجسته قرآن است، و مفسرین درباره جمله جمله آن سخنانی پراکنده دارند، که از نقلش صرف نظر می کنیم. (5)

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ»؛ (6) «مؤمنان، تنها کسانی هستند که هر گاه نام خدا برده شود، دل هاشان ترسان می گردد؛ و هنگامی که آیات او بر آن ها خوانده می شود، ایمانشان فزون تر می گردد؛ و تنها بر پروردگارشان توکل دارند.»

ص: 179

1- «بیش ترشان به خدا ایمان نمی آورند، مگر آن که در عین حال مشرکند.» (یوسف / 106)

2- «خدا این گناه را که به وی شرك بورزند نمی آمرزد.» (نساء / 48)

3- «و من به طور قطع آمرزنده هر کسی هستم که توبه کند، و ایمان آورده عمل صالح انجام دهد.» (طه / 82)

4- «از خدا طلب مغفرت کنید که خدا آمرزنده مهربان است.» (مزمّل / 20)

5- طباطبایی، محمدحسین، تفسیر المیزان، مترجم: موسوی، محمداقبر، ج 19، ص: 527.

6- انفال / 2.

## پنج صفت ویژه مؤمنان

در آیه گذشته به تناسب گفتگویی که در امر غنائم میان بعضی از مسلمانان روی داده بود سخن از تقوا و پرهیزکاری و ایمان به میان آمد، برای تکمیل این موضوع در آیات مورد بحث صفات «مؤمنان راستین و حقیقی» در عباراتی کوتاه و پر معنی بیان شده است.

در این آیات خداوند به پنج قسمت از صفات برجسته مؤمنان اشاره کرده که سه قسمت آن، جنبه روحانی و معنوی و باطنی دارد و دو قسمت آن جنبه علمی و خارجی، سه قسمت اول عبارتند از «احساس مسئولیت» و «تکامل ایمان» و «توکل» و دو قسمت دیگر عبارتند از «ارتباط با خدا» و «ارتباط و پیوند با خلق خدا».

نخست می گوید: «مؤمنان تنها کسانی هستند که هر وقت نام خدا برده شود، دل های آن ها به خاطر احساس مسئولیت در پیش گاهش ترسان می گردد»؛ «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ».

«وجل» همان حالت خوف و ترسی است که به انسان دست می دهد که سرچشمه آن یکی از این دو چیز است، گاهی به خاطر درک مسئولیت ها و احتمال عدم قیام به وظائف لازم در برابر خدا می باشد، و گاهی به خاطر درک عظمت مقام و توجه به وجود بی انتها و پر مهابت او است.

توضیح این که: گاه می شود انسان به دیدن شخص بزرگی که راستی از هر نظر شایسته عنوان عظمت است می رود. شخص دیدار کننده گاهی آن چنان تحت تأثیر مقام پر عظمت او قرار می گیرد، که احساس يك نوع وحشت در درون قلب

خویش می نماید، تا آن جا که به هنگام سخن گفتن لکنت زبان پیدا می کند و حتی گاهی حرف خود را فراموش می نماید، هر چند آن شخص بزرگ نهایت محبت و علاقه را به او و همه دارد، و کار خلافی نیز از این شخص سر نزده است، این نوع ترس، بازتاب و عکس العمل درك عظمت است.

قرآن مجید می گوید: «لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْنَهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ»؛ (1)

«اگر این قرآن را بر کوه نازل می کردیم، خاشع و ترسان و از خوف خدا شکافته می شد»؛ و نیز می خوانیم «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ»؛ (2)

«تنها بندگان عالم و آگاه از عظمت خدا، از او می ترسند».

و به این ترتیب پیوندی میان آگاهی و خوف، همواره بر قرار است، بنا بر این اشتباه است، که ما سرچشمه خوف و خشیت را تنها عدم انجام وظایف و مسئولیت ها بدانیم.

سپس دومین صفت آن ها را چنین بیان می کند: آن ها همواره در مسیر «تکامل» پیش می روند و لحظه ای آرام ندارند، «و هنگامی که آیات خدا بر آن ها خوانده شود بر ایمانشان افزوده می شود»؛ «وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا» نمو و تکامل، خاصیت همه موجودات زنده است، موجود فاقد نمو و تکامل یا مرده است و یا در سرآشویی مرگ قرار گرفته، مؤمنان راستین، ایمانی زنده دارند، که نهالش با آبیاری از آیات خدا روز بروز نمو بیش تر و گلها و شکوفه ها و میوه های تازه تری پیدا می کند،

ص: 181

1- . حشر / 21.

2- . فاطر / 28.

آن ها هم چنان مردگان زنده نما در جا نمی زنند، و در يك حال ركود و يك نواختی مرگبار نیستند، هر روز که نو می شود فکر و ایمان و صفات آن ها هم نو می شود.

سومین صفت بارز آن ها این است که «تنها بر پروردگار خویش تکیه و توکل می کنند»؛ «وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ».

افق فکر آن ها آن چنان بلند است که از تکیه کردن بر مخلوقات ضعیف و ناتوان هر قدر هم به ظاهر عظمت داشته باشند، ابا دارد، آن ها آب را از سرچشمه می گیرند و هر چه می خواهند و می طلبند، از اقیانوس بی کران عالم هستی، از ذات پاک پروردگار می خواهند، روحشان بزرگ و سطح فکرشان بلند، و تکیه - گاهشان تنها خدا است.

اشتباه نشود مفهوم توکل آن چنان که بعضی از تحریف کنندگان پنداشته اند، چشم پوشی از عالم اسباب و دست و روی دست گذاشتن و به گوش های نشستن نیست؛ بلکه مفهومش خود سازی و بلند نظری و عدم وابستگی به این و آن و ژرف نگری است، استفاده از عالم اسباب جهان طبیعت و حیات، عین توکل بر خدا است؛ زیرا هر تأثیری در این اسباب است به خواست خدا و طبق اراده او است.

پس از ذکر این سه قسمت، از صفات روحانی و نفسانی مؤمنان راستین می گوید: آن ها در پرتو احساس مسئولیت و درك عظمت پروردگار و هم چنین ایمان فزاینده و بلندنگری توکل، از نظر عمل دارای دو پیوند محکمند، پیوند و رابطه نیرومندی با خدا و پیوند و رابطه نیرومندی با بندگان خدا. (1)

«كَذَلِكَ أَرْسَلْنَاكَ فِي أُمَّةٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهَا أُمَمٌ لِيَتْلُوا عَلَيْهِمُ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ

ص: 182

---

1- . مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج 7، ص: 87.

وَهُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمَنِ قُلْ هُوَ رَبِّي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ مَتَابٍ؛ (1) «همان گونه (که پیامبران پیشین را مبعوث کردیم)، تو را به میان امتی فرستادیم که پیش از آن ها امت های دیگری آمدند و رفتند، تا آن چه را به تو وحی نموده ایم بر آنان بخوانی، در حالی که به رحمان [خداوندی که رحمتش همگان را فراگرفته] کفر می ورزند؛ بگو: «او پروردگار من است! معبودی جز او نیست! بر او توکل کردم؛ و بازگشتم به سوی اوست!»

«قُلْ هُوَ الرَّحْمَنُ أَمَّنَّا بِهِ وَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْنَا فَسَدِّ تَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ»؛ (2) «بگو: او خداوند رحمان است، ما به او ایمان آورده و بر او توکل کرده ایم؛ و به زودی می دانید چه کسی در گمراهی آشکار است!»

«إِذْ هَمَّتْ طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا وَاللَّهُ وَلِيُّهُمَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ»؛ (3) «(و نیز به یاد آور) زمانی را که دو طایفه از شما تصمیم گرفتند سستی نشان دهند (و از وسط راه بازگردند)؛ و خداوند پشتیبان آن ها بود (و به آن ها کمک کرد که از این فکر بازگردند)؛ و افراد باایمان، باید تنها بر خدا توکل کنند!»

### تفسیر

«إِذْ هَمَّتْ»؛ یعنی عزم و قصد کردند.

«طَائِفَتَانِ»؛ دو فرقه و دو طایفه.

«مِنْكُمْ»؛ از شما مسلمین.

«أَنْ تَفْشَلَا»؛ که بترسند و راه جبن پیش گیرند.

ص: 183

1- . رعد / 30.

2- . ملک / 29.

3- . آل عمران / 122.

دو طائفه یکی بنو سلمه بود و دیگری بنو حارثه که دو طائفه از قبیله انصار بودند (از ابن عباس و جابر بن عبد الله و حسن و قتاده و مجاهد و حضرت صادق و حضرت باقر (علیهما السلام)).

جبایی گوید: دو طایفه یکی از مهاجران و یکی از انصار بودند و علت تصمیم آن ها بر نزاع این بود که عبد الله بن ابی سلول در روز احد آنان را گفت که دست از جنگ با مشرکان بردارند و به مدینه بازگردند و آن ها نیز به این کار تصمیم گرفتند، ولی انجام ندادند.

«وَاللَّهُ وَلِيُّهُمَا»؛ و خدا ناصر آنان است.

جابر بن عبد الله گوید: آیه درباره ما (انصار) نازل شده و نازل نشدن آن هم محبوب ما نبود؛ زیرا و الله ولیهما در این آیه است (که مدح ما را می رساند). بعضی از محققان گفته اند که این هم و اراده خاطره ای بود که به فکرشان گذشت نه عزم و اراده قطعی؛ زیرا خداوند آن ها را در عین این تصمیم مدح گفته و اگر هم و تصمیم قطعی بود ذم آن ها اولی از مدح بود.

«وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ»؛ مؤمنان فقط بر خداوند در جمیع احوال و امور توکل کنند.

### ذکر غزوه احد

از حضرت صادق (علیه السلام) روایت است که: سبب غزوه احد این بود که قریش چون از جنگ بدر بازگشتند و 70 کشته و 70 اسیر به مسلمین دادند، ابو سفیان گفت ای مردم قریش زنان خود را اجازه ندهید بر کشتگان خود بگریند که اشک هایشان چون فرو ریزد اندوه و دشمنی محمد (صلی الله علیه وآله) را از دل هایشان ببرد و پس از جنگ احد

بزنان اجازه گریه و ندبه دادند. به هر حال برای جنگ احد 3 هزار سوار و 2 هزار پیاده از مکه بیرون شدند و زنان را نیز با خود بردند چون این خبر به پیغمبر (صلی الله علیه وآله) رسید اصحاب را جمع فرمود و بر جهاد تشویق و تحریکشان نمود.

عبد الله بن ابی سلول گفت یا رسول الله از مدینه بیرون نمی رویم تا در کوچه های مدینه با دشمن بجنگیم تا همه اهل مدینه از خرد و کلان وزن و مرد و پیر و جوان و قوی و ضعیف همه در راه و از پشت بام ها با دشمن جنگ کنند و تاکنون با هیچ دشمنی در داخل مدینه و اندرون حصارهای خود نجنگیدیم مگر این که پیروز شدیم در هر جنگی که از مدینه بیرون رفتیم شکست خوردیم.

سعد بن معاذ و دیگر اوسیان برخاستند و عرضه داشتند که یا رسول الله تاکنون کسی از طوائف عرب بر پیروزی ما طمع نکرده در حالی که مشرک بودیم و اکنون که تو در بین مایی چگونه طمعی توانند کرد حتماً به سوی دشمن بیرون می رویم هر کس از ما کشته شود شهید است و هر کس بماند ثواب مجاهد را دریابد. پیغمبر اکرم رأی ایشان را پسندید و با جمعی از اصحاب برای سنگر گرفتن بیرون شد چنان که خدای تعالی فرماید: «وَإِذْ غَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ...».

عبد الله بن ابی سلول از رفتن با پیغمبر خودداری کرد و جمعی از قبیله خزرج هم با او از جنگ کناره کردند.

قریش به احد رسیدند و پیغمبر اکرم قبلاً با اصحاب سنگر گرفته بود که جمعاً 700 تن بودند و عبد الله بن جبیر را با 50 تیرانداز بر جلو و عقب شکاف کوه احد گماشت که کفار از آن جا حمله نکنند و به عبد الله بن جبیر و یارانش فرمود اگر دیدید که ما کفار را حتی تا پشت دروازه مکه فراری دادیم هرگز از این جا بر مخیزید

و سنگر را خالی مسازید و اگر دیدید که آن‌ها ما را شکست دادند و تا مدینه تعقیب کردند باز از جای خود مجنبید و در مراکز خود ثابت بمانید.

ابو سفیان هم خالد بن ولید را با 200 سوار در کمین نهاد و گفت وقتی دیدید که به هنگام جنگ درهم شدیم از این شکاف بر ایشان در آید و از پشت حمله آرید.

پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) دستور داد اصحاب موضع گرفتند و پرچم را به دست علی داد انصار بر مشرکان قریش حمله بردند و آنان را شکستی مفتضحانه دادند و اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله) در خیمه و مرکز سپاه و متعلقات آن‌ها قرار گرفتند.

خالد با 200 سوار به طرف عبد الله بن جبیر حمله ور شدند، ولی با تیرباران آن‌ها مواجه گشتند و پای بمراجعت نهادند.

اصحاب عبد الله بن جبیر که دیدند یاران پیغمبر اثاث و خیمه‌های مشرکان را غارت می‌کنند به عبد الله گفتند رفقای ما به غنیمت دست یافته و ما بی نصیب ماندیم. عبد الله گفت از خدا بترسید پیغمبر قبلاً به ما فرمود جای خود را هرگز رها نکنیم، ولی آنان سخن وی را نپذیرفتند و یکی یکی جای خود را رها کردند و به جمع کردن غنیمت روی آوردند تا سنگرگاهشان خالی شد و عبد الله جبیر با 12 تن باقی ماند. پرچمدار قریش طلحه بن ابی طلحه عبدی از بنی عبد الدار بود. علی (علیه السلام) او را بکشت.

پرچم وی را ابو سعید بن ابی طلحه بگرفت علی (علیه السلام) او را هم بکشت و پرچم بیافتاد. مسافع بن ابی طلحه آن را بگرفت علی (علیه السلام) او را هم بکشت و به همین منوال نه تن از بنی عبد الدار بر سر پرچم به دست علی (علیه السلام) کشته گشتند تا این که بنده ای



از آنان به نام ثواب آن را بگرفت و به سوی علی (علیه السلام) رفت حضرت دست راستش بینداخت وی پرچم به دست چپ بگرفت حضرت دست چپش نیز برید پرچم را با باقیمانده دو دست بریده به سینه چسبانید و رو بای سفیان کرد و گفت آیا وظیفه خود را نسبت به عبد الدار بانجام رسانیدم. علی (علیه السلام) ضربتی بفرقش بزد و او را بکشت و پرچم بیفتاد. پرچم را عمره بنت علقمه کنانی برداشت و بلند کرد. خالد به طرف عبد الله جیبر حمله برد اصحابش جز چند تن فرار کردند خالد آن ها را بکشت و از آن شکاف از پشت به مسلمین حمله آورد. قریش که در حال فرار بودند چون دیدند که پرچمشان بلند شد بازگشتند و به آن پناهنده شدند و بر مسلمین حمله آوردند.

اصحاب پیغمبر (صلی الله علیه و آله) که از جلو و عقب محاصره شده و سرگرم غنایم بودند شکستی سخت بخوردند و رو بفرار نهادند و به دامنه شکاف های کوه پناهنده می شدند.

پیغمبر اکرم چون فرار مسلمین را ملاحظه نمود عمامه از سر برداشت و فرمود به سوی من آید من پیغمبر خدایم به سوی من شتایید کجا فرار می کنید از خدا و پیغمبرش می گریزید.

از آن طرف هند دختر عتبه زن ابی سفیان بنزد هر مردی از مشرکان که فرار می کرد، میل و سرمه دانی می افکند و میگفت تو زنی بیش نیستی بگیر و خود را بیارای.

حمزه عموی پیغمبر بر مشرکان حمله می کرد مشرکان چون او را میدیدند سخت از جلویش می گریختند و هیچ کس را قدرت ماندن پیش روی او نبود.

هند به وحشی غلام خود وعده داده بود که اگر پیغمبر یا حمزه یا علی را بکشد چنین و چنان بوی جایزه بخشد و پاداش دهد.

وحشی قبلاً بنده جبیر بن مطعم بود وی نقل می کند که اما بر محمد(صلی الله علیه وآله) قدرت پیدا نکردم و اما علی را دیدم که باطرف خود سخت مواظبت دارد و امیدی بر قتل او نیست، ولی برای حمزه کمین کردم و دیدم که مردم را چون شیر پیش انداخته و بر آن ها حمله می برد. از کنار من گذشت و پای بر کنار نهی نهاد پایش فرورفت و به سر در آمد من در اینموقع حربه خود بر سر دست بتکان آوردم و به سویش پرتاب کردم. حربه بر تهیگاه حمزه نشست و از جلوی پایش بیرون شد و برو در افتاد من جلو رفتم و شکمش را بشکافتم و جگرش را در آورده و برای هند بردم و گفتم که این جگر حمزه است. هند آن را در دهان نهاد و در آن بگردانید، ولی خداوند آن را بدهانش چون سنگ سخت گردانید به ناچار آن را از دهان بیرون افکند.

پیغمبر فرمود خداوند فرشته ای را مأمور ساخت تا جگر حمزه را به جای خود باز نهاد.

هند نزدیک جنازه حمزه شد و گوش و دست و پای او را برید. با پیغمبر جز دو کس نماند. علی(علیه السلام) و ابو دجانة سماك بن خرشه. هر گاه جمعی به پیغمبر(صلی الله علیه وآله) حمله می کردند علی به جلو می شتافت و آن ها را دفع می کرد تا شمشیرش بشکست. پیغمبر شمشیر خود ذو الفقار را بدو داد. پیغمبر بگوشه ای از دامنه احد رفت و بایستاد و جنگ و حمله مشرکان منحصر به يك طرف شد و علی(علیه السلام) همواره با مشرکان بجنگید تا 70 جراحت به سر و روی و شکم و دست و پایش رسید. علی بن ابراهیم در تفسیر خود چنین آورده:

ص: 188

جبرئیل به پیغمبر (صلی الله علیه وآله) عرضه داشت یا رسول الله الحق این فداکاری علی مواسات با تست. حضرت فرمود من از علیم و علی از منست جبرئیل گفت من نیز از شمایم.

حضرت صادق (علیه السلام) فرماید: پیغمبر به جبرئیل نظر افکند که بر میان زمین و آسمان بر کرسی ای نشسته و همی گوید «لا سیف الا ذو الفقار و لا فتی الا علی؛ شمشیری نیست جز ذو الفقار و جوان مردی نیست جز علی.»

ابن ابی اسحاق و سدی و واقدی و ابن جریر و دیگران روایت کنند که مشرکان روز چهارشنبه به احد وارد شدند (در شوال سال سوم هجری) و پیغمبر (صلی الله علیه وآله) روز جمعه به جلوی ایشان رفت و جنگ روز شنبه نیمه شهر واقع شد.

در این جنگ دندان پیغمبر بشکست و صورتش مجروح شد. سپس مهاجرین، پس از شکست بازگشتند و از مسلمین 70 نفر کشته شدند. و کفار بدن های عده ای از شهیدان را مثله کرده بودند که حمزه بیش از همه مثله شده بود و دست طلحه مضروب گشت و سعد بن ابی وقاص جلوی روی پیغمبر تیر میانداخت و حضرت می فرمود پدر و مادرم فدایت بیانداز.

## نظم آیات

چون خداوند مسلمین را به صبر امر فرمود؛ «إِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا»؛ دنبال آن در آیه قبل یاری خود را از مسلمین و هم چنین پایداری ایشان را در روز بدر ذکر کرد و سپس در این آیه امتحان و وعده هایی که بایشان در روز احد داده و این که از عهده امتحان بر نیامده و صبر نکردند یاد فرموده و گفته اند نظم و ارتباط آیات این ست که: «ان تصبروا ینصرکم کما نصرکم یوم بدر و ان لم تصبروا انزل بکم ما نزل یوم

احد حیث خالفتم امر رسول الله (صلی الله علیه وآله)» یعنی اگر صبر کنید شما را چنان که روز بدر یاری کردم یاری خواهم کرد و اگر صبر ننمائید بر شما همان رود که در روز احد در اثر مخالفت امر پیغمبر به سر شما آمد.

ابو مسلم گوید که این قسمت متصل است به قول خداوند «فَدُّ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي فِتْنَتَيْنِ» چنان که ذکر آن گذشت. (1)

#### 54. مشاوره، توکل وق اطاعت، سه رکن اساسی در پیروزی

#### اشاره

قرآن کریم می فرماید:

«فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ \* إِنْ يَنْصُرْكُمْ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَإِنْ يَخْذُلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرُكُمْ مِنْ بَعْدِهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ»؛ (2)

«به (برکت) رحمت الهی، در برابر آنان [مردم] نرم (و مهربان) شدی! و اگر خشن و سنگدل بودی، از اطراف تو، پراکنده می شدند، پس آن ها را ببخش و برای آن ها آموزش بطلب! و در کارها، با آنان مشورت کن! اما هنگامی که تصمیم گرفتی، (قاطع باش! و) بر خدا توکل کن!؛ زیرا خداوند متوکلان را دوست دارد. اگر خداوند شما را یاری کند، هیچ کس بر شما پیروز نخواهد شد! و اگر دست از یاری شما بردارد، کیست که بعد از او، شما را یاری کند؟! و مؤمنان، تنها بر خداوند باید توکل کنند!»

ص: 190

1- . طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر مجمع البیان، مترجم: جمعی از اساتید، ج 4، ص: 228.

2- . آل عمران / 159 و 160.

سپس خداوند بیان می‌فرماید که سهل‌گیری پیغمبر (صلی الله علیه وآله) نسبت بایشان و گذشت او از گناه ایشان رحمتی است از طرف خداوند که او را نرم خو و عطوف و خوش خلق قرار داده.

«فَبِمَا رَحْمَةٍ»؛ یعنی به واسطه رحمت.

«مِنَ اللَّهِ لَئِن لَّهُمْ»؛ یعنی نرمی تو با آن‌ها از چیزهاییست که موجب داخل شدن آنان در دین است؛ زیرا تو با صفات کریم و اخلاق حسن و سجایای نیکو که داری برهان و دلیل بر ایشان می‌آوری.

«وَلَوْ كُنْتَ»؛ ای محمد اگر بودی.

«فَطَّأ»؛ جفا پیشه و بد خلق.

«عَلِيظَ الْقَلْبِ»؛ سنگدل و بی‌مهر و عطوفت.

«لَا تَفْضُوا مِنْ حَوْلِكَ»؛ یعنی اصحاب تو از اطرافت پراکنده شده و از تو فرار می‌کردند.

و این که بین فضاظه و غلظت جمع کرده با این که هر دو قریب المعنی هستند برای این است که فضاظت خشونت در کلام است، پس هم خشونت در کلام و هم قساوت و سختی دل را از او نفی فرموده.

«فَاعْفُ عَنْهُمْ»؛ آن چه را بین تو و ایشان از کدورت هاست عفو نما.

«وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ»؛ و آن چه بین من و آن هاست طلب آمرزش کن.

و گفته اند یعنی از فرار آن‌ها در احد عفو نما و برای این گناهان طلب آمرزش کن.

«وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ»؛ یعنی آراء آن‌ها را استخراج کن و از آن چه در نزد آن‌هاست با خبر باش.

در فایده مشورت پیغمبر با اصحاب با وجود بی‌نیازی او از مشورت از این باب که با وحی خدا راه صواب را همواره می‌داند و دیگر نیازی بر شناختن رأی صواب از فکر بندگان نیست (با کثرت اشتباه بندگان و عدم اشتباه در وحی) اختلاف است و چند قول آمده:

1. این کار برای پاك ساختن نفوس ایشان و جلب الفت و رفع کدورت و نگرانی آن‌هاست و تا بدانند که پیغمبر به قول آن‌ها اعتماد دارد و بآراء آن‌ها مراجعه می‌نماید. (از قتاده و ربیع و ابن اسحاق).

2. تا امت در مشاورت به او اقتدا کنند و آن را برای خود نقص و ننگ ندانند. (از سفیان بن عیینه).

3. این کار برای تجلیل اصحاب بود. (از حسن و ضحاک).

4. برای امتحان آن‌ها بود تا با مشورت خیرخواه و بداندیش را از هم باز شناسد.

5. این مشورت در امور دنیا و نقشه‌های جنگ و کیفیت برخورد با دشمن است و در چنین اموری کمک گرفتن از فکر ایشان جایز است. (از ابی علی جبایی).

«فَإِذَا عَزَمْتَ»؛ چون تصمیم قلبی بر انجام و امضای کار گرفتی. و از حضرت امام صادق (علیه السلام) حدیث است که: «عزیمت بضم عین» است و بنا بر این قرائت، معنی چنین است:

پس چون من برای تو عزم پدید آوردم و تو را به راه صواب ارشاد کردم و توفیق به تو دادم و اراده و صلاح را به تو باز نمودم.

«فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ»؛ یعنی به خدا اعتماد کن و امر خود به او واگذار کن.

«إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ»؛ یعنی خداوند کسانی که به او اعتماد دارند و از دیگری دل بر می دارند و امر خود را بلطف و تدبیر او می سپرند دوست دارد.

و در این آیه دلالت است بر اختصاص پیغمبر ما باخلاق کریمه و افعال حسنه و از عجائب حضرتش این که اسباب بزرگی را بیش از همه دارا بود؛ زیرا نسبش از همه عالی تر بود و مقاماتش از همه والاتر و اشجع و سخی ترین و پاک ترین و فصیح ترین آن ها بود، ولی در عین حال از همه متواضع تر بود و از تواضع او این بود که لباس خود را خود وصله می زد و نعلین خود را پینه می کرد و بر الاغ سوار می شد و دعوت بندگان و بردگان را اجابت می فرمود و بر خاک می نشست و مردم را بدون خشم و اخم و رنجاندن خاطر به خدا می خواند.

چه نیکو مدح کرده آن کس که در مدح حضرتش می فرمود: فما حملت من ناقه فوق ظهرها

ابروا و فی ذمة من محمد

ترجمه: هیچ ناقه (و مرکبی) بر پشت خود بهتر و با وفاتر از محمد (صلی الله علیه و آله) سوار نکرده و در آیه نیز ترغیب مؤمنان است بر عفو از گناه کار و نیز طلب آموزش بر بدکار و نیز ترغیب است بر مشورت با یکدیگر در امور خود و هم چنین نهی است از خشونت در گفتار و غفلت در اخلاق و جفای در عمل و نیز آن ها را به توکل به خدا و واگذاری کارها به او می خواند و نیز دلالت دارد بر لطف الهی که اگر رحمت نبود و نرمی و تواضع از پیغمبر صادر نمی شد و اگر این نبود کسی دعوت او را نمی پذیرفت و نیز

بیان کرده که امور نفرت آور از پیغمبر ما و دیگر انبیاء و مردم مانند آن ها و جانشینان آن ها که حجت بر مردم هستند بدور است و این آیه نیز آن ها را از گناهان کبیره پاک می داند؛ زیرا نفرت نسبت به گناهان کبیره بیش تر است.

چون خداوند پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) را امر به توکل فرمود اینک معنای وجوب توکل بر خدا را بیان می دارد.

«إِنْ يَنْصُرْكُمُ اللَّهُ»؛ اگر خداوند شما را بر مبارزه دهندگان علیه شما یاری کند.

«فَلَا غَالِبَ لَكُمْ»؛ هیچ کس قدرت بر پیروزی شما را نخواهد داشت اگر چه عدد دشمنان و مبارزان زیاد و جمعیت شما اندک باشد.

«وَإِنْ يَخْذَلْكُمْ»؛ یعنی اگر یاری خود را از شما باز گیرد و شما را در برابر دشمن به حال خود گزارد به واسطه گناهی که کرده اید.

«فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرُكُمْ مِنْ بَعْدِهِ»؛ مرجع ضمیرها (بعده) الله است با حذف مضاف آن (یعنی بعد خذلان الله) یعنی، پس از خذلان خدا دیگر یآوری نخواهید داشت بنا بر این معنی «من» نفی است به صورت استفهام به این معنی که «کیست یاور شما؟» یعنی هیچ کس نخواهد بود و این که حرف استفهام معنی نفی را در بردارد برای این است که جواب آن منفی است و با ذکر آن از ذکر جواب بی نیاز شده ایم و این کار برای اقرار گرفتن از مخاطب بلیغ تر است.

«وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ»؛ مؤمنان باید به خدا توکل کنند. آیه متضمن ترغیب مؤمنین است بر طاعت خدا که به این وسیله استحقاق نصرت الهی را پیدا می کنند.



و نیز متضمن تحذیر و دور داشتن از معصیت خداوند است که آن‌ها را مستحق خذلان می‌گرداند و نیز توکل بر خدا را واجب می‌نماید که توکل مانع می‌شود از این که خداوند آن‌ها را بخودشان واگذارد تا در نتیجه هلاک شوند.

ابوعلی جبایی گوید: در آیه دلالتی است که اگر کسی مغلوب دشمنان خدا شد مورد نصرت حق نبوده؛ زیرا کسی را که خداوند یاری فرماید مغلوب نخواهد شد و غلبه به حسب مصالح بندگان که بر خدا معلومست می‌باشد. به علاوه برای این که مؤمنان با صبر و پایداری در راه جهاد در عین ترس از شهادت و عدم اطمینان بر غلبه خود بمقامات ابرار نایل آیند البته این مطلب که گاه خداوند نصرت خود را از مؤمنان می‌گیرد در میدان جهاد و پیروزی در جنگ است، ولی در دلیل و برهان و حجت البته خداوند همواره مؤمنان را یاری می‌نماید که با ادله روشن و دلایل قطعی و محکم آنان را به طریق حق هدایت می‌کند و غلبه بر خصم را نصیب ایشان می‌گرداند و اگر این نبود تکلیف از طرف خداوند حسنی نداشت.

ابو القاسم بلخی گوید: مؤمنان همواره از جانب حق منصور و مؤیدند اگر در جهاد پیروز شوند که منصور و غالبند و اگر در جنگ مغلوب شوند از نظر منطق و حجت پیروزند و جایز نیست که خداوند به هیچ وجه کافر را غالب گرداند.

جبایی گوید: نصرت در مقام پیروزی در جهاد ثواب است (که به مؤمنین می‌دهد)؛ زیرا جایز نیست که خداوند ستم‌کاران را یاری کند از اینرو که استعلا و برتری آن‌ها را بر دیگران به وسیله ظلم هرگز اراده نمی‌کند.

ابن‌الخشید گوید: به هر حال و در هر حال درست نیست، نصرت ظالمان و خذلان مؤمنان؛ زیرا خداوند به ما امر فرموده که دست‌های را که مورد تجاوز واقع

شده کمک کنیم گرچه احیاناً مستحق ثواب نباشند و اما خذلان و منع از یاری، خود عقاب است بلا خلاف. و خذلان امتناع از کمک است بر ضد دشمن در موقع حاجت بکمک؛ زیرا اگر بکسی که از یاری بی نیاز است یاری نشود خذلان او نشده. (1)

«إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ غَرَّ هُوَلَاءُ دِينَهُمْ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ»؛ (2) «و هنگامی را که منافقان، و آن ها که در دل هایشان بیماری است می گفتند: این گروه (مسلمانان) را دین شان مغرور ساخته است.» (آنها نمی دانستند که) هر کس بر خدا توکل کند، (پیروز می گردد؛) خداوند قدرتمند و حکیم است!»

### تفسیر

«إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ»؛ منافق کسی است که قلباً کافر و ظاهراً مؤمن باشد.

«وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ»؛ کسانی که در دل هایشان مرض است، آن هایی هستند که ظاهراً اظهار اسلام می کنند و باطناً درباره آن تردید دارند. برخی گفته اند:

چند جوان از قریش بودند که در مکه اسلام آوردند و پدرانشان آن ها را بزندان افکندند.

اینان عبارتند از قیس بن ولید بن مغیره و علی بن امیه بن خلف و عاص بن منبه و حارث بن زمعه و ابوقیس بن فاکهه بن مغیره. در جنگ بدر، همین که چشمشان بعده قلیل مسلمین افتاد، گفتند:

«غَرَّ هُوَلَاءُ دِينَهُمْ»؛ اینان مغرور دین خود شده اند و بدون توجه به جمعیت

ص: 196

1- . طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر مجمع البیان، مترجم: جمعی از اساتید، ج 4، ص: 315.

2- . انفال / 49.

انبوه مشرکین، فریب پیامبر خود خورده، به جنگ آمده اند. سپس خداوند بیان می کند که مغرور خود آن ها هستند: می فرماید:

«وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ»؛ هر کس کار خود را به خدا واگذارد و به او اعتماد کند و با رفتار خود، خدا را خشنود گرداند، خداوند یاریش می کند و اسباب پیروزیش را فراهم می سازد؛ زیرا او مقتدر و حکیم است و کسی که به او پناه آورد، در پناه قدرت و حکمتش، مصونیت پیدا می کند. (1)

«وَمَا لَنَا أَلَّا نَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ وَقَدْ هَدَانَا سُبُلَنَا وَ لَنْصَبِرَنَّ عَلَى مَا آذَيْتُمُونَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ»؛ (2) «و چرا بر خدا توکل نکنیم، با این که ما را به راه های (سعادت) رهبری کرده است؟! و ما به طور مسلم در برابر آزارهای شما صبر خواهیم کرد (و دست از رسالت خویش بر نمی داریم)! و توکل کنندگان، باید فقط بر خدا توکل کنند!»

### تفسیر

«چرا ما بر الله توکل نکنیم، و در همه مشکلات به او پناه نبریم؟ چرا ما از قدرت های پوشالی و تهدیدها بترسیم در حالی که او ما را هدایت به راههای سعادتمان کرده»؛ «و ما لنا ألا نتوكل على الله وقد هدانا سبلنا».

جایی که برترین موهبت، یعنی موهبت هدایت به راههای سعادت را به ما عطا فرموده مسلماً ما را در زیر پوشش حمایت خویش در برابر هر گونه تهاجم و کارشکنی و مشکلی قرار خواهد داد.

و سپس چنین ادامه می دادند اکنون که تکیه گاه ما خدا است، تکیه گاهی

ص: 197

1- . طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر مجمع البیان، مترجم: جمعی از اساتید، ج 10، ص: 239.

2- . ابراهیم / 12.

شکست ناپذیر و ما فوق همه چیز، «به طور قطع ما در برابر تمام آزار و اذیت های شما ایستادگی و شکیبایی خواهیم کرد»؛ «وَلَنصَبِرَنَّ عَلَىٰ مَا آذَيْتُمُونَا».

و بالاخره گفتار خود را با این سخن پایان می دادند که «همه توکل کنندگان باید تنها بر الله توکل کنند»؛ «وَعَلَىٰ اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ».

## 55. نکات مهم در توکل به حق تعالی

### 1. توکل مؤمنان و توکل متوکلان

در نخستین آیه مورد بحث می خوانیم «مؤمنان» باید بر خدا توکل کنند، و در آیه دوم می خوانیم «متوکلان» باید بر خدا توکل کنند، گویا جمله دوم مرحله ای است وسیع تر و فراتر از مرحله اول یعنی مؤمنان که سهل است - چون ایمان به خدا از ایمان به قدرت و حمایت او و توکل بر او جدا نمی تواند باشد - حتی غیر مؤمنان و همه کس تکیه گاهی جز خدا پیدا نمی کنند؛ زیرا به هر کس بنگرند از خود چیزی ندارد همه نعمت ها و قدرت ها و موهبتها به ذات پاک او بر می گردد، پس آن ها نیز باید سر بر آستان او بگذارند و از او بخواهند که این توکل آن ها را دعوت به ایمان به الله نیز می کند.

### 2. پاسخی روشن به کسانی که نفی اعجاز پیامبران می کنند

آیات فوق پاسخی روشن به کسانی می دهد که نفی اعجاز پیامبران می کنند، یا نفی معجزات پیامبر اسلام غیر از قرآن و به ما می فهماند که پیامبران هرگز نگفته اند ما معجزه نمی آوریم؛ بلکه می گفتند جز به فرمان خدا و اجازه او دست به این کار نمی زنیم؛ زیرا اعجاز کار او است و در اختیار او و هر زمان صلاح بداند به ما می دهد.

#### اشاره

«توکل» در اصل از ماده «وکالت» به معنی انتخاب وکیل کردن است، و این را می‌دانیم که يك وکیل خوب کسی است که حد اقل دارای چهار صفت باشد: آگاهی کافی، امانت، قدرت، و دل سوزی.

این موضوع نیز شاید نیاز به تذکر نداشته باشد که انتخاب يك وکیل مدافع در کارها در جایی است که انسان شخصاً قادر به دفاع نباشد، در این موقع از نیروی دیگری استفاده می‌کند و با کمک او به حل مشکل خویش می‌پردازد.

بنا بر این توکل کردن بر خدا مفهومی جز این ندارد که انسان در برابر مشکلات و حوادث زندگی و دشمنی‌ها و سرسختی‌های مخالفان و پیچیدگی‌ها و احیاناً بن‌بست‌هایی که در مسیر خود به سوی هدف دارد در جایی که توانایی بر گشودن آن‌ها ندارد او را وکیل خود سازد، و به او تکیه کند، و از تلاش و کوشش باز نایستد؛ بلکه در آن جا هم که توانایی بر انجام کاری دارد باز مؤثر اصلی را خدا بداند؛ زیرا از دریچه چشم يك موحد سرچشمه تمام قدرت‌ها و نیروها او است.

نقطه مقابل «توکل بر خدا» تکیه کردن بر غیر او است یعنی به صورت اتکایی زیستن، و وابسته به دیگری بودن، و از خود استقلال نداشتن است، دانشمندان اخلاق می‌گویند: توکل ثمره مستقیم توحید افعالی خدا است؛ زیرا همان‌طور که گفتیم از نظر يك موحد هر حرکت و کوشش و تلاش و جنبش، و هر پدیده‌ای که در جهان صورت می‌گیرد بالاخره به علت نخستین این جهان یعنی ذات خداوند ارتباط می‌یابد، بنا بر این يك موحد همه قدرت‌ها و پیروزی‌ها را از او می‌داند.

با توجه به آن چه ذکر کردیم استفاده می شود که:

اولاً: توکل بر خدا، بر آن منبع فنا ناپذیر قدرت و توانایی، سبب افزایش مقاومت انسان در برابر مشکلات و حوادث سخت زندگی است، به همین دلیل به هنگامی که مسلمانان در میدان «احد» ضربه سختی خوردند، و دشمنان، پس از ترك این میدان بار دیگر از نیمه راه بازگشتند تا ضربه نهایی را به مسلمین بزنند، و این خبر به گوش مؤمنان رسید، قرآن می گوید افراد با ایمان نه تنها در این لحظه بسیار خطرناک که قسمت عمده نیروی فعال خود را از دست داده بودند وحشت نکردند؛ بلکه با تکیه بر «توکل» و استمداد از نیروی ایمان بر پایداری آن ها افزوده شد و دشمن فاتح با شنیدن خبر این آمادگی به سرعت عقب نشینی کرد. (1)

نمونه این پایداری در سایه توکل در آیات متعددی به چشم می خورد، از جمله در آیه 122 آل عمران قرآن می گوید: «توکل بر خدا جلو سستی دو طایفه از جنگجویان را در میدان جهاد گرفت».

و در آیه 12 سوره ابراهیم توکل ملازم با صبر و استقامت در برابر جمالات و صدمات دشمن ذکر شده است.

و در آیه 159 آل عمران برای انجام کارهای مهم، نخست دستور به مشورت و سپس تصمیم راسخ، و بعد توکل بر خدا داده شده است.

حتی قرآن می گوید: در برابر وسوسه های شیطانی «تنها کسانی می توانند مقاومت

ص: 200

کنند و از تحت نفوذ او در آیند که دارای ایمان و توکل باشند»؛ «إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ» (1).

از مجموع این آیات استفاده می شود که منظور از توکل این است که در برابر عظمت مشکلات، انسان احساس حقارت و ضعف نکند؛ بلکه با اتکای بر قدرت بی پایان خداوند، خود را پیروز و فاتح بداند، و به این ترتیب توکل امید آفرین نیرو بخش و تقویت کننده، و سبب فزونی پایداری و مقاومت است.

اگر مفهوم توکل به گوش های خزیدن و دست روی دست گذاشتن بود معنی نداشت که درباره مجاهدان و مانند آن ها پیاده شود.

و اگر کسانی چنین می پندارند که توجه به عالم اسباب و عوامل طبیعی با روح توکل ناسازگار است، سخت در اشتباهند؛ زیرا جدا کردن اثرات عوامل طبیعی از اراده خدا يك نوع شرك محسوب می شود، مگر نه این است که عوامل طبیعی نیز هر چه دارند از او دارند و همه به اراده و فرمان او است، آری اگر عوامل را دستگاهی مستقل در برابر اراده او بدانیم این جا است که با روح توکل سازگار نخواهد بود.

چطور ممکن است چنان تفسیری برای توکل بشود با این که شخص پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) که سر سلسله متوکلان بود برای پیشبرد اهدافش از هیچ گونه فرصت، نقشه صحیح، تاکتیک مثبت، و انواع وسائل و اسباب ظاهری غفلت نمی نمود این ها همه ثابت می کند که توکل، آن مفهوم منفی را ندارد.

«ثانیا: توکل بر خدا آدمی را از وابستگیها که سرچشمه ذلت و بردگی است نجات می دهد و به او آزادگی و اعتماد به نفس می بخشد.

ص: 201

«توکل» با «قناعت» ریشه های مشترکی دارد، و طبعاً فلسفه آن دو نیز از جهاتی با هم شبیه است و در عین حال تفاوتی نیز دارند در این جا چند روایت اسلامی در زمینه توکل - به عنوان پرتوی روی مفهوم اصلی و ریشه آن می آوریم:

امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

«ان الغناء والعز یجولان فاذا ظفرا بموضع التوکل اوطننا؛(1)»

بی نیازی و عزت در حرکتند هنگامی که محل توکل را بیابند در آن جا وطن می گزینند».

در این حدیث وطن اصلی بی نیازی و عزت «توکل» معرفی شده است.

از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) نقل شده که فرمود از پیک وحی خدا، جبرئیل، پرسیدم توکل چیست؟ گفت:

«العلم بان المخلوق لا یضر ولا ینفع، و لا یعطى ولا یمنع، و استعمال الیاس من الخلق فاذا کان العبد کذلک لم یعمل لاحد سوى الله و لم یطمع فی احد سوى الله فهذا هو التوکل؛(2)»

آگاهی به این واقعیت که مخلوق نه زیان و نفع می رساند و نه عطا و منع دارد، و چشم از دست مخلوق برداشتن، هنگامی که بنده ای چنین شد جز برای خدا کار نمی کند و از غیر او امید ندارد، این حقیقت توکل است».

فردی از امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) پرسید «حدّ توکل چیست؟» آن حضرت فرمود:

«ان لا تخاف مع الله احدا؛(3) این که با اتکای به خدا از هیچ کس نترسی!»(4). (5)

ص: 202

- 1- . کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج 2، ح 3.
- 2- . مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، ج 15، ص: 14.
- 3- . قمی، عباس، سفینه البحار، ج 2، ص: 682.
- 4- . جهت مطالعه بیش تر در زمینه توکل و مانند آن ر.ک: مکارم شیرازی، ناصر، انگیزه پیدایش مذهب.
- 5- . مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج 10، ص: 295.



«وَلَيْنُ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلْ أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ أَرَادَنِيَ اللَّهُ بِضُرٍّ هَلْ هُنَّ كَاشِفَاتُ ضُرِّهِ أَوْ أَرَادَنِي بِرَحْمَةٍ هَلْ هُنَّ مُمْسِكَاتُ رَحْمَتِهِ قُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ»؛ (1) «و اگر از آن ها پرسى: چه كسى آسمان ها و زمين را آفريده؟ حتماً مى گویند: خدا! بگو: آیا هیچ درباره معبودانى كه غير از خدا مى خوانيد اندیشه مى كنيد كه اگر خدا زيانى براى من بخواهد، آیا آن ها مى توانند گزند او را برطرف سازند؟! و يا اگر رحمتى براى من بخواهد، آیا آن ها مى توانند جلورحمت او را بگيرند؟! بگو: خدا مرا كافى است؛ و همه متوكلان تنها بر او توكل مى كنند!»

### بیان صاحب تفسیر شریف «المیزان»

### احتجاج علیه مشرکین بر وحدانیت خدای تعالی در خلقت و ربوبیت

در این آیات حمله دیگری به مشرکین شده و بر یگانگی خدای تعالی در ربوبیت و عدم صلاحیت شرکاء برای ربوبیت احتجاج شده است. و نیز این معنا خاطر نشان گشته که شفاعتی که مشرکین برای شرکای خود قائلند، و کسی به جز خدا مالک آن نیست، و امور دیگری مربوط به دعوت به توحید از قبیل موعظه و انذار و تبشیر نیز در آن آمده.

«وَلَيْنُ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ...»؛ در این آیه شروع به اقامه حجت شده و قبل از اقامه، مقدمه ای آورده که حجت مذکور مبتنی بر آن است، مقدمه ای که خود خصم، آن را قبول دارد، و آن این است که خالق عالم خدای سبحان است، چون خصم در این مسأله هیچ نزاعی ندارد، او هم معتقد

ص: 203

است که آفریننده تنها خداست، و خدا در آفرینش شریک ندارد، و شرکای ایشان به زعم ایشان، شریک در تدبیر خلقتند، نه در آفرینش.

و وقتی خلقت مستند به خدا بود، پس آن چه در آسمان ها و زمین هست، چه عین آن ها، و چه اثرشان، مستند به خدای تعالی است، پس هر چیزی که خیر برساند و یا شر، هستی اش از خداست. و احدی نمی تواند جلو خیری که خدا می خواهد برساند بگیرد و یا شری را که خدای تعالی می خواهد به کسی برساند او جلوگیری کند، برای این که گفتیم خیر و شر هم مخلوقی از خدا هستند، و کسی در خلقت شریک خدا نیست تا در خلقت مزاحم او شود، و یا جلو خلق کردن او را بگیرد و یا در خلقت چیزی از او پیش دستی کند.

و تدبیر جز همین نیست که امور را با نظم و ترتیب بیافرینند، به طوری که بین آن ها ترتیب باشد و یکی مترتب بر دیگری شود، و این خود، آفریدن و ایجاد است، پس خدای تعالی که خالق هر چیزی است کافی در تدبیر امر عالم است، برای این که گفتیم خالق هر چیز است، و غیر از خلقت چیزی دیگری سوای آن نیست تا به غیر او نسبت دهند، پس او رب هر چیز و اله هر چیز است، و ربی به غیر او و معبودی سوای او نیست.

پس این که فرموده: «قُلْ أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ»؛ معنایش این است که: ای پیامبر من! علیه این مشرکین احتجاج کن و حجت خود را بر این مقدمه که مسلم نزد خود ایشان است مبتنی کن که خدا خالق هر چیز است، وقتی اعتراف کردند، نتیجه بگیر و بگو: به من خبر دهید از این خدایان که معتقدید شریک خدا هستند و از آن ها به لفظ آلهه تعبیر می کنید، آیا چیزی خلق کرده اند یا نه؟ خواهند

گفت: نه! نتیجه بگیر: که، پس آن‌ها مدبر هم نیستند، چون تدبیر عبارت است از خلقت چند چیز مترتب.

و اگر در آیه شریفه از خدایان مشرکین به کلمه «ما؛ آن چه» تعبیر کرد، نه به کلمه «من؛ آنان که» و یا «الذین؛ کسانی که» به این منظور بود که عمومیت بیش تری به بیان دهد، و احتجاج در آیه، هم شامل بت‌ها شود و هم شامل ارباب آن‌ها، چون خواص از مشرکین هر چند عبادت را منحصر بر ارباب که ملائکه هستند و یا جن و یا کملین از بشر می‌کنند و بت‌ها را قبله آن ارباب و آلهه و وسیله توجه به ارباب می‌دانند و لیکن عوام از ایشان بسا می‌شود که خود بت‌ها را معبود و ارباب و آلهه می‌پندارند، و برای خود آن‌ها عبادت می‌کنند، در نتیجه احتجاج در آیه متوجه هر دو طایفه می‌شود.

«إِنْ أَرَادَنِي اللَّهُ بِضُرٍّ هَلْ هُنَّ كَاشِفَاتُ ضُرِّهِ أَوْ أَرَادَنِي بِرَحْمَةٍ هَلْ هُنَّ مُمْسِكَاتُ رَحْمَتِهِ»؛ کلمه «ضر» به معنای مرض و شدت و امثال آن است، و ظاهر مقابله آن با رحمت می‌رساند که مراد از آن عموم گرفتاری‌ها و مصائب است. و اضافه شدن این کلمه و کلمه «رحمت» به ضمیر خدای تعالی در «ضره» و «رحمته» به منظور حفظ نسبت است و به عبارت ساده این که می‌فهماند اگر کسی نیست که گرفتاری کسی را برطرف کند و یا رحمت خدا را از او بگرداند، برای این است که گرفتاری و رحمت از خداست.

و اگر گرفتاری و رحمت خصوص رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را مورد کلام قرار داده و فرموده: «بگو اگر خدا گرفتاری و یا رحمت مرا بخواهد» با این که گرفتاری و رحمت تمامی مردم از خداست، و حجت هم حجتی است برای آن جناب و همه مردم

بدین جهت است که طرف خصومت مشرکین، در اصل آن جناب است و مشرکین آن جناب را به «نفرین» خدایان خود تهدید می کردند.

و اگر در جمله «هل هن» ضمیر جمع مؤنث را به خدایان مشرکین ارجاع داده از باب غلبه دادن جانب خدایان بی شعور یعنی بت ها است، و همین خود مؤید بیان ما است که در ذیل جمله «أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ» گفتیم: بدین جهت فرمود: «ما تدعون» و فرمود «من تدعون» که حجت را عمومیت دهد تا هم شامل ارباب اصنام گردد و هم شامل خود اصنام.

«قُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ»؛ در این جمله رسول خدا(صلی الله علیه و آله) را امر به توکل بر خدای تعالی می کند، هم چنان که جمله بعدش هم که می فرماید «عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ» مؤید آن است و این جمله در جای نتیجه حجت قرار گرفته، گویا فرموده: به ایشان بگو: من خدا را وکیل خود گرفتم، برای این که امر تدبیر من به دست اوست، هم چنان که امر تدبیر خلقتم به دست وی است، پس جمله مورد بحث در معنای این است که گفته باشیم: پس حجت دلالت کرد بر ربوبیت خدا، و منهدم این معنا را عملاً تصدیق می کنم، یعنی تنها او را در امور خود وکیل می گیرم.

«عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ»؛ می توانست بفرماید: «و المتوكلون يتوكلون عليه» و اگر ظرف «عليه» را بر متعلق آن مقدم داشت، برای این بود که دلالت کند بر انحصار و بفهماند متوکلین تنها بر او توکل می کنند، نه بر غیر او، و اگر فعل «توکل» را به وصفی از همان ماده «متوکلین» نسبت داده، برای این است که دلالت کند بر این که مراد از متوکلین، متوکلین به حقیقت معنای کلمه است، در نتیجه، در جمله، مورد بحث ثنایی هم از خدای تعالی شده به این که او اهلیت آن را دارد که بر

او توکل کنند و اهل بصیرت هم در توکل تنها بر او توکل می نمایند، پس من اگر گفتم: «حَسْبِيَ اللَّهُ» نباید ملامت شوم، چون بر کسی توکل کرده ام که تنها او اهلیت آن را دارد. (1)

## 56. مرز بندی با شیطان، لازمه توکل به خدا

### اشاره

قرآن کریم می فرماید:

«فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ \* إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ»؛ (2) «هنگامی که قرآن می خوانی، از شر شیطان مطرود، به خدا پناه بر! چرا که او، بر کسانی که ایمان دارند و بر پروردگارشان توکل می کنند، تسلطی ندارد.»

«فَمَا أُوتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَا عِدَّ اللَّهُ خَيْرٌ وَأَبْقَى لِلَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ»؛ (3) «آن چه به شما عطا شده متاع زودگذر زندگی دنیاست، و آن چه نزد خداست برای کسانی که ایمان آورده و بر پروردگارشان توکل می کنند بهتر و پایدارتر است.»

### تفسیر

«فَمَا أُوتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ»؛ از دولت و مکنّت و ریاست و عزّت و شوکت صحّة، سلامتی، عمر، روزی، سایر نعم الهیه.

«فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا»؛ که در حدیث داریم اگر دنیا در پیش گاه الهی به قدر

ص: 207

1- . طباطبایی، محمدحسین، تفسیر المیزان، مترجم: موسوی، محمدباقر، ج 17، ص: 404.

2- . نحل / 98 و 99.

3- . شوری / 36.

بال قیمت و ارزش داشت، يك لقمه به دشمنان خود نمی داد دنیایی که «دار بالبلاء محفوفة و بالغدر موصوفة» و هیچ بقاء و ثباتی ندارد و مقرون به زحمات بسیار و خون دل های زیادی هست دنیایی که هر روز بکام یکی است و هیچ اعتباری ندارد بلندی و پستی بسیار دارد و به علاوه بر اهل فساد مثل ظلمه و کفار و مشرکین و اهل ضلالت و لو خیلی دوست دارند و اقبال می کنند، ولی عین بلا است که بار خود را سنگین می کنند و عذاب الهی را بر خود زیاد می نمایند چنان چه می فرماید: «و لا یحسد بین الذین کفروا انما نُملي لهم خیر لا نُنس لهم انما نُملي لهم لیزدادوا اثمًا و لهم عذابٌ مهین»؛ (1) به علاوه موقع رفتن با هزار حسرت و ندامت می گذارند و می روند؛ و ما عند الله خیر و ابقى نعم اخروی از جنات و روضات و حور و قصور و مقام قرب و حشر با اولیاء و انهار و فواکه و البسه و سرر مرفوعه و نمارق مصفوفه و انهار جاریه و غیر این ها که زوال و فناء ندارد و مقرون به هیچ گونه بلائی و زحمتی و خون دلی نیست البته بهتر و بالاتر؛ بلکه طرف نسبت نیست با دنیا کوچک ترین نعم اخروی بهتر است از تمام دنیا و ما فیها و بقاء و ثباتش همیشه هست که مخلد هستند در آن ها سؤال: دنیا با این همه عیب و مذمت برای چه خداوند خلق فرمود جواب: دنیا دار تکمیل است که باید در این چهار روزه دنیا تحصیل سعادت و تکمیل اخلاق و طلب ایمان و اتیان به اعمال صالحه نمود که گفتند: «الدنيا مزرعة الآخرة».

و از شیخ بهایی است که فرمود «الانسان مسافر و منازلہ ستہ»؛ انسان مسافر است و شش منزل را باید طی کند، اصلا بآباء، ارحام امهات، دنیا، قبر، برزخ،

ص: 208

قیامت، فقط تحصیل کمال در این منزل سیم است و این که نزد خدا است بهتر و باقی است.

«لِلَّذِينَ آمَنُوا»؛ به تمام معنی که به جمیع وظائف ایمانی رفتار کنند و پا از گلیم ایمان بیرون نکشند.

«وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ»؛ در کلیه پیش آمدها هر رنگی که دنیا به خود می گیرد و توکل آن ها به پروردگار خودشان باشد. (1) «مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ تَوَلَّىٰ فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا \* وَيَقُولُونَ طَاعَةٌ فَإِذَا بَرَّوْا مِنْ عِنْدِكَ بَيَّتَ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ غَيْرَ الَّذِي تَقُولُ وَاللَّهُ يَكْتُبُ مَا يُبَيِّنُونَ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلًا»؛ (2) «کسی که از پیامبر اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده؛ و کسی که سرباز زند، تو را نگهدار (و مراقب) او نفرستادیم (و در برابر او، مسئول نیستی). آن ها در حضور تو می گویند: فرمان برداریم؛ اما هنگامی که از نزد تو بیرون می روند، جمعی از آنان بر خلاف گفته های تو، جلسات سری شبانه تشکیل می دهند؛ آن چه را در این جلسات می گویند، خداوند می نویسد. اعتنایی به آن ها نکن! (و از نقشه های آنان وحشت نداشته باش!) و بر خدا توکل کن! کافی است که او یار و مدافع تو باشد.»

### تفسیر

«مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ...»؛ این جمله استینافی است یعنی: جمله ای است از نو که مطلب آیه سابق را که می فرمود: «وَأَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا»؛ تأکید و تثبیت نموده، در عین حال حکم آن آیه را تعلیل می کند، می فرماید: این که گفتیم

ص: 209

1- . طیب، عبدالحسین، اطیب البیان فی تفسیر القرآن، ج 11، ص: 495.

2- نساء / 80 و 81.

ما تو را به عنوان رسول فرستادیم و تو جز این سمت را نداری، علتش این است که هر کس تو را به آن جهت که رسول مایی اطاعت کند، در حقیقت ما را اطاعت کرده و کسی که از تو اعراض کند، از ما اعراض کرده و ما تو را حافظ و نگهبان بر آنان نفرستاده ایم.

از این جا روشن می شود که جمله «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ...» از قبیل به کار بردن صفت در جای موصوف است، تا به این وسیله به علت حکم اشاره شود، نظیر اشاره ای که گفتیم در جمله «وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِمَنِ اتَّقَىٰ وَلَا تُظْلَمُونَ فَتِيلًا» می باشد. و بنا بر این سیاق کلام بر استقامت خود جاری است و هیچ التفاتی در آن به کار نرفته و نباید پنداشت که سیاق در جمله «ارسلناك...» که سیاق خطاب است در جمله «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ...» به وسیله التفات مبدل به غیبت شده و باز با التفاتی دیگر در جمله: «فَمَا أَرْسَلْنَاكَ...» سیاق مبدل به خطاب شده است؛ بلکه سیاق به استقامت خود باقی است.

### **گفتاری در این که حسنات و سینات مستند به خدای تعالی است**

به نظر می رسد اولین باری که بشر به معنای حسن «زیبایی» بر خورده از راه مشاهده جمال در ابنای نوع خود بوده: یعنی بعضی از افراد هم نوع خود را دیده که در مقایسه با افرادی دیگر، زیباتر است، اندامی معتدل و اعضایی متناسب دارد و مخصوصاً اگر این اعتدال اندام و تناسب اعضا در صورت باشد (که برای بیننده محسوس تر است)، بشر بعد از تشخیص زیبایی در هم نوع خود به زیبایی هایی که در سایر موجودات طبیعی است، متوجه شده و برگشت زیبایی بالآخره به این است که وضع موجود موافق باشد با آن مقصدی که طبعاً در نوع آن هست.



مثلاً زیبایی صورت يك انسان برگشتش به این است که هر يك از اعضای صورت از چشم و ابرو و گوش، لب، دهان، گونه، چانه و غیره طوری خلق شده باشند و یا به رنگی و صفتی باشند که هم تك تك آن ها جا دارد آن طور باشد و هم هر يك نسبت به دیگری جا دارد آن طور باشد، در چنین وصفی است که نفس و دل بیننده چنین صورت مجذوب آن می شود و صورتی که چنین نباشد وصف جمال را ندارد و به جای کلمه «جمیل» کلمه «قیح»؛ «زشت»، «بد ترکیب» بر آن صادق است تا بینی از این چند کلمه کدامش با اعتبار مورد نظر سازگارتر است.

بنا بر این معنایی که بر جمیل و جمال کردیم، زشتی و قبح و بد ترکیبی و یا به طور کلی بدی، معنایی عدمی خواهد بود، هم چنان که حسن و جمال معنایی است وجودی "ساده تر بگویم، زیبا به چیزی می گویند: که آن چه را باید داشته باشد، واجد باشد و زشت آن چیزی است که آن چه را که جا داشت دارا باشد، نداشته باشد.

بشر بعد از این مرحله از تشخیص، مسأله زشتی و زیبایی را توسعه داده، از چهار چوبه محسوسات خارج کرد و به افعال و معانی اعتباری و عناوینی که در ظرف اجتماع مورد نظر قرار می گیرد سرایت داد، آن چه از این امور با غرض اجتماع یعنی سعادت زندگی بشر و یا بهره مندی انسان ها از زندگی سازگار است، زیبا، خوب و پسندیده خواند و آن چه با این غرض سازگار نباشد، زشت، بد و ناپسند نامید، عدل و احسان را به کسی که مستحق احسان باشد و تعلیم و تربیت و خیر خواهی و معانی دیگر از این قبیل را حسنه و زیبا خواند و ظلم و دشمنی و امثال آن

را سیئه و زشت نامید: برای این که دسته اول با سعادت واقعی بشر و یا بهره مندی کاملاً از زندگیش در ظرف اجتماع سازگار و دسته دوم ناسازگار بود.

و این قسم از حسن و زیبایی و مقابل آن یعنی قبح و بدی، تابع آن فعلی است که متصف به یکی از این دو صفت است، تا ببینی فعل چه مقدار با غرض اجتماع سازگار و یا چه مقدار ناسازگار است: بعضی از افعال حسن و خویش دایمی و ثابت است، چون همیشه با غرض اجتماع سازگار است، مانند عدل، و یا قبح و بدیش دایمی و ثابت است چون ظلم.

بعضی دیگر از افعال، حسن و قبحش دایمی نیست؛ بلکه به حسب اختلاف احوال و اوقات و مکان ها و مجتمعات مختلف می شود مانند: خنده و مزاح که نزد دوستان همقطار خوب و نزد بزرگان بد است، در مجالس سرور و جشن ها خوب و در مجالس ماتم و عزا و مساجد و معابد زشت است و زنا و می خوارگی که در مجتمع غربی خوب و در مجتمع اسلامی زشت است.

### **دائمی و ثابت بودن دست های از نیکی ها و بدی ها**

پس با این بیان روشن شد که نباید به سخن آن کسی گوش داد که می گوید: حسن و قبح کلی و دایمی نیست و همواره در تغییر و دگرگونی است؛ زیرا این گوینده مفهوم را با مصداق خلط کرده، در مقام استدلال برای گفته خود گفته است: عدل و ظلم (که از روشن ترین مصادیق حسن و قبح است)، خوبی و بدی آن ها دایمی نیست؛ زیرا می بینیم اجرای پاره ای از مقررات اجتماعی در يك امت عدل شمرده می شود و در امتی دیگر ظلم به حساب می آید، مثلاً شلاق زدن به مرد و زن زناکار

ص: 212

در مجتمع اسلامی «عدل» است و در بین غربی ها "ظلم" می باشد و مانند صدها مثال دیگر.

پس از این جا می فهمیم هیچ عنوانی نیست که در همه احوال و اوقات و مجتمعات عدل و عنوانی دیگر به همین کلیت ظلم باشد.

بیان نادرستی این سخن این است که گفتیم: گوینده آن بین مفهوم و مصداق خلط کرده و نفهمیده که در مثالی که آورده غربی ها نیز عدل را خوب و ظلم را بد می دانند، چیزی که هست تازیانه زدن به زناکار را مصداق ظلم می دانند و کسی که مثل این گوینده، فرق میان «مفهوم» و «مصداق» را تشخیص ندهد، ما نیز با او بحثی نداریم. آری انسان بر حسب تحول عواملی که در اجتماعات دگرگون می شود، این معنا را می پذیرد که همه احکام اجتماعیش يك باره و یا به تدریج دگرگون شود، ولی هرگز حاضر و راضی نیست که وصف عدل از او سلب شود و از عدل برخوردار نگردد و داغ ظلم بر پیشانی بخورد و یا ظلمی را از ظالمی ببیند که قابل توجیه و اعتذار نباشد و در عین حال از آن خوشش آید و این بحث دامنه ای گسترده دارد که اگر بخواهیم به همه جوانب آن پردازیم از آن چه مهم تر است، باز می مانیم.

گفتیم: بشر مفهوم حسن و قبح را گسترش داد تا آن جا که افعال و معانی اعتباری و عناوین اجتماعی را هم شامل شد، حال می گوئیم: بشر به این مقدار اکتفاء نکرد؛ بلکه دامنه آن را گسترده تر کرد تا شامل حوادث خارجی و پیش آمدهایی که در طول زندگی بر حسب تأثیر عوامل مختلف پیش می آید بشود، حوادثی که یا برای فرد پیش می آید و یا برای اجتماع، یا موافق میل و آرزوی انسان و سازگار با

سعادت فردی و یا اجتماعی است، نظیر عافیت و سلامتی و فراخی رزق و امثال آن که آن را «حسنات؛ خوبی ها» می نامد و یا ناسازگار است، مانند بلا و محنت و فقر و بیماری و ذلت و اسارت و امثال آن که آن را «سینات» می خواند.

پس از آن چه که گذشت روشن گردید که حسنه و سیئه دو حالت و صفتند که امور و افعال به آن جهت که رابطه ای با کمال و سعادت نوع یا فرد دارد به آن صفت، متصف می شوند، ساده تر بگوییم، از آن چه گذشت روشن شد که حسنه و سیئه دو صفت نسبی و اضافی است، هر چند که در بعضی از موارد مثل: عدل و ظلم ثابت و دائمی است و در بعضی دیگر نظیر انفاق مال که نسبت به مستحق حسن و نسبت به غیر مستحق قبیح است.

و نیز روشن گردید که حسن همواره امری است وجودی و قبح امری است عدمی و عبارت است از نبودن و یا نداشتن موجود آن صفت و حالتی را که ملایم طبع و موافق آرزویش است، و گر نه خود موجود و یا فعل با قطع نظر از موافقت و مخالفت مذکور نه حسن است و نه قبح؛ بلکه فقط «خودش» می باشد.

مثلاً زلزله و سیل ویران گر وقتی در سرزمین مردمی روی می دهد، برای خود آن مردم زشت و بد و قبیح هستند، ولی برای دشمنان آن مردم نعمت و حسن و خوب می باشند و در نظر دین نیز هر بلای عمومی که بر سر دشمنان دین و مفسدین و فجار و طاغیان بیاید سراء و نعمت و خوب است و همان بلا اگر بر سر امت مسلمان و مؤمن و مردم صالح بیاید، ضراء و تقمت و بد است.

و نیز خوردن طعام مثلاً اگر از مال صاحب طعام باشد مباح است. و همین عمل به عینه اگر از مال غیر و بدون رضایت او باشد حرام است، چون آن صفتی

که باید داشته باشد ندارد. و آن عبارت است از: امتثال نهی که از ناحیه شارع از خوردن مال غیر بدون رضایت او وارد شده و یا امتثال امری که از آن ناحیه وارد شده به این که مردم مسلمان باید اکتفاء و قناعت کنند به آن اموالی که خدای تعالی حلال کرده است.

و نیز هم خوابگی زن و مرد که اثر آن ناشی از ازدواج باشد، حسنه و مباح است و اگر نباشد، سیئه و حرام و بد است، برای این که آن صفتی که باید داشته باشد یعنی موافقت تکلیف الهی را ندارد.

### **خیرات و حسنات عناوین وجودی و شرور و سیئات عناوین عدمی می باشند**

بنا بر این حسنات هر چه باشند عناوینی وجودی هستند، فعل و امر حسن آن امر و فعلی است که دارای عنوانی وجودی باشند و سیئات عناوینی هستند عدمی و فعل و امر بد آن فعل و امری است که آن عنوان وجودی را نداشته باشد و اما متن عمل و نفس آن در دو حال خوب و بد یکی است (اگر از نفس عمل عکس بردارند خوب و بد آن یکی خواهد بود).

از نظر قرآن کریم غیر از خدای تعالی هر چیزی که اسم «شیء؛ چیز» بر آن اطلاق شود، مخلوق خدای تعالی است، می فرماید: «اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ»؛ (1) و نیز می فرماید: «خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَرَهُ تَقْدِيرًا»؛ (2) و این دو آیه خلقت را در تمامی چیزها اثبات می کند.

ص: 215

---

1- «پدید آورنده هر چیزی خدا است.» (زمر / 63 و رعد / 18)

2- «هر چیزی را بیافرید و به نوعی ناگفتنی تقدیر کرد.» (فرقان / 2)

از سوی دیگر در آیه شریفه «الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ»؛ (1) حسن و نیکویی را برای هر خلقت و هر چیز اثبات می کند، البته منظور حسنی است که لازمه خلقت است و از آن جدایی نمی پذیرد؛ بلکه دایره مدار آن است و هر جا آن باشد، این نیز هست و بر عکس.

بنا بر این هر چیزی از عنوان حسن و خوبی، آن مقداری را دارد که از خلقت وجود را دارد و اگر در معنای «حسن» به آن معنایی که گذشت، دقت نموده و باریک بین باشیم، این معنایش تر روشن می گردد، چون حسن عبارت از موافقت و سازگاری شیء حسن و خوب است با آن غرضی و هدفی که از آن چیز منظور است. و ما می بینیم که اجزای هستی و ابعاض این نظام عام عالمی با یکدیگر متوافق و سازگارند و حاشا که رب العالمین چیزی را خلق کرده باشد که اجزای آن با هم ناسازگار باشد، این جزء آن جزء را باطل کند و آن، این را خنثی سازد و در نتیجه و سرانجام غرضش از خلقت آن چیز حاصل نگردد و یا چیزی را خلق کند که مزاحم خود او شود و او را در رسیدن به غرض از خلقت آن چیز عاجز سازد، و یا اراده ای که از خلقت این نظام عجیب و محیر الفکر داشته، باطل سازد، چگونه چنین احتمالی درباره خدای تعالی ممکن است؟ با این که خودش در معرفی خود فرموده: «وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ»؛ (2) و نیز فرموده: «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعْجِزَهُ مِنْ شَيْءٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ عَلِيمًا قَدِيرًا»؛ (3).

ص: 216

---

1- «خدای تعالی آن کسی است که خلقت هر چیز را نیکو کرد.» (سجده / 7)

2- «او قاهر و مسلط و ما فوق همه بندگان خویش است.» (انعام / 18)

3- «خدای تعالی چنان نیست که او را عاجز کند چیزی از اشیایی که در آسمان ها و یا زمین است چون او علیم و قدیر است.» (فاطر /

پس خدای تعالی مقهور چیزی نمی شود و چیزی او را در آن چه از خلقش و در بندگانش اراده کند عاجز نمی سازد.

بنا بر این هر نعمتی در عالم وجود حسنه و خوب است، چون منسوب به خدای تعالی است و ساخته او است، هم چنان که هر سیئه، هر بدی و بلائی نیز (هر چند که از نظر نسبتی که بین موجودات برقرار است منسوب به خداوند تبارک و تعالی است) سیئه و بد است و این آن حقیقتی است که آیه مورد بحث آن را افاده نموده می فرماید: «وَإِنْ تُصِيبُهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ، وَإِنْ تُصِيبُهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِكَ، قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ، فَمَا لَهُمْ لَوْ لَا الْقَوْمَ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا»؛ (1) و در جای دیگر می فرماید: «فَإِذَا جَاءَتْهُمْ الْحَسَنَةُ قَالُوا لَنَا هَذِهِ، وَإِنْ تُصِيبُهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسَى وَمَنْ مَعَهُ أَلَا إِنَّمَا طَائِرُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ»؛ (2) و از این قبیل آیات دیگر.

این از جهت «حسنه» و اما از جهت «سیئه» قرآن کریم سیئه و بلاهای انسان ها را به خود انسان ها نسبت می دهد، در سوره مورد بحث می فرماید: «مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ، وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ»؛ (3) و در سوره شوری می فرماید: «وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ، وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ»؛ (4)

ص: 217

1- . نساء / 78.

2- . اعراف / 131.

3- . «آن چه خوبی به تو برسد از خدا است و آن چه بدی به تو برسد از ناحیه خودت می باشد.» (نساء / 79)

4- . «آن چه از مصائب که به شما برسد به خاطر اعمالی است که خود کرده اید، تازه خدای تعالی از آثار شوم بسیاری از اعمال شما جلوگیری می کند.» (شوری / 30)

و نیز در سوره انفال می فرماید: «ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَى قَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ». (1)

و نیز در سوره رعد می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ»؛ (2) و آیاتی دیگر از این قبیل.

توضیح مطلب این است که آیات قبل (همان طور که ملاحظه کردید) این بلاها و مصائب را مانند حسنات اموری دانست که خلقتشان حسن و نیکو است. و هیچ زشتی و بدی در خلقت آن ها نیست، پس برای بد بودن آن ها وجهی باقی نمی ماند، مگر این توجیه که با طبع موجودی دیگر سازگار نیست، مثلاً خلقت عقرب خوب و حسنه است و بدی آن فقط به خاطر این است که نیش آن با سلامتی و راحتی انسان ها سازگار نیست، پس بالآخره برگشت ویران گری سیل و نیش عقرب و مصائبی دیگر مثل آن به این است که خدای تعالی که تاکنون نعمت سلامتی را به فلان شخص داده بود، از امروز تا فلان روز این عافیت را به وسیله گزیدن عقرب از او گرفته، و یا نعمت خانه و اثاثی که به شخص سیل زده داده بود، بعد از آمدن سیل به او نداده است، پس برگشت مصائب به امری عدمی است و یا به عبارت دیگر به ندادن خدا است که خود امری عدمی است و آیه زیر این معنا

ص: 218

---

1- . «و این به آن جهت است که خدای تعالی چنان نبوده و نیست که نعمتی را که به مردم داده پس بگیرد و دگرگونه سازد مگر زمانی که خود مردم خویشتن را تغییر دهند.» (انفال / 53)

2- . «خدای تعالی چنان نیست که وضع مردمی را بر هم زند مگر آن که (خود) آن مردم وضع خود را دگرگون سازند.» (رعد / 11)



را کاملاً روشن ساخته، می فرماید: «مَا يَفْتَحُ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا وَ مَا يُمْسِكُ فَلَا مُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ، وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» (1).

آن گاه بیان می کند که امساک جود و یا ساده تر بگویم ندادن خدا نعمتی را به چیزی یا به کسی، یا زیاد دادن، یا کم دادن تابع و برابر مقدار ظرفیتی است که در آن چیز و یا آن شخص است و بیش از آن مقداری که داده شده، ظرفیت نداشته است، هم چنان که خودش در مثالی که زده می فرماید: «أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا» (2).

و نیز فرموده: «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَ مَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ» (3) بنا بر این خدای تعالی به هر کس و به هر چیز به آن مقدار که ظرفیت و استحقاق دارد عطا می فرماید که تعیین این مقدار در حیطه علم خود او است، هم چنان که فرموده: «أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ» (4).

### عطای خداوند به مقدار ظرفیت افراد است

و معلوم است که نعمت و نعمت و بلا و رخای هر چیزی به نسبت خود آن

ص: 219

- 1- «آن چه خدای تعالی به روی مردم بگشاید کسی نیست که از آن جلوگیری کند و آن چه را که امساک می کند کسی نیست که بعد از خدا آن را به سوی مردم روانه کند و او شکست ناپذیر و حکیم است.» (فاطر / 2)
- 2- «از آسمان آبی فرستاد، پس هر سرزمینی به قدر ظرفیت خود از آن آب بگرفت.» (رعد / 17)
- 3- «هیچ چیز نیست مگر آن که خزانه های آن نزد ما است و ما جز به اندازه ای معلوم نازل نمی کنیم.» (حجر / 21)
- 4- «آیا کسی که خلق می کند از خلقش آگاه نیست؟! با این که لطیف و با خبر است.» (ملک / 14)

چیز است، که این را نیز در آیه زیر بیان نموده می فرماید: «لِكُلِّ وَجْهَةٌ لَّهُ مُوَلِّيَةٌ»؛ (1) و معلوم است که هر موجودی به سوی وجهه ای روان است که خاص خود او و غایتی مناسب به حال او است.

این جا است که خواننده محترم می تواند حدس بزند که «سراء» و «ضراء»، «نعمت»، «نقمت»، «بلا» به این انسان (که از نظر قرآن کریم در ظرف اختیار زندگی می کند) اموری است مربوط به اختیار خود انسان: برای این که انسان در صراطی واقع است که آخر این صراط در صورت درست رفتن، سعادت و در صورت نادرست رفتن، شقاوت است و دخالت اختیار آدمی در سلوک درست و نادرست قابل انکار نیست. و قرآن کریم این حدس شما را تصدیق دارد و می فرماید: «ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَىٰ قَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ»؛ (2) و به حکم این آیه شریفه نیت های پاک و اعمال صالح در روی آوری نعمتی که به آدمی اختصاص می یابد دخالت دارد و چون دخالت دارد وقتی کسی نیت و اعمال خود را تغییر دهد خدای تعالی نیز رفتار خود را تغییر می دهد و رحمت خود را از آنان امساک می کند، هم چنان که خودش فرمود: «وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ»؛ (3) که به حکم این آیه شریفه نیز اعمال انسان ها در نزول آن چه بر سر

ص: 220

---

1- . «برای هر چیزی که وجهه ای است از پیش معین شده که هر موجودی رو به آن وجهه است.» (بقره / 148)

2- . انفال / 53.

3- . «و آن چه از مصائب به شما می رسد به خاطر اعمالی است که خود کرده اید و خدا بسیاری از آن گناهان را عفو می کند.» (شوری /

آدمی نازل می شود و آن چه از مصائب که به وی روی می آورد دخالت دارند، و نیز می فرماید: «ما أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ» (1).

و زنهاری که نپنداری که خدای سبحان هنگامی که این آیه را به پیامبر گرامیش (صلی الله علیه وآله) وحی می نمود، این حقیقت روشن را فراموش کرده و یادش رفته بود که قبلاً با جمله «اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ»؛ (2) و آیه «الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ»؛ (3) آن را روشن ساخته و فرموده بود: که هر چیزی که به دست ما خلق شده فی نفسه و قطع نظر از مزاحمتی که ممکن است با چیز دیگر داشته باشد حسن است؛ زیرا خدای تعالی منزّه است از فراموشی و خود او فرموده: «وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا» (4).

و نیز از قول موسی (علیه السلام) حکایت کرده که در برابر فرعون فرموده: «لَا يَصِلُ رَبِّي وَلَا يَنْسِي»؛ (5) بنا بر این معنای این که در آیه مورد بحث فرمود: «ما أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ...» این است که آن چه از حسنه و خیر به تو می رسد (که البته هر چه به تو برسد حسنه است) از ناحیه خدای تعالی است و آن چه از سیئه و شرور به تو برسد که البته نسبت به حال تو سیئه و شر است چون با مقاصد و آمال و خواست تو سازگار نیست و گر نه آن نیز برای خودش حسنه است، باید بدانی که نفس خودت به اختیار سوئش آن سیئه و آن شر را به سوی تو کشانید، و با زبان حال آن را از خدای

ص: 221

- 
- 1- «آن چه از خوبی ها که به تو برسد از ناحیه خدای تعالی است، و آن چه از بدی ها به تو برسد از ناحیه خود تو است.» (نساء / 79)
  - 2- زمر / 62.
  - 3- سجده / 7.
  - 4- «پروردگار تو فراموشکار نیست.» (مریم / 64)
  - 5- «پروردگار من نه دچار اشتباه می شود و نه فراموش می کند.» (طه / 52)

تعالی درخواست کرد، و خدای تعالی بزرگ تر از آن است که ابتداء شری و یا ضرری متوجه تو بسازد.

آیه مورد بحث همان طور که قبلاً گفتیم هر چند خطاب را متوجه شخص رسول خدا(صلی الله علیه وآله) کرده لیکن معنای آن عمومی و شامل همه مردم است و به عبارت دیگر این آیه مانند دو آیه دیگر یعنی آیه شریفه «ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا...» و آیه شریفه «وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ...» در صدد بیان مطلبی عمومی است و در عین این که متکفل خطاب فردی است، خطاب در آن خطابی اجتماعی نیز هست: برای این که مجتمع انسانی برای خود کینوتی انسانی و اراده ای اختیاری دارد غیر آن کینوت و اختیاری که فرد دارد.

پس مجتمع، کینوت و وجودی دارد، که گذشتگان و آیندگان از افراد در آن مستهلك هستند و به همین جهت نسل موجود از آن مؤاخذه می شود به سیئات گذشتگان و مردگان مؤاخذه می شوند به سیئات زندگان، و افرادی که اقدامی به گناه نکرده اند مؤاخذه می شوند به گناهان افرادی که مرتکب گناه شده اند و... با این که این مؤاخذه به حسب حکمی که تک تک افراد دارند هرگز صحیح نیست، پس معلوم می شود اجتماع هم برای خود کینوتی دارد و ما در سابق (یعنی در جلد دوم این کتاب آن جا که درباره احکام اعمال بحث می کردیم) مطالبی در این باره ایراد کردیم.

### **وجه خطاب به شخص رسول الله(صلی الله علیه وآله) در «ما أَصَابَكُمْ...»**

آیه مورد بحث که خطاب را متوجه رسول خدا(صلی الله علیه وآله) کرده از این بابت بوده که آن جناب در جنگ «احد» صدمه ها دید: زخمی در صورت مبارکش وارد آمد،

دندان های شریفش شکست، مسلمانانی کشته و زخمی شدند و خود آن جناب مستحق چنین مصائبی نبود، چون پیامبری معصوم بود. مع ذلك در این آیه مصائب را مستند به خود آن حضرت کرده و در آیاتی دیگر مستند به مجتمع مسلمانان نموده و توجیهش این است که آن جا که مصائب به مجتمع نسبت داده شده، چون که مجتمع فرمان خدا و رسول را مخالفت کردند و این مخالفت باعث سیئه و مصیبت شد: مصیبت و سیئه ای که دست مجتمع آن را به بار آورد، مجتمعی که آن جناب هم در آن قرار داشت و آن جا که به شخص شریف آن حضرت نسبت داده شده است.

لذا از این رو است که آن جناب مسئولیتی را قبول فرموده که از همان آغاز کار معلوم بود که این مصائب و سیئات را در پی دارد و آن مسئولیت نبوت و دعوت بشر به سوی خدای تعالی است بر بصیرت، پس این مصائب در حقیقت نسبت به آن جناب جنبه محنت الهیه و نعمتی را دارد که صاحبش را به درجاتی بالا می برد.

و این تنها امت اسلام نیست که قرآن کریم مصائبش را مستند به خودش می داند؛ بلکه از نظر قرآن کریم هر مصیبتی و بلائی که بر هر قومی نازل شود، مستند به اعمال آن قوم است و ما ایمان داریم که قرآن کریم جز به حق نظر نمی دهد و از نظر قرآن آن چه خیرات و حسنات به قومی برسد از ناحیه خدای سبحان است.

بله در این میان آیات دیگری هست که چه بسا پاره ای از حسنات را تا اندازه ای به اعمال انسان ها نسبت دهد، از آن جمله آیات زیر است، توجه بفرمائید:

«وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ»؛ (1) «وَجَعَلْنَا

ص: 223

---

1- . «و اگر جمعیت ها ایمان می آوردند و از خدا می ترسیدند، ما، در برکاتی از آسمان رای به رویشان می گشودیم.» (اعراف / 96)

مِنْهُمْ أَيْمَةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَ كَانُوا بَيَاتِنًا يُوقِنُونَ»؛ (1) «وَأَدْخَلْنَاهُمْ فِي رَحْمَتِنَا إِنَّهُمْ مِنَ الصَّالِحِينَ»؛ (2) و آیات قرآنی در این معنا بسیار است.

به جز این که خدای سبحان در کلام مجیدش خاطر نشان می سازد که هیچ خلقی از خلانقش بر هیچ هدفی از اهدافش نمی رسد و به سوی هیچ خیری از خیراتش راه نمی یابد مگر به تقدیری که خدای تعالی برایش مقدر کرده، و مگر از راهی که او پیش پایش بگذارد، در این باره می خوانیم: «الَّذِي أُعْطِيَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ ثُمَّ هَدَى»؛ (3) «وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْنَا لَكُنَّا مِنَ الْخَاسِرِينَ»؛ (4) با در نظر گرفتن این دو آیه و آیات قبل معنای دیگری برای مسأله مورد بحث (یعنی این که چگونه حسنات مستند به خدای تعالی است؟) به دست می آید و آن این است که انسان دارای هیچ حسنه ای نمی شود مگر آن که خدای تعالی به او تملیک کند و او را به آن حسنه برساند، بنا بر این حسنات هر چه هست از خدای تعالی است و سیئات از انسان ها است و با در نظر گرفتن این حقیقت معنای آیه مورد بحث که می فرماید: «مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ...» روشن می گردد.

پس حسنات از يك نظر از آن خدا است، برای این که خالق آن ها خدا است

ص: 224

- 
- 1- . «ما بعضی از آنان رای بعد از آن که صبر کردند و به آیات ما یقین داشتند، امامانی قرار دادیم که به امر ما هدایت کردند.» (سجده / 24)
  - 2- . «ما آنان را در رحمت خود داخل کردیم چون که از صالحان بودند.» (انبیاء / 86)
  - 3- . «موسی گفت: پروردگار ما کسی است که خلقت هر چیزی را داد و سپس هدایتش کرد.» (طه / 50)
  - 4- . «و اگر فضل خدا بر شما و رحمتش به شما نبود، تا ابد احدی از شما موفق به پاکی نمی شد.» (نور / 21)

و حسنات هر چه باشند مخلوق او هستند، و از سوی دیگر گفتیم: که خلقت با حسن، لازم و لا ینفک یکدیگر بوده و از نظر دیگر باز از آن خدا است، چون حسنات خیراتند و خیرات به دست خدا است و غیر خدای تعالی کسی مالک آن نیست مگر آن که او به وی تملیک کرده باشد.

و هیچ نوع از انواع سیئات به ساحت قدس او مستند نیست، برای این که به آن جهت که سیئه است خلق نشده و کار خدای تعالی خلقت و آفریدن است و سیئه به بیانی که گذشت، خلقت بردار نیست، چون امری عدمی است، مثلاً اگر انسانی دچار سیئه ای باشد در حقیقت فاقد رحمتی از طرف خدای تعالی است و این فقدان هم مستند به اعمال گذشته او است، او کاری کرده که نتیجه اش این شده که خدای تعالی رحمت خود را نسبت به او امساک نموده است. و اما «سیئه» و «حسنه» به معنای معصیت و اطاعت در سابق یعنی در تفسیر آیه شریفه «إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا...»؛ (1) در جلد اول این کتاب گفتیم که استناد هر دو به خدای تعالی به چه معنا است.

و تو خواننده محترم اگر در تفسیر آیه مورد بحث به کتب تفاسیر مراجعه کنی به اقوالی مختلف و آرا و هوا و هوس های گوناگونی برخورد می کنی و نیز انواع و اقسام اشکالاتی را خواهی دید که مبهوت می گردی و منامید آن دارم به همین مقدار که ما در این جا در اختیارت گذاشتیم برای تو و برای هر کسی که بخواهد در کلام خدای تعالی تدبر کند، کافی باشد.

چیزی که هست این تذکر را نباید از یاد برد که جهات بحث باید از یکدیگر

ص: 225

تفکیک شود و نیز باید با عرف و اصلاحی که قرآن کریم برای خود در معنای حسنه و سیئه و نعمت و تقمت دارد آشنا بود و نیز باید بین شخصیت فردی و شخصیت مجتمع فرق گذاشت و بین آن دو خلط نکرد تا نتیجه بحث به دست آید.

## بحث روایتی

در باره شأن نزول آیه مربوط به استتکاف از قتال، بلایا و محنت ها، نسبت به مؤمن و...:

در تفسیر در المنثور در ذیل آیه «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا...» آمده که نسایی، ابن جریر، ابن ابی حاتم، حاکم (وی حدیث را صحیح دانسته) و بیهقی (در کتاب سنن خود) از طریق عکرمه و از ابن عباس روایت کرده اند که گفت: عبد الرحمن بن عوف به اتفاق چند نفر از رفقاییش نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آمدند و عرضه داشتند: یا نبی الله! ما در ایامی که مشرک بودیم، برای خود عزتی و آبرویی داشتیم و همین که ایمان آوردیم، ذلیل شدیم، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: من مأمور به عفو شده ام و، لذا شما اجازه ندارید با کفار جنگ کنید، ولی همین که از مکه به مدینه کوچ کردند و خدای تعالی آن ها را مأمور به هجرت نمود، در آن جا دستور داد که با کفار قتال کنند، ولی همین افرادی که آن روز اعتراض داشتند که چرا اجازه قتال ندارند؟ از اطاعت خدا و رفتن به جنگ سر باز زدند، و خدای تعالی درباره آنان این آیه را نازل فرمود: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ...»؛ (1) و در همان کتاب

ص: 226

---

1- . سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، الدر المنثور، ج 2، ص: 184.



است که عبد بن حمید و ابن جریر و ابن منذر از قتاده روایت کرده اند که در تفسیر آیه فوق گفته است:

جمعی از اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در روزگاری که در مکه زندگی می کردند و هنوز رسول خدا (صلی الله علیه وآله) هجرت نفرموده بود، عجله می کردند در جنگیدن و به رسول خدا (صلی الله علیه وآله) عرضه می داشتند: به ما اجازه بده حد اقل بیل های خود را برگیریم و با مشرکین بجنگیم که سرکوب کردن آنان آن قدر برای ما آسان است که حاجت به شمشیر نداریم.

سپس قتاده اضافه کرده که برای ما چنین ذکر کرده اند که عبد الرحمن بن عوف هم از آن افراد بوده و رسول خدا (صلی الله علیه وآله) از این کار آن ها را نهی می فرمود و اظهار می داشت:

من مأمور به این کار نیستم، همین که هجرت کردند و مأمور به قتال شدند، همین افراد از جنگیدن خودداری ورزیدند و درباره این دستور کاری کردند که اینک از نظر شما می گذرد، خدای تعالی درباره آنان می فرماید: «قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّمَنِ اتَّقَىٰ وَلَا تُظْلَمُونَ فَتِيلًا» (1) و در تفسیر عیاشی از صفوان بن یحیی از ابی الحسن (علیه السلام) روایت آمده که فرمود: خدای تعالی فرموده است: ای پسر آدم به مشیت من بود که تو صاحب مشیت شدی، می خواهی و می گویی و به قوت من بود که نیرومند شدی، و توانستی واجبات مرا انجام دهی، به نعمت من بود که نیرومند بر نافرمانی من شدی، آن چه از حسنه به تو برسد از ناحیه خدا است و آن چه از سیئه به تو اصابت کند از ناحیه خودت است، چون من سزاوارتر به حسنات تو از

ص: 227

خود تو هستم و تو سزاوارتر از من به سیئات خود هستی، چون من از آن چه می‌کنم باز خواست نمی‌شوم و خلائق از آن چه می‌کنند بازخواست می‌شوند. (1)

و در کافی به سند خود از عبد الرحمن بن حجاج روایت شده که گفت: نزد امام صادق (علیه السلام) سخن از بلاهای عموم مردم و بلاهای مخصوص مؤمن رفت، فرمود: از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) پرسیدند: بلائی چه کسی در دنیا شدیدتر است؟ فرمود: اول انبیاء و سپس آن که شبیه تر از سایرین به انبیاء است و بعد از آن، هر کس به هر مقدار که به انبیاء شباهت داشته باشد، به آن مقدار بلا خواهد داشت و بعد از طبقه انبیاء و اولیاء هر مؤمنی به مقدار ایمانش و حسن اعمالش به بلا مبتلا می‌شود.

بنا بر این هر کس ایمانش صحیح و عملش نیکو باشد، بلائی او شدیدتر است و هر کس ایمانش سخیف و عملش ضعیف باشد بلائی او کم تر است (2) و یکی از روایات معروف در این باب کلام رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است که فرموده: «الدنيا سجن المؤمن و جنة الكافر؛ دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است». و نیز در کافی به چند طریق از امام باقر و امام صادق (علیه السلام) روایت شده که فرموده اند: خدای عز و جل وقتی که بنده ای را دوست بدارد، به وسیله بلاها گوشت بدنش را آب می‌کند. (3) و نیز در همان کتاب از امام صادق (علیه السلام) روایت آمده که فرمود: مؤمن در حقیقت به منزله کفه میزان است: هر قدر کفه ایمانش زیاد و سنگین شود، به همان نسبت بلائی او زیاد و سنگین می‌شود. (4) و باز در همان کتاب از امام باقر (علیه السلام) روایت آمده که فرمود: خدای

ص: 228

---

1- . عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر عیاشی، ج 1، ص: 258، ح 200.

2- . کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج 1، ص: 252، ح 2.

3- . همان.

4- . همان.

عز و جل همواره مراقب مؤمن است، همان طور که يك انسان در سفر همواره به یاد خانواده خویش است، و خدای عز و جل بلا را به سوی مؤمن هدیه می فرستد، همان طور که انسان مسافر برای خانواده اش هدیه می آورد، خدای تعالی بنده مؤمنش را از لذائذ پرهیز می دهد و پرستاری می کند، آن چنان که يك طبیب، بیمار خود را از لذائذ پرهیز می دهد و پرستاری می کند. (1)

و نیز در همان کتاب از امام صادق (علیه السلام) روایت آمده که فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود: خدای تعالی از میان بندگانش به آن بنده ای که وی در مال و در بدن او بهره ای ندارد، حاجتی ندارد. (2)

و در کتاب «علل الشرائع» از علی بن الحسین از پدرش حسین بن علی (علیه السلام) روایت آمده که فرمودند: رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود: اگر مؤمن بر قله کوهی باشد، خدای تعالی کسی را بر آزار او می گمارد، تا در برابر آن آزار پاداشش دهد. (3) و در کتاب «تمحیص» از امام صادق (علیه السلام) روایت آمده که فرمود: غم و اندوه مؤمن تمام شدنی نیست، مگر وقتی که همه گناهان او را از بین ببرد، و از همان جناب روایت دیگری آمده که فرمود: بر مؤمن هیچ چهل شیی نمی گذرد مگر آن که پیش آمدی او را اندوهگین می سازد تا به یاد پروردگارش بیفتد.

و در نهج البلاغه آمده که امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمود: اگر کوهی مرا دوست بدارد فرو می ریزد (4) و نیز فرمود: کسی که ما اهل بیت را دوست بدارد، باید برای بلاها

ص: 229

1- . همان، ج 1، ص: 255، ح 17.

2- . همان، ج 1، ص: 256، ح 21.

3- . ابن بابویه، محمد بن علی (شیخ صدوق)، علل الشرائع، ج 1، ص: 44، ح 2.

4- . شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، تصحیح: صبحی صالح، ص: 488، کلمه 111.

جامه گشادی تهیه کند. (1) مؤلف: ابن ابی الحدید در شرح این کلام امام (علیه السلام) گفته است: از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) روایت صحیح آمده که آن جناب به علی (علیه السلام) فرمود: هیچ کسی تو را دوست نمی دارد مگر آن که دارای ایمان باشد و هیچ کس تو را دشمن نمی دارد مگر آن که دارای نفاق است.

و نیز از آن جناب روایت شده که فرمود: آمدن بلا به سوی مؤمن، از جریان آب از بلندی به پستی، سریع تر است و این دو مقدمه نتیجه ای قطعی و صادق دست می دهند و آن این است که اگر کوهی علی بن ابی طالب (صلی الله علیه وآله) را دوست بدارد، متلاشی می شود، این بود گفتار ابن ابی الحدید. (2) خواننده عزیز بداند که اخبار در این معانی بسیار زیاد است، و همه آن ها بیان قبلی ما را تأیید می کند.

و در «در المنثور» است که ابن منذر و خطیب از ابن عمر روایت کرده اند که گفت:

(روزی) با چند نفر از اصحاب نزد رسول خدا (صلی الله علیه وآله) بودیم، فرمود: ای آقایان! آیا می دانید که من فرستاده خدا به سوی شما هستم؟ همه گفتند: بله، فرمود: آیا می دانید که خدای تعالی در کتابش نازل کرده که هر کس مرا اطاعت کند، خدای را اطاعت کرده؟

گفتند: بله، شهادت می دهیم که هر کس تو را اطاعت کند، خدای را اطاعت کرده و این که طاعت او طاعت تو است، فرمود: برای این که یکی از مصادیق طاعت خدا، طاعت این فرمان و این گفتار من و نشانی اطاعت کردنتان از من این است که

ص: 230

---

1- . همان.

2- . ابن ابی الحدید، عبدالحمید بن هبة الله، شرح نهج البلاغه، ج 18، ص: 108.

امامان خود را اطاعت کنید، حتی اگر نشسته نماز خواندند، شما نیز همگی نشسته نماز بخوانید. (1) مؤلف: این که فرمود: «حتی اگر نشسته نماز بخوانند...» کنایه از اطاعت بدون چون و چرا و کمال پیروی از آنان است.

«وَيَقُولُونَ طَاعَةٌ فَإِذَا بَرَزُوا مِنْ عِنْدِكَ بَيَّتَ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ غَيْرَ الَّذِي تَقُولُ وَاللَّهُ يَكْتُبُ مَا يُبَيِّنُونَ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا \* أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا \* وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا \* فَقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا تُكَلَّفُ إِلَّا نَفْسَكَ وَحَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَكْفِ بِكَ الْإِيمَانَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَاللَّهُ أَشَدُّ بَأْسًا وَأَشَدُّ تَنكِيلًا»؛ (2) «می گویند: وظیفه ما اطاعت است و باید دعوت به جهاد تو را بپذیریم و لیکن همین که از نزد تو بیرون می شوند، شبانه تدبیری می اندیشند غیر از آن چه که در پاسخ تو گفته بودند، خدا آن چه را در پنهانی طرح ریزی می کنند ثبت می کند، از آنان روی بگردان و بر خدا توکل کن که تکیه گاه بودن خدا (برای تو) کافی است. چرا در یکا یک آیه های این قرآن دقت نمی کنند با این که اگر از ناحیه غیر خدا بود، اختلاف فراوان در آن می یافتند. و چون از ناحیه کفار خبری از امن و یا خوف به این سست ایمان ها برسد آن را منتشر سازند، در حالی که اگر قبل از انتشار، آن را به اطلاع رسول و کارداران خویش رسانده، درستی و نادرستی آن را از آنان بخواهند، ایشان که قدرت استنباط دارند، حقیقت مطلب را فهمیده، به ایشان می گویند و اگر فضل و رحمت خدا بر شما نبود جز مواردی انگشت شمار

ص: 231

1- . سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، الدر المنثور، ج 2، ص: 185.

2- . نساء / 81 الی 84.

هر لحظه شیطان را پیروی می کردید. پس به تثاقل (بد دلی) این سست ایمانان اعتنا مکن و در راه خدا کارزار کن که جز به تکلیف خودت مکلف نیستی و مؤمنین را بر قتال با کفار تشویق کن، شاید خدا از صلابت و سرسختی آنان جلوگیری کند که صلابت خدا شدیدتر و عذابش سخت تر است.»

## بیان آیات

این آیات بی ارتباط به ما قبلش نیست، کانه تتمه گفتاری است که در آیات قبل در ملامت مسلمانان ضعیف الایمان داشت و فائده این تتمه اندرز آنان است، اندرز به نصایحی که بصیرتشان می دهد، البته اگر بخواهند تدبر نموده و دارای بصیرت بشوند.

«وَيَقُولُونَ طَاعَةٌ...»؛ کلمه «طاعة» در این جمله به صدای وسط خوانده می شود تا به طوری که گفته اند: خبر باشد برای مبتدایی که حذف شده و تقدیر کلام: «يقولون امرنا طاعة»، (می گویند: کار ما همین است که خدا را اطاعت کنیم و یا تو را اطاعت کنیم) و کلمه «برزوا» فعل ماضی است و مصدر آن «بروز» است، به معنای ظهور و بیرون شدن است و کلمه «بیتوا» فعل ماضی از «تبییت» است از ماده بیتوته است که به معنای محکم کردن امر و تدبیر آن در شب است و ضمیر در جمله «تقول» راجع است به کلمه «طائفه» و یا به رسول خدا (صلی الله علیه وآله) و معنای آیه (و خدا داناتر است) این است که این پاسخ گویان در مقابل دعوت آنان به جهاد به تو می گویند: امر ما اطاعت است: یعنی غیر اطاعت کاری نداریم، ولی وقتی از نزد تو بیرون می روند، شبانه امری را طرح ریزی و محکم کاری می کنند که غیر آن چیزی

است که به تو می گفتند (و یا غیر آن سخنی است که تو به ایشان گفتی)، این تعبیر کنایه است از این که شبانه تصمیم بر مخالفت رسول الله (صلی الله علیه وآله) می گیرند.

خدای تعالی سپس به رسول گرامیش دستور می دهد از آنان روی بگرداند و در کارش و مسئولیتش به خدای تعالی توکل نموده، بدون توجه به کارشکنی آنان تصمیم خود را بگیرد «فَاعْرِضْ عَنْهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا».

و این آیه شریفه هیچ دلالتی بر این معنا ندارد که افراد مورد بحث منافقین بوده اند، همان طور که بعضی از مفسرین پنداشته اند؛ بلکه امر از نظر اتصالی که در سیاق هست بر عکس است یعنی با در نظر گرفتن سیاق آیه شریفه بر خلاف این احتمال دلالت دارد. (1)

## 57. لزوم جهاد کبیر و ایستادگی و نترسیدن از دشمن

### اشاره

قرآن کریم می فرماید:

«وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ وَدَعْ أَذَاهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا»؛ (2)

«و از کافران و منافقان اطاعت مکن، و به آزارهای آن ها اعتنا منما، و بر خدا توکل کن، و همین بس که خدا حامی و مدافع (تو) است!»

### تفسیر

«وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ»؛ و پیروی از کفار و منافقین مکن و تفسیر آن در اول همین سوره گذشت.

ص: 233

---

1- . طباطبایی، محمدحسین، تفسیر المیزان، مترجم: موسوی، محمدباقر، ج 5، ص: 10.

2- . احزاب / 48.

«وَدَعُ أَذَاهُمْ»؛ یعنی اعراض و دوری از اذیت ایشان بکن که من البتّه به این زودی امر ایشان را کفایت می‌کنم هر گاه بر من توکل نموده و عمل بر طاعت من کردی، پس مسلماً تمام آن‌ها در تحت سلطنت من می‌باشند به منزله چیزی که آن در کف دست بنده من است.

کلبی گوید: یعنی خود داری نما از اذیت و کشتن ایشان و این قبل از فرمان قتال و پیکار با آن‌هاست.

«وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ»؛ یعنی اسناد بده کار خود را به خدا که تو را بر ایشان یاری نموده و غلبه و پیروزی می‌دهد.

«وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلاً»؛ یعنی خدا کافی و متکفل است به آن چه به او اسناد داده شده.

### ترتیب

البتّه این آیات به ما قبلش متصل است از قول او «وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ»؛ زیرا که خدا ممت گذاشت بر ایشان بسبب او سپس فرمان داد ایشان را که او را بر این نعمت شکر و سپاس گویند و قول او که فرمود «هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ» متصل است به ما قبلش از امر به ذکر و تقدیرش این است که خداوند که عزیز است اسم او با بی‌نیازیش از شما شما را یاد می‌کند، پس شما سزاوارتر هستید که او را یاد نمائید و اقبال به او نمائید با نیازتان به سوی او.

و بعضی گفته‌اند: که خداوند سبحان نعمت‌هایش را بر مؤمنین شمرد و از



جمله آن رحمت او بر ایشان بوده، سپس بیان نمود ارسال او پیامبر را به سوی ایشان با بزرگی قدر و بلندی مقامش. (1)

### بیان صاحب تفسیر شریف «نمونه»

بعد از آن به دستور دوم و سوم پرداخته می گوید: «از کافران و منافقان اطاعت مکن»؛ «و لا تطع الکافرین المنافقین».

بدون شك رسول خدا (صلی الله علیه وآله) هرگز اطاعتی از کافران و منافقان نداشت، اما اهمیت موضوع به قدری است که به عنوان تأکید برای شخص پیامبر (صلی الله علیه وآله) و هشدار و سرمشقی برای دیگران، روی این موضوع مخصوصاً تکیه کند، چه این که از خطرات مهمی که بر سر راه رهبران راستین قرار دارد به سازش و تسلیم کشیدن در اثناء مسیر است که گاه از طریق تهدید، و گاه از طریق دادن امتیازات، زمینه های آن فراهم می شود، تا آن جا که گاهی انسان به اشتباه می افتد و گمان می کند راه وصول به هدف تن دادن به چنین سازش و تسلیمی است، همان سازش و تسلیمی که نتیجه اش عقیم ماندن همه تلاش ها و کوشش ها و خنثی شدن همه مجاهدات است.

تاریخ اسلام نشان می دهد که بارها کافران و یا گروه هایی از منافقان کوشیدند پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) را به چنین موضعی بکشانند، گاه پیشنهاد کردند که نام بت ها را به بدی نبرد و از آن ها انتقاد نکنند، و گاه گفتند اجازه ده يك سال معبود تو را بپرستیم و يك سال هم تو معبودان ما را پرستش کن و گاه می گفتند به ما مهلت ده تا يك

ص: 235

---

1- . طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر مجمع البیان، مترجم: جمعی از اساتید، ج 20، ص: 141.

سال دیگر به برنامه های خود ادامه دهیم و بعد ایمان بیاوریم، گاه پیشنهاد کردند تهیدستان و مؤمنان فقیر را از گرد خود دور کن تا ما ثروت مندان متنفذ با تو هم صدا شویم، و گاه اعلام آمادگی برای دادن امتیازات مالی و پست و مقام حساس و زنان زیبا و مانند آن کردند! مسلم است همه این ها دام های خطرناکی بود بر سر راه پیشرفت سریع اسلام و ریشه کن شدن کفر و نفاق، و اگر پیامبر (صلی الله علیه و آله) در برابر یکی از این پیشنهادها انعطاف و نرمشی به خرج می داد پایه های انقلاب اسلامی فرو می ریخت و تلاش ها هرگز به نتیجه نمی رسید.

سپس در چهارمین و پنجمین دستور چنین می گوید: «اعتنایی به آزارهای آن ها مکن، بر خدا توکل نما و همین بس که خدا حامی و مدافع تو است»؛ «وَدَعْ أَذَاهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلاً».

این قسمت از آیه نشان می دهد که آن ها برای تسلیم ساختن پیامبر (صلی الله علیه و آله) او را سخت در فشار قرار داده بودند، و انواع آزارها چه از طریق زخم زبان و بدگویی و جسارت، و چه از طریق آزار بدنی، و چه محاصره اقتصادی نسبت به او و یارانش روا می داشتند، البته در دوران مکه به صورتی، و در دوران مدینه به صورت دیگر، زیرا «اذی» واژه ای است که همه انواع آزار را شامل می شود «راغب» در «مفردات» می گوید: «اذی به معنی هر گونه ضرری است که به یک موجود زنده برسد، چه در جان، یا در جسم، یا وابستگان به او، خواهدنیوی یا اخروی».

البته این کلمه گاه در آیات قرآن در خصوص «ایذاء زبانی» به کار رفته، مانند آیه 61 سوره توبه «وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ»؛ «بعضی از آن ها پیامبر را ایذاء می کنند و می گویند او آدم خوشبآوری است و به حرف هر کس گوش می دهد».

ولی در آیات دیگر در مورد آزار بدنی نیز به کار رفته، مانند آیه 16 سوره نساء «وَ الَّذَانِ یَاْتِیَانِهَا مِنْکُمْ فَادُّوهُمَا»؛ «مردان و زنانی که اقدام به ارتکاب آن عمل زشت (زنا) می کنند آن ها را آزار دهید (و حد شرعی را بر آن ها جاری نمایید)».

تاریخ می گوید پیامبر (صلی الله علیه و آله) و مؤمنان نخستین هم چون کوه در مقابل انواع آزارها ایستادگی به خرج دادند و هرگز ننگ تسلیم و شکست را نپذیرفتند، و سرانجام در اهداف خود پیروز شدند.

دلیل این مقاومت و پیروزی همان توکل بر خدا و اعتماد بر ذات پاک او بود، خدایی که همه مشکلات در برابر اراده اش سهل و آسان است، و «اگر تیغ عالم بجنبد ز جای، نبرد رگی تا نخواهد خدای» آری کافی است که پشتیبان و پناهگاه انسان چنین خدایی باشد.

از آن چه گفتیم این حقیقت روشن شد که محتوای آیه فوق چیزی نیست که به وسیله نزول حکم جهاد نسخ شده باشد- آن چنان که بعضی از مفسران پنداشته اند-؛ بلکه ظاهر این است که این آیات مدتها بعد از حکم جهاد و در ردیف حوادث مربوط به سوره احزاب نازل شده، این حکمی است برای همه اعصار و قرون که پیشوایان الهی نیروهای زنده خود را صرف اعتنا به اعمال ایذایی مخالفان نکنند که اگر اعتنا کنند و نیروهای فعال خود را صرف مقابله با این امور نمایند دشمن به هدف خود رسیده، چرا که او می خواهد فکر طرف را به خود مشغول دارد و نیروهای او را از این طریق به هدر دهد، این جا است که بی اعتنایی و فرمان "دع اذاهم" تنها راه حل است.

این نیز قابل توجه است که دستورات پنجگانه فوق که در دو آیه اخیر آمده

مکمل یکدیگر و مربوط به هم هستند، بشارت دادن به مؤمنان برای جذب نیروهای با ایمان، عدم سازش و تسلیم در مقابل کفار و در برابر منافقان، بی‌اعتنایی به آزارهای آن‌ها، و توکل بر خدا مجموعه‌ای را تشکیل می‌دهد که راه وصول به مقصد در آن نهفته است و دستور العمل جامعی برای همه رهروان راه حق است. (1)

«قَالَ رَجُلَانِ مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّكُمْ غَالِبُونَ وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِنَّ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»؛ (2)

«(ولی) دو نفر از مردانی که از خدا می‌ترسیدند، و خداوند به آن‌ها، نعمت (عقل و ایمان و شهادت) داده بود، گفتند: شما وارد دروازه شهر آنان شوید! هنگامی که وارد شدید، پیروز خواهید شد. و بر خدا توکل کنید اگر ایمان دارید!»

### تفسیر

«قَالَ رَجُلَانِ مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا...»؛ از ظاهر سیاق و زمینه آیه بر می‌آید که مراد از «مخافة» ترس از خدای سبحان است، معلوم می‌شود در بین آن جمعیت دو نفر بوده‌اند که از خدا می‌ترسیده‌اند و از نافرمانی امر او و دستور پیغمبر او دلواپس بوده‌اند، و نیز از کلمه «من الذين» استفاده می‌شود که خدا ترسان تنها آن دو نفر نبوده‌اند؛ بلکه جماعتی بوده‌اند که از میان آنان دو نفر بر خاسته و گفته‌اند ای مردم به شهر درآئید، همین که از در داخل شوید غالب خواهید بود، در سابق هم در چند مورد از این کتاب گذشت که کلمه نعمت هر جا که در قرآن کریم و در عرف آن اطلاق شود منظور از آن ولایت الهیه است، پس این دو نفری که خدا بر آنان

ص: 238

1- . مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج 17، ص: 367.

2- . مانده / 23.

انعام کرده بود دو تن از اولیاء اللّٰه بوده اند و این خود فی نفسه قرینه است بر این که مراد از مخافت مخافة اللّٰه سبحانه است، چون اولیای خدا از غیر خدا نمی ترسند هم چنان که خود خدای تعالی فرموده:

«أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (1).

و نیز ممکن است که متعلق کلمه «انعم»؛ «یعنی نعمتی که با آن انعام شده اند» یعنی کلمه خوف حذف شده باشد که در این صورت معنا چنین می شود «دو تن از کسانی که خدای تعالی با ترس از خودش انعامشان کرده بود، گفتند...»، و اگر مفعول کلمه «یخافون» را نیابرد و نفرمود: از چه می ترسند، بدین جهت بود که از جمله «أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا» فهمیده می شد، چون معلوم بود که ترس آن دو تن از مردم جبار آن سرزمین نبوده و گر نه به بنی اسرائیل نمی گفتند: «ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ».

بعضی از مفسرین گفته اند: ضمیر جمع در کلمه «یخافون»؛ می ترسند» به بنی اسرائیل بر می گردد، و ضمیری که باید از جمله به موصول «الذین» بر گردد حذف شده، و تقدیر کلام «وقال رجال من الذین یخافهم بنو اسرائیل» است، و معنای آیه چنین است: «و دو نفر از کسانی که بنی اسرائیل از آنان می ترسیدند به یکدیگر گفتند: این جماعت که به اسلام در آمده اند و تسلیم فرمان موسی هستند مورد انعام خدا واقع شده اند» و مفسرین نام برده گفتار خود را با روایتی که به ابن جبیر منسوب است تأیید نموده اند، چون به حسب آن روایت ابن جبیر کلمه «یخافون» را به صیغه مجهول یعنی با ضمه یا خوانده، در نتیجه معنای «الَّذِينَ يَخَافُونَ» کسانی که مردم از آن ها می ترسند. خواهد بود، و در توجیه نظریه خود گفته اند: دو نفر از عمالقه یعنی

ص: 239

---

1- . «آگاه باش که اولیای خدا نه خوفی دارند و نه اندوهناک می شوند.» (یونس آیه 62)

اهل سرزمین مقدس قبلاً به موسی ایمان آورده، و به بنی اسرائیل پیوسته بودند، آن دو نفر به بنی اسرائیل به عنوان راهنمایی و این که چگونه بر عمالقه مسلط شوند و چگونه سرزمین مقدس را موطن خود سازند گفتند: خدا بر ما منت نهاده که به دین اسلام در آمدیم، اینک به شما سفارش می کنیم که چنین و چنان کنید. (1)

و این تفسیر همان طور که گفتیم مستند به بعضی از اخبار است که در تفسیر این آیات وارد شده، (2)

و لیکن از آن جا که همه خبر واحد است و مضمونش هیچ شاهی از قرآن و غیر قرآن ندارد نمی توان به آن اعتماد نمود.

«ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ»؛ بعید نیست منظور از این که گفتند «از در بر آنان در آئید» این باشد که اول به اولین شهر عمالقه حمله کنید، که در مرز عمالقه و به منزله دروازه این سرزمین است، و به طوری که گفته اند: اولین شهر آن سرزمین اریحا بوده و استعمال کلمه «باب» در شهر مرزی شایع است، ممکن هم هست مراد از باب دروازه شهر باشد.

«فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّكُمْ غَالِبُونَ»؛ این جمله وعده ای است که آن دو نفر به بنی اسرائیل داده و گفتند آن گاه که داخل شوید پیروز خواهید شد و بر دشمن ظفر خواهید یافت، و اگر دو نفر نام برده این طور قاطع وعده داده اند به خاطر ایمانی بوده که به موسی (علیه السلام) داشتند، همین که از موسی شنیدند که خدا مقدر کرده سرزمین مقدس از آن بنی اسرائیل باشد یقین پیدا کردند که چنین خواهد شد، ممکن هم هست خود آن دو نفر که در سابق گفتیم از اولیای خدا بودند به نور ولایت این معنا

ص: 240

---

1- زمخشری، محمود بن عمر، تفسیر کشاف، ج 1، ص: 620.

2- سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، الدر المنثور، ج 2، ص: 271.

را دریافته باشند، بزرگان از مفسرین شیعه و سنی نیز گفته اند که این دو مرد عبارت بودند از یوشع بن نون و کالب بن یوفنا، دو تن از دوازده نقیب بنی اسرائیل (1).

دو تن نام برده بعد از آن وعده بنی اسرائیل را دعوت کردند به توکل نمودن بر پروردگارشان، و گفتند: «وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»، چون ایمان داشته اند به این که خدای تعالی کفایت و کفالت می کند هر کسی را که به وی توکل کند، و این جمله خود تشویقی است مایه دلگرمی بنی اسرائیل، تا به خود جرأت داده دعوت آن دو را بپذیرند. (2)

«وَقَالَ مُوسَى يَا قَوْمِ إِن كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا إِن كُنْتُمْ مُسْلِمِينَ \* فَقَالُوا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِّلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ \* وَنَجِّنَا بِرَحْمَتِكَ مِنَ الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ»: (3)

«موسی گفت: ای قوم من! اگر شما به خدا ایمان آورده اید، بر او توکل کنید اگر تسلیم فرمان او هستید! گفتند: تنها بر خدا توکل داریم؛ پروردگار! ما را مورد شکنجه گروه ستم گر قرار مده! و ما را با رحمتت از (دست) قوم کافر رهایی بخش!»

### تفسیر

«وَقَالَ مُوسَى يَا قَوْمِ...»؛ و موسی نیز به مردمی که بوی ایمان آورده بودند چنین گفت: اگر به راستی چنان چه اظهار می کنید، در باطن به خدا ایمان آورده و به حقیقت مسلمان و تسلیم فرمان او هستید بر خدا توکل کنید... و این که دنبال ذکر

ص: 241

- 1- . سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، الدر المنثور، ج 2، ص: 270؛ طوسی، محمد بن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن، ج 3، ص: 485 و طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر مجمع البیان، ج 3 و 4، ص: 180.
- 2- . طباطبایی، محمدحسین، تفسیر المیزان، مترجم: موسوی، محمدباقر، ج 5، ص: 474.
- 3- . یونس / 84 الی 86.

ایمان به خدا سخن از تسلیم و اسلام نیز به میان آورده برای آن است که هر دو معنی یعنی تصدیق و انقیاد را به صورت اجتماع بیان فرماید، یعنی اگر به راستی به خدا ایمان آورده اید در برابر فرمان او تسلیم شوید، و فائده این آیه بیان این مطلب است که در وقت نزول شدت و سختی باید به خدا توکل کرد، و با اطمینان کامل به تدبیر نیکوی وی تسلیم فرمان او گردید و کار را بدو واگذار نمود.

«فَقَالُوا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا»؛ خدای سبحان در این آیه از فرمان برداری و اطاعت آنان خبر می دهد که در پاسخ موسی (علیه السلام) گفتند: ما کارهای خود را به خدا واگذار کردیم و بدو امیدواریم.

«رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِّلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ»؛ یعنی پروردگارا بستم گران این نیرو و قدرت را مده که بتوانند با ظلم و ستم خود ما را باظهار انصراف و بازگشت از دین ناچار کنند... و این معنایی است که از مجاهد نقل شده. و از حسن و ابی مجاز نقل شده که گفته اند: یعنی پروردگارا! فرعون و قوم او را بر ما پیروز مکن تا سبب شود کافران مفتون گشته و به ما طعن زنند و گویند: اگر اینان بر حق بودند ما بر ایشان پیروز نمی شدیم.

و در روایتی که زرارة و محمد بن مسلم از امام باقر و صادق (علیهما السلام) نقل کرده اند چنین است که فرموده اند: معنای آیه این است که (پروردگارا) اینان را بر ما مسلط مگردان تا در نتیجه آن ها را مفتون ما گردانی.

«وَنَجِّنَا بِرَحْمَتِكَ مِنَ الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ»؛ و به رحمت خویش ما را از گروه کافران یعنی قوم فرعون که ما را به بردگی خود گرفته و کارهای دشوار و شغل‌های پست را به ما سپرده اند نجات ده. (1)

ص: 242

---

1- . طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر مجمع البیان، مترجم: جمعی از اساتید، ج 11، ص: 343.



قرآن کریم می فرماید:

«قَالَ قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَى \* وَلَقَدْ مَنَّا عَلَيْكَ مَرَّةً أُخْرَى \* إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّكَ مَا يُوحَى \* أَنْ اقْدِفِيهِ فِي التَّابُوتِ فَاقْدِفِيهِ فِي الْيَمِّ فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ يَأْخُذْهُ عَدُوٌّ لِي وَعَدُوٌّ لَهُ \* وَالْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِّنِّي \* وَلِيُصْنَعَ عَلَىٰ عَيْنِي \* إِذْ تَمْشِي أُخْتُكَ فَتَقُولُ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ مَن يَكْفُلُهُ \* فَرَجَعْنَاكَ إِلَىٰ أُمِّكَ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ \* وَقَتَلْتَ نَفْسًا فَنَجَّيْنَاكَ مِنَ الْغَمِّ \* وَفَتَنَّاكَ فُتُونًا \* فَلَبِثْتَ سِتِّينَ فِي أَهْلِ مَدْيَنَ \* ثُمَّ جِئْتَ عَلَىٰ قَدَرٍ يَا مُوسَى \*» (1)

«فرمود: ای موسی! آن چه را خواستی به تو داده شد! و ما بار دیگر تو را مشمول نعمت خود ساختیم... آن زمان که به مادرت آن چه لازم بود الهام کردیم... که: او را در صندوقی بیفکن، و آن صندوق را به دریا بینداز، تا دریا آن را به ساحل افکند؛ و دشمن من و دشمن او، آن را برگیرد! و من محبتی از خودم بر تو افکنم، تا در برابر دیدگان [علم] من، ساخته شوی (و پرورش یابی)! در آن هنگام که خواهرت (در نزدیکی کاخ فرعون) راه می رفت و می گفت: آیا کسی را به شما نشان دهم که این نوزاد را کفالت می کند (و دایه خوبی برای او خواهد بود)؛ پس تو را به مادرت بازگردانیم، تا چشمش به تو روشن شود؛ و غمگین نگردد! و تو یکی (از فرعونیان) را کشتی؛ اما ما تو را از اندوه نجات دادیم! و بارها تو را آزمودیم؛ پس از آن، سالیانی در میان مردم «مدین» توقف نمودی؛ سپس در زمان مقدر (برای فرمان رسالت) به این جا آمدی، ای موسی!»

ص: 243

«قَالَ قَدْ أُوتِيَتْ سُؤْلُكَ يَا مُوسَى»؛ خداوند متعال به موسی فرمود: خواسته هایت بر آورده شد.

امام صادق(علیه السلام) می فرماید: پدرم(علیه السلام) از جدم امیر المؤمنین(علیه السلام) نقل کرده که:

«كن لما لا- ترجو ارجى منك لما ترجو فان موسى بن عمران خرج يفتبس لاهله ناراً فكلّمه الله عز و جل فرجع نبياً و خرجت ملكة سبا كافرة فاسلمت مع سليمان و خرج سحرة فرعون يطلبون العزة لفرعون فرجعوا مؤمنين؛ به آن چه امیدوار نیستی، امیدوارتر از آن چه امیدواری، امیدوار باش؛ زیرا موسی رفت که برای خانواده اش آتشی بیاورد و خدا با او تکلم کرد و پیامبر شد و برگشت و ملکه سبا با حال کفر نزد سلیمان رفت و مسلمان شد و ساحران دربار فرعون در راه عزت فرعون کوشش می کردند و دارای ایمان شدند و برگشتند.»

### قرائت

لتصنع: ابو جعفر به جزم و دیگران به فتح خوانده اند.

### لغت

من: این کلمه در اصل به معنای قطع است و به نعمتی گفته می شود که از دیگری برای انسان جدا شود. مرة: يك بار.

قذف: انداختن یم: دریا اصطناع: نیکی کردن ونی: سست گردید. عجاج گوید:

فما ونی محمد مذ ان غفر \* له الا لاه ما مضی و ما غیر

محمد از زمانی که خداوند او را مشمول عفو و مغفرت خود گردانید، هرگز سستی نکرد.

## اعراب

مرة: مصدر و مفعول مطلق یا ظرف و مفعول فیه.

ما یوحی: تأویل به مصدر و مفعول مطلق.

أَنْ أَقْدِفِيهِ: در محل نصب و مفعول او حیناً لتصنع: جار و مجرور متعلق به «القیة».

عَلَى قَدَرٍ: در محل نصب و حال. یعنی: «جنت مقدرماً ما قدر لك»

## مقصود

چون خداوند به موسی خبر داد که خواسته او را برآورده است، به دنبال آن به ذکر نعمت های خویش نسبت به موسی پرداخته، می فرماید:

«وَلَقَدْ مَنَّآ عَلَىكَ مَرَّةً أُخْرَى»؛ این برای اولین بار نیست که تورا مشمول نعمت خود قرار می دهیم. تو همواره مورد نظر و عنایت ما بوده ای. يك بار دیگر نیز در دوران کودکی بر تو منت نهادیم.

«إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّكَ مَا يُوحَىٰ»؛ هنگامی که به مادرت راه نجات تورا از کشته شدن به دست مأمورین فرعون نشان دادیم.

جبائی گوید: مادر موسی خواب دیده بود.

«أَنْ أَقْدِفِيهِ فِي التَّابُوتِ»؛ به مادرت گفتیم. او را در صندوق بگذار.

ص: 245

«فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا»؛ آن گاه صندوق را در دریای نیل بینداز.

«فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا»؛ دریا نیز مأمور است که موسی را به ساحل بیفکند و این کار را خواهد کرد.

«يَأْخُذْهُ عَدُوٌّ لِي وَعَدُوٌّ لَهُ»؛ فرعون دشمن خدا و همه انبیاء بود. اما با موسی يك دشمنی خاص داشت؛ زیرا تصور می کرد که سلطنتش به دست موسی منقرض خواهد شد.

فرعون پسران بنی اسرائیل را می کشت. سپس ترسید که نسل ایشان منقرض شود. از اینرو يك سال آن ها را می کشت و يك سال نمی کشت. خداوند موسی را در آن سالی به دنیا آورد که بچه ها کشته می شدند و او را از کشته شدن نجات داد.

«وَأَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِنِّي»؛ تو را آن چنان آفریدم که هر که تو را ببیند دوستت بدارد. حتی فرعون هم تو را دوست داشت و از شرش سالم ماندی و آسیه همسر فرعون هم تو را دوست داشت و تو را به فرزندگی گرفت.

ابن عباس گوید: یعنی محبت تو را در دل بندگانم انداختم به طوری که مؤمن و کافر تو را دوست بدارند.

قتاده گوید: در چشم موسی ملاحظی بود که هر کس او را میدید به او عشق می ورزید.

«وَأَلْقَيْتُ نَجْمًا عَلَى عَيْنِي»؛ قتاده گوید: یعنی منظوم این بود که تو زیر نظر خودم بزرگ شوی و در رفاه و آسایش باشی؛ زیرا وقتی که کسی را زیر نظر بگیرند؛ آسایش او را تأمین می کنند.

جبائی گوید: یعنی به مادرت برسی و از شیر مادرت تغذیه کنی.

ابو مسلم گوید: یعنی تحت حفاظت من باشی.

«إِذْ تَمْشِي أُخْتُكَ فَتَقُولُ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ مَن يَكْفُلُهُ»؛ به همین منظور مقدر کردیم که خواهرت نزد ایشان برود و ایشان را راهنمایی کند که تو را به دست مادرت بسپارند.

برنامه تربیت موسی آن طوری که خدا می خواست همین بود.

مادر موسی مقداری پنبه در صندوق گذارد و طفل را در میان آن نهاد و بدریای نیل افکند. از دریای نیل نهری بزرگ منشعب می شد و به باغ فرعون می رفت.

هنگامی که فرعون و همسرش بر کنار نهر نشسته بودند، مشاهده کردند که صندوقی روی آب است. فرعون دستور داد صندوق را بیرون آورند و سرش را گشودند دیدند کودک زیبایی در میان آن است. فرعون چنان شیفته او شد که نتوانست خود را کنترل کند.

طفل از گرسنگی گریه می کرد و فرعون زنان شیرده را برای شیر دادن او احضار کرد. موسی پستان هیچ یکرانگرفت. خواهر موسی که به دنبال صندوق آمده بود، ایستاده بود و تماشا می کرد. گفت:

- من زنی می آورم که او را شیر دهد و به او علاقه مند باشد.

آن ها پذیرفتند و خواهر موسی سراغ مادر رفت و مادر را به کاخ فرعون آورد و موسی پستان مادر را گرفت. در اشاره به همین مطلب است که قرآن می گوید:

«فَرَجَعْنَاكَ إِلَىٰ أُمِّكَ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ»؛ تو را به مادرت برگردانیم تا از دیدن تو چشمش روشن شود و ترس کشته شدن یا غرق شدن تو را از دل خارج سازد.

ص: 247

مادر موسی طفل را به خانه برد و در برابر حقوقی که فرعون برایش قرار داده بود به شیر دادن او پرداخت.

وَقَتَلْتَ نَفْسًا: ابن عباس می گوید: موسی يك مرد کافر قبطی را کشته بود.

از پیامبر خدا روایت شده است که، خداوند برادرم موسی را رحمت کند. دوازده ساله بود که مردی را به خطا کشت.

«فَنَجَّيْنَاكَ مِنَ الْغَمِّ»؛ موسی ترسید که قبطیان در صدد انتقام برآیند. خداوند به او فرمود: ما تو را از غم قصاص ایشان نجات دادیم و از ترس ایمنی بخشیدیم.

«وَفَتَّنَاكَ فُتُونًا»؛ تو را در معرض امتحان و آزمایش قرار دادیم تا این که برای رسالت آمادگی و خلوص پیدا کردی. این یکی از بزرگ ترین نعمت های خداوند بود درباره موسی.

ابن عباس گوید: یعنی تو را از محنت های پیاپی نجات دادیم. در آن سالی تو را به دنیا آوردیم که فرعون بچه ها را می کشت و تو را بدریا انداختند و از پستان هیچ زنی شیر نخوردی و ریش فرعون را کندی و او تصمیم قتل تو را گرفت و چون به جای درّ آتش در دهان نهادی از کشتنت منصرف شد و یکی از دوستان نزد تو آمد و تو را مطلع کرد که قصد کشتنت دارند.

برخی گویند: یعنی امر معاش را بر تو دشوار کردیم تا ناچار شدی شبانی شعیب کنی.

«فَلَبِثْتَ سِنِينَ فِي أَهْلِ مَدْيَنَ»؛ و چند سالی در میان مردم مدین به سر ببری.

«ثُمَّ جِئْتُ عَلَى قَدَرٍ يَا مُوسَى»؛ تا بدورانی رسیدی که وقت بعثت تو به رسالت و نبوت بود. +

قال الخلافة او كانت له قدرًا \* كما اتى ربه موسى على قدر

او به خلافت رسید یا این که خلافت برای او مقدر بود. چنان که موسی در وقت مقدر نزد خدایش آمد.

برخی گویند: یعنی به سن چهل سالگی که سن وحی انبیاء است رسیدی.

برخی گویند: یعنی در همان وقتی آمدی که خداوند برای نبوت و وحی تو مقدر کرده بود. (1)

## 59. تقاضای خاضعانه انسان و اجابت خداوند

### اشاره

از آن جا که موسی در این تقاضاهای مخلصانه اش نظری جز خدمت بیش تر و کامل تر نداشت، خداوند تقاضای او را در همان وقت اجابت فرمود (به او گفت آن چه را خواسته بودی به تو داده شد ای موسی!) «قَالَ قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَى».

در واقع در این لحظات حساس و سرنوشت ساز که موسی برای نخستین بار بر بساط میهمانی خداوند بزرگ گام می نهاد هر چه لازم داشت يك جا از او درخواست کرد، و او نیز مهمانش را نهایت گرمی داشت و همه خواسته های او را در يك جمله کوتاه با ندایی حیاتبخش اجابت کرده بی آن که در آن قید و شرط یا چون و چرایی کند، و با تکرار نام موسی که هر گونه ابهامی را از دل می زداید آن را تکمیل فرموده و چه شوق انگیز و افتخار آفرین است که نام بنده در گفتار مولی تکرار گردد.

ص: 249

---

1- . طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر مجمع البیان، مترجم: جمعی از اساتید، ج 16، ص: 23.

## 1. شرایط رهبری انقلاب

بدون شك دگرگونی بنیادی در نظام جوامع بشری و تغییر ارزش های مادی و شرك آلوده به ارزش های معنوی و انسانی، مخصوصاً در آن جا که راه آن از میان قلمرو فراعنه و خودکامگان می گذرد، کار ساده ای نیست، نیاز به آمادگی روحی و جسمی، قدرت تفکر و نیروی بیان، روشنی راه امدادهای الهی، داشتن یار و یاور مورد اطمینان و قدرتمند دارد.

این ها همان اموری است که موسی در تقاضاهای نخستین خود در همان آغاز رسالت بزرگ، از خدای خود خواست.

این ها خود بیان گر آن ست که موسی (علیه السلام) حتی قبل از نبوت، روحی بیدار و آماده داشت و نیز روشن گر این حقیقت است که به ابعاد مسئولیتش به خوبی واقف بود، و می دانست در آن شرایط خاص باید با چه ابزاری به میدان آید، تا توانایی مبارزه با نظام های فرعونیی داشته باشد.

و این الگویی است برای همه رهبران الهی در هر عصر و زمان، و برای همه رهروان این راه.

## 2. مبارزه با طغیان گران

بدون شك فرعون دارای نقاط انحرافی فراوانی بود، کافر بود، بت پرست بود، ظالم و بیدادگر بود و... ولی قرآن از میان همه این انحرافات مسأله طغیان او را مطرح



می کند «إِنَّهُ طَغَى»؛ چرا که روح طغیان و گردن کشی در برابر فرمان حق، عصاره همه این انحرافات و جامع تمام آن ها است.

ضمناً روشن می شود که هدف انبیاء در درجه اول مبارزه با طاغوت ها و مستکبران است، و این درست بر خلاف تحلیلی است که مارکسیست ها درباره مذهب دارند و آن را در خدمت طغیان گران و استعمار پیشگان می دانند.

ممکن است گفتار آن ها درباره مذاهب ساختگی تخدیری صحیح باشد، ولی تاریخ انبیای راستین با صراحت تمام، پندارهای واهی آن ها را در مورد مذاهب آسمانی صد در صد نفی می کند، مخصوصاً قیام موسی بن عمران شاهد گویایی است در این رابطه.

### **3. برای هر کار برنامه و وسیله لازم است**

درس دیگری که این فراز از زندگی موسی به ما می دهد این است که حتی پیامبران با داشتن آن همه معجزات برای پیشرفت کار خود، از وسائل عادی، کمک می گرفتند، از بیان رسا و مؤثر از نیروی فکری و جسمی معاونان.

بنا نیست که ما در زندگی همیشه در انتظار معجزه ها باشیم، باید برنامه و وسائل کار را آماده کرد و از طرق طبیعی به پیشروی ادامه داد، و آن جا که کارها گره می خورد باید در انتظار لطف الهی بود!

### **4. تسبیح و ذکر**

چنان که در آیات فوق خواندیم، موسی هدف نهایی خواسته های خود را این قرار می دهد که «تورا بسیار تسبیح کنیم و تورا بسیار یاد نمائیم».

روشن است «تسبیح» به معنی پیراستن خداوند از تهمت «شرك و نقائص امکانی» می باشد، و نیز روشن است که منظور موسی (علیه السلام) آن نبوده که جمله «سبحان الله» را پشت سر هم تکرار کند؛ بلکه هدف پیاده کردن حقیقت آن در جامعه آلوده آن زمان بوده است، بت ها را برچیند، بتخانه ها را ویران کند، مغزها را از افکار شرك آلود بشوید، و نقائص مادی و معنوی را برطرف سازد.

به دنبال آن، ذکر خدا، یاد او، یاد صفات او را در دل ها زنده کند و صفات الهی را در سطح جامعه پرتوافکن سازد، تکیه بر کلمه «کثیرا» نشان می دهد که می خواهد آن را همگانی و عمومی سازد و از اختصاص به دایره محدودی درآورد.

### **5. پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) همان خواسته های موسی را تکرار می کند**

از روایاتی که در کتب دانشمندان اهل سنت و تشیع وارد شده استفاده می شود که پیغمبر اسلام (صلی الله علیه وآله) نیز همین مسائل را که موسی برای پیشبرد اهدافش از خدا خواسته بود تمنا کرد، با این تفاوت که به جای نام «هارون»، نام «علی (علیه السلام)» را نهاد، و چنین عرض کرد:

«اللهم انی اسالك بما سالك اخی موسی ان تشرح لی صدری، و ان تیسر لی امری، و ان تحل عقدة من لسانی، یفقهوا قولی و اجعل لی وزیرا من اهلی، علیا اخی، اشدد به ازری، و اشركه فی امری، کی نسبحك کثیرا نذکرک کثیرا، انک کنت بنا بصیرا؛ پروردگارا! من از تو همان تقاضا می کنم که برادرم موسی تقاضا کرد از تو می خواهم سینه ام را گشاده داری، و کارها را بر من آسان کنی، گره از زبانم بگشایی، تا سخنانم را درک کنند، برای من وزیری از خاندانم قرار دهی، برادرم علی (علیه السلام) را خداوندا پشتم را با او محکم کن، و او را در

کار من شريك گردان تا تو را بسيار تسبيح گوئيم و تو را بسيار ياد كنيم كه توبه حال ما بصير و بينايي».

اين حديث را «سيوطي» در تفسير «در المنثور» و «مرحوم طبرسي» در «مجمع البيان» و بسياري ديگر از دانشمندان بزرگ سني و شيعة با تفاوت هايي نقل کرده اند.

مشابه اين حديث، حديث منزله است كه پيامبر (صلي الله عليه وآله) به علي (عليه السلام) فرمود:

«الا ترضى ان تكون منى بمنزلة هارون من موسى، الا انه ليس نبي بعدي؛ ايا راضى نيستي كه نسبت به من همانند هارون نسبت به موسى باشي، جز اين كه پيامبري بعد از من نخواهد بود».

اين حديث كه در كتب درجه اول اهل تسنن آمده و به گفته محدث بحراني (طبق نقل تفسير الميزان) در كتاب «غاية المرام» از يك صد طريق از طرق اهل سنت و هفتاد طريق از طرق شيعة نقل شده است، آن قدر معتبر مي باشد كه جاي هيچ گونه انكار ندارد.

بعضي از مفسران (مانند آلوسي در روح المعاني) با قبول اصل روايت در دلالت آن ايراد کرده اند و گفته اند جمله «وَأَشْرِكُهُ فِي أَمْرِي»؛ «اورا شريك در كار من بنما» چيزي را جز شركت در امر ارشاد و دعوت مردم به سوي حق، اثبات نمي كند؛ ولي پيدا است كه مسأله شركت در ارشاد و به تعبير ديگر امر به معروف و نهی از منكر و گسترش دعوت حق، وظيفه فرد فرد مسلمانان است و اين چيزي نبوده است كه پيامبر (صلي الله عليه وآله) براي علي (عليه السلام) بخواهد، اين يك توضيح واضح است كه هرگز نمي توان دعای پيامبر (صلي الله عليه وآله) را به آن تفسير كرد.

از سوی دیگر می دانیم که منظور شرکت در امر نبوت هم نبوده است، بنا بر این نتیجه می گیریم که مقام خاصی بوده غیر از نبوت و غیر از وظیفه عمومی ارشاد، آیا این جز مسأله ولایت خاصه چیزی خواهد بود؟ آیا این همان خلافت (به مفهوم خاصی که شیعه برای آن قائل است) نیست؟ و جمله «وزیرا» نیز آن را تأیید و تقویت می کند.

به تعبیر دیگر وظائفی وجود دارد که کار همه افراد نیست و آن حفظ آئین پیامبر (صلی الله علیه وآله) از هر گونه تحریف و انحراف، و تفسیر هر گونه ابهامی که در محتوای آئین برای بعضی رخ دهد، و رهبری امت در غیبت پیامبر (صلی الله علیه وآله) و بعد از او، و کمک بسیار مؤثر در پیشبرد اهداف او.

این ها همان چیزی است که پیامبر (صلی الله علیه وآله) با گفتن جمله «اشركه فی امری» از خدا برای علی (علیه السلام) خواست.

و از این جا روشن می شود، وفات هارون قبل از موسی (علیه السلام) مشکلی در این بحث ایجاد نمی کند؛ زیرا خلافت و جانشینی گاهی در زمان غیبت رهبر است آن گونه که هارون در غیبت موسی داشت و گاهی بعد از وفات او است، آن گونه که علی (علیه السلام) بعد از وفات پیامبر (صلی الله علیه وآله) داشت هر دو دارای يك قدر مشترك و جامع واحد است هر چند مصداق ها متفاوت بوده است. (دقت کنید)

## تفسیر

### چه خدای مهربانی!

در این آیات خداوند به یکی دیگر از فصول زندگانی موسی (علیه السلام) اشاره می کند

ص: 254

که مربوط به دوران کودکی او و نجات اعجازآمیزش از چنگال خشم فرعونیان است، این فصل گرچه از نظر تسلسل تاریخی قبل از فصل رسالت و نبوت بوده، اما چون به عنوان شاهد برای مشمول نعمت های خداوند، نسبت به موسی (علیه السلام) از آغاز عمر، ذکر شده، در درجه دوم اهمیت نسبت به موضوع رسالت می باشد.

نخست می گوید: «ای موسی! ما بار دیگر نیز بر تو منت گذاردیم، و تو را مشمول نعمت های خویش ساختیم»؛ «و لَقَدْ مَنَّا عَلَيْكَ مَرَّةً أُخْرَى» (1).

## 60. نیاز و اضطرار انسان، و فریاد رسی خدا

«در آن هنگام که وحی کردیم به مادر تو آن چه باید وحی شود»؛ «إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّكَ مَا يُوحَىٰ». اشاره به این که: تمام خطوطی که منتهی به نجات موسی (علیه السلام) از چنگال فرعونیان در آن روز می شد همه را به مادرت تعلیم دادیم:

زیرا به گونه ای که از سایر آیات قرآن استفاده می شود، فرعون شدیداً بنی اسرائیل را تحت فشار قرار داده بود، مخصوصاً برای جلوگیری از قدرت و قوت بنی اسرائیل و شورش احتمالی آن ها، و یا به گفته جمعی از مورخان و مفسران برای جلوگیری از به وجود آمدن فرزندی که پیش بینی کرده بودند از بنی اسرائیل بر می خیزد

ص: 255

---

1- . همان گونه که قبلاً نیز گفته ایم: کلمه «منت» در اصل از «من» به معنی سنگ های بزرگی که با آن ها وزن می کنند گرفته شده است، به همین جهت بخشیدن هر نعمت سنگین و گران بهایی را منت می گویند، و در آیه فوق، منظور همین معنی است، و این مفهوم، مفهوم زیبا و ارزنده آن است، ولی اگر کسی کار کوچک خود را با سخن بزرگ کند و به رخ طرف بکشد عملی است زشت و مصداق نکوهیده منت است.

و دستگاه فرعون را درهم می کوبد، دستور داده بود پسران آن ها را به قتل برسانند، و دختران را برای کنیزی و خدمت گزاری زنده نگهدارند.

طبعاً جاسوسان فرعون محله ها و خانه های بنی اسرائیل را سخت زیر نظر داشتند، و تولد فرزندان پسر را به دستگاه او اطلاع می دادند، آن ها نیز به سرعت برای نابود کردن آن ها اقدام می نمودند.

بعضی از مفسران گفته اند: فرعون از يك سو می خواست قدرت بنی اسرائیل را در هم بشکند و از سوی دیگر مایل نبود نسل آن ها به کلی منقرض شود، چرا که بردگان و بنندگان آماده ای برای او محسوب می شدند، لذا دستور داده بود يك سال نوزادان آن ها را زنده بگذارند و يك سال پسران را از دم تیغ بگذرانند، اتفاقاً موسی در همان سال قتل عام فرزندان پسر متولد شد!

به هر حال مادر احساس می کند که جان نوزادش در خطر است و مخفی نگاه داشتن موقتی او مشکل را حل نخواهد کرد، در این هنگام خدایی که این کودک را برای قیامی بزرگ نامزد کرده است، به قلب این مادر الهام می کند که او را از این بعد به ما بسپار و بین چگونه او را حفظ خواهیم کرد و به تو باز خواهیم گرداند.

به قلب مادر موسی چنین الهام کرد: «او را در صندوقی بیفکن، و آن صندوق را به دریا بینداز!» «أَنْ أَقْذِفِيهِ فِي التَّابُوتِ فَأَقْذِفِهِ فِي الْيَمِّ».

«یم»؛ در این جا به معنی رود عظیم نیل است که بر اثر وسعت و آب فراوان گاهی دریا به آن اطلاق می شود.

تعبیر به «أَقْذِفِيهِ فِي التَّابُوتِ» (آن را در صندوق بیفکن) شاید اشاره به این

باشد که بدون هیچ ترس و واهمه دل از او بردار و شجاعانه در صندوقش بگذار و بی اعتنا، به شط نیش بیفکن، و ترس و وحشتی به خود راه مده.

کلمه «تابوت» به معنی صندوق چوبی و به عکس آن چه بعضی می پندارند همیشه به معنی صندوقی که مردگان را در آن می نهند نیست؛ بلکه مفهوم وسیعی دارد که گاهی به صندوقهای دیگر نیز گفته می شود همان گونه که در داستان طالوت و جالوت در سوره بقره ذیل آیه 248 خواندیم. (1)

سپس اضافه می کند: «دریا مأمور است که آن را به ساحل بیفکند، تا سرانجام دشمن من و دشمن او وی را برگردد» و در دامان خویش پرورش دهد!؛ «فَلْيُلْئِقِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ يَأْخُذْهُ عَدُوٌّ لِي وَعَدُوٌّ لَهُ».

جالب این که: کلمه «عدو» در این جا تکرار شده، و این در حقیقت تأکیدی است بر دشمنی فرعون هم نسبت به خداوند و هم نسبت به موسی و بنی اسرائیل، و اشاره به این که کسی که تا این حد در دشمنی و عداوت، پافشاری داشت، عاقبت خدمت و پرورش موسی را بر عهده گرفت، تا بشر خاکی بداند نه تنها قادر نیست با فرمان خدا به مبارزه برخیزد؛ بلکه خدا دشمن او را با دست خودش و در دامانش پرورش خواهد داد.

و هنگامی که او اراده نابودی گردن کشان ستم گر را کند آن ها را با دست خودشان نابود می کند، و با آتشی که خودشان برافروخته اند می سوزاند، چه قدرت عجیبی دارد! و از آن جا که موسی (علیه السلام) باید در این راه پر نشیب و فراز که در پیش دارد در يك سپر حفاظتی قرار گیرد، خداوند پرتوی از محبت خود را بر او می افکند آن

ص: 257

---

1- . مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج 2، ص: 173.

چنان که هر کس وی را ببیند دل‌باخته او می‌شود، نه تنها به کشتن او راضی نخواهد بود؛ بلکه راضی نمی‌شود که مویی از سرش کم شود؛ آن چنان که قرآن در ادامه این آیات می‌گوید: «و من محبتی از خودم بر تو افکندم»؛ «وَأَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِّنِّي».

چه سپر عجیبی، کاملاً نامرئی است، اما از فولاد و آهن محکم‌تر.

می‌گویند: قابله موسی از فرعونیان بود و تصمیم داشت گزارش تولد او را به دستگاه جبار فرعون بدهد، اما نخستین بار که چشمش در چشم نوزاد افتاد گویی برقی از چشم او جستن کرد که اعماق قلب قابله را روشن ساخت، ورشته محبت او را در گردش افکند و هر گونه فکر بدی را از مغز او دور ساخت!

در این زمینه در حدیثی از امام باقر(علیه السلام) می‌خوانیم: «هنگامی که موسی(علیه السلام) متولد شد و مادر دید نوزادش پسر است رنگ از صورتش پرید، قابله پرسید چرا این گونه رنگت زرد شد؟ گفت: از این می‌ترسم که سر پسر را ببرند، ولی قابله گفت: هرگز چنین ترسی به خود راه مده و کان موسی لا یراه احد الا احبه! «موسی چنان بود که هر کس او را می‌دید دوستش می‌داشت».<sup>(1)</sup> و همین سپر محبت بود که او را در دربار فرعون نیز کاملاً حفظ کرد.

در پایان این آیه می‌فرماید: «هدف این بود که در پیش گاه من و در برابر دیدگان (علم) من پرورش یابی»؛ «وَلِئُصْنَعَ عَلَيَّ عَيْنِي».

بدون شك ذره ای در آسمان و زمین از علم خدا پنهان نیست، و همه در پیش گاه او حاضرند، اما این تعبیر در این جا اشاره به عنایت خاصی است که خدا نسبت به موسی و تربیت او داشت.

ص: 258

---

1- . حویزی، عبدعلی بن جمعه، نور الثقلین، ج 3، ص: 378.



گرچه بعضی از مفسران جمله «وَلِتُصْنَعِ عَلَيَّ عَيْنِي» را محدود به مسأله دوران شیرخواری موسی و مانند آن دانسته اند، ولی پیدا است که این جمله معنی وسیعی دارد، و هر گونه پرورش و تربیت و ساخته شدن موسی (علیه السلام) را برای حمل پرچم رسالت با عنایت خاص پروردگار شامل می شود.

از قرائن موجود در این آیات و آیات مشابه آن در قرآن مجید، و آن چه در روایات و تواریخ آمده، به خوبی استفاده می شود که مادر موسی (علیه السلام) سرانجام با وحشت و نگرانی صندوقی را که موسی در آن بود به نیل افکند، امواج نیل آن را بر دوش خود حمل کرد، و مادر که منظره را می دید در تب و تاب فرو رفت اما خداوند به دل او الهام کرد که اندوه و غمی به خود راه مده، ما سرانجام او را سالم به تو باز می گردانیم.

کاخ فرعون بر گوش های از شط نیل ساخته شده بود، و احتمالاً شعبه ای از این شط عظیم از درون کاخش می گذشت، امواج آب صندوق نجات موسی را با خود به آن شعبه کشانید، در حالی که فرعون و همسرش در کنار آب به تماشای امواج مشغول بودند، ناگهان این صندوق مرموز توجه آن ها را به خود جلب کرد، مأمورین را دستور داد تا صندوق را از آب بگیرند، هنگامی که در صندوق گشوده شد با کمال تعجب نوزاد زیبایی را در آن دیدند، چیزی که شاید حتی احتمال آن را نمی دادند.

فرعون متوجه شد که این نوزاد باید از بنی اسرائیل باشد که از ترس مأموران به چنین سرنوشتی گرفتار شده است و دستور کشتن او را صادر کرد، ولی همسرش که «نازا» بود سخت به کودک دل بست و شعاع مرموزی که از چشم نوزاد جستن نمود در زوایای قلب آن زن نفوذ کرد، و او را مجذوب و فریفته خود ساخت.

دست به دامن فرعون زد و در حالی که از این کودک به نور چشمان (قره عین) تعبیر می نمود، تقاضا کرد از کشتنش صرف نظر شود، حتی بالاتر از آن درخواست کرد به عنوان فرزند خویش و مایه امید آینده شان او را در دامان پرورش دهند، و بالاخره با اصرار موفق شد سخن خود را به کرسی بنشانند.

اما از سوی دیگر کودک گرسنه شده و شیر می خواهد، گریه می کند و اشک می ریزد، گریه و اشکی که قلب همسر فرعون را به لرزه آورده، چاره ای نبود جز این که مأموران هر چه زودتر به جستجوی دایه ای بروند، ولی هر دایه ای آوردند نوزاد پستان او را نگرفت چرا که خدا مقدر کرده بود تنها به مادرش برگردد، مأمورین باز به جستجو برخاستند و در بدر به دنبال دایه تازه ای می گشتند.

اکنون بقیه داستان را از آیات فوق می خوانیم: آری ای موسی ما مقدر کرده بودیم که در برابر دیدگان (علم) ما پرورش بیابی «در آن هنگام که خواهرت (در نزدیکی کاخ فرعون) راه می رفت» و به دستور مادر، مراقب اوضاع و سرنوشت تو بود؛ «إِذْ تَمْشِي أُخْتُكَ».

او به مأموران فرعون «می گفت آیا زنی را به شما معرفی بکنم که توانایی سرپرستی این نوزاد را دارد»؛ «فَتَقُولُ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ مَنْ يَكْفُلُهُ».

و شاید اضافه کرد این زن شیر پاکی دارد که من مطمئنم نوزاد آن را پذیرا خواهد شد.

مأمورین خوشحال شدند و به امید این که شاید گمشده آن ها از این طریق پیدا شود همراه او حرکت کردند، خواهر موسی که خود را به صورت فردی ناشناس و بیگانه، نشان می داد، مادر را از جریان امر آگاه کرد، مادر نیز بی آن که خونسردی

خود را از دست دهد، در حالی که طوفانی از عشق و امید تمام قلب او را احاطه کرده بود، به دربار فرعون آمد، کودک را به دامن او انداختند  
کودک بوی مادر را شنید، بویی آشنا، ناگهان پستان او را هم چون جان شیرین

در برگرفت و با عشق و علاقه بسیار، مشغول نوشیدن شیر شد، غریب شادی از حاضران برخاست و آثار خشنودی و شوق در چشمان همسر  
فرعون نمایان شد.

بعضی می گویند: فرعون از این ماجرا تعجب کرد، گفت: تو کیستی که این نوزاد شیر تو را پذیرفت، در حالیکه دیگران را همه رد کرد؟  
مادر گفت:

من زنی پاکیزه بوی و پاکشیرم و هیچ کودکی شیر مرا رد نمی کند!

به هر حال فرعون کودک را به او سپرد، و همسرش تأکید فراوان نسبت به حفظ و حراست او کرد، و دستور داد در فاصله های کوتاه کودک را  
به نظر او برساند.

اینجا است که قرآن می گوید: «ما تو را به مادرت بازگردانیم تا چشمش به تو روشن شود، و غم و اندوهی به خود راه ندهد»؛ «فَرَجَعْنَاكَ  
إِلَىٰ أُمَّكَ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ».

و بتواند با آسودگی خاطر و اطمینان از عدم وجود خطری برای او از ناحیه فرعونیان به پرورش فرزند بپردازد.

از جمله فوق چنین می توان استفاده کرد که فرعون کودک را به مادر سپرد تا او را به خانه خویش بیاورد، ولی طبیعی است نوزادی که فرزند  
خوانده فرعون! و مورد علاقه شدید همسر او است باید در فاصله های کوتاه به نظر آن ها برسد.

سال ها گذشت، و موسی (علیه السلام) در میان هاله ای از لطف و محبت خداوند و محیطی امن و امان پرورش یافت، کم کم به صورت  
نوجوانی درآمد.

روزی از راهی عبور می کرد دو نفر را در برابر خود به جنگ و نزاع مشغول دید که یکی از بنی اسرائیل و دیگری از قبطیان (مصریان و هواخواهان فرعون) بود، از آن جا که همیشه بنی اسرائیل تحت فشار و آزار قبطیان ستم گر بودند، موسی به کمک مظلوم که از بنی اسرائیل بود شتافت و برای دفاع از او، مثنی محکم بر پیکر مرد قبطی وارد آورد، اما این دفاع از مظلوم به جای باریکی رسید، و همان يك مشت کار قبطی را ساخت.

موسی از این ماجرا ناراحت شد چرا که مأموران فرعون سرانجام متوجه شدند که این قتل به دست چه کسی واقع شده، و شدیداً به تعقیب او برخاستند.

اما موسی طبق توصیه بعضی از دوستانش، مخفیانه از مصر بیرون آمد و به سوی مدین شتافت و در آن جا محیطی امن و امان در کنار شعیب پیغمبر که شرح آن به خواست خدا در تفسیر سوره قصص خواهد آمد پیدا کرد.

اینجا است که قرآن می گوید: «تو کسی را کشتی و در اندوه فرو رفتی، اما ما تو را از آن غم و اندوه رهایی بخشیدیم»؛ «وَقَتَلْتَ نَفْسًا فَنَجَّيْنَاكَ مِنَ الْغَمِّ».

و، پس از آن «تو را در کوره های حوادث یکی بعد از دیگری آزمودیم»؛ «وَفَتَنَّاكَ فُتُونًا».

«پس از آن سالیانی در میان مردم مدین توقف نمودی»؛ «فَلَبِثْتَ سِنِينَ فِي أَهْلِ مَدْيَنَ» و بعد از پیمودن این راه طولانی و آمادگی روحی و جسمی و بیرون آمدن از کوره حوادث با سرافرازی و پیروزی «سپس در زمانی که برای گرفتن فرمان رسالت مقدر بود به این جا آمدی»؛ «ثُمَّ جِئْتَ عَلَى قَدَرٍ يَا مُوسَى».

کلمه «قدر» به گفته بسیاری از مفسران به معنی زمانی است که مقدر شده

بود موسی به رسالت برگزیده شود، ولی بعضی دیگر آن را به معنی «مقدار» گرفته اند، همان گونه که در بعضی از آیات قرآن نیز به همین معنی آمده است (سوره حجر آیه 21) طبق این تفسیر معنی جمله چنین خواهد بود: ای موسی بعد از این فراز و نشیب ها و امتحانات گوناگون و زندگی ممتد در جوار پیامبر بزرگی هم چون شعیب پرورش یافتی، سرانجام دارای قدر و مقام و شخصیتی شدی که آماده پذیرش وحی گشتی.

سپس اضافه می کند: «من تو را برای خودم پرورش دادم و ساختم»، «وَاصِّطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي» برای وظیفه سنگین دریافت وحی، برای قبول رسالت، برای هدایت و رهبری بندگانم، تو را پرورش دادم و در کورانهای حوادث آزمودم و نیرو و توان بخشیدم و اکنون که این مأموریت بزرگ بر دوش تو گذارده می شود از هر نظر ساخته شده ای!

«اصطناع» از ماده «صنع» به معنی «اصرار و اقدام مؤکد برای اصلاح چیزی است»؛ «آن گونه که راغب در مفردات گفته است) یعنی تو را از هر نظر اصلاح کردم گویی برای خودم می خواهم، و این محبت آمیزترین سخنی است که خداوند در حق این پیامبر بزرگ فرمود، و به گفته بعضی شبیه سخنی است که حکماء گفته اند: «ان الله تعالی اذا احب عبدا تفقده كما يتفقده الصديق صديقه؛ خداوند هنگامی که بنده ای را دوست دارد آن چنان از او تفقد می کند که دوست مهربان نسبت به دوستش».

## 61. استقامت در امتثال خدا و حمایت باری تعالی

### اشاره

قرآن می فرماید:

«اذْهَبْ أَنْتَ وَآخُوكَ بِآيَاتِي وَلَا تَنِيَا فِي ذِكْرِي \* اذْهَبَا إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى \* فَقُولَا لَهُ قَوْلًا

ص: 263

لَيْنًا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى \* قَالَا رَبَّنَا إِنَّنَا نَخَافُ أَنْ يُفْرِطَ عَلَيْنَا أَوْ أَنْ يَطْغَى \* قَالَ لَا تَخَافَا إِنِّي مَعَكُمَا أَسْمَعُ وَأَرَى \* فَأْتِيَاهُ فَقُولَا إِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ فَأَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَا تَعَذِّبْهُمْ قَدْ جِئْنَاكَ بَيِّنَاتٍ مِنْ رَبِّكَ وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى \* إِنَّا قَدْ أُوحِيَ إِلَيْنَا أَنَّ الْعَذَابَ عَلَى مَنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّى»؛ (1) «تو و برادرت با آیات من به سوی فرعون بروید، و در یاد من کوتاهی نکنید. به سوی فرعون بروید که طغیان کرده است. اما به نرمی با او سخن بگوئید شاید متذکر شود یا از (خدا) بترسد. (موسی و هارون) گفتند: پروردگارا! از این می ترسیم که او بر ما پیشی بگیرد یا طغیان کند. فرمود نترسید، من با شما هستم (همه چیز را) می شنوم و می بینم! شما به سراغ او بروید و بگوئید: ما فرستاده های پروردگار توایم، بنی اسرائیل را با ما بفرست، و آن ها را شکنجه و آزار مکن، ما آیت روشنی از سوی پروردگارت برای تو آورده ایم و سلام و درود بر آن کس باد که از هدایت پیروی می کند. (به او بگوئید) به ما وحی شده که عذاب بر کسی است که (آیات الهی) را تکذیب کند و سرپیچی نماید.»

## تفسیر

### نخستین برخورد با فرعون جبار

اکنون که همه چیز روپراه شده، و تمام وسائل لازم در اختیار موسی قرار گرفته، او و برادرش هارون را هر دو با هم مخاطب ساخته می گوید: «تو و برادرت با آیات من که در اختیارتان گذارده ام بروید»؛ «اذْهَبْ أَنْتَ وَ أَخُوكَ بِآيَاتِي».

آیاتی که هم شامل دو معجزه بزرگ موسی می شود، و هم سایر نشانه های پروردگار و تعلیمات و برنامه هایی که خود نیز بیان گر حقانیت دعوت او است،

ص: 264

به خصوص این که این تعلیمات پر مغز به وسیله مردی که ظاهراً قسمت عمده عمرش را به چوپانی پرداخته اظهار می شود.

و برای تقویت روحیه آن ها و تأکید بر تلاش و کوشش هر چه بیش تر، اضافه می کند «در ذکر و یاد من و اجرای فرمان هایم سستی به خرج ندهید»؛ «وَلَا تَنِيَا فِي ذِكْرِي».

چرا که سستی و ترك قاطعیت تمام زحمات شما را بر باد خواهد داد، محکم بایستید و از هیچ حادثه ای نهراسید، و در برابر هیچ قدرتی، سست نشوید.

بعد از آن، هدف اصلی این حرکت و نقطه ای را که باید به سوی آن جهت گیری شود، مشخص می سازد و می گوید «به سوی فرعون بروید، چرا که او طغیان کرده است»؛ «اَذْهَبَا إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى».

عامل تمام بدبختی های این سرزمین پهناور او است، و تا او اصلاح نشود هیچ کاری ساخته نیست، چرا که عامل پیشرفت یا عقب افتادگی، خوشبختی یا بدبختی يك ملت، قبل از هر چیز، رهبران و سردمداران آن ملت است و، لذا باید هدف گیری شما قبل از همه به سوی آن ها باشد.

درست است که هارون در آن موقع در آن بیابان حاضر نبود، و به طوری که مفسران گفته اند خداوند او را از این ماجرا آگاه ساخت و او به استقبال برادرش موسی برای انجام این مأموریت به بیرون مصر آمد، ولی به هر حال هیچ مانعی ندارد که دو نفر مخاطب قرار گیرند و مأموریت برای انجام کاری پیدا کنند، در حالی که تنها یکی حاضر باشد و در تعبیرات فارسی روزانه نیز از این نمونه بسیار داریم، مثل این که می گوئیم: «تو و برادرت که فردا از سفر می آید نزد من آید».

سپس طرز برخورد مؤثر با فرعون را در آغاز کار به این شرح، بیان می فرماید برای این که بتوانید در او نفوذ کنید و اثر بگذارید «با سخن نرم با او سخن بگوئید، شاید متذکر شود یا از خدا بترسد»؛ «فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى» فرق میان «یتذکر» و «یخشی» در این جا این است که: اگر با سخن نرم و ملایم با او روبرو شوید و در عین حال مطالب را با صراحت و قاطعیت بیان کنید يك احتمال این ست که او دلائل منطقی شما را از دل بپذیرد و ایمان آورد احتمال دیگر این که لا اقل از ترس مجازات الهی در دنیا یا آخرت و بر باد رفتن قدرتش، سر تسلیم فرود آورد و با شما مخالفت نکند.

البته احتمال سومی نیز وجود دارد و آن این که نه متذکر شود و نه از خدا بترسد؛ بلکه راه مخالفت و مبارزه را پیش گیرد که با تعبیر «لعل؛ شاید» به آن اشاره شده است. و در این صورت نسبت به او اتمام حجت شده است، و در هیچ حال اجرای این برنامه بی فایده نیست.

بدون شك خداوند می دانست سرانجام کار او به کجا خواهد رسید، ولی تعبیرات فوق، درسی است برای موسی و هارون و همه رهبران راه الهی. (1)

اما با این حال موسی و هارون از این معنی نگران بودند که ممکن است این مرد قلدر و زورمند مستکبر که آوازه خشونت و سرسختی او همه جا پیچیده بود قبل از آن که موسی (علیه السلام) و هارون (علیه السلام) ابلاغ دعوت کنند، پیش دستی کرده، آن ها را از بین ببرد، لذا «عرضه داشتند پروردگارا! ما از این می ترسیم که او قبل از آن که به سخنان ما گوش

ص: 266

---

1- . جهت مطالعه بیش تر در باره معنی «لعل» و این که در قرآن به چه معنی آمده ر.ک: مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج 4، ص: 35، ذیل آیه 84 سوره نساء.



فرا دهد، فرمان مجازات صادر کند و پیام تو به گوش او و اطرافیانش نرسد، و یا بعد از شنیدن طغیان گری آغاز نماید»؛ «قَالَ رَبَّنَا إِنَّنا نَخَافُ أَنْ يَفْزَطَ عَلَيْنَا أَوْ أَنْ يَطْغَى».

«يفرط» از ماده «فرط» (بر وزن شرط) به معنی پیش افتادن است و به همین جهت به کسی که قبل از همه وارد آبگام می شود، «فارط» می گویند در سخنان علی (علیه السلام) که در برابر قبرهای مردگان، پشت دروازه کوفه فرمود می خوانیم: «انتم لنا فرط سابق؛ شما پیشگامان این قافله بودید و قبل از ما به دیار آخرت شتافتید.»<sup>(1)</sup> به هر حال موسی و برادرش از دو چیز بیم داشتند، نخست آن که فرعون قبل از آن که سخنانشان را بشنود شدت عمل به خرج دهد، و یا بعد از شنیدن بلافاصله و بدون مطالعه دست به چنین اقدامی بزند و در هر دو حال مأموریت آن ها به خطر بیفتد و ناتمام بماند.

اما خداوند به آن ها به طور قاطع «فرمود: شما هرگز نترسید، من خود با شما هستم می شنوم و می بینم»؛ «قَالَ لَا تَخَافَا إِنِّي مَعَكُمَا أَسْمَعُ وَأَرَى».

بنا بر این با وجود خداوند توانایی که همه جا با شما است و به همین دلیل همه چیز، همه سخنها را می شنود، و همه چیز را می بیند و حامی و پشتیبان شما است، ترس و وحشت معنایی ندارد.

سپس دقیقاً چگونگی پیاده کردن دعوتشان را در حضور فرعون در پنج جمله کوتاه و قاطع و پرمحتوا برای آن ها بیان می فرماید، که یکی مربوط به اصل مأموریت است و دیگری بیان محتوای مأموریت و سومی دلیل و سند و چهارمی تشویق پذیرندگان و سرانجام تهدید مخالفان.

ص: 267

---

1- . شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره 130.

نخست می گوید: «شما به سراغ او بروید و به او بگوئید ما فرستادگان پروردگار توایم»؛ «فَاتِيَاهُ فَقَوْلًا إِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ».

جالب این که به جای پروردگار ما می گوید پروردگار تو، تا عواطف فرعون را متوجه این نکته سازند که او پروردگاری دارد و این ها نمایندگان پروردگار اویند، ضمناً به طور کنایه به او فهمانده باشند که ادعای ربوبیت از هیچ کس صحیح نیست و مخصوص خدا است.

دیگر این که «بنی اسرائیل را همراه ما بفرست و آن ها را اذیت و آزار مکن»؛ «فَأَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَا تُعَذِّبْهُمْ».

درست است که دعوت موسی تنها برای نجات بنی اسرائیل از چنگال فرعونیان نبوده؛ بلکه به گواهی سایر آیات قرآن به منظور نجات خود فرعون و فرعونیان از چنگال شرك و بت پرستی نیز بوده است، ولی اهمیت این موضوع و ارتباط منطقی آن با موسی سبب شده است که او مخصوصاً انگشت روی این مسأله بگذارد چرا که استثمار و به بردگی کشیدن بنی اسرائیل با آن همه شکنجه و آزار مطلبی نبوده است که قابل توجیه باشد.

سپس اشاره به دلیل و مدرک خود کرده می گوید به او بگوئید «ما نشانه ای از پروردگارت برای تو آورده ایم»؛ «قَدْ جِئْنَاكَ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكَ».

ما بیهوده سخن نمی گوئیم و بی دلیل حرفی نمی زنیم، بنا بر این به حکم عقل لازم است لا اقل در سخنان ما بیندیشی و اگر درست بود بپذیری.

سپس به عنوان تشویق مؤمنان اضافه می کنند «درود بر آن ها که از هدایت پیروی می کنند»؛ «وَالسَّلَامُ عَلَي مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى».

این جمله ممکن است به معنی دیگری نیز اشاره باشد و آن این که سلامت در این جهان و جهان دیگر از ناراحتی ها و رنجها و عذاب های دردناک الهی، و مشکلات زندگی فردی و اجتماعی از آن کسانی است که از هدایت الهی پیروی کنند و این در حقیقت نتیجه نهایی دعوت موسی است. (1)

## 62. پرستش غیر خدا و مشاهده عذاب الهی

### اشاره

قرآن کریم می فرماید:

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرُونَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ»؛ (2)

«بعضی از مردم، معبودهایی غیر از خداوند برای خود انتخاب می کنند؛ و آن ها را هم چون خدا دوست می دارند. اما آن ها که ایمان دارند، عشقشان به خدا، (از مشرکان نسبت به معبودهاشان)، شدیدتر است. و آن ها که ستم کردند، (و معبودی غیر خدا برگزیدند، هنگامی که عذاب (الهی) را مشاهده کنند، خواهند دانست که تمام قدرت، از آن خداست؛ و خدا دارای مجازات شدید است؛ (نه معبودهای خیالی که از آن ها می هراسند).»

### بیان صاحب تفسیر شریف «المیزان»

### اطاعت از غیر خدا شرك است

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا»؛ کلمه «انداد» جمع کلمه «ند» است که هم از نظر وزن و هم از نظر معنا، نظیر کلمه «مثل» است، و اگر در آیه مورد

ص: 269

1- مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج 13، ص: 191.

2- بقره / 165.

بحث مانند آیه «فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أُنداداً»؛ (1) و آیه «وَجَعَلُوا لِلَّهِ أُنداداً»؛ (2) و غیره نفرمود: «و من الناس من يتخذ لله أندادا»، بدین جهت بود که آیه شریفه در مقامی از شریک گرفتن برای خدا سخن می گوید، که قبلاً یعنی در آیه «وَالْهَكُّمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ، لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ...» گفتگو از انحصار اله در الله داشت، و خلاصه چون قبلاً فرموده بود: «معبود شما تنها و تنها الله است»، در این جا باید طوری شریک گرفتن را از بعضی حکایت کند که بفهماند این شریک گرفتنتان مناقض با آن انحصار است و کسی که به غیر خدا، خدایی می گیرد، بدون هیچ مجوزی آن انحصار را شکسته است و چیزی را خدا گرفته که می داند اله نیست، تنها انگیزه اش بر این کار پیروی هوی و هوس و توهین و بی اعتنایی به حکم عقل خودش است، و به همین جهت برای این که به چنین کسی توهین کرده باشد و او را ناچیز شمرده باشد، کلمه «انداد» را نکره آورد.

«يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ، وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ...»؛ در این که تعبیر فرمود به: «يحبونهم؛ ایشان را- بت ها را- دوست می دارند»، با این که بت ها سنگ و چوبند، و باید می فرمود: «يحبونها؛ آن ها را دوست می دارند» دلالت هست بر این که منظور از انداد تنها بت ها نیست؛ بلکه همه آلهه مشرکین است که یکی از آن ها ملائکه و طائفه ای دیگر افرادی از بشرند که مشرکین برای همه این چند طائفه قائل به الوهیت هستند؛ بلکه از این هم بالاتر عمومیت آیه، شامل هر مطاعی می شود، چون اطاعت غیر خدا و غیر کسانی که خدا امر به اطاعت آنان فرموده، خود شرك است.

به شهادت ذیل آیات که می فرماید: «إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا، مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا»؛

ص: 270

1- . بقره / 22.

2- . ابراهیم / 30.

«روزی که در آن روز کسانی که پیروی شدند، از پیروان خود بیزاری می جویند.»(1) که کلمه (کسانی که) می فهماند منظور از آلهه تنها بت ها نیست و کلمه (پیروی) می فهماند اطاعت بدون اذن خدا هم از شرك است.

و نیز به شهادت آیه «وَلَا يَتَّخِذْ بَعْضُنَا آذِبًا مِنْ دُونِ اللَّهِ» و این که ما به جای خدا بعضی بعض دیگر را ارباب نگیریم(2)، و آیه «اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ»؛ «یهودیان، خاخام ها و مسیحیان کشیش های خود را به جای خدا ارباب گرفتند».(3)

و نیز آیه شریفه مورد بحث دلالت دارد بر این که می توان خدا را هم دوست داشت، پس این که استعمال محبتدر خدای تعالی استعمال حقیقی است، بعضی گفته اند: محبت- که وصفی شهبانی است- تنها به مادیات و جسمانیات تعلق می گیرد و به طور حقیقت به خدای سبحان تعلق نمی گیرد و اگر در پاره ای آیات یا روایات این کلمه در خدا به کار رفته، باید بگوئیم منظور از محبت به خدا اطاعت او، یعنی انجام اوامر و ترک نواهی می باشد، خلاصه استعمال کلمه محبت در خدا مجازی است نه حقیقی؛ به حکم این آیه سخنی باطل است، و استعمال محبت در خدای تعالی، در امثال آیه «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ»؛ «بگو اگر خدا را دوست می دارید، مرا پیروی کنید، تا خدا هم شما را دوست بدارد.»(4) استعمالی است حقیقی، برای این که در آیه مورد بحث جمله «أَشَدُّ حُبًّا

ص: 271

1- . بقره / 166.

2- . آل عمران / 64.

3- . توبه / 31.

4- . آل عمران / 31.

لِّلَّهِ»، دلالت دارد بر این که محبت به خدا شدت و ضعف دارد و این محبت در مؤمنین شدیدتر است تا در مشرکین.

و اگر مراد از محبت خدا اطاعت بود و این استعمال مجازی بود، معنا این می شد: که مشرکین هم خدا را اطاعت می کنند، ولی مؤمنین بیش تر اطاعت می کنند، در حالی که مشرکین (یا خدا را اطاعت نمی کنند و یا) اطاعتشان در درگاه خدا اطاعت نیست.

علاوه بر جمله نام برده در آیه مورد بحث، آیه شریفه «قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ» تا جمله «أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ»؛ «بگو اگر پدران و فرزندان و چه و چه و چه در دل شما محبوب تر از خدایند.»<sup>(1)</sup> نیز دلالت دارد بر این که استعمال کلمه محبت در خدا حقیقی است نه مجازی، برای این که حب متعلق به خدا و حب متعلق به رسول خدا(صلی الله علیه وآله) و حب متعلق به پدران و فرزندان و اموال و سایر منافع نام برده در آیه را، از یک سنخ محبت دانسته، چون فرموده: «اگر مثلاً پوستان محبوب تر از خداست» و این را همه می دانیم که افضل و تفضیل (بهتر، محبوب تر، گرم تر، سردتر) در جایی به کار می رود که مفضل و مفضل علیه، هر دو در اصل معنای کلمه شریک باشند، چیزی که هست یکی از آن دو از اصل معنا بیش تر و دیگری کم تر داشته باشد، (این جاست که می گوئیم: فلان چیز از فلان چیز گرم تر است)، پس در آیه 24 سوره توبه هم، باید خدا محبوب باشد، تجارت هم محبوب باشد، ولی مشمولین آیه تجارت را از خدا بیش تر دوست بدارند.

نکته دیگری که باید در آیه شریفه روشن گردد، این است که در آیه شریفه

ص: 272

مشرکین را مذمت کرده به این که آلهه خود را دوست می دارند، آن چنان که خدا را دوست می دارند، آن گاه مؤمنین را مدح کرده به این که: خدای سبحان را بیش تر دوست می دارند، و از این مقابله فهمیده می شود: که مذمت کفار به خاطر این است که محبت را میان آلهه خود و میان خدا به طور مساوی تقسیم کرده اند.

### ملاك مدح و ذم «محبت» اطاعت از محبوب است

و چون این مقابله باعث می شد که شنونده خیال کند که اگر مشرکین سهم بیش تری از محبت خود را درباره خدا می داشتند، دیگر مذمتی متوجهشان نمی شد، به همین جهت در ذیل آیه، این توهّم را رد کرد، و فرمود: «إِذْ يَرُونَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً» و نیز فرموده: «إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا، وَرَأَوْا الْعَذَابَ، وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ» و نیز فرمود: «كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ...»، که همه این ها دلالت دارد بر این که مذمتی که متوجه کفار شده، در این نبوده که چرا خدا و یا انداد را دوست می دارند، و خلاصه دوستی بدان جهت که دوستی است مورد مذمت نیست؛ بلکه از جهت لازمه آن، یعنی اتباع، مورد مذمت قرار گرفته، چون مشرکین به خاطر محبتی که به بت ها داشتند، آن ها را پیروی می کردند، به این معنا که معتقد بودند بت ها نیرویی دارند که ایشان می توانند در جلب منافع و دفع مضارشان، از نیروی بت ها استمداد بگیرند و این معنا ایشان را از پیروی حق به کلی و یا در قسمتی از امور باز داشت و چون پیروی خدا در بعضی امور و مخالفت او و پیروی از بت در بعضی دیگر، باز پیروی حق نیست، لذا در این جا آن توهّم دفع می شود و روشن می گردد که این دوستی خدا باید طوری باشد که غیر از خدا چیز دیگری در آن سهیم نباشد، و گر نه سر از شرك در می آورد، و اگر مؤمنین را مدح

فرمود که آن‌ها محبت بیش تری به خدا دارند، بدین جهت است که شدت محبت انحصار تبعیت از امر خدا را دنبال دارد، ساده تر بگوییم، کسی که محبتش به خدا شدت یافت، متابعتش هم منحصر در خدا می شود توضیح این که مشرکین اگر بت‌ها را دوست می داشتند به عنوان خدایی دوست می داشتند، ولی مؤمنین به این عنوان جز خدا را دوست نمی‌دارند و در نتیجه اطاعتشان نیز منحصر از خدا می شود. و چون این مدح مؤمنین و مذمت مشرکین، مربوط به محبت، آن هم از جهت اثرش، یعنی پیروی حق بود، لذا اگر چنانچه کسی غیر خدا را دوست بدارد، اما به خاطر اطاعت خدا در امر و نهی او دوست بدارد، برای خاطر این که آن کس وی را به اطاعت خدا دعوت می کند- و اصلاً به جز دعوت به اطاعت خدا کاری ندارد- در چنین موردی مذمت دوست داشتن غیر خدا، متوجه او نمی شود.

و به همین جهت در آیه «قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ» تا جمله «أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ»؛ (1) دوستی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را به دوستی خدا عطف کرده و فهمانده هر چند دوستی با من که خدا هستم، یک دوستی جداگانه و دوستی پیامبر هم، دوستی جداگانه ای است، اما از آن جهت که دوستی نسبت به پیامبرم به خاطر دوستی من است و اثر دوستی پیغمبر که متابعت او است، عین متابعت من است، چون خود من بشر را به اطاعت رسول دعوت نموده و به پیروی از او امر کرده ام، لذا دوستی پیغمبر مانند دوستی پدر و فرزند و تجارت مذموم نیست.

آیه شریفه: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ»؛ «ما هیچ رسولی نفرستادیم

ص: 274



مگر به این منظور که باذن ما اطاعت شود.»(1)

و آیه شریفه «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ»؛(2) که ترجمه اش گذشت، روشن گر این معنا هستند.

و به همین مقیاس متابعت کسی که بشر را به سوی خدا هدایت می کند و پیروی او انسان را به خدا راه می نماید، مانند عالمی که با علمش و یا آیتی که با دلالتش و یا قرآنی که با تلاوتش، آدمی را به سوی خدا می کشاند، اگر محبوب کسی باشند، قطعاً به خاطر محبت به خدا است، تا کسی خدا را دوست نداشته باشد، پیروی نامبردگان را دوست نمی دارد، پس اگر پیروی می کند به خاطر این است که او را به محبوب اصلیش یعنی خدای تعالی می رسانند، و یا نزدیک می کنند.

پس با این بیان روشن شد که هر کس به غیر از خدا چیزی را دوست بدارد، بدان جهت که دردی از او دوا می کند، و به همین منظور او را پیروی کند، به این معنا که او را وسیله رسیدن به حاجت خود بداند و یا او را در کاری اطاعت کند که خدا بدان کار امر فرموده، در حقیقت او را شریک خدا دانسته و خدای تعالی به زودی اعمال این گونه مشرکین را به صورت حسرتی برایشان مجسم می سازد.

بر عکس، مؤمنین که جز خدا چیزی را و کسی را دوست نمیدارند و از هیچ چیز به غیر از خدا نیرو نمی خواهند و جز آن چه را خدا امر و نهی کرده پیروی نمی کنند، این گونه اشخاص دارای دینی خالص هستند.

و نیز این هم روشن شد که حب کسی که حبش خدا و پیرویش پیروی خداست، مانند پیغمبر و آل او(علیه السلام) و علمای دینی و کتاب خدا و سنت پیغمبر او و هر

ص: 275

---

1- . نساء / 64.

2- . آل عمران / 31.

چیزی که آدمی را به طور خالصانه به یاد خدا می اندازد، نه شرك است، و نه مذموم؛ بلکه تقرب به حب او و به پیرویش، تقرب به خدا است و احترام و تعظیم او به هر صورتی که عرف تعظیمش بشمارد، از مصادیق تقوی و ترس از خداست.

هم چنان که خود خدای تعالی فرموده: «وَمَنْ يُعْظَمْ شَعَائِرَ اللَّهِ، فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ»؛ «هر کس شانه های خدایی را تعظیم کند و بزرگ بشمارد، این عمل خود، تقوای خداست»؛ (1) و ما قبلاً گفتیم که کلمه «شعائر» به معنای علامت و دلیل است، و در آیه شریفه مسأله را مقید به چیزی از قبیل صفا و مروه و امثال آن نکرده و از این می فهمیم که هر چیزی که یاد آورنده خدا باشد، آیات و علامات او باشد، تعظیمش از تقوای خداست و تمامی آیات قرآن که متعرض مسأله تقوی شده شامل این تعظیم هم می شود. بله البته هر عاقلی می داند، که نباید به این شعائر و آیات در مقابل خدای تعالی استقلال داد، و معتقد شد: که مثلاً رسول خدا (صلی الله علیه و آله) هم در مقابل خدا موجودی است مستقل و مالک نفس خود و یا مالک نفع و ضرر و موت و حیات و نشور خود، چون این اعتقاد شعائر را از شعائر بودن خارج می کند، و آیت و دلیل را از آیت و دلیل بودن می اندازد، و او را در حظیره و ساحت الوهیت داخل می کند و این خود شرکی است عظیم که پناه می بریم به خدا از چنین شرکی.

«وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرُونَ الْعَذَابَ، أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً، وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ...»؛ از ظاهر سیاق بر می آید که کلمه «اذ» مفعول باشد برای کلمه «یری»، و جمله: «أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ...» بیان باشد برای عذاب و کلمه «لو» برای آرزو بوده باشد، و معنا چنین باشد: «ای کاش این مشرکین در همین دنیا، روزی را که در آن عذاب

ص: 276

را می بینند، می دیدند که اگر چنین چیزی ممکن بود، میدیدند که نیرو همه و همه برای خداست، و این که برای بت ها و الهه خود معتقد به نیرو شده اند، اشتباه کرده اند، و نیز می دیدند که خدا چقدر شدید العذاب است و عاقبت این خطای خود را می چشیدند».

پس مراد از عذاب در آیه شریفه- به طوری که از بیان آیه بعدیش استفاده می شود- همین است که خطای خود را در شریک گرفتن برای خدا ببینند و عاقبت این خطا را مشاهده کنند که دو آیه بعد هم این معنا را تأیید می کند. (1)

### 63. لازمه محبت به خداوند، پیروی از رسول خدا (صلی الله علیه وآله)

#### اشاره

قرآن می فرماید:

«قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ \* قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ»؛ (2) «بگو: اگر خدا را دوست می دارید، از من پیروی کنید! تا خدا (نیز) شما را دوست بدارد؛ و گناهانتان را ببخشد؛ و خدا آمرزنده مهربان است. بگو: از خدا و فرستاده (او)، اطاعت کنید! و اگر سرپیچی کنید، خداوند کافران را دوست نمی دارد.»

#### تفسیر

«قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ»؛

سخنی در باره «حب» و «دوست داشتن خدا» در ذیل جمله «إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ

ص: 277

1- . طباطبایی، محمدحسین، تفسیر المیزان، مترجم: موسوی، محمداقبر، ج 1، ص: 612.

2- . آل عمران / 31.

در تفسیر آیه «وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ...»؛ (1) گفتاری پیرامون مسأله «حب» داشتیم و گفتیم که حب نسبت به خدای تعالی معنای حقیقی و واقعی کلمه است، همان طور که به غیر خدای تعالی تعلق می گیرد.

در این جا این بحث را اضافه می کنیم که: خدای سبحان به طوری که کلام مجیدش با بانگ رسا اعلام می دارد و جای تردید باقی نمی گذارد، بنده خود را به سوی ایمان و پرستش خالصانه خود، و اجتناب از شرك دعوت می کند، از آن جمله می فرماید: «أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ» (2).

و نیز می فرماید: «وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ»؛ (3) و آیاتی دیگر از این قبیل.

در این هم شکی نیست که اخلاص در دین وقتی به معنای واقعی کلمه، محقق می شود که شخص عابد همان طور که هیچ چیزی را اراده نمی کند مگر با حب قلبی و علاقه درونی، در عبادتش هم چیزی به جز خود خدا نخواهد، تنها معبود و مطلوبش خدا باشد، نه صنم، و نه هیچ شریک دیگر، و نه هیچ هدفی دنیوی؛ بلکه و حتی هیچ هدف اخروی، یعنی رسیدن به بهشت و خلاصی از آتش و امثال این ها، پس خالص داشتن دین برای خدا به همین است که در عبادتش محبتی به غیر خدا نداشته باشد.

ص: 278

---

1- . بقره / 165.

2- . «آگاه باش که دین خالص از خدا است.» (زمر / 3)

3- . «و مأمور نشده اند مگر به این که خدا را پرستش نموده دین را خالص از آن او بدانند.» (مؤمن / 14)

حال بینیم حب چیست؟ و چه آثاری دارد؟ حب در حقیقت تنها وسیله ای است برای این که میان هر طالبی با مطلوبش رابطه برقرار کند و هر مریدی را به مرادش برساند، و حب اگر مرید را به مراد و طالب را به مطلوب و محب را به محبوب می رساند، برای این است که نقص محب را به وسیله محبوب برطرف سازد تا آن چه را ندارد دارا شود، و کمبودش تمام و کامل گردد.

پس برای محب هیچ بشارتی بزرگ تر از این نیست که به او بفهمانند محبوبش دوستش دارد، این جا است که دو حب با هم تلاقی می کنند و از دو سو غنچ و دلال رد و بدل می شود.

پس انسان اگر غذا را دوست دارد و به سوی آن کشیده می شود و در صدد تهیه کردنش بر می آید، برای این است که به وسیله آن نقصی را که (همان گرسنگی باشد) در خود احساس می کند برطرف نماید، و یا اگر عمل زناشویی را دوست می دارد و در صدد رسیدن به آن بر می آید برای این است که نقصی را که در خود سراغ دارد (که همان شهوت است) از خود برطرف نماید. و هم چنین دلش برای دیدن دوستش پر می زند و این علاقه باعث می شود که به پا خیزد و در صدد دیدار با او برآید. و به وسیله انس با او، تنگی حوصله خود را جبران کند. و به همین منوال اگر عبد مولای خود را دوست می دارد و یا خادم به مخدوم خود علاقه می ورزد برای این است که خود را اسیر و گرفتار حق او می داند، عبد، خود را اسیر حقوق مولا، و خادم، خود را رهین احسان مخدوم می داند و می خواهد سنگینی این حق را از دوش خود بیفکند.

و اگر شما خوانندگان عزیز سایر موارد علاقه و محبت را يك يك در نظر بگیرید

و یا داستانهای عشاق تاریخ را بخوانید بدون شك می بینید که با همه اختلافی که در آنان هست، در این مطلب شریك اند، که می خواهند با وصل به محبوب، خلای را از خود پر کنند.

پس بنده مخلص که اخلاص خود را با محبت به خدا اظهار می دارد، هیچ هدفی جز این ندارد که خدا هم او را دوست بدارد، همان طور که او خدا را دوست می دارد و خدا برای او باشد همان طور که او برای خدا است، این است حقیقت امر.

چیزی که هست خدای سبحان در کلام مجیدش هر حبی را حب نمی شمارد چون حب (که حقیقتش علقه و رابطه ای است میان دو چیز)، وقتی حب واقعی است که با ناموس حب حاکم در عالم وجود، هماهنگ باشد، چون دوست داشتن هر چیز مستلزم دوست داشتن همه متعلقات آن است و باعث می شود که انسان در برابر هر چیزی که در جانب محبوب است تسلیم باشد.

در مورد دوستی خدا هم همین طور است. خدای سبحان که خدای واحد است و هر موجودی در تمامی شؤون وجودیش به او متکی است، و همه تلاشش در یافتن وسیله ای به سوی او است، خدایی که تمامی خرد و کلان عالم به سوی او باز می گردد، باید دوستی و اخلاص با او توأم با قبول دین او باشد که همان دین توحید و طریقه اسلام است.

### **لازمه دوست داشتن خدا، قبول دین او و اطاعت و تسلیم در برابر اوست**

کسی که خدا را دوست می دارد باید به قدر طاقت و کشش ادراک و شعورش از دین او پیروی کند و دین نزد خدا اسلام است و اسلام همان دینی است که سفرای خدا مردم را به سوی آن می خوانند و انبیایش و رسولانش به سوی آن دعوت می کنند

و مخصوصاً آخرین ادیان الهی یعنی دین اسلام که در آن اخلاصی هست که ما فوق آن تصور ندارد، دین فطری است که خاتم همه شرایع و طرق نبوت است، و با رحلت خاتم الانبیاء (صلی الله علیه و آله) مسأله نبوت ختم گردید و این نکته ای که ما تذکر دادیم مطلبی است که هیچ متدبر در قرآن، در آن مطلب تردید نمی کند.

و چگونه ممکن است تردید کند، با این که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) طریقه و راهی را که پیموده، راه توحید و طریقه اخلاص معرفی نموده است، چون پروردگارش او را دستور داده که راه خود را چنین معرفی کند و فرموده: «قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ، أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي، وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ»؛ (1) که در این آیه سبیل خود را عبارت دانسته از دعوت به سوی خدا با بصیرت، و پرستش خالصانه و بدون شرک، پس سبیل پیامبر اسلام دعوت و اخلاص و پیروی او در این دعوت و اخلاص است.

پس دعوت و اخلاص بااصاله صفت خود آن جناب و به تبع صفت پیروان او است.

آن گاه در آیه «ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَى شَرِيعَةٍ مِّنَ الْأَمْرِ فَاتَّبِعْهَا»؛ (2) می فرماید: شریعتی را که تشریح کرده تبلور دهنده این سبیل، یعنی سبیل دعوت و اخلاص است.

و نیز در آیه «فَإِنْ حَاجُّوكَ فَقُلْ أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ لِلَّهِ وَ مَنْ اتَّبَعَنِي»؛ (3) آن سبیل را برای بار دوم روش تسلیم خدا شدن خوانده: و در آیه شریفه «وَ أَنْ هَذَا صِرَاطِي

ص: 281

---

1- «(ای رسول ما) بگو طریقه و روش من و پیروانم این است که خلق را با بصیرت و بینایی به خدا دعوت کنم، خداوند منزّه است و من از مشرکین نیستم.» (یوسف / 108)

2- . جاثیه / 18.

3- . آل عمران / 20.

مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ»؛ (1) روش اسلام را به خودش نسبت داده، و آن را صراط مستقیم خود خوانده است.

پس با این بیان و این آیات روشن گردید که اسلام یعنی شریعتی که برای پیامبر اسلام تشریح شده، (و عبارت است از مجموع معارف اصولی و اخلاقی و عملی و سیره آن جناب در زندگی)، همان سبیل اخلاص است، اخلاص برای خدای سبحان که زیر بنایش حب است، پس اسلام دین اخلاص و دین حب است.

و از بیانات طولانی گذشته معنای آیه مورد بحث ما روشن می گردد، و معلوم می شود آیه «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ»، چه معنایی دارد، پس مراد از آیه «و خدا دانایتر است» این شد که اگر می خواهید در عبادت خود خالص شوید و عبادت شما بر اساس حب حقیقی باشد، این شریعت را که زیر بنایش حب است و تبلور دهنده اخلاص و اسلام می باشد و صراط مستقیم خدا است و سالک خود را با نزدیک ترین راه به خدا می رساند، پیروی کنید، که اگر مرا در سبیل و طریقه ام که چنین وضعی دارد پیروی کنید، خدای تعالی شما را دوست می دارد و همین بزرگ ترین بشارت برای محب است، در این جا است که آن چه را می خواهید می یابید، و همین است آن هدف واقعی و جدی که هر محبی در محبتش به دنبال آن است، این آن مطلبی است که آیه شریفه با اطلاقش آن را افاده می کند.

و اما اگر از اطلاقش صرف نظر نموده و وقوعش را بعد از آیاتی در نظر بگیریم که از دوستی با کفار نهی می کرد و بخواهیم ارتباطش را با آن آیات حفظ کنیم، و در نظر

ص: 282



بگیریم که در معنای ولایت دوستی بین، ولی و متولی برقرار است، نتیجه می‌گیریم که آیه شریفه می‌خواهد بشر را از همین راه ولایت به پیروی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) دعوت کند، البته در صورتی که در دعوی ولایت خدا صادق بوده و به راستی از حزب خدا باشند، می‌فرماید ولایت خدا با پیروی کفار و تابع هوا و هوس های آنان شدن، نمی‌سازد، ولایت هم که جز با پیروی معنا ندارد، پس اگر واقعا دوست دار خدایند، باید پیامبر او را پیروی کنند نه مال و جاه و مطامع و لذاتی را که نزد کفار است، در آیه زیر که فرموده:

«ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَىٰ شَرِيحَةٍ مِنَ الْأَمْرِ، فَاتَّبِعْهَا وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ، إِنَّهُمْ لَن يُغْنُوا عَنْكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً، وَإِنَّ الظَّالِمِينَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ، وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُتَّقِينَ» (1)

توجه می‌کنید که چگونه در آیه دوم از معنای اتباع به معنای ولایت منتقل می‌شود.

پس بر کسی که مدعی ولایت خدا و دوستی او است واجب است که از رسول او پیروی کند تا این پیرویش به ولایت خدا و به حب او منتهی شود.

و اگر در آیه مورد بحث به جای ولایت خدا حب خدا را آورده، جهش این است که اساس، و زیربنای ولایت "حب" است و اگر تنها به ذکر حب خدا اکتفاء نمود و سخنی از حب رسول و سایر دوستان خدا نکرد، برای این بود که در حقیقت ولایت و دوستی با رسول خدا و مؤمنین، به دوستی خدا برگشت می‌کند.

ص: 283

---

1- «سپس ما تو را بر طریقه ای از دین قرار دادیم، پس همان را پیروی کن، و هیچ گاه پیرو هوای نفس مردم (مشرک) نادان نباش که آنان ذره ای تو را از خداوند بی نیاز نمی‌کنند، و به درستی که بعضی از ستم کاران دوست و مددکار یکدیگرند و خدا سرپرست مردم با تقوا است.» (جاثیه / 19)

## مغفرت الهی و در نتیجه، افاضه رحمت الهی، اثر نزدیکی خدا به بنده است

«وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ»؛ رحمت واسعه الهیه و فیوضات صوری و معنوی غیر متناهی که نزد خدا است، موقوف بر شخص و یا صنفی معین از بندگانش نیست، و هیچ استثنایی نمی تواند حکم افاضه علی الاطلاق خدا را مقید کند و هیچ چیزی نمی تواند او را ملزم بر امساک و خودداری از افاضه نماید، مگر این که طرف افاضه استعداد افاضه او را نداشته باشد و یا خودش مانعی را به سوء اختیار خود پدید آورد، و در نتیجه از فیض او محروم شود.

و آن مانعی که می تواند از فیض الهی جلوگیری کند گناهان است که نمی گذارد بنده او از کرامت قرب به او و لوازم قرب (بهشت و آن چه در آن است) برخوردار گردد، و ازاله اثر گناه از قلب، و آمرزش و بخشیدن آن تنها کلیدی است که در سعادت را باز می کند، و آدمی را به دار کرامت وارد می سازد، و بدین جهت است که دنبال جمله «يُحِبُّكُمُ اللَّهُ» فرمود: «وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ»، چون کلمه حب همان طور که در سابق گذشت محب را به سوی محبوب جذب می کند، (و نیز محبوب را به سوی محب می کشاند).

پس همان طور که حب بنده باعث قرب او به خدا گشته و او را خالص برای خدا می سازد و بندگیش را منحصر در خدا می کند، محبت خدا به او نیز باعث نزدیکی خدا به او می گردد و در نتیجه حجاب های بعد و ابرهای غیبت را از بین می برد، و حجاب و ابری به جز گناه نیست.

پس نزدیکی خدا به بنده، گناهان او را از بین می برد و می آمرزد و اما کرامت های

بعد از مغفرت، دیگر هیچ بهانه نمی خواهد؛ بلکه افاضه وجود الهی کافی در آن ست که بیانش در سابق گذشت. دقت در آیه شریفه «كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ، كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمِنِذٍ لَمَّحْجُوبُونَ»؛ (1) و نیز دقت در آیه «يُحِبُّكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ»؛ (2) در تأیید بیان ما کافی است.

«قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ»؛ در حالی که آیه قبلی مردم را دعوت می کرد به پیروی از رسول و پیروی که معنای لغویش دنبال روی است وقتی فرض دارد که متبوع در حال رفتن به راهی باشد و تابع دنبال او، آن راه را برود و راهی که رسول خدا می رود صراط مستقیم است که صراط خداست و شریعتی است که او برای پیغمبرش تشریح کرده و اطاعت آن جناب را در پیمودن آن راه بر مردم واجب ساخته، با این حال برای بار دوم در این آیه نیز معنای پیروی رسول را در قالب عبارت: «اطاعت او کنید» تکرار فرمود تا اشاره کرده باشد به این که سبیل اخلاص که همان راه رسول است عینا همان مجموع اوامر و نواهی و دعوت و ارشاد او است.

پس پیروی از رسول و پیمودن راه او، اطاعت خدا و رسول او است در شریعتی که تشریح شده، و شاید این که نام خدا را با رسول ذکر کرد برای اشاره به این باشد که هر دو اطاعت یکی است، و ذکر رسول با نام خدای سبحان برای این بود که سخن در پیروی آن جناب بود.

ص: 285

---

1- . «نه همه این بهانه تراشی ها در تکذیب آیات ما غیر منطقی است، علت واقعی آن این است که اعمال زشتشان در دل هاشان اثر نهد، و آنان را از پروردگارشان محبوب ساخته.» (مطففین / 15)

2- . «که اگر مرا پیروی کنید خدا نخست شما را دوست می دارد، و در نتیجه گناهانتان را می آمرزد.»

از این جا روشن می شود این که بعضی از مفسرین گفته اند: معنای آیه «اطيعوا الله في كتابه و الرسول في سنته»<sup>(1)</sup>

سخن درستی نیست.

برای این که گفتیم از مقام آیه استفاده می شود که گویی جمله «اطيعوا الله و الرسول...» بیان گر آیه «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي...» است.

چرا که آیه شریفه اشعار دارد بر این که اطاعت خدا و اطاعت رسول يك اطاعت است، و به همین جهت امر به اطاعت در آیه تکرار نشد، و اگر مورد اطاعت خدا غیر مورد اطاعت رسول بود، مناسب بود که بفرماید: «اطيعوا الله و اطيعوا الرسول» همان طور که در آیه شریفه «اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و أولي الأمر منكم»<sup>(2)</sup> به خاطر اقتضاء مقام، کلمه «اطيعوا» تکرار شده است.

این را هم بگوئیم و بگذریم، که سخن در آیه شریفه، از حیث اطلاقش و منطبق بودن اطلاقش بر مورد، نظیر همان مطلبی است که در آیه قبلی بیان شد.

«فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ»؛ در این آیه شریفه دلالتی هست بر این که هر کس از دستور «اطيعوا الله و الرسول» سرپیچی کند کافر است، هم چنان که سایر آیاتی هم که از دوستی کفار نهی می کند بر این معنا دلالت دارد و نیز در این آیه شریفه اشعاری است به این که این آیه چیزی شبیه به بیان، برای آیه قبلش می باشد، چون آیه قبلی اثبات دوستی خدا برای مؤمنین می کرد که تسلیم فرمان اتباع بودند، و این آیه نیز، پس از دستور به اطاعت خدا و رسول می فرماید: «خدا کافرین به امر اتباع را دوست نمی دارد»، پس آیه دوم بیان گر آیه اول است. (دقت)

ص: 286

---

1- «خدا را در پیروی از کتابش و رسول را در پیروی از سنتش، اطاعت کنید.»

2- . نساء / 59.

بفرمائید) از سخنانی که پیرامون این آیات کریمه به میان آمد، چند نکته به دست آمد:

### چهار نکته پیرامون آیات کریمه گذشته

اول این که: تقیه به طور اجمال و سر بسته امری است مشروع.

دوم این که: مؤاخذه و عذاب کسی که کفار را دوست بدارد و نهی خدا از آن را اعتنا نکند، حتمی و قطعی است، و به هیچ وجه تخلف نمی پذیرد، و جزء قضاهای حتمی خدا است.

سوم این که: شریعت الهی دستوراتی عملی و اخلاقی و عقیدتی است که در حقیقت اخلاص لله را تبلور داده و مجسم می سازد، هم چنان که اخلاص لله مجسم شده حب لله، و دوستی او است.

و به عبارتی دیگر دین خدا که مجموع معارف الهی و دستورات اخلاقی و احکام عملی است، با همه عرض عریضش جز به اخلاص فقط، تحلیل نمی شود، یعنی اگر آن را موشکافی کنیم، می بینیم که تنها و تنها به اخلاص منتهی می شود، و اخلاص همین است که انسان برای خود و صفاتش (یعنی اخلاقش)، و اعمال ذاتش، و افعال خود زیر بنائی به غیر از خدای واحد قهار سراغ نداشته باشد، و این اخلاص نام برده را اگر تحلیل و موشکافی کنیم جز به حب منتهی نمی شود، این از جهت تحلیل، و اما از جهت ترکیب، حب نام برده به اخلاص منتهی می شود و اخلاص به مجموع احکام شریعت، هم چنان که دین به يك نظر دیگر به تسلیم و تسلیم به توحید منتهی می گردد.

چهارم این که: دوستی کفار کفر است، و مراد از این کفر، کفر در فروع دین

است، نه در اصول دین، نظیر کفر مانع زکات و تارك صلوات و ممکن است کفر چنین افراد، عاقبت کار آنان باشد، و به بیانی که گذشت و در آینده نیز در سوره مائده ان شاء الله می آید، از این نظر باشد که دوستی کفار سرانجام کار انسان را به کفر می کشاند.

## بحث روایتی

### روایاتی راجع به دوست گرفتن کفار، تقیه و حب خدا...

در تفسیر در المنثور (1)

در تفسیر آیه «لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ...» آمده که ابن اسحاق و ابن جریر و ابن ابی حاتم از ابن عباس روایت آورده اند که گفت حجاج بن عمرو هم پیمان قبيله كعب بن اشرف و ابن ابی الحقیق و قیس بن زید، پنهان از دیگران تصمیم گرفته بودند چند نفر از مسلمانان مدینه را از دین خود گمراه سازند.

رفاعة بن منذر و عبد الله بن جبیر و سعد بن خثیمه از جریان خبر داشتند به آن چند نفر مسلمان هشدار دادند که با این اشخاص نشست و برخاست نکنید، این یهودیان در دل تصمیم دارند شما را گمراه کنند و از دین مرتد سازند، ولی مسلمانان اعتنا نکردند، در این باره بود که آیه «لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ» تا جمله «وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» نازل گردید.

ظاهراً منظور روایت، تطبیق يك مصداق بر عموم آیه است برای این که در عرف قرآن کلمه «کافرین» اعم از یهود و نصارا و مشرکین است و مسلمانان را به طور

ص: 288

---

1- . سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، الدر المنثور، ج 2، ص: 16.

کلی از دوستی عموم کفار نهی می کند و اگر بنا باشد داستان نام برده سبب نزول باشد، باید سبب نزول آیاتی باشد که خصوص یهود و نصارا را نام می برد، نه سبب نزول آیات مورد بحث که نامی از اهل کتاب نمی برد.

و در تفسیر صافی (1) در ذیل آیه «إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً...» در کتاب احتجاج از امیر المؤمنین (علیه السلام) روایت کرده که در ضمن حدیثی فرمود: خدای تعالی تو را دستور داده تا در دین خود تقیه کنی، برای این که می فرماید: زنهار، زنهار، مبدا خود را به هلاکت افکنی و تقیه ای را که به تو دستور داده ام ترك نمایی؛ زیرا با ترك تقیه سیل خون از خود و برادرانت به راه می اندازی و نعمت های خودت و آنان را در معرض زوال قرار داده، آنان را خوار و ذلیل دست دشمنان دین نمایی، با این که خدای تعالی به تو دستور داده که وسیله عزت آنان را فراهم سازی.

و در تفسیر عیاشی (2) از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده که فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه وآله) بارها می فرمود دین ندارد کسی که تقیه ندارد، و نیز می فرمود: خدای تعالی خودش فرموده: «إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً».

و در کافی از امام باقر (علیه السلام) روایت آورده که فرمود: «تقیه در هر چیزی برای آدمی خواه ناخواه پیش می آید، و خدا هم به همین جهت آن را حلال فرموده» (3).

مؤلف: اخبار در مشروعیت تقیه از طرق ائمه اهل بیت (علیهم السلام) بسیار زیاد است، و شاید به حد تواتر برسد و خواننده محترم توجه فرمود که آیه شریفه هم بر آن دلالت دارد، دلالتی که به هیچ وجه نمی توان آن را انکار نمود.

ص: 289

---

1- فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی، تفسیر صافی، ج 1، ص: 253.

2- عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر عیاشی، ج 1، ص: 166، ح 24.

3- کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج 2، ص: 220، ح 18.

و در معانی الأخبار از سعید بن یسار روایت آمده که گفت: امام صادق (علیه السلام) به من فرمود: مگر دین چیزی به جز حب می تواند باشد؟ خدای عز و جل می فرماید: «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ، فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ» (1).

مؤلف: این حدیث را صاحب کافی (2)

از امام باقر (علیه السلام) و هم چنین قمی (3) و عیاشی (4) هر يك آن را در تفسیر خود از حذاء از آن جناب آورده اند، و نیز عیاشی در تفسیر خود از برید و از ربعی که این ها از آن جناب نقل کرده اند و این روایت مؤید بیانی است که ما در سابق توضیحش را دادیم.

و در کتاب معانی از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده که فرمود: خدای عز و جل هیچ بنده نافرمانی را دوست نمی دارد آن گاه به این شعر تمسک جست که شاعر گفته است:

تعصى الاله و انت تظهر حبه \* هذا لعمرى فى الفعال بدیع

لو كان حبك صادقا لاطعته \* ان المحب لمن يحب مطيع

یعنی تو در عین این که خدا را نافرمانی می کنی، اظهار می داری که خدا را دوست داری و این عمل به جان خودم در بین اعمال، عملی نوظهور است، اگر دوستی تو با خدا صادق و درست بود، او را اطاعت می کردی هم چنان که هر دوستی دوست خود را اطاعت می کند (5).

ص: 290

- 1- ابن بابویه، محمد بن علی (شیخ صدوق)، الخصال، ص: 21.
- 2- کلینی، محمد بن یعقوب، روضه کافی، ص: 67، ح 35.
- 3- قمی، علی بن ابراهیم، تفسیرالقمی، ج 1، ص: 100.
- 4- عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر عیاشی، ج 1، ص: 167، ح 25.
- 5- بحرانی، هاشم بن سلیمان، البرهان فی تفسیر القرآن، ج 1، ص: 276، ح 6.



و در کافی از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده که در حدیثی فرمود: هر کس میل دارد خدا او را دوست بدارد باید به طاعت خدا عمل کند، و ما را پیروی نماید، مگر او نشنیده قول خدای عز و جل به پیامبرش را که فرمود: «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ» تا آخر حدیث (1).

و در در المنثور (2) است که عبد بن حمید از حسن روایت آورده که گفت: رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود: هر کس از سنت من روی بگرداند از من نیست، آن گاه این آیه را تلاوت فرمود: «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ، فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ...».

و نیز در در المنثور (3) است که ابن ابی حاتم و ابو نعیم در کتاب حلیه و حاکم از عایشه روایت کرده اند که گفت: رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود: شرك ناپیدتر است از صدای حرکت ذره بر روی سنگ صاف آن هم در شب ظلمانی و سبک تر و کم ترین درجه شرك این است که آدمی کسی را دوست بدارد، با این که بداند شایبه ای از جور و ستم دارد، و کسی را دشمن بدارد با این که بداند او عادل است، (ممکن است معنای حدیث این باشد که کسی را به خاطر شایبه ای از جور که در او است دوست بدارد و شخصی را به خاطر این که تا حدودی عادل است دشمن بدارد) و آیا دین جز حب و بغض در راه خدا چیزی دیگر است؟ با این که خدای عز و جل فرموده: «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ» و نیز در آن کتاب آمده که احمد و ابو داود و ترمذی و ابن ماجه و ابن حبان و حاکم از ابی رافع از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) نقل کرده اند که فرمود: مبادا یکی از شما را مسلط بر اریکه حکمرانی بینم که وقتی دستوری از

ص: 291

1- . کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج 8، ص: 13، ح 1.

2- . سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، الدر المنثور، ج 2، ص: 17.

3- . همان.

دستورات من از آن چه بدان امر و از آن نهی کرده ام برایش پیش آید، بگوید: ما این حرف ها سرمان نمی شود، ما تنها از آن چه در کتاب خدا است پیروی می کنیم (1). (2)

## 64. برگشت از دین خدا و مجازات سخت الهی

### اشاره

قرآن می فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَوْمَةٍ لَوَّمَةٍ لَأَنَّكَ فَوَضَّلَ اللَّهُ يَوْمَئِذٍ مَنِ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»؛ (3) «ای کسانی که ایمان آورده اید! هر کس از شما، از آیین خود بازگردد، (به خدا زبانی نمی رساند؛ خداوند جمعیتی را می آورد که آن ها را دوست دارد و آنان (نیز) او را دوست دارند، در برابر مؤمنان متواضع، و در برابر کافران سرسخت و نیرومندند؛ آن ها در راه خدا جهاد می کنند، و از سرزنش هیچ ملامت گری هراسی ندارند. این، فضل خداست که به هر کس بخواهد (و شایسته ببیند) می دهد؛ و (فضل) خدا وسیع، و خداوند داناست.»

### بیان صاحب تفسیر شریف «المیزان»

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ»؛ معنای این که گفته می شود فلانی «ارتد عن دینه» این است که از دین خود برگشت و این در اصطلاح اهل دین به معنای برگشتن از ایمان به کفر است، حال چه این که ایمانش مسبوق به کفری دیگر باشد، مثل کسی که کافر بوده، سپس ایمان آورده و دوباره به کفر قبلی خود

ص: 292

1- . همان.

2- . طباطبایی، محمدحسین، تفسیر المیزان، مترجم: موسوی، محمدباقر، ج 3، ص: 247.

3- . مائده / 54.

بر گردد و یا مسبوق نباشد مثل مسلمان زاده ای که قبل از اسلامش هیچ سابقه کفر نداشته و بعداً کافر شود که اولی را مرتد ملی می گویند که در حقیقت به ملت و کیش قبلی خود برگشته و دومی را مرتد فطری می نامند و این نامگذاری اصطلاحی است شرعی و یا حد اقل در عرف متشرعه پیدا شده، به هر حال فعلاً این دو کلمه حقیقت در آن دو معنا شده است.

و اما در آیه مورد بحث از کلمه ارتداد ای بسا که قبل از هر معنا این معنا به ذهن بیاید که مراد از آن همان معنایی است که اهل دین بر آن اصطلاح دارند و در نتیجه آیه شریفه بریده از ما قبل است و آیه ای است مستقل که می خواهد بفهماند خدای سبحان از ایمان طائفه ای از مؤمنین به خاطر ایمان طائفه ای دیگر بی نیاز شده است؛ لیکن این طور نیست و دقت در این آیه و آیات قبل از آن این احتمال را دفع می کند.

برای این که بنا بر این احتمال آیه شریفه می خواهد از قدرت خدای سبحان بر پرستیده شدنش در زمین خبر دهد و بفرماید خدا می تواند وضعی و مردمی پیش بیاورد که همواره در زمین پرستش شود، اگر مردم موجود، او را پرستیدند که هیچ و اگر نپرستیدند اقوامی دیگر پدید می آورد که ملازم دین او باشند و از دین او مرتد نشوند و خلاصه کلام آیه شریفه همان را بگوید که آیات زیر می گوید، توجه بفرمائید: «فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هَؤُلَاءِ فَقَدْ وَكَلْنَا بِهَا قَوْمًا لَيْسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ»؛ (1) «وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ»؛ (2) «إِنْ تَكْفُرُوا أَنتُمْ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ»؛ (3)

ص: 293

- 
- 1- «اگر این ها به دین خدا کفر بورزند قومی را موکل بر این دین کرده ایم که هرگز به آن کافر نخواهند شد.» (انعام / 89)
  - 2- «و کسی که کفر می ورزد بداند که خدا از همه عالمیان بی نیاز است.» (آل عمران / 97)
  - 3- «اگر شما و همه کسانی که در زمین هستند کفر بورزید، باید بدانید که خدای تعالی بی نیاز و ستوده است.» (ابراهیم / 8)

و چنین مقامی بیش از آن چه در آیات مذکور آمده که همان اصل غرض و غرض اصلی است اقتضا ندارد، تنها باید این را بگویند که اگر شما از دین خدا بر گردید قومی دیگر می آیند که از دین بر نگردند و اما این که قومی که می آیند مردمی هستند که خدا را دوست می دارند و خدا ایشان را دوست می دارد و مردمی هستند که در برابر مؤمنین خوار و متواضع و در برابر کفار شکست ناپذیرند و... مقام اقتضا بر شمردن این اوصاف را نداشت، چون زائد بر اصل غرض است و مسلماً اگر در آیه مورد بحث متعرض آن ها شده، نکته و غرض زائدی در بین بوده است.

بیان ارتباط آیه «مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ...» با آیات قبل

و از جهت دیگر می بینیم اوصافی که در آیه شریفه آمده بی ارتباط با مضمون آیات قبل یعنی دوستی با یهود و نصارا نیست، چون دوست گرفتن آنان و نگرفتن مؤمنین بی ارتباط با علاقه قلبی با آنان نیست حتما دوست دار آنان علاقه قلبی به آنان دارد و چگونه ممکن است قلبی که این چنین شیفته دشمنان خدا است محبت خدا را در خود جای دهد با این که خدای خالق دل ها فرموده: «مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ» (1).

و از لوازم این دوستی یکی این است که مؤمن در برابر این کفار ذلیل گردد و کفار بر مؤمنین سلطه پیدا نموده، آنان را مایه عزت خود قرار دهند و بکوشند که بر آنان آقایی کنند هم چنان که خدای تعالی فرموده: «أَيَّبْتَغُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً» (2).

ص: 294

---

1- «خدا برای يك انسان دو قلب در باطنش ننهاد.» (احزاب / 4)

2- «آیا در نزد کفار عزت می جویند؟ باید بدانند که عزت همه اش از آن خدا است.» (نساء / 139)

و یکی از لوازم آن سهل انگاری در جهاد علیه کفار و نارضایتی از جنگیدن با آنان است و یکی از لوازم این نارضایتی این است که چنین کسی حاضر نیست در راه جهاد با کفار که دوستشان دارد رنج جنگیدن و سفر و گرسنگی و تشنگی و هر محرومیت دیگر را تحمل کند، پس کسی می تواند این ناملایمات را تحمل کند که به طور کلی رابطه اجتماعی خود را با آنان قطع کند، هم چنان که خدای تعالی در این باره فرموده: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ... إِنَّ كُنْتُمْ تَخْرَجْتُمْ جِهَادًا فِي سَبِيلِي وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِي تُسِرُّونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ» (1).

و نیز فرموده: «قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَآءُ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدَّهُ» (2).

پس معلوم شد صفاتی که در آیه شریفه برای مؤمنین واقعی و جایگزینان حیله گر و مکار آن روز ذکر شده، از مقتضیات دل های خالی از محبت کفار است هم چنان که ضد آن صفات از مقتضای دوستی با کفار است که کلمه ارتداد به

ص: 295

---

1- «هان ای کسانی که ایمان آوردید، دشمن من و دشمن خودتان را دوست مگیرید آیا با آنان به دوستی بر خورد می کنید با این که به دین حقی که برای شما آمده کفر می ورزند...؟ اگر برای جهاد در راه من و در جستجوی رضای من قیام کرده اید، چگونه دوستی با آنان را در دل خود پنهان می دارید؟» (ممتحنه / 1)

2- «ابراهیم و آنان که با وی بودند برای شما الگو و اسوه خوبی هستند، آن زمان که به قوم خود گفتند: ما از شما و از آن چه شما به جای الله می پرستید بیزاریم و به شما کفر می ورزیم و از هم اکنون تا ابد بین ما و شما عداوت و کینه آغاز گردید، مگر آن که به خدای یگانه ایمان بیاورید.» (ممتحنه / 4)

معنای لغویش و یا با يك عنایت تحلیلی صادق بر آن است و قرآن کریم آن صفات را در آیات زیر خاطرنشان ساخته و می فرماید: «وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ» که قبل از آیه مورد بحث بود.

و نیز فرموده: «وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ»؛ (1) که نقطه مقابل جمله: «يحبهم» در آیه مورد بحث است که در اوصاف دشمنان کفار آمده و نیز فرموده: «إِنَّكُمْ إِذَا مِثْلَهُمْ». (2)

پس با این بیان روشن گردید که آیه شریفه به نحوی متصل به آیات قبل است و در این مقام است که روشن سازد دین خدا از این گونه مردم نیرنگ باز بی نیاز است، برای این که مردمی که از ترس منافع مادی، خود را در ورطه مخالفت با خدا می افکنند و با یهود و نصارا دوستی می کنند، در صراطی قرار دارند که آرام آرام نفاق در دل هاشان رخنه می کند و قبل از گرفتار شدن به نفاق، مبتلا به بیماری دل هستند، جماعتی هستند که جمعی از آنان بیمار دلند، باکی ندارند از این که با از دست دادن سرمایه دین، دنیا را به دست آورند و آن چه در نزد دشمنان دین از عزت کاذب و مقام های حیوانی و فانی سراغ دارند را مقدم می دارند بر عزت حقیقی که تنها از آن خدا و رسول او و مؤمنین است و بر سعادت واقعی که هم شامل زندگی دنیا است و هم آخرت.

### **پیش گویی غیبی در آیه شریفه «فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ...»**

آیه شریفه که این معنا را فاش ساخته، در حقیقت يك پیش گویی غیبی

ص: 296

---

1- «کسی که چنین کند یعنی کفار را دوست بدارد خدای تعالی به اندازه پیشیزی برای او ارزش قائل نیست.» (آل عمران / 28)

2- «شما که کفار را دوست می دارید مثل همان کفارید.» (نساء / 140)

است که از آن خبر می دهد و می گوید: خدای سبحان در مقابل تلون و دو چهرگی این مردم سست ایمان و صدمه هایی که دین از ناحیه آنان خورده و در ازای این که اینان محبت غیر خدا را بر محبت خدا ترجیح دادند و عزت را از ناحیه غیر خدا طلب کردند و نیز در مقابل این که در امر جهاد در راه خدا سهل انگاری نموده و از ملامت ها ترسیدند به زودی قومی را خواهد آورد که آن ها را دوست می دارد و آن قوم نیز خدا را دوست می دارند، مردمی که در برابر مؤمنین خاضع و ذلیل و در مقابل کفار شدید و شکست ناپذیرند، مردمی که در راه خدا جهاد می کنند و از ملامت هیچ ملامت گری پروا نمی نمایند.

بیش تر مفسرین هر چند متوجه این معنا که آیه شریفه خبری از غیب می دهد شده، و بحث های طولانی پیرامون این مطلب که «منظور از آن قومی که بعدها می آیند چیست؟» به راه انداخته اند الا این که در تفسیر مفردات آیه، سهل انگاری نموده و حق معنای اوصافی را که در آیه ذکر شده ادا نکرده اند نتیجه سهل انگاری آن ها این شده که با کلام خدای تعالی آن معامله را کرده باشند که با کلام غیر خدا می کنند، یعنی جائز دانسته اند که در کلام خدای تعالی هم مانند کلام غیر او باری به هر جهت واقع بشود.

بله درست است که قرآن کریم در بلاغت خود يك مسلك نو ظهور را ابداع نکرده و در استعمال الفاظ و ترکیب جملات و قرار دادن هر لفظی در مقابل معنایش طریقه جدیدی اختراع ننموده؛ بلکه همان مسلکی را رفته که گفتارهای دیگر، آن مسلک را رفته اند.

و لیکن در عین حال در يك امری دیگر با سایر گفتارها فرق دارد و آن این است که ما گویندگان بشری چهلیغ باشیم و چه نباشیم گفتار خود را بر اساس آن چه که عقل ما از معانی درك می کند قالب گیری می کنیم و از معانی و حقایق آن چه که به درك ما در می آید عبارت است از آن چه که از زندگی اجتماعیمان گرفته شده، آن زندگی اجتماعی که خود ما با فطرت انسانی اجتماعیمان برای خود ساخته ایم و یکی از خصوصیات آن قیاس کردن است و همین که پای قیاس به میان کشیده می شود، باب مسامحه و مساهله به روی ذهن ما گشوده می گردد، در نتیجه حکمی را که باید بر روی «کثیر» ببریم، بر روی «جمع» می بریم و قضاوتی که باید برای غالب موارد موضوعی بکنیم، درباره دائم می کنیم و هر امر قیاسی را امری مطلق فرض می کنیم و هر امر نادر را ملحق به معدوم می سازیم و هر امر اندک و کمیاب را جاری مجرای امری می کنیم که اصلاً وجود ندارد، مثلاً يك گوینده بشری وقتی می خواهد حرف بزند، می گوید: فلان کار خوب و یا زشت است، محبوب و یا مبعوض است، پسندیده و یا نکوهیده است، نافع و یا مضر است، و از این قبیل تعبیرها که انسان ها همه روزه دارند با این که نه خوب و محبوب و محمود و نافع و خیرش به طور مطلق و برای همیشه چنین است و نه مبعوض و نکوهیده و مضر و شرش به طور مطلق و برای همیشه چنین است؛ بلکه در بعضی از حالاتش چنان و بر بعضی از فرض هایش چنین است، در نزد بعضی از مردم چنان و به قیاس به بعضی اشیاء چنین است، نه به طور مطلق و برای همه و برای همیشه، اما يك گوینده بشری بعضی از صورت هایی که مخالف حکم او است را ملحق به عدم می کند و در درك



خود و حکمش مسامحه روا می‌دارد، تازه همه این‌ها در چهار چوب ادراکاتی است که از جهان خارج دارد و اما بیرون این چهار چوب یعنی حقایقی که از آن‌ها غافل است و به خاطر محدودیت درکش حتی آن‌چه از آن حقایق که مربوط به مدرکات او است را درک نمی‌کند، قهرا سهل انگاریش درباره آن‌ها بیش‌تر است، پس اگر انسان از چیزی خبر می‌دهد و از آن‌چه در خارج رخ داده سخن می‌گوید، به خیال این‌که به واقع آن احاطه دارد و حقیقت آن را درک و کشف کرده، همه بر اساس تسامح در پاره‌ای جهات و دقت در پاره‌ای جهات دیگر است و این شوخی است که کسی ادعا کند می‌تواند به واقع آن‌چه شده دست یابد و کلام گوینده را بر آن تطبیق دهد.

آری این است حال آدمیان در علمشان و کلامشان که بیان‌گر عملشان است و اما کلام خدای سبحان چنین نیست و باید خدای تعالی را اجل از این تقیصه بدانیم چون او به هر چیزی از هر جهت احاطه علمی دارد، او خود در وصف کلامش فرمود: «إِنَّهُ لَقَوْلٌ فَصْلٌ وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ» (1).

این است یکی از وجوه و ادله‌ای که به آن تمسک می‌کنیم در این‌که از کلام خدای تعالی آن‌چه که ظهور در اطلاق دارد، اطلاق می‌گیریم، می‌گوئیم: کلام او کلام حکیمی است، آگاه به همه چیز، او وقتی در کلام خود مطلق می‌آورد و به دنبالش چه متصل و چه جدای از آن کلام قیدی برای آن مطلق نمی‌آورد همان مطلق حجت است و نیز همین است یکی از وجوهی که می‌گوئیم اگر خدای تعالی در کلام خود حکمی را که روی موضوعی می‌برد آن موضوع را به صفتی توصیف می‌کند این توصیف اشاره دارد به علیت و این‌که علت محکوم شدن آن موضوع به

ص: 299

---

1- . «قرآن سخن فصل و جدا سازنده حق از باطل است نه شوخی.» (طارق / 14)

این حکم همین صفتی است که در آن وجود دارد، به طوری که اگر موضوع نام برده در زمانی آن صفت را نداشته باشد آن حکم را نیز نخواهد داشت، چون گوینده این کلام و حاکم به این حکم حکیم است و آن صفت را بیهوده ذکر نکرده، بنا بر این اگر در آیه مورد بحث فرموده: «یحبهم»، دوستشان دارد» و هیچ قیدی برای این محبت خود نیاورده، می فهمیم که خدای تعالی آن مردم را در هیچ چیزی دشمن نمی دارد و گرنه باید در کلام خود آن مورد را استثناء می کرد و هم چنین اگر فرموده: این مردمی که بعدها می آیند در برابر مؤمنین، متواضع و ذلیلند، می فهمیم که آن مردم باید مؤمنین را به خاطر آن که مؤمنند و ما دام که مؤمنند دوست بدارند و یا به عبارت دیگر مؤمنین را بدین جهت دوست بدارند که دارای صفت ایمان به خدای سبحان هستند و نیز می فهمیم که این مردم باید در برابر مؤمنین در هر حالی از احوال آنان متواضع باشند و الا لازم بود خدای سبحان در کلام خود استثناء بیاورد و مثلاً بفرماید: «در برابر مؤمنین ذلیلند الا در فلان حال مؤمنین»، و گرنه کلام قول فصل نمی شد.

بله در این میان مطالبی هست که به غیر صاحبان آن نسبت داده می شود، (مثلاً به یهودیان زمان رسول خدا(صلی الله علیه وآله) که نه پیغمبری را دیده و نه پیغمبری را کشته اند نسبت می دهد که، پس شما چرا انبیاء را کشتید) و این در مواردی است که بین صاحبان آن عمل و منسوبین به آن عمل جامعی وجود دارد که این نسبت را تصحیح می کند، به آیات زیر توجه فرمائید: «وَلَقَدْ آتَيْنَا نَبِيَّ إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ»؛ (1)

ص: 300

---

1- «ما به بنی اسرائیل کتاب و حکم و نبوت دادیم و از طیبیات روزیشان کردیم و بر عالمیان عصر خود برتری بخشیدیم.» (جائیه / 16)

«هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَ مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ»؛ (1)

«كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ تَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ»؛ (2)

«لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَ يَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيداً»؛ (3)

«وَ قَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُوراً»؛ (4)

و آیاتی دیگر از این قبیل که در عین این که با اوصاف اجتماعی، فرد و مجتمع را توصیف می کند، در عین حال این توصیفش جنبه تسامح و سهل انگاری ندارد؛ بلکه به خاطر عنایتی جزء و کل و فرد و مجتمع را به آن توصیف نموده، همان طور که خود ما خاک معدن طلا و سنگریزه های معدن جواهرات را يك جا بار می کنیم و می بریم با این که غرض ما تنها طلا و جواهرات است، اینک به اصل مطلب برگشته و می گوئیم:

اما این که فرمود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ»، مراد از «ارتداد» و برگشتن از دین بنا بر آن چه که گذشت همان دوستی با یهود و نصارا است و اگر خطاب را متوجه خصوص مؤمنین کرد برای این بود که خطاب قبلی نیز متوجه به مؤمنین بود و مقام آیه مقام بیان این نکته است که دین حق از ایمان چنین مؤمنینی که ایمانشان مشوب به دوستی با دشمنان خدا است بی نیاز است، چون

ص: 301

1- «او شما امت اسلام را اجتناب و انتخاب کرد و در دین هیچ حرجی و زحمتی بر شما تحمیل نکرد. (حج / 78)

2- «شما امت اسلام بهترین امتی هستید که برای بشر تشکیل شدید، امر به معروف می کنید و نهی از منکر می نمائید.» (آل عمران /

110)

3- «تا شما گواهان و الگوهایی برای مردم باشید و رسول بر شما گواه باشد.» (بقره / 143)

4- «و رسول در آن روز می گوید: پروردگارا امت من این قرآن را متروک گذاشته اند.» (فرقان / 30)

خدای سبحان چنین ایمانی را کفر و شرک خوانده و فرموده: «وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَاِنَّهُ مِنْهُمْ» و برای این که خدای سبحان، ولی و ناصر دین خود و ولی هر کسی است که دین او را یاری کند و به زودی مردمی خواهد آورد که بیزار از دشمنان اویند و اولیای او را دوست می دارند و دوست نمی دارند مگر او را.

و اما این که فرمود: «فَسَوْفَ يَأْتِي اللّٰهُ بِقَوْمٍ» و نسبت آوردن قوم را به خودش داد، برای همین بود که یاری کردن از دینش را تثبیت کند، چون از سیاق کلام فهمیده می شد که برای این دین یآوری هست و احتیاج به یاری بیگانگان ندارد و آن یاور خود خدا است.

### **مراد از «قوم» که خداوند وعده آمدن آنان را داده است، اشخاص نیستند**

و این که سیاق کلام بیان پیروز شدن دین به وسیله این قوم در مبارزه با کسانی است که پیروزی را در گروه گرایی می بینند و به همین امید با دشمنان دین دوستی می کنند و نیز تعبیر از آن مردم به کلمه «قوم» و آوردن آن اوصاف و افعال را با صیغه جمع، همه و همه اشعار به این معنا دارد که آن قومی که خدا وعده آوردنش را داده، مردمی هستند که دسته جمعی می آیند نه تک تک و دو تا دو تا، و منظور این نیست که خدای تعالی در هر زمانی و قرنی شخصی را به یاری دین می گمارد که او را دوست دارد و او خدا را دوست دارد! شخصی که در برابر مؤمنین خاضع و در برابر کفار قدرتمند و شکست ناپذیر است و در راه خدا جهاد می کند و از سرزنش هیچ ملامت گری نمی هراسد!!  
مطلب دیگر این که آمدن چنین مردم را با این که خودشان می آیند اگر به خود خدای تعالی نسبت داده و فرموده، خدا آنان را می آورد، به معنای آن نیست که خدا آنان را خلق می کند؛ زیرا آنان تنها نیستند که خالقشان

خدا است؛ بلکه کل جهان را خدا خلق کرده، هم چنان که فرمود: «اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ»؛<sup>(1)</sup> بلکه به این معنا است که خدای تعالی است که آنان را برمی انگیزد تا در هر فرصتی که به دست آورند دین را یاری کنند و او است که ایشان را به چنین افتخاری مفتخر کرده، که دوستشان بدارد و ایشان نیز او را دوست بدارند و او است که به ایشان توفیق داده تا در برابر دوستان خدا خوار و علیه دشمنانش قدرتمند و شکست ناپذیر باشند و در راه او جهاد کنند و از ملامت هر ملامت گری روی برتابند، پس اگر آنان دین را یاری می کنند در حقیقت خدا است که دین خود را به وسیله آنان و از طریق ایشان یاری می کند، در این جا ممکن است کسی توهم کند که جا داشته فردی از مسلمانان صدر اسلام پیش خود بگوید: پس کجایند آن مردم و چرا نیامدند دین را یاری کنند، جوابش این است که زمان برای خدای تعالی دیر و زود ندارد، دیرش و زودش برای او یکی است، این مائیم که به خاطر قصور فکرمان بین آن دو، فرق می گذاریم.

و اما این که فرمود: «يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ»، از آن جهت که حب را مطلق آورد معلوم می شود حب خدا مربوط به ذات آن قوم و متعلق به ذات ایشان است بدون این که مقید به وصفی و یا چیز دیگری باشد و اما دوست داشتن آنان خدا را، لازمه اش آن است که پروردگارشان را بر هر چیز دیگری غیر خدا که مربوط به خودشان باشد از قبیل مال و جاه و یا خویشاوند یا غیر آن مقدم بدارند، بنا بر این قومی که وعده آمدنشان داده شده، احدی از دشمنان خدای سبحان را دوست نمی دارند و اگر قرار

ص: 303

---

1- . «خالق هر چیزی خدا است.» (زمر / 62)

باشد فردی از افراد انسان را دوست بدارند اولیای خدا را به ملائک دوستی با خدا دوست می دارند.

### کسانی که خدا دوستشان دارد میرا از رذائل و متصف به فضائل هستند

و اما این که خدا آنان را دوست می دارد، لازمه اش این است که این طائفه از هر ظلمی و از هر پلیدی معنوی یعنی کفر و فسق میرا باشند حال یا به عصمت الهی و یا با مغفرت الهی و از راه توبه، دلیل بر این که دوستی خدا چنین لازمه ای دارد این است که آن چه گناه و ظلم هست مبعوض خدای تعالی است و کسی که خدا او را دوست می دارد ممکن نیست که از ظلم و پلیدی های معنوی میرا نباشد و گرنه خدا ظلم را دوست داشته و حال آن که در آیات زیر فرموده که خدای سبحان کفر و ظلم و اسراف و افساد و تجاوز و استکبار و خیانت را دوست ندارد، توجه فرمائید: «فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ»؛ (1) «وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ»؛ (2) «إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ»؛ (3) «وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ»؛ (4) «إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ»؛ (5) «إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ»؛ (6) «إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ»؛ (7) و آیاتی دیگر از این قبیل.

و این آیات آن چه رذائل انسانیت هست در این چند جمله جمع کرده است

ص: 304

1- . آل عمران / 32.

2- . آل عمران / 57.

3- . انعام / 141.

4- . مائده / 64.

5- . بقره / 190.

6- . نحل / 23.

7- . انفال / 58.

و اگر انسانی به خاطر این که خدای تعالی او را دوست دارد، این رذائل از او بر طرف شده باشد، قهرا چنین انسانی به فضائل متصف می شود که مقابل آن رذائل است، چون ممکن نیست فردی از انسان متصف به هیچ یک از صفات فضیلت و رذیلت نباشد، مگر انسانی که هنوز متخلق به خلقی نشده، و اما بعد از متخلق شدن، بالآخره یا به فضائل متخلق می شود و یا به رذائل.

نتیجه می گیریم که این مؤمنین که خدا دوستشان دارد و آنان نیز خدا را دوست دارند، ایمانشان آمیخته با ظلم نیست، همان هایی هستند که خدای تعالی درباره آن ها فرموده: «الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يَلْسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَ هُمْ مُهْتَدُونَ»؛ (1) پس چنین افرادی از ضلالت ایمنند، برای این که در این آیه فرموده: اینان راه را یافته اند و در آیه زیر می فرماید: خدا کسی را که گمراه کند، هدایت نمی کند: «فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ يُضِلُّ»؛ (2) پس این افراد از هر ضلالتی در امنیتی الهی و آسمانی قرار دارند و بر اهتدایی الهی به سوی صراط مستقیم او هستند و با ایمانشان که خدای تعالی آنان را در آن ایمان تصدیق فرموده، به چیز دیگری نیز اهتداء شده اند و آن عبارت است از پیروی رسول و تسلیم تام در برابر آن جناب، پس چنین افرادی تسلیم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نیز هستند، همان طور که تسلیم بی قید و شرط خدای سبحانند؛ زیرا خدای تعالی درباره مؤمنین واقعی فرموده: «فَلَا وَرَبِّكَ

ص: 305

---

1- . «کسانی که ایمان آوردند و ایمان خود را آمیخته با ظلم نکردند، اینان دارای امنیتند و هم اینانند که راه یافته اند.» (انعام / 82)

2- . نحل / 37.

لا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» (1).

در این جاست که این معنا تمام می شود که این افراد از مصادیق آیه شریفه زیرند که می فرماید: «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ»؛ (2) و با این آیه روشن می شود که بین پیروی رسول و محبت خدا ملازمه هست، هر کس که پیرو رسول خدا (صلی الله علیه وآله) باشد، خدا او را دوست می دارد و معلوم است که خدای تعالی بنده ای را دوست نمی دارد مگر وقتی که پیرو رسولش باشد.

و وقتی رسول را پیروی کردند، به هر صفت خوبی که خدا آن را دوست می دارد متصف می شوند، مانند تقوا، عدل، احسان، صبر، ثبات، توکل و توبه و خود را از پلیدی ها پاک نگهداشتن و امثال آن، به آیات زیر توجه فرمائید: «فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ»؛ (3) «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»؛ (4) «وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ»؛ (5) «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَانَهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُوصٌ»؛ (6) «إِنَّ

ص: 306

1- . «پس چنین نیست که هر کس دعوی ایمان کند از او پذیرفته شود، بلکه به پروردگارت سوگند که مردم ایمان نمی آورند و ایمانشان واقعی نیست مگر وقتی که در مشاجراتی که بین آنان رخ می دهد تو را حکم کنند و به حکم تو رضایت دهند و حتی در دل خود احساس ناراحتی از حکم تو نکنند و به تمام معنا تسلیم باشند.» (نساء / 65)

2- . «بگو اگر محبت خدا در دل هایتان مستقر شده، پس مرا پیروی کنید تا خدا هم شما را دوست بدارد.» (آل عمران / 31)

3- . آل عمران / 76.

4- . بقره / 195.

5- . آل عمران / 146.

6- . «خدا کسانی را دوست می دارد که چون بنیانی ریخته شده از قلع در صف جهاد می ایستند و در راه او جهاد می کنند.» (صف / 4)



اللَّهُ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ»؛ (1) «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ»؛ (2) و آیاتی دیگر از این قبیل.

و اگر شما خواننده عزیز آیاتی را که آثار این اوصاف و فضائل را شرح می دهد آمارگیری کنی به خصال ستوده بسیاری دست می یابی و متوجه می شوی که همه آن ها به این معنا برگشت می کند که صاحبان این خصال همان افرادی هستند که قرآن کریم وارث زمینشان خوانده و دارندگان عاقبة الدارشان معرفی نموده، هم چنان که آیات مورد بحث نیز به این خصوصیات اشاره نموده و در يك کلامی جامع فرموده: «وَ الْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَى»؛ (3) که ان شاء الله العزيز در جای مناسبی معنای همین کلام جامع را شرح داده بیان می کنیم که چگونه عاقبت از آن تقوا است.

«أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ»؛ کلمه «اذلة» جمع کلمه ذلیل و کلمه «اعزة» جمع کلمه عزیز است، جمله: «أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ» کنایه است از شدت تواضعشان در برابر مؤمنین تواضعی که حکایت از تعظیم خدا، ولی آنان داشته باشد، خدایی که ایشان نیز اولیای اویند و جمله: «أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ» کنایه است از این که این اولیای خدا خود را بزرگ تر از آن می دانند که اعتنایی به عزت کاذب کفار کنند، کفاری که اعتنایی به امر دین ندارند، هم چنان که خدای تعالی پیامبر خود را همین طور ادب کرده، و به وی فرموده: «لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا

ص: 307

1- . آل عمران / 159.

2- . بقره / 222.

3- . «سر انجام نيك از آن تقوا است.» (طه / 132)

مِنْهُمْ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ»؛ (1) و اگر کلمه «اذلة» را با حرف «علی» متعدی کرده، شاید علتش این بوده که در خصوص این مورد معنای شفقت و یا میل در آن تضمین شده. (2)

«يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ»؛ در این دو جمله دو مطلب داریم اما در جمله اول این است که اگر در میان همه فضائل این افراد، فقط جهاد در راه خدا را نام برده، برای این بوده، مقام نیاز به ذکر آن داشته، چون خدای تعالی در این آیه در مقام این است که به وسیله این افراد دین خود را یاری دهد و اما مطلب دوم درباره جمله دوم است و آن این است که این جمله یعنی جمله: «لَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ»، ظاهر این است که متعلق به همه جمله های قبلی باشد، نه تنها به جمله آخری (هر چند که در چنین مواردی جمله آخری قدر متیقن است) برای این که نصرت دین با جهاد در راه خدا همان طور که ملامت ملامت گران با آن مزاحم است و ملامت گران یاوران دین را از هدر رفتن اموال و اتلاف نفوس و تحمل شدائد و ناملايمات می ترسانند، هم چنین با تذلل برای مؤمنین و تعزز برای کافران مزاحم است، ملامت گران مزاحم این کار نیز هستند برای این که از زخارف دنیا و وسائل شهوت و متاع های زندگی چیزهایی دارند که مؤمنین ندارند و ملامت گران افراد مورد بحث را ملامت می کنند که آیا با فلان و فلان مرد تهی دست تواضع داری و درباره فلان و فلان ثروت مند و مستکبر تعزز و تکبر می کنی؟، پس ملامت ملامت

ص: 308

- 
- 1- «به زر و زیورهایی که ما به بعضی از خانواده های کفار داده ایم تا چند صباحی سرگرم آن باشند چشم مدوز و بر زندگی آنان غبطه مخور، بلکه در برابر مؤمنین خضوع و تواضع کن.» (حجر / 88)
  - 2- زمخشری، محمود بن عمر، تفسیر کشاف، ج 1، ص: 648.

گران هم مانع جهاد در راه خدا است و هم از تذلل برای مؤمنین و تعزز بر کافران جلوگیری است و در این آیه خبری غیبی هست که ان شاء الله به زودی در بحثی قرآنی و روایتی پیرامون آن سخن خواهیم گفت.

## 65. دل دادگی به به دشمن، وعاقبت سخت آن

### اشاره

قرآن کریم می فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَإِيَّاكُمْ أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ حَرَجْتُمْ جِهَادًا فِي سَبِيلِي وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِي تُسِرُّونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَأَنَا أَعْلَمُ بِمَا أَخْفَيْتُمْ وَمَا أَعْلَنْتُمْ وَمَنْ يَفْعَلْهُ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ»؛ (1) «ای کسانی که ایمان آورده اید! دشمن من و دشمن خودتان را دوست نگیرید! شما نسبت به آنان اظهار محبت می کنید، در حالی که آن ها به آن چه از حق برای شما آمده کافر شده اند و رسول الله و شما را به خاطر ایمان به خداوندی که پروردگار همه شماست از شهر و دیارتان بیرون می رانند؛ اگر شما برای جهاد در راه من و جلب خشنودیم هجرت کرده اید؛ (پیوند دوستی با آنان برقرار نسازید!) شما مخفیانه با آن ها رابطه دوستی برقرار می کنید در حالی که من به آن چه پنهان یا آشکار می سازید از همه داناترم! و هر کس از شما چنین کاری کند، از راه راست گمراه شده است!»

### روایاتی در مورد شأن نزول آیات مربوط به دوست گرفتن یهود و نصارا

در کتاب در المنثور در تفسیر آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ...» آمده که ابن اسحاق و ابن جریر و ابن منذر و ابن ابی حاتم و ابو الشیخ و ابن مردویه و بیهقی

ص: 309

(در کتاب دلائل) و ابن عساکر همگی از عبادۀ بن ولید روایت کرده اند که گفت: عبادۀ بن صامت گفت:

بعد از آن که قبیله بنی قینقاع جنگ با رسول خدا (صلی الله علیه وآله) را آغاز کردند عبد الله بن ابی بن سلول - رئیس منافقین در آن تاریخ - این واقعه را بهانه کرد تا در جنگ شرکت نجوید و به خاطر آنان توقف کند، ولی بر خلاف او عبادۀ بن صامت نزد رسول خدا (صلی الله علیه وآله) شد و خدا و رسول را گواه گرفت بر این که از امروز سوگندی که من با بنی قینقاع داشتم لغو است و من از آن سوگند و مردم آن قبیله بیزاری می جویم، وی که یکی از بنی عوف بن خزرج بود مانند عبد الله بن ابی با بنی قینقاع پیمان و سوگند داشت، لیکن به خاطر دوستی با خدا و رسول و مؤمنین آن پیمان را لغو نموده، اظهار داشت من در برابر خدا و رسول او از سوگند این کفار و ولایت و دوستی با آنان بیزاری می جویم (1).

و در همان کتاب آمده که آیات سوره مائده یعنی از آیه «یا ایُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْیَهُودَ وَ النَّصَارَیَ اَوْلِیَاءَ بَعْضُهُمْ اَوْلِیَاءُ بَعْضٍ...»، «فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ»؛ (که مجموعاً سه آیه است) در شأن عبد الله بن ابی نازل شده (2) و باز در همان کتاب است که ابن ابی شیبۀ و ابن جریر از عطیة بن سعد روایت کرده اند که گفت: عبادۀ بن صامت از قبیله بنی الحارث بن خزرج نزد رسول خدا (صلی الله علیه وآله) آمد و عرضه داشت: یا رسول الله من در میان یهود دوستانی دارم که عددشان بسیار است

ص: 310

1- . سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، الدر المنثور، ج 2، ص: 290.

2- . همان، ج 2، ص: 291.

و لیکن من به خاطر خدا و رسول او از دوستی و ولایت یهود بیزاری می جویم و با خدا و رسول دوستی می کنم.

عبد الله بن ابی گفت: من مردی ترسو هستم، می ترسم در اثر بیزاری از ولایت و محبت یهود بلائی به سرم بیاید، من هم چنان دوستی و پیمانم را با آنان حفظ می کنم، رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به طور محترمانه به عبد الله بن ابی فرمود: ای ابا الحارث! تو گمان کرده ای، این که از چشم پوشی از ولایت یهود بخل ورزیدی و دعوت عباد را در این باب نپذیرفتی به نفع تو است؟ و تواز آن سود می بری و عباد نمی برد؟ عبد الله گفت: اینک قبول می کنم، این جا بود که خدای تعالی آیات: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ...»، «وَاللَّهُ يَعَصِمُكَ مِنَ النَّاسِ»، (که بنا بر این حدیث هفده آیه در شأن این واقعه نازل شده است). (1)

و باز در همان کتاب است که ابن مردویه از ابن عباس روایت کرده که گفت:

عبد الله بن ابی بن سلول ایمان آورد، ولی به بهانه این که بین او و بنی قریظه و بنی النضیر سوگندی برقرار است، گفت: من می ترسم گرفتار شوم و، لذا از اسلام برگشت و کافر شد، ولی عباد بن صامت گفت: من برای خاطر خدا از سوگندی که با بنی قریظه و بنی النضیر داشتم بیزاری جسته، ولایت خدا و رسول او و مؤمنین را قبول دارم.

پس خدای تعالی آیات زیر را در این واقعه نازل کرد: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ...»، «فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ» که منظور از بیمار دل عبد الله بن ابی است و تا آن جا که می فرماید: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ

ص: 311

وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ»، که منظور از این مؤمنین عبادۀ بن صامت و همه اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه وآله) است و تا آن جا که می فرماید:

«وَلَوْ كَانُوا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالنَّبِيِّ وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مَا اتَّخَذُواهُمْ أَوْلِيَاءَ، وَ لَكِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ فَاسِقُونَ». (1)

### بیان عدم ارتباط آیات شریفه با قصه عبادۀ بن صامت و عبد الله بن ابی

این قصه به غیر از این طریق، یعنی طریق ابن مردویه از ابن عباس نیز روایت شده و در شأن نزول این روایات وارد، تطبیق هایی است اجتهادی به شهادت امارات و نشانه هایی که در آن ها به چشم می خورد، مثلاً در روایات قصه مورد بحث می بینیم که هفده آیه را نازل در مورد قصه ابن ابی و یهودیان بنی قینقاع و بنی قریظه و بنی النضیر می داند با این که در این آیات در ردیف یهودیان، نصارا را هم ذکر کرده اند که هیچ دخالتی در این قصه نداشتند نشانه دیگر این که غیر ابن ابی، سایر مسلمانان نیز در این داستان سر و کاری با نصارا نداشتند، خواهی گفت: نام نصارا از باب تطفل یعنی به طور طفیلی ذکر شده، در پاسخ می گوئیم: این سخن درست نیست، چون در قرآن سابقه ندارد، چون در جای دیگر قرآن مواردی هست که متعرض حال یهود شده و وقایعی را که بین مسلمین و یهود واقع شده و منافقین نیز در آن وقایع دستی داشته اند، ذکر نموده و تنها نام یهود را برده و نامی از نصارا به

ص: 312

میان نیاورده، نظیر آیات سوره حشر، بنا بر این چه باعث شده که تطفّل در این جا جائز شده و در آن موارد جائز نبوده؟.

نشانه دیگرش این است که اولاً این روایت می گوید: آیات سوره مائده یعنی هفده آیه (51 الی 67) در داستان عبادة بن صامت و عبد الله بن ابی نازل شده و بنا بر این باید مطالب این هفده آیه مربوط و متصل به هم باشد که بتوان گفت: همه یکباره نازل شده و ثانیاً در این آیات، آیه شریفه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ» قرار دارد که روایات متواتره شیعه و سنی آن را نازل در حق علی بن ابی طالب (علیه السلام) می داند و ثالثاً در این آیات آیه شریفه «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ» هست که هیچ ارتباطی با قصه یهودیان و عبد الله بن ابی ندارد.

پس همه این نشانی ها دلیل قطعی بر گفتار ما است که گفتیم: راوی دیده قصه عبادة بن صامت و عبد الله بن ابی با آیات مورد بحث تا حدودی تناسب دارد آیات را بر آن قصه تطبیق کرده و چون نتوانسته خوب تطبیق کند، هفده آیه را به جای سه آیه گرفته، چون دیده این هفده آیه یعنی در اولش و وسطش و آخرش متعرض حال اهل کتاب شده است.

و در تفسیر در المنثور است که ابن جریر و ابن منذر از عکرمه روایت کرده که در تفسیر آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ»، گفته: این آیه درباره بنی قریظه نازل شده که نیرنگ کردند و عهدی را که با رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بسته بودند شکسته و نامه ای به مکه به ابی سفیان بن حرب نوشتند و مشرکین مکه را دعوت کردند که با لشگر به مدینه بیایند و در قلعه های آنان وارد شوند و رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، (که از ناحیه غیب جریان را فهمید) ابی لبابة بن

عبد المنذر را نزد آنان فرستاد که باید از قلعه های خود بیرون آیند، بعد از آن که از ابا لبابه اطاعت نموده و از قلعه ها بیرون شدند ابا لبابه به گلوی خود اشاره کرد (ابو لبابه از طائفه اوس بود و با یهودیان قرظی سابقه دوستی داشت و به همین جهت وقتی به پیشنهاد خود یهودیان و اجازه رسول خدا(صلی الله علیه وآله) به میان قلعه رفت، زن ها و کودکان دورش را گرفتند و فریاد به گریه و شیون بلند کردند، ابو لبابه تحت تأثیر قرار گرفت و با علم به این که نباید اسرار را به دشمن گفت اشاره به گلوی خود کرد که همه شما کشته می شوید و از قلعه بیرون آمد، در حالی که از کردار خود پشیمان شده بود، یکسره به مدینه رفت و خود را به ستونی بست و گفت: خود را آزاد نمی کنم تا توبه ام قبول شود) نظیر این خیانت را طلحه و زبیر کردند و به نصارا و اهل شام نامه می نوشتند عکرمه اضافه می کند من شنیده ام که این خیانت تنها کار نامبردگان نبوده؛ بلکه جمعی از اصحاب رسول خدا(صلی الله علیه وآله) از بیم فقر و فاقه با یهودیان بنی قریظه و بنی النضیر مکاتبه سری داشتند و اخبار رسول خدا(صلی الله علیه وآله) را به آنان می رساندند تا به این وسیله بتوانند از یهودیان پول قرض بگیرند و سودهای دیگری ببرند، ولی در این آیه از آن کار نهی شدند. (1)

مؤلف: این روایت اشکالی ندارد و می خواهد کلمه ولایت را که در این آیات آمده بود به ولایت محبت و مودت تفسیر کند، ما نیز در سابق همین معنا را تأیید کردیم و آن داستان اگر حقیقتاً سبب نزول آیات باشد به حکم این که مورد مخصص نیست آیات به اطلاق خود باقی است، در هر واقعه دیگری غیر از واقعه بنی قریظه

ص: 314



راه دارد و اگر داستان بنی قریظه سبب نزول نبوده، راوی از پیش خود آیات را بر آن قصه تطبیق کرده که کار آسان تر و اطلاق آیات واضح تر است.

### **منظور از «قومی که می آیند و در برابر مؤمنین متواضع و در برابر کفار شدیدند» امام علی (علیه السلام) و اصحاب اویند**

و در مجمع البیان در ذیل آیه شریفه «یا ایُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا مَنْ یَزِدْ مِنْکُمْ عَنْ دِینِهِ فَسَوْفَ یَأْتِیَ اللّٰهُ بِقَوْمٍ...»، گفته: بعضی گفته اند: منظور از قومی که می آیند و در برابر مؤمنین متواضع و در برابر کفار شدیدند امام امیر المؤمنین علی (علیه السلام) و اصحاب اویند که با ناکثین و قاسطین و مارقین جنگیدند و این معنا از عمار یاسر و حذیفه و ابن عباس روایت شده و از امام باقر و امام صادق (علیه السلام) نیز همین تفسیر روایت شده است.

مؤلف: در مجمع البیان بعد از نقل این روایت گفته: که این قول مؤیدی دارد و آن این است که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) هنگامی که به امام امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمان فتح خیبر را می داد و در حالی که حامل بیرق چند نوبت پا به فرار گذاشت هم مردم را ترسانند و هم مردم او را ترسانند چنین فرمود: «لاعطین الراية غدا یحب الله ورسوله و یحبه الله ورسوله کرارا غیر فرار لا یرجع حتی یفتح الله علی یده؛ فردا حتما رایت جنگ را به مردی می دهم که خدا و رسول را دوست دارد و خدا و رسول هم او را دوست می دارد، مردی که حمله می کند و پا به فرار نمی گذارد تا این که خدا به دست او فتح را نصیب اسلام کند (و یا قلعه ها را به دست وی فتح کند)»، آن گاه روز بعد پرچم جنگ را به دست آن جناب داد.

و اما اوصافی که در آیه برای افراد مؤمن مورد بحث آمده یعنی تواضع و نرمی درباره اهل ایمان و شدت و سخت گیری بر کفار و جهاد در راه خدا با نداشتن پروا

از ملامت ملامت گران چیزی است که احدی از شیعه و سنی نمی تواند آن ها را در مورد علی (علیه السلام) انکار کند و بگوید: آن جناب استحقاق این اوصاف را نداشته، برای این که شدتش در برابر اهل شرك و كفر و دمارى که از روزگار آن ها در آورد و صحنه هایی که در تشیید ملت اسلام و نصرت دین داشت و خاطراتی که از رافتش نسبت به مؤمنین ضبط شده بر کسی پوشیده نیست.

مؤید دیگر این که مصداق روشن آیه شریفه و اوصاف ذکر شده در آن علی (علیه السلام) است، این است که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) قریش را تهدید می کرد که بعد از آن جناب علی با آنان قتال خواهد کرد، به این روایت توجه کنید: سهل بن عمرو با جماعتی از قریش به حضور رسول خدا (صلی الله علیه وآله) آمده، عرضه داشتند، ای محمد بردگان ما به تو ملحق شده اند، آنان را به ما برگردان، رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود: ای گروه قریش دست از شرك و كفر بردارید و گرنه خدای تعالی مردی را به سراغ شما می فرستد (و البته خواهد فرستاد) که با شما بر سر تأویل قرآن قتال کند، همان طور که من بر سر تنزیل آن با شما قتال کردم، بعضی از اصحاب پرسیدند: یا رسول الله او کیست؟ ابو بکر است؟ فرمود: نه، و لیکن آن کسی است که الان در حجره مشغول پاره دوزی است و در آن لحظه علی (علیه السلام) داشت کفش رسول خدا (صلی الله علیه وآله) را پینه می زد.

و از علی (علیه السلام) روایت شده که در روز جنگ بصره فرمود: به خدا سوگند تا به امروز کسی به جنگ اهل این آیه نیامده بود، امروز اولین روزی است که با اهل این آیه می جنگند آن گاه آیه مذکور را تلاوت کرد.

### **روایات دیگری در مورد مراد از قومی که در آیه آمده است**

ابو اسحاق ثعلبی در تفسیر خود و به سند خود از زهری و سعید بن مسیب

از ابی هریره روایت کرده که گفت: رسول خدا(صلی الله علیه وآله) فرمود: جمعی از امت من در روز قیامت به سوی من باز می گردند و می خواهند در کنار حوض مرا دیدار کنند، ولی آن ها را راه نمی دهند و دورشان می سازند، من می گویم: این ها اصحاب من هستند، اصحاب من هستند، خطاب می رسد تو نمی دانی که بعد از رحلت چه حوادثی پدید آوردند؟ این ها به سوی قهقرای جاهلیت مرتد شدند(1)، این بود گفتار صاحب مجمع البیان.

و این گفته او درباره علی(علیه السلام) تمام است و هیچ تردیدی در آن نیست و شکی نیست که آن جناب روشن ترین مصداق برای آیه و اوصاف مذکور در آیه است، لیکن بحث در این است که آیا این آیه با همه اطرافیان و اصحاب آن جناب که در جنگ جمل و صفین در رکابش بودند، تطبیق می کند یا خیر؟ چون بسیاری از آن اصحاب وضع خود را دگرگونه کردند و اگر آیه شریفه، شامل همه آنان می بود می بایست آن افراد را استثناء می کرد و چون در آیه هیچ استثنایی نیامده، نمی تواند شامل همه اصحاب آن جناب شود و خواننده محترم در بیان گذشته ما معنای آیه را فهمید.

و نیز در آن کتاب آمده که از رسول خدا(صلی الله علیه وآله) روایت شده که شخصی از معنای این آیه پرسید، حضرت دست به شانه سلمان نهاد و فرمود: این است و اهل محل این، آن گاه فرمود: اگر دین به ستاره ثریا آویزان باشد مردمی از ابنای فارس بدان دست می یابند.(2) مؤلف: گفتاری که در این حدیث هست همان است که در

ص: 317

---

1- . طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر مجمع البیان، ج 4، ص: 208.

2- . همان.

حدیث قبلی گفتیم، چون فارسیان زمان علی (علیه السلام) دارای اوصاف مذکور در آیه نبودند مگر آن که منظور این باشد که خدای تعالی بعدها از این قوم مردمی که دارای چنین اوصافی باشند مبعوث می کند.

و نیز در همان کتاب است که بعضی گفته اند: مراد از این قوم اهل یمن است، چون دارای دلی نرم و قلبی رقیق ترند ایمان یمانی و حکمت یمانی معروف است و عیاض بن غنم اشعری گفته: وقتی این آیه بر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نازل گردید، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) اشاره به ابی موسی اشعری کرد و فرمود: آنان قوم این مرد هستند. (1)

این معنا در تفسیر الدر المنثور به چند طریق نقل شده (2)، اشکالی که در این روایت است همان است که در دو روایت بالا گذشت.

صاحب تفسیر طبری به سند خود از قتاده روایت کرده که گفت: خدای تعالی این آیه را به این جهت نازل کرد که می دانست به زودی عده ای از مردم از دین بر می گردند، همین که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از دنیا رفت عموم عرب از اسلام برگشتند، مگر سه مسجد، اهل مدینه، اهل مکه و اهل بحرین که گفتند: نماز می خوانیم، ولی زکات نمی دهیم و به خدا سوگند نمی گذاریم اموال ما غصب شود، ابو بکر در این باره با اطرافیان مشورت کرد، بعضی ها به ایشان (در نسخه ای دیگر آمده: به وی) گفتند: اگر مسلمانان این خلافت را فهمیده بودند (یعنی آن را مشروع می دانستند) زکات را هم می دادند و؛ بلکه بیش تر می دادند، ابو بکر گفت:

نه به خدا سوگند من میان "نماز و زکات" دو چیز که خدا بین آن دو جمع

ص: 318

---

1- . همان.

2- . سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، الدر المنثور، ج 2، ص: 293-292.

کرده، جدایی نمی اندازم، حتی اگر از يك تکه طناب که پای شتر را به آن می بندند از زکات که خدا واجبش کرده مضایقه کنند با آن ها می جنگم، آن گاه خدای تعالی جمعیتی را مبعوث کرد تا در خدمت ابی بکر قتال کنند بر سر همان چیزی که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) بر سر آن جنگ کرد تا آن جا که انسان هایی را که از دین برگشته بودند و زکات نمی دادند اسیر گرفت و کشت و با آتش سوزانید و آن قدر با آن ها جنگید تا در کمال خواری به ماعون- که همان زکات باشد- اقرار کردند (تا آخر حدیث). (1)

مؤلف: این روایت را الدر المنثور از عبد بن حمید و ابن جریر و ابن منذر و ابی الشیخ و بیهقی و ابن عساکر از قتاده نقل کرده و هم چنین از ضحاک و حسن نیز روایت کرده است. (2) و عبارت حدیث روشن ترین شاهد است بر این که حدیث صرف تطبیق نظریه شخصی با آیه شریفه است نه این که آیه در خصوص این مورد نازل شده باشد و در چنین وضعی همان اشکالی که به سایر روایات داشتیم، در این روایت نیز وارد است، برای این که وقایع و جنگ ها مشتمل بر حوادث و اموری است و در این جنگ ها افرادی شرکت جستند که تاریخ برای آن ها در همان جنگ ها و بعد از آن جنگ ها گناهان و جنایات و مظالمی ضبط کرده، نظیر خالد و مغیره بن شعبه و بسر بن ارطاة و سمرة بن جندب و این جنایات نمی گذارد آیه «يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ...» بر آنان صادق و منطبق شود، حال این بر عهده خود خواننده است که نخست شرح حال این گونه افراد را در تاریخ ببیند و سپس در معنایی که ما برای آیه کردیم دقت کند.

ص: 319

1- . طبری، محمد بن جریر، جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج 6، ص: 183.

2- . سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، الدر المنثور، ج 2، ص: 292.

بعضی از مفسرین آن قدر افراط کرده اند که گفته اند: این نظریه بسیار عجیب و غریب است که بعضی از مفسرین داده و گفته اند: آیه با اشعریهای اهل یمن بهتر انطباق دارد تا با رزمندگان با مرتدین، این چه حرفی است؟ آیه شریفه عام است و شامل هر کسی که دین را یاری کند می شود، هر کسی که متصف به مضمون آیه باشد، چه نخبگان از مسلمانان زمان رسول خدا(صلی الله علیه و آله) و چه هر مؤمن دیگری که بعدا آمده و این نظریه با همه اخباری که در این باب هست، می سازد، مثل آن خبری که دلالت دارد بر این که قوم نام برده در آیه شریفه، سلمان و قوم او است- هر چند که این خبر ضعیف است- و خبری که دلالت می کند بر این که منظور ابو موسای اشعری و قوم او است و خبری که می گوید: منظور از آن قوم، ابو بکر و صحابه او است، بله تنها خبری را که شامل نمی شود آن خبری است که می گوید: منظور علی(علیه السلام) است، برای این که لفظ آیه با این حدیث انطباق ندارد، آیه شریفه صاحب آن اوصاف را قوم دانسته و علی فرد واحدی است نه قوم. (1)

### **رد سخن مفسری که گفته است آیه شریفه عام است و اختصاصی به قومی خاص ندارد**

این بود حاصل کلام آن مفسر و ارتکاب چنین افراط منشای جز این نداشته که او با کلام خدای تعالی در اوصاف نیکی که برای قوم مورد بحث ذکر کرده معامله شعری کرده که مبنا و اساس آن مدح ممدوح به هر چیزی است که به خیال شاعر در آید، حال تا ببینی خیال شاعر چه اندازه جولان داشته باشد، شاعر کاری به صدق و

ص: 320

---

1- . طبری، محمد بن جریر، جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج 6، ص: 184-183.

کذب مطلب ندارد، ولی آیا قرآن کریم شعر است؟ با این که خدای عز و جل درباره کلام خود فرموده: «وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا»؛ (1) و یا معامله کلام متعارفی کرده که معمول در بین خود ما است که گوینده در القای کلام خود جز بر فهم شنونده ها که اساس آن بر تسامح و سهل انگاری است اعتماد نمی کند و هر جا که به وی ایراد بگیرند به همین مسامحه در تعبیر اعتذار می جوید، در حالی که خدای تعالی درباره کلام خود فرموده: «إِنَّهُ لَقَوْلُ فَضْلٍ وَ مَا هُوَ بِالْهَزْلِ» (2).

و خواننده عزیز در بیان سابق ما توجه کرد که اگر حق معنای آیه را در آن صفاتی که ذکر کرده بدهند روشن می شود که مصداق آیه تا به امروز محقق نشده، ما از خواننده می خواهیم بار دیگر به بحث گذشته برگشته و در آن تامل و دقت فرمایید، آن وقت هر قضاوتی که خواست بکنند، و یکی از حرف های عجیبی که وی در آخر کلامش آورده این است که گفته: توجیه ما با همه روایات می سازد مگر آن روایتی که می گوید: آیه در شأن علی (علیه السلام) نازل شده و غفلت کرده از این که هر کس آن روایت را نقل کرده، علی و اصحابش را گفته، هم چنان که دیگران سلمان و قوش را و جمعی دیگر ابو موسی و قوش را و روایاتی دیگر ابوبکر و اصحابش را نام برده اند و هم چنین روایاتی که - بعضی از آن ها گذشت - آیه را در شأن علی می داند، اصحاب علی را هم ذکر کرده و در این روایات که مورد نظر مفسر نام برده بوده، هیچ روایتی نیست که گفته باشد آیه در شأن علی (علیه السلام) به تنهایی نازل شده، تا وی اشکال کند به این که لفظ آیه نص در جماعت است و با يك نفر تطبیق نمی شود. (3) بله در تفسیر ثعلبی

ص: 321

---

1- «چه کسی است که راستگوتر از خدا باشد.» (نساء / 122)

2- «قرآن سخنی است جدا سازنده حق از باطل و سخن بیهوده نیست.» (طارق / 14)

3- طبری، محمد بن جریر، جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج 6، ص: 184.

آمده که این آیه در شأن علی (علیه السلام) نازل شده (1) و نیز در کتاب نهج البیان شیبانی از امام باقر و امام صادق (علیه السلام) آمده که این آیه در شأن علی (علیه السلام) نازل شده و مراد از این کلمات به قرینه روایاتی دیگر این است که در شأن آن جناب و در شأن اصحابش نازل شده، اما نه به این معنا که خدا اصحاب آن حضرت در جنگ جمل و صفین و خوارج را برای همیشه و به تمام معنا دوست می دارد؛ بلکه معنایش این است که اصحاب آن جناب را از این جهت که در این جنگ ها اسلام را یاری کردند دوست می دارد.

علاوه بر این که روایاتی زیاد از طرق بیش تر محدثین می آید که گفته اند: آیه شریفه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ» در شأن علی (علیه السلام) نازل شده با این که در عبارت آیه «الذین» آمده که صیغه جمع است.

از این هم که بگذریم در آن روایت (یعنی روایت قتاده و ضحاک و حسن) اشکال دیگری هست و آن این است که آیه «یا ایها الذین آمنوا من یرتد منکم عن دینہ فسوف یرتد اللہ بقوم یرتد عنہ و یجبنہ...» بدون هیچ تردیدی ظهور در معنای تبدیل و استغناء دارد می خواهد بفرماید: خدا و دین او از شما بی نیاز است و به زودی شما مسلمانان را تبدیل به مسلمانانی می کند که چنین و چنانند، حال چه این که خطاب به مسلمانان موجود در روز نزول باشد و یا به مجموع موجودین و معدومین، خلاصه کلام این که مقصود خطاب به جماعتی از مؤمنین است به این که اگر همه آن ها و یا بعضی از آن ها از دین مرتد شوند، به زودی خدای تعالی آن ها را مبدل به قومی می کند که دوستشان دارد- و معلوم است که نه خدا مرتدین را دوست دارد و

ص: 322



نه مرتدین خدا را - مبدل به قومی می کند که دارای چنین و چنان صفاتی هستند و دین خدا را یاری می کنند.

و این خود صریح در این است که قومی که می آیند جماعتی از مؤمنین غیر جماعت موجود در روزهای نزولند، و غیر رزمندگان با مرتدین بعد از وفات رسول خدا (صلی الله علیه و آله) هستند، برای این که رزمندگان با مرتدین همان مسلمانان موجود در روز نزول آیه بودند، چون جنگ با مرتدین، فاصله ای با وفات رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نداشت، پس آن ها نیز مانند موجودین در روز نزول آیه مخاطب به خطاب «یا ایُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا...» بودند، پس در جمله «فَسَوْفَ یَأْتِی اللّهُ بِقَوْمٍ...» معقول نیست که خود آنان مقصود باشند.

و جان کلام این که آیه مورد بحث همان را می گوید که آیه شریفه زیر متضمن آن است توجه فرمائید: «وَإِنْ تَوَلَّوْا یَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَیْرَكُمْ ثُمَّ لَا یَكُونُوا أَمْثَالَكُم» (1).

و در تفسیر نعمانی به سند خود از سلیمان بن هارون عجلی روایت کرده که گفت: من از امام صادق (علیه السلام) شنیدم که می فرمود: صاحب این امر، هم خودش محفوظ است و هم این امر برایش محفوظ می ماند، اگر تمامی مردم از بین بروند خدای تعالی اصحاب او را خواهد آورد و آنان هم کسانی هستند که خدای تعالی درباره آنان فرموده: «فَسَوْفَ یَأْتِی اللّهُ بِقَوْمٍ یُّحِبُّهُمْ وَ یُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ أَعَزَّةٌ عَلَی الْکَافِرِینَ» (2).

ص: 323

---

1- «و اگر از پذیرفتن دعوت اسلام اعراض کنید خدای تعالی شما را با قومی دیگر عوض می کند که بیایند و مثل شما نباشند.» (محمد / 38)

2- . تفسیر نعمانی.

این معنا را عیاشی (1) و قمی (2) در تفسیر خود روایت کرده اند.

## گفتار و بحثی آمیخته از قرآن و حدیث

در باره اهمیت مسأله نهی از تولی کفار در خطاب الهی، و مضامین بلندی که در وصف قومی که در آیه آمده است، بحثی آمیخته از آیات قرآن و احادیث وجود دارد:

از بحث هایی که مکرر تاکنون شده این اشاره گذشت که خطاب های قرآنی که قرآن کریم به امر آن اهتمام دارد و در تأکید و تشدید آن مبالغه دارد لحن سخن در آن ها خالی از دلالت بر این معنا نیست که عوامل و اسباب موجود، همه دست به دست هم داده اند که آینده مسلمین را به تباهی و سقوط و درک هلاکت و ابتلاء به خشم الهی بکشانند، مانند تأکید و مبالغه ای که از آیات ربا و آیات مودت ذی القربی و غیر آن ها به چشم می خورد.

و اصولاً طبع خطاب این دلالت را دارد، برای این که اگر متکلم حکیم مأمورین خود را به يك مسأله بی اهمیت و حقیری امر کند و دنبالش در تأکید و اصرار بر آن امر مبالغه نماید، شنونده احساس می کند که این امر بی اهمیت این همه تأکید نمی خواهد، پس حتماً کاسه ای زیر نیم کاسه هست و هم چنین اگر فردی از مأمورین را مخاطب قرار دهد که شان آن مخاطب این نباشد که مخاطب به مثل چنین خطابی شود، مثلاً يك عالم ربانی و صاحب قدم صدق در زهد و عبادت را از ارتکاب رسواترین فجور آن هم در انظار هزاران بیننده نهی کند، هر شنونده ای

ص: 324

---

1- . عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر عیاشی، ج 1، ص: 326، ح 135.

2- . قمی، علی بن ابراهیم، تفسیرالقمی، ج 1، ص: 17.

می فهمد که قضیه خالی از مطلب نیست و حتماً مطلب مهمی و مهلکه عظیمی در شرف تکوین است که این گوینده حکیم این طور سخن می گوید.

خطاب های قرآنی که چنین لحنی را دارد، دنبال آن خطاب حوادثی را ذکر می کند که آن چه از لحن کلام فهمیده می شد را تأیید و تصدیق کند و؛ بلکه بر آن دلالت نماید هر چند که شنوندگان (چه بسا) در اولین لحظه ای که خطاب را می شنوند یعنی در همان روز نزول متوجه اشارات و دلالات آن خطاب نشوند.

مثلاً قرآن کریم امر کرده به مودت قربای رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و در آن مبالغه کرده، حتی آن را پاداش و اجر رسالت و راه به سوی خدای سبحان شمرده، چیزی نمی گذرد که می بینیم امت اسلام در اهل بیت آن جناب فجایعی و مظالمی را روا می دارند که اگر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) دستور اکید به آنان داده بود به این که قربای مرا به سخت ترین وجهی از بین ببرید، بیش تر از آن چه کرد، نمی کرد.

و نیز می بینیم که قرآن کریم از اختلاف نهی نموده و سپس در آن مبالغه ای کرده که بیش از آن تصور ندارد، بعد می بینیم که امت اسلام آن چنان متفرق و دستخوش انشعاب و اختلاف می شود که حتی از انشعاب واقع در یهود و نصارا گذرانید یعنی به هفتاد و سه فرقه منشعب گشت، تازه این اختلاف ها اختلاف در مذهب و معارفعلمی دین است، اما اختلافی که در سنت های اجتماعی و تاسیس حکومت ها و غیر این مسائل به پا کردند قابل تحدید و حصر نیست.

و نیز قرآن کریم از حکم کردن به غیر ما انزل الله نهی کرده و از القای اختلاف بین طبقات و از طغیان و از پیروی هوای نفس و اموری غیر از این ها نهی نموده

و در آن ها تشدید کرده، بعدا می بینیم که در اثر ارتکاب این امور چه حوادثی واقع می شود.

مسأله نهی از ولایت کفار و دوستی با یهود و نصارا از همین قسم دستورات است، از نواهی مؤکده ای است که در قرآن کریم آمده؛ بلکه بعید نیست که کسی ادعا کند تشدید می که در نهی از ولایت کفار و اهل کتاب شده آن قدر شدید است که هیچ تشدید در سایر نواهی فرعی به پایه آن نمی رسد.

تشدید در آن به حدی رسیده که خدای سبحان دوست داران اهل کتاب و کفار را از اسلام بیرون و در زمره خود کفار دانسته و فرموده: «وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ» و نیز خدای تعالی آنان را از خود نفی کرده و فرموده: «وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ» (1).

و نیز نه يك بار و دو بار؛ بلکه به نهایت درجه تحذیرشان کرده و فرموده: «وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ»؛ (2) و ما در آن جا که پیرامون این آیه بحث می کردیم گفتیم: مدلول آن این است که محذوری که از آن تحذیر کرده حتما واقع خواهد شد و به هیچ وجه تبدیل پذیر نیست.

و اگر بخواهی مطلب بیش از این روشن شود باید در سوره هود به این آیات توجه کنی که می فرماید: «وَإِنَّ كَثِيرًا لَمَّا لَيُّوْفَيْنَهُمْ رَبُّكَ أَعْمَالَهُمْ»؛ (3) و قبل از این آیه داستان امت های نوح و هود و صالح و غیر آن را در آیات زیادی و سپس اختلاف

ص: 326

1- «و کسی که چنین کند هیچ رابطه ای با خدا ندارد.» (آل عمران / 28)

2- «خدا شما را از خود بر حذر داشته.» (آل عمران / 28 و 30)

3- «و هیچ يك از آنان نیست مگر آن که به طور قطع پروردگارت پاداش اعمالشان را خواهد داد.» (هود: آیه 111)

یهود درباره کتابشان را ذکر کرده آن گاه فرموده: «إِنَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ خَبِيرٌ» و سپس خطاب را متوجه رسول گرامی خود نموده می فرماید: «فَأَسَدٌ بِكُمْ كَمَا أُمِرْتُ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ وَلَا تَطْغَوْا»؛ ملاحظه می کنید که در آخر همین آیه خطاب را اجتماعی کرد و دنبالش فرمود: «إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ»؛ (1) آن گاه دقت کن در آیه بعدش که می فرماید: «وَلَا تَزْكُنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُم مِّنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ»؛ (2) که از جمله اول فهمیده می شود منظور از «لِيُؤْفِقَهُمْ» تنها سزای آخرتی اعمال نیست چون گفتیم این آیه بعد از نقل عذاب هایی است که در دنیا بر سر امت های گذشته آمده و بعد از نقل اختلاف یهود و بیان توفیه اعمال، نتیجه می گیرد که، پس شما امت اسلام استقامت کنید و از طغیان پرهیزید و به ستم کاران دل نبندید که اگر چنین کنید هیچ يك از آن ها که مورد اعتماد و رکون شما باشند شما را یاری نمی کنند و گرفتار آتش خواهید شد.

و چون جمله «فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ» مطلق است هم آتش دنیا را که همان بدبختی ها و ذلت ها باشد شامل می شود و هم آتش آخرت را و این آتش که مکرر مسلمانان را از آن تحذیر کرده و فرموده بود: «وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ» همان است که در آیه زیر می فرماید: با نازل شدن حکم ولایت معصومین - البته اگر به آن عمل کنید -

ص: 327

---

1- . «پس به همان نحوی که مامور شده ای استقامت کن، هم خودت و هم هر کس که با توبه سوی خدا برگشته و طغیان مکنید که او بدان چه می کنید بینا است.» (هود / 112)

2- . «و به کسانی که ستم کردند رکون و اعتماد مکنید و دل به آنان مبندید و گرنه آتش شما را خواهد گرفت و آن وقت غیر از خدا هیچ ولی و یآوری از انواع یاوران نخواهید داشت و در نتیجه یاری نخواهید شد.» (هود / 113)

خطر آن آتش از شما بر طرف می شود و آن آیه این است: «الْيَوْمَ يَنْسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ» (1).

پس دگرگون شدن این نعمت به دست خود آنان و تجاوز از ولایت خدای تعالی و قطع رابطه با آن مقام و رکون به ظالمین و ولایت کفار و دوستی با اهل کتاب چیزی بوده که توقع آن از آن مردم می رفته و بر آنان واجب بوده که از این انحرافها بر جان خود بترسند و از سخط الهی که کسی نمی تواند از آن جلوگیری کند بهراسند آن هم با آن تهدیدی که خدای تعالی به آنان کرده و در چند آیه قبل فرموده: «وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَاِنَّهُ مِنْهُمْ اِنَّ اللّٰهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظّٰلِمِيْنَ» (2) و در آخر آن خبر داده که ایشان را به سعادتشان هدایت نمی کند، پسان چیزی که هدایت متعلق بدان است سعادت است و سعادت مسلمین در دنیا به این است که در مجتمعتشان زندگی و عیشی بر طبق سنت دین و سیره عامه اسلامی داشته باشند.

و اگر بنیه و اسکلت این سیره منهدم گردد مظاهر آن که حافظ معنای آن است نیز در هم و بر هم می شود آن وقت در جو جامعه معلوم نمی شود کار نیک و ستوده کدام است که تا به آن امر کنند (امر به معروف) و کار زشت کدام است تا یکدیگر را از آن نهی نمایند (نهی از منکر) و آن وقت است که شعائر عامه سقوط نموده و به جایش شعائر کفر رواج می یابد و این وضع پیوسته ریشه دارتر می شود و پایه هایش محکم تر می گردد تا برسد به آن جا که از اسلام به غیر از اسم چیزی نماند- هم چنان که امروز نمانده-.

ص: 328

---

1- «امروز دیگر کفار از دین شما مایوس شدند، پس از آن ها نترسید- و به خاطر ترس از آنان دست از دین خود بردارید- و تنها از من بترسید.» (مائده / 3)

2- . مائده / 51.

و اگر خواننده عزیز در سیره عمومی اسلامی که کتاب و سنت آن را تنظیم و سپس در بین مسلمین اجرا نموده دقت کند و سپس در سیره فاسدی که امروز بر مسلمین تحمیل شده، به دقت بنگرد، آن وقت آیه شریفه «فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ»؛ (1) را به دقت مطالعه نماید، در می یابد که تمامی ردائل که جامعه ما مسلمانان را پر کرده و امروز بر ما حکومت می کند و همه آنها- که ما از کفار اقتباس کرده ایم و به تدریج در بین ما منتشر گشته و استقرار یافته است- ضد آن اوصافی است که خدای تعالی برای مردمی ذکر کرده که در آیه وعده آمدنشان را داده، چون تمامی ردائل عملی در يك کلمه خلاصه می شود و آن این است که جامعه ما خدا را دوست ندارد و خدای تعالی نیز این جامعه را دوست ندارد، جامعه ما ذلیل در برابر کفار و ستم گر نسبت به مؤمنین است و در راه خدا جهاد نمی کند و از ملامت هر ملامت گری می هراسد.

این همان معنایی است که قرآن کریم از چهره مسلمانان آن روز خواننده بود و اگر خواستی بگو خدای علیم خبیر چنین آینده ای را برای امت اسلام از غیب خبر داده بود و پیش بینی کرده بود که به زودی امت اسلام از دین مرتد می شود، البته منظور از این ارتداد، ارتداد اصطلاحی (یعنی برگشتن به کفر صریح و اعلام بیزاری از اسلام) نیست؛ بلکه منظور ارتداد تنزیلی است که جمله «وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ»؛ (2) آن را بیان می کند و هم چنین آیه شریفه

ص: 329

1- . مائده / 54.

2- . مائده / 51.

«وَلَوْ كَانُوا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالنَّبِيِّ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مَا اتَّخَذُوا لَهُمْ أَوْلِيَاءَ وَلَكِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ فَاسِقُونَ»؛ (1) به آن اشاره دارد.

با این که خدای تعالی وعده شان داده بود که اگر او را یاری کنند او نیز یاریشان خواهد کرد و دشمنانشان را (البته اگر خود آنان تقویت و تأیید نکنند) تضعیف خواهد فرمود، توجه فرمائید: «إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ»؛ (2) «وَلَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ مِنْهُمْ الْمُؤْمِنُونَ وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ لَنْ يَضُرُّوكُمْ إِلَّا أَذًى وَإِنْ يُقَاتِلُوكُمْ يُؤَلُّوكُمُ الْأَدْبَارَ ثُمَّ لَا يُنصِرُونَ ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةُ أَيْنَ مَا تُقِفُوا إِلَّا بِحَبْلٍ مِنَ اللَّهِ وَحَبْلِ مِنَ النَّاسِ»؛ (3) و هیچ بعید نیست که از جمله «إِلَّا بِحَبْلٍ مِنَ اللَّهِ وَحَبْلِ مِنَ النَّاسِ» استفاده شود که اهل کتاب در صورتی که مسلمانان با آن ها دوستی کنند خدای تعالی برای سرکوب و تنبیه آنان ایشان را از ذلت نجات داده بر آنان مسلط سازد.

آن گاه خدای سبحان جامعه اسلامی را- که چنین وصفی به خود خواهند گرفت- وعده داده که قومی را خواهد آورد که دوستشان دارد و آن قوم نیز خدا را دوست دارند، مردمی که در برابر مؤمنین ذلیل و در مقابل کفار شکست ناپذیرند مردمی که در راه خدا جهاد نموده، از ملامت هیچ ملامت گری پروا نمی کنند و این اوصافی که برای آن قوم بر شمرده- همان طور که قبلاً توجه کردید- اوصاف جامعی است

ص: 330

---

1- «اگر ایمان به خدا و به رسول و به آن چه که به رسول نازل شده ایمان می داشتند کفار را اولیای خود نمی گرفتند و لیکن بیش ترشان تبهکارند.» (مائده / 81)

2- محمد / 7.

3- «و اگر اهل کتاب ایمان می آوردند، برایشان بهتر بود، بعضی از آنان مؤمنند ولی بیش ترشان فاسق و منحرفند آن ها جز این که زحمت شما را بدارند ضرری به شما نتوانند رسانند و اگر با شما قتال کنند، پا به فرار خواهند گذاشت و دیگر یاری نخواهند شد، آری ذلت و خواری برای آنان مقدر شده هر جا که یافته شوند مگر در پناه خدا و یا پناهی از مردم.» (آل عمران / 112)



که جامعه اسلامی امروز ما فاقد آن است و با دقت و باریک بینی در هر يك از آن اوصاف که متقابلاً ضد آن اوصاف نیز اوصاف جامعی است که رذائلی بسیار از آن ها منشعب می شود، رذائلی که فعلاً جامعه اسلامی ما گرفتار آن است و خدای تعالی در صدر اسلام از وضع امروز ما خبر داده. و اگر ما آن رذائل را آمارگیری کنیم خواهیم دید که همان رذائلیاست که اخبار غیبی امامان (علیه السلام) و پیشگویی هایشان از آخر الزمان از آن رذائل خبر داده اند و آن روایات از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و ائمه اهل بیت (علیهم السلام) نقل شده، روایات بسیاری است که هر چند مجموع آن ها از آفت دسیسه و تحریف سالم نمانده، و اما در بین آن ها اخباری است که جریان حوادث چهارده قرن گذشته و وقایعی که تاکنون رخ داده، آن اخبار را تصدیق کرده است، اخباری است که از منابع هزار و چند سال قبل گرفته شده، منابعی که نویسندگان آن ها بیش از هزار سال قبل و یا نزدیک به هزار سال قبل می زیسته اند و نسبت آن منابع به آن نویسندگان مسلم است، چون در هر قرن از آن منابع روایت نقل شده.

علاوه بر این که آن اخبار از حوادث و وقایعی خبر می دهد که هنوز واقع نشده و انسان های قرون گذشته هم انتظار زنده بودن و دیدن آن وقایع را نداشته اند، پس چاره ای جز این نداریم که به صحت آن اخبار و صدورش از منبع وحی اعتراف کنیم.

## 66. سستی ایمان مردم در آخر الزمان و گرفتاری آن ها

### روایتی از رسول الله (صلی الله علیه و آله) متضمن اخبار از اوضاع و احوال مردم در آخر الزمان

نظیر روایتی که قمی آن را در تفسیر خود از پدرش از سلیمان بن مسلم خشاب از عبد الله بن جریح مکی از عطاء بن ابی ریح از عبد الله بن عباس نقل کرده که

گفت: با رسول خدا به زیارت حج رفتیم، همان حجی که بعد از آن رسول خدا(صلی الله علیه وآله) از دنیا رفت، و یا به عبارت دیگر حجة الوداع- رسول خدا(صلی الله علیه وآله) در کعبه را گرفت و سپس روی نازنین خود را به طرف ما کرد و فرمود: می خواهید شما را خبر دهم از علامات قیامت؟

و در آن روز سلمان رضی الله عنه از هر کس دیگر به آن جناب نزدیک تر بود، لذا او در پاسخ رسول خدا(صلی الله علیه وآله) عرضه داشت: بله یا رسول الله، حضرت فرمود: یکی از علامت های قیامت این است که نماز ضایع می شود- یعنی از میان مسلمین می رود و از شهوات پیروی می شود و مردم به سوی هواها میل می کنند، مال مقامی عظیم پیدا می کند و مردم آن را تعظیم می کنند، دین به دنیا فروخته می شود، در آن زمان است که دل افراد با ایمان در جوفشان، برای منکرات بسیاری که می بینند و نمی توانند آن را تغییر دهند آب می شود آن چنان که نمک در آب حل می گردد.

سلمان با تعجب عرضه داشت: یا رسول الله: به راستی چنین روزی خواهد رسید؟

فرمود: آری، به آن خدایی که جانم به دست او است، ای سلمان در آن هنگام سرپرستی و ولایت مسلمانان را امرای جور به دست می گیرند امرایی که وزرایی فاسق و سرشناسانی ستم گر و امنایی خائن دارند.

سلمان پرسید: به راستی چنین وضعی پیش خواهد آمد یا رسول الله؟ فرمود: آری به آن خدایی که جانم به دست او است ای سلمان در این موقع منکر، معروف، و معروف، منکر می شود، خائن امین قلمداد می گردد و امین خیانت می کند، دروغ گو تصدیق می شود و راست گو تکذیب می گردد.

سلمان با حالت تعجب پرسید: یا رسول الله به راستی چنین چیزی خواهد شد؟ فرمود:

آری به آن خدایی که جانم به دست او است ای سلمان در آن روزگار زنان به امارت می رسند و کنیزان طرف مشورت قرار می گیرند و کودکان بر فراز منبر می روند و دروغ نوعی زرنگی و زکات خسارت، و خوردن بیت المال نوعی غنیمت شمرده شود، مرد به پدر و مادرش جفا، ولی به دوستش نیکی می نماید و ستاره دنباله دار طلوع می کند.

سلمان باز پرسید: یا رسول الله آیا چنین چیزی خواهد شد؟ فرمود: آری به آن خدایی که جانم به دست او است ای سلمان! در این موقع زن با شوهرش در تجارت شرکت کند و باران در فصلش نیامده؛ بلکه در گرمای تابستان می بارد و افراد کریم سخت خشمگین می گردند، مرد فقیر تحقیر می شود، در این هنگام بازارها به هم نزدیک می شوند وقتی یکی می گوید: «من چیزی نفروختم» و آن دیگری می گوید: «من سودی نبرده ام» طوری می گویند که هر شنونده می فهمد دارد به خدا بد و بیراه می گوید.

سلمان پرسید: آیا حتما چنین وضعی خواهد شد یا رسول الله؟ فرمود: آری به آن خدایی که جانم به دست او است، ای سلمان در این هنگام اقوامی بر آنان مسلط می شوند که اگر لب بجنبانند کشته می شوند و اگر چیزی نگویند دشمنان همه چیزشان را مباح و برای خود حلال می کنند تا با بیت المالشان کیسه های خود را پر کنند و به ناموسشان تجاوز نموده، خونشان را بریزند و دل هاشان را پر از

وحشت و رعب کنند و در آن روز مؤمنین را جز در حال ترس و وحشت و رعب و رهبت نمی بینی. سلمان عرضه داشت: یا رسول الله آیا چنین روزگاری بر مؤمنین خواهد گذشت؟ فرمود:

آری به آن خدایی که جانم به دست او است ای سلمان در این هنگام چیزی از مشرق می آورند و چیزی از مغرب تا امت اسلام را سرپرستی کنند، در آن روز وای به حال ناتوانان امت من، از شر شرقی و غربی ها و وای به حال آن شرقیان و غربیان از عذاب خدا، آری نه صغیری را رحم می کنند و نه پاس حرمت کبیری را دارند و نه از هیچ مقصری عفو می کنند، اخبارشان همه فحش و ناسزا است، جثه آنان جثه و بدن آدمیان است، ولی دل هاشان دل های شیاطین.

سلمان عرضه داشت: یا رسول الله آیا چنین روزی خواهد رسید؟ فرمود: آری به آن خدایی که جانم به دست او است ای سلمان، در این هنگام مردان به مردان اکتفاء می کنند و زنان به زنان و همان طوری که پدر و اهل خانواده نسبت به دختر غیرت به خرج می دهند نسبت به پسر نیز غیرت به خرج می دهند، مردان به زنان شبیه می شوند و زنان به مردان و زنان بر مرکب ها سوار می شوند که از طرف امت من لعنت خدا بر آنان باد.

سلمان از در تعجب پرسید: یا رسول الله آیا چنین وضعی پیش می آید؟ فرمود: آری به آن خدایی که جانم به دست او است ای سلمان، در این هنگام مساجد طلا کاری و زینت می شود آن چنان که کلیساها و معبد یهودیان زینت می شود، قرآنها به

زیور آلات آرایش و مغازه ها بلند وصف ها طولانی می شود اما با دل هایی که نسبت به هم خشمگین است و زبان هایی که هر يك برای خود منطقی دارد.

سلمان پرسید: یا رسول الله آیا این وضع پیش می آید؟ فرمود: آری به آن خدایی که جانم به دست او است، در آن روز مردان و پسران امت من با طلا خود را می آریند و حریر و دیبا می پوشند و پوست پلنگ کالای خرید و فروش می گردد.

سلمان پرسید: یا رسول الله آیا این نیز واقع خواهد شد؟ فرمود: آری به آن خدایی که جانم به دست او است، ای سلمان در آن روز ربا همه جا را می گیرد و يك عمل آشکار می شود و معاملات با غیبت و رشوه انجام می شود و دین خوار و دنیا بلند مرتبه می شود.

سلمان گفت: یا رسول الله آیا این نیز واقع خواهد شد؟ فرمود: آری به آن خدایی که جانم به دست او است ای سلمان در این هنگام طلاق زیاد می شود و هیچ حدی جاری نمی گردد و البته خدای تعالی از این بابت هرگز متضرر نمی شود.

سلمان عرضه داشت: یا رسول الله آیا این نیز واقع خواهد شد؟ فرمود: آری به آن خدایی که جانم به دست او است ای سلمان در این زمان کنیزان آوازه خوان و نوازنده پیدا می شوند و اشرار امت من بر امت، ولایت و حکومت می کند.

سلمان پرسید: یا رسول الله آیا چنین وضعی خواهد شد؟ فرمود: آری به آن خدایی که جانم به دست او است ای سلمان در این موقع اغنیای امت من صرفاً به منظور گردش و تفریح به حج می روند و طبقه متوسط برای تجارت و فقرا به منظور خودنمایی و ریا حج می روند، در این هنگام است که اقوامی قرآن را برای غیر خدا می آموزند و آن را نوعی مزمار و آلت موسیقی اتخاذ می کنند، اقوامی دیگر به تعلم

فقه اسلامی می پردازند اما برای غیر خدا در آن روزگار زنا زادگان زیاد می شوند با قرآن آوازه خوانی می کنند و بر سر دنیا سر و دست می شکنند.

سلمان عرضه داشت: یا رسول الله آیا چنین وضعی خواهد شد؟ فرمود: آری به خدایی سوگند که جانم به دست او است ای سلمان این وقتی است که حرمت ها و قرق ها شکسته شود و مردم عالما و عامدا در پی ارتکاب گناه باشند و اشرار بر اختیار مسلط شوند، دروغ فاش و بی پرده و لجاجت ها ظاهر گردد و فقرا فقر خود را علنی کنند، مردم در لباس به یکدیگر مباحثات کنند و باران در غیر فصل بیارد و مردم شطرنج و نرد و موسیقی را کاری پسندیده بشمارند و در مقابل امر به معروف و نهی از منکر را عملی نکوهیده بدانند تا آن جا که يك فرد با ایمان ذلیل ترین و منفورترین فرد امت شود و قاریان عابدان را ملامت کنند و عابدان قاریان را این مردمند که در ملکوت آسمان ها رجس و نجس نامیده می شوند.

سلمان از در تعجب پرسید: یا رسول الله آیا چنین وضعی پیش می آید؟ فرمود: آری به آن خدایی که جانم به دست او است ای سلمان در این هنگام است که توانگر هیچ دلواپسی جز فقیر شدن ندارد، حتی يك سائل در طول يك هفته یعنی بین دو جمعه سؤال می کند و احدی نیست که چیزی در دست او بگذارد.

سلمان باز پرسید: یا رسول الله آیا چنین روزگاری خواهد رسید؟ فرمود: آری به آن خدایی که جانم در دست او است ای سلمان در این زمان رویضه تکلم می کنند، پرسید: یا رسول الله پدر و مادرم فدای تو، رویضه چیست؟ فرمود: چیزی و کسی به سخن در می آید و در امور عامه سخن می گوید که هرگز سخن نمی گفت، در این هنگام است که مردم، دیگر زیاد زنده نمی مانند ناگهان زمین نعره ای می کشد و

هر قومی چنین می پندارد که زمین تنها در ناحیه او نعره کشید بعد تا هر زمانی که خدا بخواهد هم چنان می ماند و سپس واژگونه می شوند و زمین هر چه در دل دارد بیرون می ریزد- و خود آن جناب فرمود: یعنی طلا و نقره را- آن گاه با دست خود به ستون هایی که در آن جا بود اشاره نموده و فرمود مثل این، ولی در آن روز دیگر نه طلایی فائده دارد و نه نقره ای، این است معنای آیه «فَقَدْ جَاءَ أَشْدَّ رَاطِهَا»؛ «علامت هایش بیامد.»(1)

### روایتی مشروح از امام صادق (علیه السلام) در همین باره

و در روضه کافی از محمد بن یحیی از احمد بن محمد از بعضی اصحابش و نیز علی بن ابراهیم از پدرش از ابن ابی عمیر روایت کرده اند که این دو نفر یعنی احمد بن محمد در آن حدیث و ابن ابی عمیر در این حدیث از محمد بن ابی حمزه از حمران روایت کرده که گفت:

امام صادق (علیه السلام) (در مجلسی که صحبت از قدرت و شوکت آن ها و فقر و بد حالی شیعه می شد) فرمود: من در روزی که ابو جعفر منصور دوانیقی با موکب سلطنتی خود حرکت می کرد با او بودم او بر اسبی سوار بود که جمعی از خدم و سوارگانش همراهش بودند و جمعی دیگر از پشت سر می آمدند و من بر الاغی سوار بودم و دوش به دوش او می رفتم. به من گفت: یا ابا عبد الله به راستی جا دارد که به خاطر سلطنت و نیرویی که خدا به ما داده و عزتی که ارزانی داشته خوشحالی کنی و

ص: 337

---

1- . قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، ج 2، ص: 307-303.

به مردم نگویی که شما و اهل بیت شما سزاوارتر از ما به این سلطنت بودید؛ زیرا اگر چنین حرفی را بزنی ما را هم علیه خودت و هم علیه مردم تحریک کرده ای.

فرمود: من گفتم: چه کسی از من چنین گزارشی به تو داده؟ هر کس که بوده دروغ گفته، منصور گفت: آیا سوگند می خوری که چنین حرفی را نزده ای؟ می فرماید: به او گفتم:

مردم ساحرند، یعنی دوست می دارند قلب تو را علیه من برنجانند، این تو هستی که باید اختیار گوش خودت را داشته باشی، هر چه آن ها گفتند نپذیری، برای این که احتیاج ما به تو بیش تر است از احتیاج تو به ما، آن گاه به من گفت: هیچ یادت می آید آن روزی را که من از تو پرسیدم: آیا ما به سلطنت می رسیم؟ تو گفتی: بله سلطنتی طولانی و گسترده و نیرومند و لایزال در سلطنت خود در مهلت و آسایشید و در دنیایان در وسعت و فراخی تا آن که در ماه حرام و در بلد حرام دست خود به خون ما بیالائید امام می فرماید: فهمیدم که او جریان را به یاد دارد گفتم: بله، ولی امید است خدای عز و جل تو را حفظ کند و من هم آن روز در آن سخن شخص تو منظورم نبود؛ بلکه حدیثی بود که برای نقل کردم البته ممکن است آن کسی که دست خود به خون ما بیالاید شخصی از اهل بیت تو باشد چون سخن من بدینجا رسید ساکت شد و چیزی به من نگفت، بعدا که به منزل آمدم یکی از دوستان با جمعیتی نزد من آمدند، آن دوست به من گفت: فدایت شوم تو را در مرکب ابو جعفر دیدم در حالی که بر الاغی سوار بودی و او بر اسب سوار بود، سرش را به سوی تو خم می کرد و با تو سخن می گفت کانه می خواست زیر دست شدن تو را مجسم کند، در دلم گفتم: یا للعجب این حجت خدا بر خلق است که صاحب واقعی این



سلطنت و شوکت است و کسی است که همه سلاطین عالم باید به او اقتدا کنند و این دیگری مردی ستم گر و قاتل اولاد انبیاء و مردی خونریز است، خون بی گناهی را به زمین می ریزد که خدا دوست ندارد، آن وقت او در موکب سلطنتی قرار گرفته و تو بر الاغی سواری، این فکر مرا گرفتار شبهه کرد به حدی که بر دین و جانم ترسیدم.

امام (علیه السلام) فرمود: بدو گفتم اگر حشمت و خدمی را که من داشتم و آن فرشتگانی را که از پیش رو و پشت سر من در حرکت بودند می دیدی سلطنت منصور از نظرت می افتاد و آن را حقیر و پشیز می شمردی، دوستم چون این بشنید گفت: الان دلم آسوده شده.

و سپس پرسید: این ها تا کی سلطنت خواهند کرد؟ و چه زمانی امت اسلام از شر این ها راحت می شود؟ در پاسخش گفتم: مگر تو نمی دانی که برای هر چیزی مدتی است، گفت:

چرا (می دانم) گفتم: اگر بدانی که وقتی این امر تحقق یابد از چشم بر هم زدن هم سریع تر خواهد بود آن وقت علمت تو را نفع می دهد؟ آری اگر حال این قوم که نزد خدا دارند را بدانی و بدانی که چه حالی دارند آن وقت بغض و دشمنیت نسبت به آنان به نهایت درجه می رسد، اگر تو و تمامی اهل زمین سعی کنید که حال آنان را شدیدتر از آن چه دارند بکنید هرگز نخواهید توانست، پس شیطان تو را دست نیندازد که عزت از آن خدا و رسول و مؤمنین است، ولی منافقین نمی دانند.

آیا نمی دانی که هر کس منتظر امر ما باشد و بر اذیت ها و ترس ها که امروز می بیند صبر کند، فردا در زمره ما خواهد بود، پس هر زمان دیدی حق مرده و اهلش از بین رفته اند و جور و ستم همه جا را فرا گرفته و قرآن کهنه شده و چیزهایی در

آن پدید آمده که در آن نیست و دیدی که قرآن طبق هوا و هوس ها توجیه و تفسیر می شود و دیدی که دین وارونه شده، آن چنان که کاسه وارونه می شود (در نسخه بدل آمده: آن چنان که آب وارونه می شود) و دیدی که اهل باطل بر اهل حق آقایی و سروری می کنند و دیدی که شر ظاهر گشته و از آن نهی نمی شود؛ بلکه از اهل شر دفاع می شود و دیدی که فسق علنی شده و مردان با مردان و زنان با زنان اکتفاء می کنند و دیدی که مؤمن سکوت کرده، چون گفتارش پذیرفته نمی شود و دیدی که فاسق دروغ می گوید و پذیرفته می شود و کسی دروغ و افترای او را رد نمی کند و دیدی که صغیر بزرگ تران را تحقیر می کنند و دیدی که قطع رحم همگانی شده و دیدی که وقتی کسی را به فسق می ستایند خود او می خندد و سخن گوینده را رد نمی کند و دیدی که به پسر همان را می دهند که به زن می دهند و دیدی که زنان با زنان ازدواج می کنند و دیدی که مدح و ثنا بسیار شده و دیدی که مرد مال خود را در غیر راه اطاعت خدا انفاق می کند و کسی نیست که او را نهی کند و دست او را بگیرد و دیدی که مردم وقتی مؤمن را می بینند که در حال اجتهاد و تلاش است، پناه به خدا می برند از این که مثل او باشند و دیدی که همسایه، همسایه اش را می آزارد و کسی نیست جلوی او را بگیرد و دیدی که کافر وقتی وضع رقت بار مؤمن را می بیند از وضع خود خوشحالی می کند و چون فساد را در پهنای زمین گسترده می بیند مسرور می شود و دیدی که شراب های گوناگون علنا نوشیده می شود و مردمی بر سفره شراب جمع هستند که از خدای عز و جل هیچ پروایی ندارند و دیدی که امر به معروف زایل شده و دیدی که فاسق در اعمالی که خدا دوست ندارد نیرومند و مورد حمایت و مدح قرار می گیرد و دیدی که دارندگان آیات (در نسخه دیگر آمده

دارندگان آثار) مورد تحقیر واقع می شوند و هر کسی هم آنان را دوست بدارد تحقیر می شود و دیدی که راه خیر بسته شده و راه شر باز و پر رهرو است و دیدی که خانه کعبه معطل مانده و مردم از رفتن به زیارت آن نهی می شوند و به ترك آن تشویق و مأمور می گردند و دیدی که هر کس به دیگری می گوید آن چه را که خود نکرده و دیدی که مردان خود را برای مردان چاق می کنند و زنان برای زنان (یا خود را آن طور وانمود می کنند که نیستند) و دیدی که مرد از راه ما تحت خود روزی به دست می آورد و زن از راه فرجش.

و دیدی که زنان برای خود مجالس ترتیب می دهند آن چنان که مردان تشکیل می دهند و دیدی که در دودمان بنی العباس عمل لواط و زن شدن مردان شایع و علنی گشته و به همین منظور خود را خضاب می کنند و شانه می زنند آن چنان که زنان برای شوهر خود شانه می زنند و مردان مال ها به خاطر فروج خود خرج می کنند و چند نفر بر سر يك مرد تنازع می کنند و بر سر او، این علیه آن دیگری و آن علیه این غیرت به خرج می دهد.

و دیدی که صاحب مال محترم تر از مؤمن است و ربا علنی معامله می شود و کسی سرزنش نمی کند و دیدی که زنان به خاطر دادن زنا ستایش می شوند و زن شوهرش را در عمل لواط با مردی دیگر کمک و همکاری می کند و دیدی که در نظر اکثریت مردم بهترین خانواده ها آن خانواده ای است که زنان را بر کار فسق کمک می کنند.

و دیدی که مؤمن همواره در اندوه و تحقیر شده و خوار است و دیدی که بدعت ها و زنا علنی شده و مردم را دیدی که با شاهی که به دروغ شهادت می دهد

به یکدیگر تجاوز می کنند و دیدی که حرام حلال و حلال تحریم شده است و دیدی که هر کس دین را با رأی و نظر خود برای خود توجیه می کند و کتاب خدا و احکامش تعطیل شده.

و دیدی که در ارتکاب گناه از تاریکی شب استفاده نمی شود؛ بلکه در روز روشن گناه می کنند و دیدی که مؤمن جز با قلبش نمی تواند منکر را انکار کند و دیدی که مال بسیار هنگفت در راه خشم الهی خرج می شود و دیدی که والیان ولایت و سرپرستی مردم را قباله کسی بدانند که قدرتش بیش تر است و دیدی که محرم به محرم خود اکتفاء کند و با او ازدواج نماید و دیدی که مردم به صرف تهمت و بر اساس مظنه کشته می شوند و دیدی که مردم بر سر عشق ورزیدن به يك پسر با یکدیگر به ملاك غیرت می ستیزند و حتی بر سر این عشق جان و مال فدا می کنند.

و دیدی که مردم کسی را که شهوت خود را با رفتن نزد زنان خاموش می کند سرزنش می نمایند و دیدی که مرد با زنا دادن همسرش پول در می آورد و زندگی می کند با علم به این که او زنا می دهد و حتی بر این کار اوناظارت دارد و دیدی که زن قاهر و مسلط بر شوهرش می شود و بر خلاف میل او کارها می کند و علیه او پولها خرج می کند و دیدی که مرد همسر و دختر - کنیز - خود را کرایه می دهد و به طعام و نوشیدنی پست راضی می شود و اگر دیدی که سوگند به دروغ به خدای عز و جل بسیار و شایع شده و دیدی که قمار علنی و آشکار گشته و دیدی که شراب علنا فروخته می شود و کسی از آن منع نمی کند و دیدی که زنان مسلمان ناموس خود را به اهل کفر می دهند.

و دیدی که لهو و لعب و رقص و آوازه خوانی علنی شده، مسلمانان از آن عبور

می کنند و احدی، احدی را منع نمی کند و احدی جرأت بر منع آن ندارد و دیدی که افراد شریف و آبرومند به وسیله کسانی که از قدرت آنان می ترسند توهین شده و خوار می شوند و دیدی که نزدیک ترین افراد به درگاه والیان آن کسی است که با بد گویی به ما اهل بیت آن والیان را مدح می گویند و دیدی که شنیدن صوت قرآن بر مردم سنگینی می کند و در مقابل شنیدن آوازه های باطل برایشان آسان و خفیف است.

و دیدی که همسایه را از ترس زبانش احترام می کنند و دیدی که راست گوترین مردم دروغ سازانند و دیدی که شر علنی و بازار سخن چینی رایج شده و دیدی که بغی و ستم آشکار گشته و دیدی که غیبت کردن نوعی ملاحظت و خوش اخلاقی تلقی می شود و مردم یکدیگر را به خاطر آن بشارت می دهند و دیدی که حج و جهاد جنبه غیر خدایی به خود می گیرد و دیدی که سلطان به خاطر کافر، مؤمن را توهین نموده و خوار می سازد و دیدی که خرابی بر عمران مسلط شده و دیدی که زندگی يك فروشنده از راه خیانت در کیل و وزن اداره می شود و دیدی که خونریزی يك امر آسان و پیش پا افتاده تلقی می شود.

و دیدی که اگر کسی به طلب ریاست بر می خیزد عوضش تنها دنیا است و خود را مردی بد زبان معرفی می کند تا کسی جرأت اعتراض کردن نداشته باشد و نیز امور به او نسبت داده می شود و دیدی که به نماز بی اعتنایی می شود و دیدی که ثروت مند مال بسیاری نزدش جمع شده و از روزی که مشغول جمع آوری آن شده، زکاتش را نداده و دیدی که میت را از قبرش بیرون می کشند و آزارش داده، کفن هایش را می فروشند و دیدی که هرج و مرج بسیار شده و دیدی که افراد در صبح و عصر

مست هستند و هیچ اهمتمی به وضع مردم ندارند و دیدی که با چهار پایان جماع می کنند و دیدی که چهار پایان به جان یکدیگر می افتند و یکدیگر را پاره می کنند.

دیدی که مرد به نماز خانه اش می رود و بر می گردد در حالی که جامه هایش را رپوده اند و دیدی که دل های مردم قساوت و چشم هایشان خشك شده و ذکر خدا بر آنان سنگین می آید و حرام خواری علنی گشته و بر سر آن از یکدیگر پیشی می گیرند و دیدی که نمازگزار اگر به نمازخانه می رود برای آن است که خود را به مردم نشان دهد، مردم او را ببینند که نماز می خواند و اگر دیدی که فقیه برای غیر هدف دین تقفه می کند، یعنی به این منظور فقه می خواند که دنیا و ریاست به دست آورد و دیدی که مردم به سوی آن کسی می شتابند که غالب باشد و خلاصه هر يك از دو طرف نزاع غلبه کند مردم با او باشند، چه غلبه اش حق باشد و چه باطل.

و دیدی که طالب حلال مورد مذمت و سرزنش و طالب حرام مورد مدح و احترام قرار گیرد و دیدی که در دو حرم کعبه و مدینه کارهایی صورت می گیرد که خدا دوست نمی دارد و هیچ کس جلوگیر آنان نیست و حتی بین آنان و آن عمل زشت کسی حائل نمی شود و دیدی که در دو حرم شریف ساز و آواز علنی ارتکاب می شود و دیدی که افرادی سخن از حق می گویند و امر به معروف و نهی از منکر می کنند، ولی از پای خطاب هاش کسی برمی خیزد در حالی که خود را خیر خواه و دل سوز او می داند از در خیر خواهی و نصیحت می گوید: خدا از تو نخواست که این حرف ها را بزنی و دیدی که مردم در اقتدای به اهل شر به یکدیگر هم چشمی می کنند و دیدی که راههای خیر از رهرو خالی است و احدی به آن راه نمی رود.

و دیدی که جنازه را به اهتزاز در می آورند و کسی از این عمل ناراحت نمی شود

و دیدی که هر سالی که می گذرد بدعت های بیش تری از سال قبل باب شده و شر بیش تری پیدا می شود و دیدی که خلق و جمعیت ها جز اغنیاء را پیروی نمی کنند، دیدی که حاجت محتاج را در برابر مسخره کردن او و خندیدن به او بر آورده می کنند و ترحمشان برای غیر رضای خدا است و دیدی که آیات آسمانی الهی رخ می دهد، ولی کسی از آن نمی ترسد و دیدی که مردم با یکدیگر جفت گیری می کنند، آن طور که چهار پایان می کنند و کسی این عمل را زشت ندانسته و اگر زشت بداند از ترس مردم نهی نمی کند و دیدی که افراد اموال بسیار در غیر راه خدا انفاق می کنند، ولی در راه خدا از انفاق مالی اندک مضایقه می کنند و اگر دیدی که رنجاندن و عقوق پدر و مادر علنی و خوار شمردن آنان شایع شده و در نظر فرزندان بدترین مردم تلقی می شوند، حتی فرزند خوشحالمی شود از این که بر پدر و مادرش تهمت زده شود و دیدی که زنان بر حکومت و سلطنت چیره شده اند و بر هر امری که هوا و هوس آنان را تأمین کند مسلط گشته اند.

و دیدی که فرزندان به پدر و مادر خود افتراء می بندند و پدر و مادر خود را نفرین می کنند و از شنیدن خبر مرگشان خوشحال می شوند و اگر دیدی که وضع به این جا کشیده که اگر شخصی روزی بر او بگذرد که در آن روز مرتکب گناه بزرگی نشود، فسق و فجوری انجام ندهد، کم فروشی و خیانتی ننماید، به حرامی دست نیافته و یا شراب مسکری ننوشد، در غم و اندوه فرو می رود و می پندارد که آن روز او به بطالت گذشته و يك روز از عمرش ضایع شده است و دیدی که سلطان خوردنی ها را احتکار می کند و دیدی که اموال ذوی القربای رسول خدا(صلی الله علیه وآله) در ناحق تقسیم می شود و با آن اموال قمار می کنند و شراب می نوشند.

و دیدی که با شراب خود را معالجه می کنند و برای مریض تعریف و توصیف می کنند که فلان شراب برای تو بسیار نافع است و از شراب شفا می طلبند و اگر دیدی که مردم در ترك امر به معروف و نهی از منکر و ترك اعتقاد به وجوب آن با هم برابرند و دیدی که باد به بیرق منافقین و اهل نفاق می وزد، ولی بیرق اهل حق حرکتی ندارد و دیدی که مؤذن ها و نمازخوان ها در برابر مزد اذان می گویند و نماز می خوانند.

و دیدی که مسجدها پر است از مردمی که از خدا نمی ترسند در آن جا جمع شده اند، برای غیبت و خوردن گوشت اهل حق و در آن از خوبی های شراب مسکر، سخن می گویند و دیدی که پیش نمازی مست بر مردم نماز می خواند، در حالی که نمی فهمد چه می خواند و کسی هم او را ملامت نمی کند؛ بلکه اگر مست شود مردم از ترس، احترامش می کنند و او را وا گذاشته، تعقیبش نمی کنند؛ بلکه معذورش می شمارند و اگر دیدی که فردی را دارند به صلاح و خوبی مدح و ثنا می کنند که اموال ایتام را می خورد و دیدی که قاضیان به خلاف آن چه خدا دستور داده قضاوت می کنند و دیدی که والیان به انگیزه طمع، افراد خائن را امین خود می سازند.

و دیدی که والیان میراث (به جای این که ارث را کما فرض الله و طبق فرمان خدا در بین ورثه تقسیم کنند) تنها به وارثی می دهند که اهل فسق و جرأت بر خدای تعالی باشد، (رشوه و حق و حساب خود را از او می گیرند) و او را آزاد می گذارند تا با حق سایر ورثه هر کاری که خواست بکند و دیدی که در منبرها مردم را به تقوا امر می کنند، ولی خود گویندگان به آن چه می گویند عمل نمی کنند و دیدی که نماز در اوقاتش خوانده نمی شود، به اول وقت خواندن اهمیتی نمی دهند و دیدی که صدقه ها به سفارش و شفاعت داده می شود و در آن رضای خدا مقصود نیست و؛



بلکه به این جهت داده می شود که مردم از او طلب می کنند و اگر دیدی که مردم در شکم و شهوت آزادند، باکی ندارند از این که چه می خورند و چه نکاح می کنند و دیدی که دنیا به مردم روی آورده.

و دیدی که شعائر دین کهنه و بر افتاده، در چنین روزگاری بر حذر باش، و برای درخواست نجات از خدا به خدا متوسل شو و بدان که مردم در چنین روزگاری غرق در سخط الهی هستند و اگر خدای تعالی مهلتشان داده، از این کار منظوری دارد و تو منتظر تحقق آن منظور باش و کوشش کن تا خدای عز و جل تو را در وضعی ببیند که خلاف وضع مردم باشد تا اگر عذاب در آنان نازل شود تو زودتر به رحمت خدای تعالی برسی و اگر عذابشان تأخیر بیفتد آن ها مبتلا شوند و تو از آن چه آن ها در آن هستند بیرون شده باشی یعنی تو مثل آنان بر خدای عز و جل جرأت نکرده باشی و بدان که خدای تعالی اجر نیکوکاران را ضایع نمی سازد و رحمت خدا به نیکوکاران نزدیک است. (1) مؤلف: در این باره اخبار بسیار دیگر از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و امامان اهل بیت آن جناب (علیهم السلام) به یادگار مانده که این دو حدیث که ما نقل کردیم از نظر معنا جامع ترین آن ها است و احادیث (آخر الزمان) در حقیقت شکفته و تفصیل آن کلیاتی است که آیه شریفه مورد بحث یعنی آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ...» بر آن دلالت داشت و خدا داناتر است. (2)

ص: 347

1- . کلینی، محمد بن یعقوب، روضة الكافي، ج 8، ص: 42-36

2- . طباطبایی، محمدحسین، تفسیر المیزان، مترجم: موسوی، محمدباقر، ج 5، ص: 624.

## اشاره

قرآن کریم می فرماید:

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ الَّذِينَ آوُوا وَ نَصَرُوا أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّى يُهَاجِرُوا وَ إِنْ اسْتَنْصَرُواكُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمْ النَّصْرُ إِلَّا عَلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ»؛ (1) «کسانی که ایمان آوردند و هجرت نمودند و با اموال و جان های خود در راه خدا جهاد کردند، و آن ها که پناه دادند و یاری نمودند، آن ها یاران یکدیگرند؛ و آن ها که ایمان آوردند و مهاجرت نکردند، هیچ گونه ولایت [دوستی و تعهدی] در برابر آن ها ندارید تا هجرت کنند! و (تنها) اگر در (حفظ) دین (خود) از شما یاری طلبند، بر شماست که آن ها را یاری کنید، جز بر ضدّ گروهی که میان شما و آن ها، پیمان (تركِ مخاصمه) است؛ و خداوند به آن چه عمل می کنید، بیناست!»

## تفسیر

## چهار گروه مختلف

این آیات که آخرین فصل سوره انفال است بحثی را در باره «مهاجرین» و «انصار» و گروه های دیگر مسلمین و ارزش وجودی هر يك از آنان، مطرح کرده و بحث های گذشته پیرامون جهاد و مجاهدان را بدین وسیله تکمیل می کند.

به تعبیر دیگر در این آیات نظام جامعه اسلامی از نظر پیوندهای مختلف

ص: 348

بیان شده است؛ زیرا برنامه "جنگ" و "صلح" مانند سایر برنامه های عمومی بدون در نظر گرفتن يك پیوند صحیح اجتماعی ممکن نیست.

در این آیات سخن از پنج گروه که چهار گروه آن از مسلمانان و يك گروه از غیر مسلمانانند به میان آمده است: آن چهار گروه عبارتند از:

1. مهاجران نخستین.

2. انصار و یاران مدینه.

3. آن ها که ایمان آوردند، ولی مهاجرت نکردند.

4. آن ها که بعدا ایمان آوردند و به مهاجران پیوستند.

در نخستین آیه مورد بحث می گوید: «کسانی که ایمان آوردند و مهاجرت کردند و با اموال و جان های خود در راه خدا جهاد نمودند و کسانی که پناه دادند و یاری کردند اولیاء و هم پیمان و مدافعان یکدیگرند»؛ «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ الَّذِينَ آوُوا وَ نَصَرُوا أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ».

در این قسمت از آیه اشاره بدو گروه «اول» و «دوم» شده است، یعنی مؤمنانی که در مکه ایمان آورده بودند و پس از آن به مدینه هجرت کردند، و مؤمنانی که در مدینه به پیامبر ایمان آوردند و به یاری و حمایت او و مهاجران برخاستند، و آن ها را اولیاء و حامیان و متعهدان در برابر یکدیگر معرفی می کند.

جالب توجه این که برای گروه نخست چهار صفت بیان کرده اول ایمان، دوم هجرت، و سوم جهاد مالی و اقتصادی (از طریق صرف نظر کردن از اموال خود در مکه و یا صرف کردن از اموال خویش در غزوه بدر و مانند آن) و چهارم جهاد با خون و جان خویش در راه خدا و در مورد «انصار» دو صفت ذکر شده نخست «ایواء؛ پناه

دادن» دوم یاری کردن و با ذکر جمله «بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ» همه را در برابر یکدیگر متعهد و مسئول می داند.

در حقیقت این دو گروه در بافت جامعه اسلامی یکی به منزله «تار» و دیگری به منزله «پود» بود و هیچ کدام از دیگری بی نیاز نبود.

سپس به گروه سوم اشاره کرده، می گوید: «آن ها که ایمان آوردند و مهاجرت نکردند و به جامعه نوین شما نپیوستند هیچ گونه ولایت و تعهد و مسئولیتی در برابر آن ها ندارید تا اقدام به هجرت کنند»؛ «و الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّى يُهَاجِرُوا» و در جمله بعد تنها يك نوع حمایت و مسئولیت را استثنا کرده و آن را درباره این گروه اثبات می کند و می گوید: «هر گاه این گروه (مؤمنان غیر مهاجر) از شما به خاطر حفظ دین و آئینشان یاری بطلبند (یعنی تحت فشار شدید دشمنان قرار گیرند) بر شما لازم است که یاری آن ها بشتابید»؛ «وَإِنْ اسْتَنْصَرُوكُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمُ النَّصْرُ».

«مگر زمانی که مخالفان آن ها جمعیتی باشند که میان شما و آنان پیمان ترك مخصوصه بسته شده»؛ «إِلَّا عَلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ» و به تعبیر دیگر لزوم دفاع از آنان در صورتی است که در برابر دشمنان مشترك قرار گیرند اما اگر در برابر کفاری که با شما پیمان بسته اند واقع شوند احترام به پیمان از دفاع از این گروه بی حال لازم تر است!

و در پایان آیه برای رعایت حدود این مسئولیت ها و دقت در انجام این مقررات می گوید «و خداوند به آن چه انجام می دهید بصیر و بینا است»؛ «وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ»؛ همه اعمال شما را می بیند و از تلاش ها و کوشش ها و مجاهدت ها و احساس مسئولیت ها آگاه است، هم چنین از بی اعتنایی و سستی و تنبلی و عدم احساس مسئولیت در برابر این وظائف بزرگ با خبر می باشد! (1)

ص: 350

«وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ»؛ (1) «و آن ها که در راه ما (با خلوص نیت) جهاد کنند، قطعاً به راه های خود، هدایتشان خواهیم کرد؛ و خداوند با نیکوکاران است.»

### بیان صاحب تفسیر شریف «نمونه»

آخرین آیه مورد بحث که در عین حال آخرین آیه سوره عنکبوت است واقعیت مهمی را بیان می کند که عصاره ای از تمام این سوره و هماهنگی با آغاز آن است.

می فرماید: راه خدا گرچه مشکلات فراوان دارد، مشکل از نظر شناخت حق، مشکل از نظر وسوسه های شیاطین جن و انس، مشکل از نظر مخالفت دشمنان سرسخت و بی رحم، و مشکل از نظر لغزش های احتمالی اما در این جا يك حقیقت است که به شما در برابر این مشکلات نیرو و اطمینان می دهد و حمایت می کند و آن این که: «کسانی که در راه ما جهاد کنند ما آن ها را به طرق خویش هدایت می کنیم، و خداوند با نیکوکاران است»؛ «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ».

در این که منظور از «جهاد» در این جا چیست؟ و آیا جهاد با دشمن است، یا جهاد با نفس، یا جهاد در راه شناخت خدا از طرق علمی و استدلالی؟ مفسران احتمالات متعددی داده اند.

و هم چنین در مورد تعبیر «فینا» که آیا منظور در راه رضای خدا است، یا در راه جهاد با نفس، یا در طریق عبادت، یا در طریق مبارزه با دشمن؟

ص: 351

ولی پیدا است که هم تعبیر به «جهاد» تعبیر وسیع و مطلق است و هم تعبیر «فینا»، بنا بر این هر گونه جهاد و تلاشی را که در راه خدا و برای او و به منظور وصول به اهداف الهی صورت گیرد شامل می شود، خواه در طریق کسب معرفت باشد، یا جهاد با نفس، یا مبارزه با دشمن یا صبر بر طاعت، یا شکیبایی در برابر وسوسه معصیت، یا در مسیر کمک به افراد مستضعف، و یا انجام هر کار نیک دیگر.

کسانی که در این راهها به هر شکل و هر صورت برای خدا مجاهده کنند مشمول حمایت و هدایت الهی هستند.

ضمناً از آن چه گفتیم روشن شد که منظور از «سبیل» در این جا راههای مختلفی است که به سوی خدا منتهی می شود: راه جهاد با نفس، راه مبارزه با دشمنان، راه علم و دانش و فرهنگ، خلاصه جهاد در هر یک از این راهها سبب هدایت به مسیری است که به خدا منتهی می شود.

این وعده ای است که خداوند مؤکداً به همه مجاهدان راهش داده، و با انواع تأکیدات (لام تأکید و نون تأکید ثقیله) آن را مؤکد ساخته و پیروزی و ترقی و موفقیت را در گرو دو چیز شمرده، «جهاد» و «خلوص نیت».

جمعی از فلاسفه معتقدند که اندیشه و مطالعه و تفکر ایجاد علم و دانش نمی کند؛ بلکه روح انسانی را برای پذیرش صور معقولات آماده می سازد و هنگامی که روح انسانی آماده پذیرش شد فیض علم از خالق متعال و واهب الصور بر روح انسان پاشیده می شود.

بنا بر این انسان باید در این راه جهاد کند، ولی هدایت به دست خدا است. و این که در حدیث وارد شده است که علم به کثرت تعلیم و تعلم نیست؛ بلکه نوری

است که خداوند به قلب هر کس بخواهد و شایسته بداند می افکند نیز ممکن است اشاره به همین معنی باشد.

## نکته ها

### 1. «جهاد» و «اخلاص»

از آیه فوق به خوبی استفاده می شود که هر گونه شکست و ناکامی نصیب ما شود معلول یکی از دو چیز است: یا در جهاد کوتاهی کرده ایم، و یا اخلاص در کار ما نبوده است، و اگر این دو با هم جمع شود بنا به وعده مؤکد الهی، پیروزی و هدایت حتمی است.

و اگر درست بیندیشیم می توانیم سرچشمه مشکلات و مصائب جوامع اسلامی را در همین امر پیدا کنیم.

چرا مسلمانان پیشرو دیروز، امروز عقب مانده اند؟

چرا دست نیاز در همه چیز حتی در فرهنگ و قوانین خویش به سوی بیگانگان دراز می کنند؟

چرا برای حفظ خود در برابر طوفان های سیاسی و هجوم های نظامی باید به دیگران تکیه کنند؟

چرا يك روز دیگران ریزه خوار خوان نعمت علم و فرهنگ آن ها بودند اما امروز باید بر سر سفره دیگران بنشینند؟

و بالاخره چرا در چنگال دیگران اسیرند و سرزمین های آن ها در اشغال متجاوزان؟! تمام این «چراها» يك پاسخ دارد و آن این که یا جهاد را فراموش کرده اند و یا نیت ها آلوده شده است.

آری جهاد در صحنه های علمی و فرهنگی و سیاسی و اقتصادی و نظامی به دست فراموشی سپرده شده، حب نفس و عشق به دنیا و راحت طلبی و کوتاه نگری و اغراض شخصی بر آن ها چیره شده، تا آن جا که کشتگانشان به دست خودشان بیش از کشتگانی است که دشمن از آن ها قربانی می گیرد! خودباختگی گروهی غریزه و شرف زده، خودفروختگی جمعی از زمامداران و سران، و یاس و انزوای دانشمندان و متفکران هم جهاد را از آن ها گرفته، و هم اخلاص را.

هر گاه مختصر اخلاصی در صفوف ما پیدا می شود و مجاهدان ما تکانی به خود می دهند پیروزی ها پشت سر یکدیگر فرا می رسد.

زنجیرهای اسارت گسسته می شود.

یاس ها تبدیل به امید و ناکامی ها مبدل به کامیابی، ذلت به عزت و سربلندی، پراکندگی و نفاق به وحدت و انسجام تبدیل می گردد، و چه عظیم و الهام بخش است قرآن که در يك جمله کوتاه هم درد و هم درمان را بیان کرده! آری آن ها که در راه خدا جهاد می کنند مشمول هدایت الهی هستند و بدیهی است که با هدایت او گمراهی و شکست مفهومی ندارد.

اگر می بینیم در بعضی از روایات اهل بیت (علیهم السلام) این آیه تفسیر به آل محمد (صلی الله علیه وآله) و پیروان آن ها شده است بیان مصداق کاملی از آن است، چرا که آن ها در طریق جهاد و اخلاص پیشگام و پیشقدم بودند و هرگز دلیل بر محدودیت مفهوم آیه نخواهد بود.

به هر حال هر کس این حقیقت قرآنی را به روشنی در تلاش ها و کوشش هایش لمس می کند که وقتی برای خدا و در راه او به تلاش و پیکار بر می خیزد درها به روی او گشوده می شود، و مشکلات آسان و سختی ها قابل تحمل و سرانجام می گردد.



گروهی منکران لوجودند که هیچ هدایتی برای آن ها سودی نمی دهد، و گروهی پیکارگر مخلص هستند که به حق می رسند.

اما گروه سومی از این ها هم برترند، آن ها دور نیستند تا نزدیک شوند، از او جدا نیستند که به او پیوندند، چرا که همیشه با اویند! آیه «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى» اشاره به گروه اول بود.

جمله «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا» اشاره به گروه دوم است.

و جمله «إِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ» اشاره به گروه سوم!

ضمناً از این تعبیر روشن می شود که مقام «محسنین» از مجاهدین فراتر است چرا که آن ها علاوه بر جهاد و تلاش در راه نجات خود دارای مقام ایثار و احسانند و برای دیگران نیز تلاش می کند.

پروردگارا! آن چنان توفیقی به ما مرحمت کن که در تمام عمر دست از تلاش و کوشش در راه تو باز نداریم.

خداوندا! آن چنان اخلاصی مرحمت فرما که به غیر از تو نیندیشیم، و برای غیر تو گام برنداریم.

بارالها! ما را از مقام مجاهدان فراتر بر، و به مقام احسان و ایثار محسنین نائل گردان، و در همه عمر زیرپوشش هدایت قرار ده! آمین یا رب العالمین! (1)

ص: 355

---

1- . مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج 16، ص: 349.

## اشاره

قرآن می فرماید:

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ»؛ (1) «مؤمنان واقعی تنها کسانی هستند که به خدا و رسولش ایمان آورده اند، سپس هرگز شک و تردیدی به خود راه نداده و با اموال و جان های خود در راه خدا جهاد کرده اند؛ آن ها راست گویانند.»

«وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَدَّمَكُمْ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَفِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ»؛ (2) «و در راه خدا جهاد کنید، و حق جهادش را ادا نمایید! او شما را برگزید، و در دین (اسلام) کار سنگین و سختی بر شما قرار ندارد؛ از آیین پدرتان ابراهیم پیروی کنید؛ خداوند شما را در کتاب های پیشین و در این کتاب آسمانی «مسلمان» نامید، تا پیامبر گواه بر شما باشد، و شما گواهان بر مردم! پس نماز را برپا دارید، و زکات را بدهید، و به خدا تمسک جوئید، که او مولا و سرپرست شماست! چه مولای خوب، و چه یاور شایسته ای!»

## تفسیر

«وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ...»؛ کلمه «جهاد» به معنای بذل جهد و کوشش در دفع دشمن است و بیش تر بر مدافعه به جنگ اطلاق می شود و لیکن گاهی به

ص: 356

1- . حجرات / 15.

2- . حج / 78.

طور مجاز توسعه داده می شود به طوری که شامل دفع هر چیزی که ممکن است شری به آدمی برساند می شود. مانند شیطان که آدمی را گمراه می سازد و نفس اماره که آن نیز آدمی را به بدی ها امر می کند و امثال این ها. در نتیجه جهاد شامل مخالفت با شیطان در وسوسه هایش و مخالفت با نفس در خواسته هایش می شود که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) این قسم جهاد را "جهاد اکبر" نامید و ظاهراً مراد از جهاد در آیه مورد بحث معنای اعم از آن و از این باشد و همه را شامل شود مخصوصاً وقتی می بینیم که آن را مقید به قید (در راه خدا) کرده به خوبی این عمومیت را می فهمیم چون این آیه جهاد را متعلق کرده بر کاری که در راه خدا انجام شود، پس جهاد اعم است. باز مؤید این احتمال آیه «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا»؛ (1) است و بنا بر این که آن معنای اعم باشد معنای این که فرمود: جهاد کنید حق جهاد این می شود که جهاد شما در معنای جهاد خالص باشد یعنی فقط جهاد باشد (نه هم جهاد و هم تجارت یا سیاحت یا غیر آن) و نیز خالص برای خدا باشد و غیر خدا در آن شرکت نداشته باشد، نظیر آن آیه که می فرماید: «اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ»؛ (2) که حق تقوی آن است که فقط پرهیز از خدا باشد نه چیزهای دیگر.

«هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَ مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ»؛ منتهی است از خدا بر مؤمنین به این که اگر به خود واگذار می شدند هرگز از طرف خودشان به سعادت دین نائل نمی شدند، چیزی که هست خدا بر آنان منت نهاد و ایشان را برای دین حق از میان خلائق انتخاب نمود و جمع کرد و هر حرج و دشواری را از سر راه دینداری

ص: 357

---

1- . «هر که در راه ما جهاد کند ما ایشان را به راه های خود هدایت می کنیم.» (عنکبوت / 69)

2- . آل عمران / 102.

ایشان برداشت چه حرج در خود احکام دین و چه حرجهای عارضی و اتفاقی، پس از این آیه فهمیده می شود که شریعت اسلام شریعتی است سهل و آسان و شریعت پدرشان ابراهیم حنیف است که برای پروردگار خود تسلیم بود.

و اگر ابراهیم را پدر مسلمین خوانده بدین جهت است که او اولین کسی است که برای خدا اسلام آورد، هم چنان که قرآن فرموده: «إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْتُ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ»؛ (1) و نیز از آن جناب حکایت کرده که گفت: «فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي»؛ (2) که از ترکیب این دو آیه به دست می آید: تمامی مسلمانان دنیا از هر جا که باشند فرزندان ابراهیم و از اویند.

و نیز در دعایش گفت: «وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ»؛ (3) که مقصودش «از فرزندانم» مسلمانان است، چون به طور قطع می دانیم که او برای مشرکینی که از صلب او هستند دعا نمی کند، و نیز خدای تعالی فرموده: «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا»؛ (4).

«هُوَ سَدِّ مَآكُمُ الْمَسَلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَفِي هَذَا»؛ این منت دومی است که خدای تعالی بر مؤمنین می گذارد. و ضمیر «هو» به خدای تعالی بر می گردد. و کلمه «من قبل» به معنای قبل از نزول قرآن است و کلمه «وَفِي هَذَا» به معنای در این کتاب است. و از این که ایشان را مسلمان نامیده معلوم می شود که خدا اسلام آنان را قبول فرموده.

ص: 358

---

1- «چون پروردگارش به او گفت اسلام بیاور، گفت اسلام آوردم برای پروردگار عالمیان.» (بقره / 131)

2- «و هر که پیرویم کند از من است.» (ابراهیم / 36)

3- «مرا و فرزندانم رای از این که بت پرستیم دور بدار.» (ابراهیم / 35)

4- «نزدیک تر از هر کس به ابراهیم کسانی هستند که پیرویش کردند، و این پیغمبر است، و کسانی که به این پیغمبر ایمان آوردند.» (آل

عمران / 68)

«لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيْكُمْ وَ تَكُونُوا شَهِدَاءَ عَلَى النَّاسِ»؛ مراد از این شهادت گواهی بر اعمال است که بحث مفصل آن، در تفسیر آیه 143 از سوره بقره و جاهای دیگر گذشت، و این آیه مطالب گذشته، یعنی داستان اجتناب، و مسأله نفی حرج و وجه تسمیه مسلمین به مسلمین را تعلیل می کند.

«فَأَقِمْوَا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ اعْتَصِمُوا بِاللَّهِ»؛ این جمله تفریع بر همه مطالب قبل است که خدا با آن ها بر مسلمین منت نهاد، یعنی: پس بنا بر این واجب است بر شما که نماز به پا دارید، و زکات پردازید. - که این دو اشاره است به واجبات عبادی و مالی - و در همه احوال متمسک به خدا شوید یعنی به آن چه امر می کند مؤتمر شده، از آن چه نهی می کند منتهی گردید، و در هیچ حالی از او قطع رابطه نکنید، چون او مولی و سرپرست شما است شایسته نیست که بنده از مولای خود ببرد و آدمی را نمی رسد که با این که از هر جهت ضعیف است از یاور خود قطع کند. البته این دو معنا به خاطر این است که کلمه مولی دو معنا دارد یکی سرپرست و آقا و دیگری یاور.

پس جمله «هُوَ مَوْلَاكُمْ» در مقام تعلیل حکم قبلی است و جمله «فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَ نِعْمَ النَّصِيرُ» مدح خدای تعالی و هم دلخوش ساختن نفوس مؤمنین و تقویت دل های آنان است، به این که مولی و یاور ایشان آن خدایی است که غیر او نه مولایی هست و نه یآوری.

این را هم باید دانست که آن معنایی که ما برای «اجتناب» و هم چنین برای «اسلام» و سایر کلمات آیه کردیم معنایی است که بیش تر مفسرین برای آیه کرده اند و مبنای ایشان خطاب «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» است که در صدر کلام قرار دارد و بیان

استدلالتشان این است که: این خطاب شامل همه مؤمنین و همه امت می شود. و نتیجه گرفته اند که، پس خدای تعالی، اسلام همه مسلمانان آن روز را قبول کرده.

ولی ما مکرر خاطر نشان کرده ایم که حقیقت معنای اجتناب این است که خدا، بنده خود را مخلص - به فتح لام - کند و او را مخصوص خود سازد به طوری که غیر خدا در او بهره ای نداشته باشد و این صفت صفت همه مسلمانان آن روز و تمامی افراد امت نیست و هم چنین کلمه اسلام و اعتصام، معنایش آن طور نیست که همه مسلمین را شامل شود و به طور قطع، معنای حقیقی این کلمات مورد نظر است.

و بنا بر این، نسبت اجتناب و اسلام و شهادت به همه امت دادن، مجاز و توسع و از این باب است که در میان امت افرادی که دارای این صفات باشند وجود دارد و در قرآن از این گونه تعابیر مجازی بسیار است هم چنان که همه بنی اسرائیل را پادشاه خوانده، فرموده: «وَجَعَلَكُمْ مُلُوكًا»؛ (1) و همه ایشان را بر عالمیان برتری داده است فرموده: «وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ». (2)

### بحث روایتی

از کتاب جوامع الجامع نقل شده که در تفسیر آیه «فَلَا يُنَازِعُكَ فِي الْأَمْرِ» گفته: روایت شده که بدیل بن ورقاء و غیره که از کفار خزاعه بودند به مسلمانان گفتند شما چرا آن چه خودتان می کشید می خورید؟ و آن چه را که خدا می کشد - یعنی مردار - را نمی خورید؟ (3).

ص: 360

1- . مائده / 20.

2- . جائیه / 16.

3- . طبرسی، فضل بن حسن، جوامع الجامع، ص: 298.

و در کافی به سند خود از عبد الرحمن انماط<sup>(1)</sup> فروش از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده که گفت: قریش را رسم چنین بود که مشك و عنبر به بت های پیرامون کعبه می مالیدند، و بت «یغوث» برابر در خانه و بت «یعوق» طرف دست راست کعبه و بت "نسر" طرف دست چپ آن قرار داشت و چون داخل حرم می شدند برای یغوث سجده می کردند و بدون این که سر بلند کرده و منحی شوند، در همان سجده به طرف یعوق می چرخیدند، و سپس به طرف دست چپ آن به سوی نسر بر می گشتند، آن گاه این طور تلبیه می گفتند: «لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ إِلَّا شَرِيكَ هُوَ لَكَ، تَمَلَّكَهْ وَ مَا مَلَّكَهْ»؛ یعنی «لَبَّيْكَ اَيُّ خَدَا، لَبَّيْكَ اَيُّ خَدَا، تُو شَرِيكِي نَدَارِي، مَكْرَ اَن شَرِيكِي كِه هَم خُودشَان وَ هَم مَا يَمَلَكشَان مَلَك تُو اَسْت»؛ خدا برای این که به آنان بفهماند بت ها مالك چیزی نیستند، مگس سبز رنگ که دارای چهار بال بود فرستاد، و تمامی آن مشك و عنبر را که بر بت ها بود بخورد و این آیه را بدین مناسبت نازل کرد: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضَرْبٌ مِّثْلٌ فَاسْتَمِعُوا لَهُ...»<sup>(2)</sup>.

و در همان کتاب به سند خود از برید عجلی روایت کرده که گفت: به امام ابی جعفر (علیه السلام) عرض کردم معنای آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ جُدُوا وَ اعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَ افْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ وَ جَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ» چیست؟ فرمود: منظور این آیه ما هستیم، اجتناء شده نیز ماییم، ماییم که خدای تعالی در دین برای ما حرجی قرار نداده، پس «حرج» مضيقه ای است شدیدتر از آن چه کلمه «ضيق» افاده می کند.

ص: 361

1- «انماط» جمع نمط، نوعی فرش.

2- کلینی، محمد بن یعقوب، فروع کافی، ج 4، ص: 542.

در جمله «مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ» نیز منظور فقط ماابیم، «هُوَ سَمَّاكُمْ الْمُسْلِمِينَ»؛ «خدای عز و جل ما را مسلمان نامیده.»؛ «مِنْ قَبْلِ»؛ «در کتاب های آسمانی گذشته»، «وَفِي هَذَا»؛ «و در قرآن مسلمان خوانده»، «لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيْكُمْ وَ تَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ»، رسول را گواه ما کرد. به آن چه که از ناحیه خدای تبارک و تعالی به ما رسانید، و ما را گواه مردم قرار داد تا روز قیامت (به آن چه ما به ایشان رساندیم)، پس هر کس روز قیامت را قبول دارد ما او را تصدیق می کنیم، و هر که منکر قیامت است ما منکر او خواهیم بود(1).

روایات از طرق شیعه از امامان اهل بیت (علیهم السلام) در این معنا بسیار رسیده، و در ذیل آیه بیانی گذشت که معنای این گونه روایات را روشن می کند.

### **چند روایت متضمن استشهاد به جمله «ما جعلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرْجٍ» برای رفع حکم حرجی**

و در الدر المنثور است که ابن جریر، و ابن مردویه و حاکم- وی حدیث را صحیح دانسته- از عایشه روایت کرده اند که از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) از آیه «وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرْجٍ» پرسید. حضرت فرمود: مقصود از حرج، ضیق است (2).

و در تهذیب به سند خود از عبد الاعلی مولای آل سام روایت کرده که گفت: به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: پایم لغزید، و ناخن آن افتاد من انگشتم را با پارچه ای پیچیدم در این حال چگونه وضوء بگیرم؟ فرمود: این مسأله و نظایرش از کتاب خدای عز و جل فهمیده می شود، چون خدای تعالی فرموده: «ما جعلَ عَلَيْكُمْ فِي

ص: 362

1- . کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج 1، ص: 191.

2- . سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، الدر المنثور، ج 4، ص: 371.



الدِّينِ مِنْ حَرْجٍ» و به حکم این آیه چون مسح بر بشره انگشت حرج است، تو باید بر همان پارچه مسح کنی (1).

در معنای این روایت روایات دیگری است که با آیه شریفه به رفع حکم حرجی استشهاد شده، و تمسک به آیه در این حکم، خود دلیل روشنی است بر این که آن چه ما در معنای آیه بیان کردیم صحیح بوده.

و در الدر المنثور است که ابن ابی شیبیه- در کتاب مصنف- و اسحاق بن راهویه، در کتاب مسند خود، از مکحول روایت کرده اند که رسول خدا(صلی الله علیه وآله) فرمود:

خداوند برای خود دو نام نهاده که همان دو نام را هم به امت من نهاده است، یکی سلام که امت مرا نیز مسلمخوانده و دیگری مؤمن که گروندگان به دین را نیز مؤمنین نامیده است (2). (3)

### 69. برتری مجاهدین در راه خدا، بر افراد بی تفاوت

#### اشاره

قرآن مجید می فرماید:

«لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا \* دَرَجَاتٍ مِنْهُ وَمَغْفِرَةً وَرَحْمَةً وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا»؛ (4) «(هرگز) افراد باایمانی که بدون بیماری و ناراحتی، از جهاد بازنشستند، با مجاهدانی که در راه خدا با مال و جان خود جهاد کردند،

ص: 363

1- . طوسی، محمد بن حسن، تهذیب الاحکام، ج 1، ص: 363.

2- . سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، الدر المنثور، ج 4، ص: 373.

3- . طباطبائی، محمدحسین، تفسیر المیزان، مترجم: موسوی، محمداقبر، ج 14، ص: 583.

4- . نساء / 95 و 96.

یکسان نیستند! خداوند، مجاهدانی را که با مال و جان خود جهاد نمودند، بر قاعدان [ترك کنندگان جهاد] برتری مهمی بخشیده؛ و به هر يك از این دو گروه (به نسبت اعمال نیکشان)، خداوند وعده پاداش نيك داده، و مجاهدان را بر قاعدان، با پاداش عظیمی برتری بخشیده است. درجات (مهمی) از ناحیه خداوند، و آمرزش و رحمت (نصیب آنان می گردد)؛ و (اگر لغزش هایی داشته اند)، خداوند آمرزنده و مهربان است.»

### تفسیر

در آیات گذشته سخن از جهاد در میان بود، این دو آیه مقایسه ای در میان مجاهدان و غیر مجاهدان به عمل آورده، می گوید: «افراد با ایمانی که از شرکت در میدان جهاد خودداری می کنند، و بیماری خاصی که آن ها را از شرکت در این میدان مانع شود ندارند، هرگز با مجاهدانی که در راه خدا و اعلاى کلمه حق با مال و جان خود جهاد می کنند یکسان نیستند»؛ «لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ».

روشن است که منظور از قاعدون در این جا افرادی هستند که با داشتن ایمان به اصول اسلام، بر اثر نداشتن همت کافی، در جهاد شرکت نکرده اند، در صورتی که جهاد بر آن ها واجب عینی نبوده؛ زیرا اگر واجب عینی بود، قرآن با این لحن ملایم درباره آن ها سخن نمی گفت و در آخر آیه به آن ها وعده پاداش نمی داد، بنا بر این حتی در صورتی که جهاد واجب عینی نباشد برتری روشن «مجاهدان» بر «قاعدان» قابل انکار نیست.

و به هر حال آیه کسانی را که از روی نفاق و دشمنی از شرکت در جهاد

خودداری کرده اند شامل نمی شود، ضمناً باید توجه داشت تعبیر «عَظِيمُ أَوْلِي الصَّرْرِ» مفهوم وسیعی دارد که تمام کسانی را که به خاطر نقص عضو، یا بیماری و یا ضعف فوق العاده و مانند آن ها قادر به شرکت در جهاد نیستند، استثناء می کند.

سپس برتری مجاهدان را بار دیگر به صورت صریحتر و آشکارتر بیان کرده و می فرماید: «خداوند مجاهدانی را که با مال و جان خود در راهش پیکار می کنند بر خودداری کنندگان از شرکت در میدان جهاد برتری عظیمی بخشیده»؛ «فَضَلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً» (1).

ولی در عین حال چون همان طور که گفتیم نقطه مقابل این دسته از مجاهدان افرادی هستند که جهاد برای آن ها واجب عینی نبوده و یا این که به خاطر بیماری و ناتوانی و علل دیگر قادر به شرکت در میدان جهاد نبوده اند، لذا برای این که پاداش نیت صالح و ایمان و سایر اعمال نیک آن ها نادیده گرفته نشود به آن ها نیز وعده نیک داده و می فرماید: «به هر دو دسته (مجاهدان و غیر مجاهدان) وعده نیک داده است»؛ «وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى».

ولی بدیهی است میان وعده نیکی که به این دو دسته داده شده است فاصله بسیار است - در حقیقت قرآن با این بیان نشان می دهد که سهم هر کار نیکی در جای خود محفوظ و فراموش نشدنی است، به خصوص این که سخن از قاعدانی است که علاقمند به شرکت در جهاد بوده اند و آن را یک هدف عالی و مقدس می دانستند،

ص: 365

---

1- . درجه به صورت نکره ذکر شده، و همان طور که در کتب ادبی آمده است نکره در این گونه موارد برای بیان عظمت و اهمیت است، گویا آن قدر درجه آن ها بالا است که کاملاً شناخته نمی شود و این همانند چیزی است که به هنگام بیان ارزش فوق العاده چیزی گفته می شود هیچ کس قیمت آن را نمی داند!

ولی واجب عینی نبودن آن مانع از تحقیق بخشیدن به این هدف عالی شده است، آن ها نیز به اندازه علاقه ای که به این کار داشته اند پاداش خواهند داشت، هم چنین افراد اولی الضرر (کسانی که به خاطر بیماری و یا نقص عضو در میدان جهاد شرکت نکرده اند) در حالی که با تمام وجود خود به آن علاقه داشته و عشق می ورزیده اند نیز سهم قابل ملاحظه ای از پاداش مجاهدان خواهند داشت، چنان که در حدیثی از پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) نقل شده که به سربازان اسلام فرمود:

«لقد خلفتم فی المدینة اقواما ما سرتم مسیرا و لا قطعتم وادیا الا کانوا معکم و هم الذین صحت نیاتهم و نصحت جیوبهم و هوت افندتهم الی الجهاد و قد منعهم عن المسیر ضرر او غیره؛ افرادی را در مدینه پشت سر گذاشتید که در هر گام در این مسیر با شما بودند (و در پاداش های الهی شرکت داشتند) آن ها کسانی بودند که نیتی پاک داشتند و به اندازه کافی خیر خواهی کردند و قلب های آن ها مشتاق به جهاد بود، ولی موانعی هم چون بیماری و زیان و غیر آن آن ها را از این کار باز داشت.»<sup>(1)</sup>

ولی از آن جا که اهمیت جهاد در منطق اسلام از این هم بیش تر است بار دیگر به سراغ مجاهدان رفته و تأکید می کند که «خداوند مجاهدان را بر قاعدان اجر عظیمی بخشیده است»؛ «وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا».

این اجر عظیم در آیه بعد چنین تفسیر شده: درجات مهمی از طرف خداوند و آمرزش و رحمت او «دَرَجَاتٍ مِنْهُ وَ مَغْفِرَةً وَ رَحْمَةً».

و اگر در این میان افرادی ضمن انجام وظیفه خویش مرتکب لغزش هایی

ص: 366

---

1- . فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی، تفسیر صافی، ذیل آیه شریفه.

شده اند و از کرده خویش پشیمانند خدا به آن ها نیز وعده آمرزش داده و در پایان آیه می فرماید: «وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا».

## نکات

در این جا به چند نکته باید توجه کرد:

1. در آیه فوق سه بار نام «مجاهدان» به میان آمده، در نخستین بار مجاهدان همراه با «هدف» و «وسیله» جهاد ذکر شده اند؛ «الْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ» و در مرتبه دوم نام مجاهدان فقط با وسیله جهاد، ذکر شده اما سخنی از هدف به میان نیامده است؛ «الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ» و در مرحله آخر تنها نام مجاهدان به میان آمده است (المجاهدين...) و این یکی از نکات بارز بلاغت در کلام است که چون شنونده مرحله به مرحله به موضوع آشناتر می شود از قیود و مشخصات آن می کاهند و کار آشنایی بجایی می رسد که تنها با يك اشاره همه چیز معلوم می شود.

2. در آیه نخست برتری مجاهدان را بر قاعدان به صورت مفرد (درجه) ذکر شده در حالی که در آیه دوم به صورت جمع (درجات) آمده است، روشن است که میان این دو تعبیر منافاتی نیست؛ زیرا در تعبیر اول منظور بیان اصل برتری مجاهدان بر غیر آن ها است، ولی در تعبیر دوم این برتری را شرح می دهد، و، لذا با ذکر «مغفرت» و «رحمت» نیز توأم شده است، و به عبارت دیگر تفاوت میان این دو تفاوت میان «اجمال» و «تفصیل» است.

ضمناً از تعبیر به «درجات» نیز می توان این معنی را استفاده کرد که مجاهدان همه در يك حد و پایه نیستند و به اختلاف درجه اخلاص و فداکاری و تحمل

ناراحتی ها، مقامات معنوی آن ها مختلف است؛ زیرا مسلم است همه مجاهدانی که در يك صف در برابر دشمن می ایستند به يك اندازه، جهاد نمی کنند و به يك اندازه اخلاص ندارند، بنا بر این هر يك، به تناسب کار و نیت خود پاداش می گیرند.

### اهمیت فوق العاده جهاد

جهاد يك قانون عمومی در عالم آفرینش است، و همه موجودات زنده جهان اعم از نباتات و حیوانات به وسیله جهاد موانع را از سر راه خود بر می دارند، تا بتوانند به کمالات مطلوب خود برسند.

و به عنوان مثال، ریشه درختی را می بینیم که برای به دست آوردن غذا و نیرو، به طور دائم در حال فعالیت و حرکت است، و اگر روزی این فعالیت و کوشش را ترك گوید، ادامه زندگی برای او غیر ممکن است.

به همین دلیل در هنگامی که در حرکت خود در اعماق زمین با موانعی برخورد کند، اگر بتواند آن ها را سوراخ کرده و از آنان می گذرد، عجیب این است که ریشه های لطیف گاهی همانند مته های فولادی با موانع به نبرد بر می خیزند، و اگر احیاناً این توانایی را نداشت، راه خود را کج کرده و با دور زدن از آن مانع می گذرد.

در وجود خود ما در تمام شبانه روز حتی در ساعاتی که در خوابیم نبرد عجیبی میان گلبول های سفید خون ما و دشمنان مهاجم وجود دارد، که اگر يك ساعت این جهاد خاموش گردد و مدافعان کشور تن دست از پیکار بکشند، انواع میکرب های موذی در دستگاه های مختلف رخنه کرده، و سلامت ما را به مخاطره خواهند افکند.

و عین همین مطلب در میان جوامع انسانی و اقوام و ملل عالم وجود دارد، آنانی که همیشه در حال "جهاد" و «مراقبت» به سر می برند، همواره زنده و پیروزند، و

دیگرانی که به فکر خوش گذرانی و ادامه زندگی فردی هستند، دیر یا زود از بین رفته و ملتی زنده و مجاهد جای آن ها را خواهند گرفت. و همین است که رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) می فرماید:

«فمن ترك الجهاد البسه الله ذلا وفقرا في معيشته و محقا في دينه ان الله اعز امتي بسنابك خيلها و مراكز رماحها؛(1) آن کس که جهاد را ترك گوید، خدا بر اندام او لباس ذلت می پوشاند، و فقر و احتیاج بر زندگی، و تاریکی بر دین او سایه شوم می افکند، خداوند پیروان مرا به وسیله سم ستورانی که به میدان جهاد پیش می روند و به وسیله پیکان های نیزه ها، عزت می بخشد.»

و به مناسبت دیگری می فرماید:

«اغزوا تورثوا ابنائکم مجدا؛(2) جهاد کنید تا مجد و عظمت را برای فرزندانتان به میراث بگذارید!»

و امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در ابتدای خطبه جهاد چنین می فرماید:

«... فان الجهاد باب من ابواب الجنة فتحه الله لخاصة اوليائه و هو لباس التقوى و درع الله الحصينة و جنته الوثيقة، فمن تركه رغبة عنه البسه الله ثوب الذل و شمله البلاء و ديث بالصغار و القماءة...؛(3) جهاد دری است از درب های بهشت، که خداوند آن را به روی دوستان خاص خود گشوده است، جهاد، لباس پر فضیلت «تقوی» است جهاد، زره نفوذناپذیر الهی است، جهاد، سپر محکم پروردگار است، آن کس که جهاد را ترك

ص: 369

---

1- . حرّ عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، کتاب جهاد، ابواب جهاد العدو و یناسبه، باب يك، ح 2 و 16.

2- . همان.

3- . شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، خطبه 27.

گوید، خداوند بر اندام او لباس ذلت و بلا می پوشاند، و او را در مقابل دیدگاه مردم خوار و ذلیل جلوه می دهد...»

ضمناً باید توجه داشت که جهاد، تنها به معنی جنگ و نبرد مسلحانه نیست؛ بلکه هر نوع تلاش و کوششی را که برای پیشبرد اهداف مقدس الهی انجام گیرد، شامل می شود، و به این ترتیب علاوه بر نبردهای دفاعی و گاهی تهاجمی، مبارزات علمی، منطقی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی را نیز در بر می گیرد. (1)

## 70. مجاهدین در راه خدا هم، آزمایش می شوند

### اشاره

قرآن کریم می فرماید:

«وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّىٰ نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنكُمْ وَالصَّابِرِينَ وَتَبْلُوًا أَنْفُسَكُمْ»؛ (2) «ما همه شما را قطعاً می آزمایم تا معلوم شود مجاهدان واقعی و صابران از میان شما کیانند، و اخبار شما را بیازماییم!»

### تفسیر

هم اعمال مخفی و آشکار مؤمنان، و هم اعمال منافقان را، به فرض که بتوانند چهره اصلی خود را از مردم پنهان دارند آیا از خدا که در ظاهر و باطن و خلوت و جلوت با آن ها است می توانند مکتوم دارند؟!

در آیه بعد برای تأکید بیش تر و نشان دادن طرق شناخت مؤمنان از منافقان می افزاید: «ما همه شما را قطعاً آزمایش می کنیم، تا معلوم شود مجاهدان واقعی شما و

ص: 370

---

1- . مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج 4، ص: 77.

2- . محمد / 31.



صابران کیانند» و مجاهدنماها و سست عنصرا منافع کیان؟! «وَلْتَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّىٰ نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنكُمْ وَالصَّابِرِينَ».

گر چه این آزمایش دامنه وسیع و گسترده ای دارد و صبر و شکیبایی در انجام همه وظائف را شامل می شود، ولی به تناسب کلمه مجاهدین، و آیات قبل و بعد بیش تر منظور آزمایش در میدان جهاد است، و راستی میدان جهاد میدان آزمایش بزرگ و سختی است، و کم تر کسی می تواند چهره واقعی خود را در چنین میدان هایی از نظرها مستور دارد. و در ذیل آیه می فرماید: علاوه بر این که شما را می آزمائیم «اخبار شما را نیز آزمایش می کنیم»؛ «وَتَبْلُواْ أَخْبَارَكُمْ».

بسیاری از مفسران گفته اند که مراد از «اخبار» در این جا اعمال انسان ها است، چرا که وقتی عملی از انسان سر می زند به صورت «خبر» در میان مردم پخش می شود، بعضی نیز گفته اند منظور از «اخبار» در این جا اسرار درونی است، چرا که اعمال مردم از این اسرار خبر می دهد.

این احتمال نیز وجود دارد که «اخبار» در این جا به معنی خبرهایی است که مردم از وضع خود یا از تعهدات خویش می دهند، مثلاً منافقان با پیامبر (صلی الله علیه و آله) عهد کرده بودند که پشت به میدان نبرد نکنند در حالی که عهد و پیمان خود را شکستند: «وَلَقَدْ كَانُوا عَاهِدُوا لَآلِهَةٍ مِّن قَبْلُ لَا يُؤْتُونَ الْأَذْبَارَ» (1).

و نیز «بعضی از آن ها از پیامبر (صلی الله علیه و آله) اجازه بازگشت از میدان جهاد می طلبیدند و می گفتند خانه های ما بدون حفاظ است در صورتی که بدون حفاظ نبود هدفشان این بود

ص: 371

که فرار کنند!»، «وَيَسْتَأْذِنُ فَرِيْقٌ مِّنْهُمْ النَّبِيَّ يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ إِن يُرِيدُونَ إِلَّا فِرَارًا» (1).

به این ترتیب خداوند هم اعمال انسان ها را می آزمايد و هم گفتار و اخبار آن ها را.

مطابق این تفسیر این دو جمله در آیه مورد بحث دو معنی متفاوت دارد، در حالی که طبق تفسیرهای قبل تأکید یکدیگر است.

به هر حال این نخستین بار نیست که خداوند به مردم اعلام می کند که شما را می آزمائیم تا صفوفتان از هم مشخص شود، و مؤمنان راستین از ضعیف الایمان ها و منافقان شناخته شوند، در آیات فراوانی از قرآن این مسأله ابتلاء و امتحان مطرح شده است.

جمله «حَتَّى نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ»؛ «تا مجاهدان شما را بشناسیم»؛ به این معنی نیست که خداوند از این گروه آگاهی ندارد؛ بلکه منظور تحقق این معلوم الهی است و مشخص شدن این گونه افراد است، یعنی تا این علم الهی تحقق خارجی یابد و عینیت حاصل کند و صفوف مشخص شود. (2)

والحمد لله رب العالمین

ص: 372

1- احزاب / 13.

2- مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج 21، ص: 482.

## فهرست منابع و مآخذ

۱. ابن ابى الحديد، عبدالحميد بن هبة الله، شرح نهج البلاغه، تهران، آوندانديش، ۱۳۷۹ش.
۲. ابن بابويه، محمد بن على (شيخ صدوق)، الخصال، تهران، مترجم: محمدباقر كمره‌اي، دارالكتب العلمية، ۱۳۶۳ش.
۳. ابن بابويه، محمد بن على (شيخ صدوق)، علل الشرائع، قم، انتشارات مؤمنين، ۱۳۸۴ش.
۴. ابن بابويه، محمد بن على (شيخ صدوق)، من لا يحضره الفقيه، تهران، دارالكتب الاسلامية، ۱۳۶۱ش.
۵. ابن بابويه، محمد بن على (شيخ صدوق)، معانى الاخبار، قم، جامعه مدرسين، ۱۳۶۱ش.
۶. ابن فهد حلي، احمد بن محمد، عدة الداعي، بيروت، مؤسسه اعلمى للمطبوعات، ۱۴۱۳ق.

٧. ابو الفتوح رازى، حسين بن على، روض الجنان و روح الجنان، تهران، اسلاميه، ١٣٥٢ ش.
٨. ابى الحسين مسلم بن الحجاج، الجامع الصحيح، بيروت، دارالمعرفة، بى تا.
٩. آلوسى، محمود بن عبدالله، روح المعانى، قم، مركز اطلاعات و مدارك اسلامى، ١٣٨٧ ش.
١٥. بحراني، هاشم بن سليمان، البرهان فى تفسير القرآن، قم، دارالمجتبى، ١٤٢٧ ق.
١١. برقى، احمد بن محمد بن خالد، المحاسن، بيروت، مؤسسه الاعلمى للمطبوعات، ١٤٢٩ ق.
١٢. بيهقى، احمد بن حسين، سنن البيهقى الكبرى، قم، مركز اطلاعات و مدارك اسلامى، ١٣٨٧ ش.
١٣. تاريخ تمدن اسلام و عرب، گوستاؤلوبون، تهران، انتشارات كتابخانه صدر، ١٣٦٨ ش.
١٤. ترمذى، محمد بن عيسى، الجامع الصحيح، بيروت، دارالمعرفة، بى تا.
١٥. جان، ديون پورت، عذر تقصيره پيشگاه محمد (ص) و قرآن، مترجم: سيد غلامرضا سعیدی، قم، نشر شروق، ١٣٩١ ش.
١٦. حرّ عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشيعه، قم، مؤسسة آل البيت (عليهم السلام)، لاحياء التراث، ١٣٦٨ ش.
١٧. حویزی، عبدعلى بن جمعه، نور الثقلين، قم، نوید اسلام، ١٣٩١ ش.
١٨. رضا، محمد رشيد، المنار، قاهره، دارالنشر للجامعات، ١٤٢٨ ق.
١٩. زمخشري، محمود بن عمر، تفسير كشاف، قم، نشر البلاغه، ١٣٧٣ ش.

۲۰. سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، الدر المنثور، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۳ق.

۲۱. شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، تصحیح: صبحی صالح، قم، دارالثقلین، ۱۴۱۹ق.

۲۲. صواف، محمد محمود، نقشه‌های استعمار در راه مبارزه با اسلام، تهران، انتشارات فراهانی، ۱۳۵۷ش.

۲۳. طباطبایی، محمدحسین، تفسیر المیزان، مترجم: موسوی، محمدباقر، قم، مؤسسه اسماعیلیان، ۱۳۹۳ش.

۲۴. طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر مجمع البیان، مترجم: جمعی از اساتید، نشر فراهانی، تهران، ۱۳۷۵ش.

۲۵. طبرسی، فضل بن حسن، جوامع الجامع، بیروت، دارالأضواء، ۱۴۰۵ق.

۲۶. طبری، محمد بن جریر، جامع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۲۹ق.

۲۷. طوسی، محمد بن حسن، تهذیب الاحکام، بیروت، دارالأضواء، ۱۹۸۵م.

۲۸. طیب، عبدالحسین، اطیب البیان فی تفسیر القرآن، تهران، نشر اسلام، ۱۳۶۶ش.

۲۹. عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر عیاشی، قم، چاپخانه علمیه، بی تا.

۳۰. فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی، تفسیر صافی، قم، دفتر نشر نوید اسلام، ۱۳۸۶ش.

۳۱. قرطبی، محمد بن احمد، الجامع لأحكام القرآن، بیروت، المكتبة العصرية، ۱۴۲۷ق.

۳۲. قمی، عباس، سفینة البحار، قم، دارالاسوه، ۱۳۷۳ش.

٣٣. قمى، على بن ابراهيم، تفسيرالقمى، قم، كتابخانه آيت الله العظمى مرعشى نجفى، بی تا.
٣٤. كلينى، محمد بن يعقوب، اصول كافي، قم، دارالاسوه، ١٣٧٥ ش.
٣٥. كلينى، محمد بن يعقوب، روضة الكافي، تهران، اسلاميه، ١٣٨٢ ق.
٣٦. كلينى، محمد بن يعقوب، فروع الكافي، تهران، انتشارات سيد مرتضى، ١٣١٥ ق.
٣٧. مجلسى، محمد باقر، بحار الأنوار، تهران، اسلاميه، ١٢٩٤ ق.
٣٨. مكارم شيرازى و همكاران، ناصر، تفسير نمونه، تهران، دارالكتب الاسلاميه، ١٣٧٢ ش.
٣٩. نسائى، احمد بن على، سنن الكبير، بيروت، مكتب المطبوعات الاسلاميه، ١٤٠٩ ق.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر / 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

